

حذف پست ریاست جمهوری

پیشنهادی برای تشکیل حکومت اسلامی

■ قائل به حکومت اسلامی هستیم نه جمهوری اسلامی

■ با حزب مخالفم و آن را فاسد می دانم

■ همیشه مخالف سرمایه گذاری خارجی و خصوصی سازی بوده ام

■ آقای هاشمی با پدرم دوست بود

منارعه غیابی

دخالت دولت در انتخابات نظام مهندسی
در مناظره مکتوب وزیر مسکن، عباس آخوندی و محمد غرضی

قصه تجمیع

گفت و گو با مهدی چمران
رسول خادم، علیرضا دبیر، مرتضی طلائی

با حضور: ناصر صفاریان، شهرام مکرزی، جمشید پژویان، احمد طالبی نژاد، مسعود نیلی، سید محمد بهشتی
علیرضا رضاداد، کمال اطهاری، محسن دعاگو، موسی غنی نژاد، محمد طیبیبیان





حرفه‌ای هادر برابر حرفه‌ای‌ها

۸۹-۷۶
مناظره غیبایی عباس آخوندی، محمد غرضی و علی نیکزاد وزیر مسکن و شهرسازی در مورد سازمان نظام مهندسی



همه
مبهوت شدیم
گفت و گو با
عباس آخوندی
۸۴-۸۸

راضی نیستیم

گفت و گو با رئیس شورای اسلامی شهر تهران

رئیس شورای شهر تهران؛ بالاخره بعد از کلی این در و آن در زدن دریک ظهر داغ تاییستانی سال، مهمان خیابان بهشت می‌شویم. اتاق آخر طبقه پنجم...



۹۴-۹۰



۹۹-۹۸



۱۵۵-۱۵۴

پایان یک جام

پرونده‌های درباره پایان جام جهانی

حساب «اگرها» اگر درست از آب درآمده بود، امروز چه نیازی بود به سرودن مرتبه‌ای یا نوشتن عثماتمه‌ای برای جام جهانی؟ ...



۱۳۳-۱۳۰

درباره اندیشه آزادی

گفت و گو مشترک با طیبیان و غنی نژاد درباره کتاب اندیشه آزادی

نگارش مقدمه برای گفت و گو با محمد طیبیان و موسی غنی نژاد قدری دشوار است. این دو اقتصاددان در تازه‌ترین اثر خود با ...

مخمصه آمریکایی

افشای ده‌ها هزاران سند درباره جنگ افغانستان توسط ویکی لیکز را باید مهم ترین اتفاق رسانه‌ای ماه گذشته دانست. به گفته خود مقامات آمریکایی بعد از افشای اسناد مداخلات آمریکا در ویتنام (در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷) در سال ۱۹۷۱، افشاگری لیکی ویکز وسیع ترین افشای اسناد محرمانه دولت بوده است. برای کاخ سفید که در ماه‌های گذشته مدام هدف نقد منتقدان بوده که در قبال افغانستان سیاست مشخصی ندارد، افشای این اسناد شاهد دیگری بود در تأیید این ایده که افغانستان جز دردسر حاصلی ندارد.

اما در حالی که همه در حال ارزیابی در دسرهای دولت آمریکا هستند به نظر می‌رسد باید به زاویه دیگر ماجرا نگاه کرد. جایی که ماجرای ویکی لیکز شروع می‌شود. کل ماجرا از این قرار است که ۴ سال پیش ژولین اسائز یک هوادار آزادی اطلاعات که زمانی هم هکر بوده به همراه گروهی از هواداران آزادی اطلاعات با استفاده تکنولوژی روز، سازمانی را به راه انداخت که می‌توانست با مخفی نگه داشتن هویت اطلاعات محرمانه دولتی را افشا کند. این افشاگری تنها دامن ایالات متحده آمریکا را نگرفته و لطف‌اش شامل حال دیگر کشورها مانند مدبران فاسد دولتی در کنیا هم شده است. از این زاویه که ماجرا را نگاه کنید می‌بینید مردم دارند روز به روز بیشتر از کنترل خارج می‌شوند. تکنولوژی که روزی چشم برادر بزرگ تر بود حالا به ابزاری برای کور کردن بزرگ تر بدل شده است. نکته مهم اینکه ویکی لیکز چنان آداب افشاگری را بلد بوه که هنوز دولت آمریکا نتوانسته است به اعتبار اسناد افشا شده خدشه وارد کند و تنها کاری که از دستش بر آمده این بوده که به دنبال منبع افشای اسناد در درون دستگاه خود بر آید.

ظهور تکنولوژی اینترنت ماهواره‌ای هزینه رسانه را به شدت پائین آورده است و سبب گسترش رسانه‌های مستقل و کوچک شده است. رسانه‌ای که می‌توانند با تعداد اندکی پرسنل از گستردگی فضای وب استفاده کنند و در کنار رسانه‌های جریان اصلی عرض اندام کنند.

ظهور رسانه‌های مستقل و نادر مانند ویکی لیکز مسلما بر رسانه‌های جریان اصلی جهان هم تاثیر خواهد گذاشت و اگر یکی دو بار دیگر رسانه‌ای حاشیه‌ای مانند ویکی لیکز بتواند اطلاعاتی مانند افشای اسناد محرمانه جنگ را رو کند اعتبار رسانه‌های جریان اصلی جهان به شدت خدشه‌دار خواهد شد.

مسلما موج رسانه‌های جدید مانند آن دسته از رسانه‌ها که با گسترده شدن اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای مانند فارچ اینجا و آنجا می‌رویند نمی‌توان بی‌تاثیر ماند. و همین لزوم تجدیدنظر در سیاست‌های رسانه‌ای را دوچندان می‌کند.



۸۳-۸۰

برای خودمان کسی هستیم

گفت و گو با محمد غرضی

ماجراهای سازمان نظام مهندسی هر روز ابعاد تازه‌تری به خود می‌گیرد....



۱۱۶-۱۱۹

یک سر فتنه به حجتیه می‌رسد

محسن دعاگو امام جمعه شمیرانات

اعیاد شعبانیه بهانه خوبی بود برای اینکه بشود درباره جریان مهدویت با حجت‌الاسلام والمسلمین محسن دعاگو به گفت و گو نشست و ...

کلیه گروه مجلات همشهری

گروه مجلات همشهری

- صاحب امتیاز: موسسه همشهری
- رئیس گروه مجلات همشهری: سیدمجید حسینی

همشهری ماه

- زیر نظر شورای سردبیری
- اقتصاد و کتاب ضمیمه: بهراد مهرجو
- سیاست: مجید رفیعی
- پرونده ماه: مجید تولایی، سید حمید متقی
- اجتماعی: مهدی خاکی فیروز

چاپ: رواق

- توزیع: شرکت پیام‌رسان روزهای سبز
- یازدهم توزیع: ۸۸۳۰۵۱۰۱
- آگهی‌ها: ۸۴۲۲۱۸۱۲
- پذیرش اشتراک: ۸۴۲۲۱۸۴۳
- پشتیبانی اشتراک: ۸۴۲۲۱۸۳۱

نشانی: تهران، خیابان کریم‌خان، پلاک ۱۰۱، گروه مجلات همشهری، کدپستی: ۱۵۸۵۶

تلفن: ۸۴۲۲۱۷۵۵

سایت: www.hamshahrimg.com

روابط عمومی: ۸۴۲۲۱۱۴۰

گروه مجلات همشهری ناشهری

- «چوان» سرخ» «مقیت» دانستنها» «دیپلماتک» «ماه» «خرندامه» «ویژه‌نامه‌های داستان» «سرزمین من» «صفر و یک» «پایداری» «تماشاگر» «آیه» «بیست و چهار» «الف» «مجله تصویری قندعسل»

درست در روزهایی که دو سریال تلویزیونی جذاب و در عین حال طولانی «لاست» و «بیست و چهار» به قسمت پایانی خود رسیدند، روزنامه ایران، ارگان مکتوب دولت، در یکی از تیت‌های اصلی صفحه نخست ۲۳ تیرماه خود با انتشار تصویر رئیس قوه قضائیه، از پایان یافتن یکی از جنجالی‌ترین سریال‌های سیاسی کشور خبر داد. این روزنامه در مطلبی با تیتُر «وقف دانشگاه آزاد غیرقانونی و خلاف شرع اعلام شد» مدعی شد: «علیرضا سلیمی – عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس – به نقل از شهاب‌الدین صدر – نایب رئیس مجلس – از مردود شدن موضوع وقف درباره دانشگاه آزاد خبر داد.» وی تصریح کرده بود: «بنابر گفته صدر، هیأت متخصصان فقهی و حقوقی مأمور از طرف رهبر معظم انقلاب که سرپرستی آن را آیت‌الله آملی لاریجانی – رئیس قوه قضائیه – بر عهده داشته است، وقف اموال دانشگاه آزاد را، هم غیرقانونی و هم خلاف شرع تشخیص داده است.»

انتشار این خبر در روزنامه دولت، آن هم به نقل از رئیس قوه قضائیه اکثر ناظران عرصه سیاست در کشور را مجاب کرد که سریال طولانی تنش بین حلقه حامیان احمدی نژاد و مسؤولان دانشگاه آزاد به نقطه پایانی رسیده است، اگر چه رئیس دولت دهم در قسمت انتهایی سریال نقشی به عهده نداشت. باین حال وی را باید قهرمان اصلی این داستان دنباله‌دار دانست.

با این همه خبری که دو روز بعد روی خروجی خبرگزاری‌ها قرار گرفت، نشان از آن داشت که بسیار زود قضاوت کرده‌ایم و باید منتظر «سیزن‌های» بعدی این سریال طولانی و تا حدودی ملال‌آور باشیم.

■ **تکذیب سه گانه خبر ایران**

در حالی که روزنامه ارگان دولت در مطلب خود با قطعیت از تصمیم رئیس قوه قضائیه خبر می‌داد، حسن رحیمی – مدیر کل روابط عمومی و تشریفات قوه قضائیه – در این باره اعلام کرد: «مطلب یاد شده که به نقل از دو نفر از نمایندگان مجلس و منتسب به رئیس قوه قضائیه در روزنامه منتسب به دولت منتشر شده، به هیچ‌عنوان صحت نداشته و کذب محض است.» وی با اشاره به تکذیب همزمان این خبر از سوی مجلس و قوه قضائیه، کلیه مطبوعات را به رعایت امانتداری، صداقت و تقوا در انعکاس اخبار و دوری از انعکاس اخبار جعلی و التهاب‌آمیز دعوت و تاکید کرد: «مطبوعاتی که با بودجه بیت‌العمل تذبذبه می‌شود، باید بیشتر بر این باور باشد.»

رحیمی در ادامه، اقدام روزنامه مذکور را در درج ناقص جوابیه قوه‌قضائیه به منظور تکذیب فوری این خبر نادرست، برخلاف قوانین مصرح در قانون مطبوعات دانست و اعلام کرد: «در عدم رعایت قانون هیچ روزنامه‌ای حریم امن نداشته و دستگاه قضائی با تمامی متخلفان بر خورد مناسب قانونی خواهد کرد.» (ایلنا۲۵ – تیرماه) دو نهاد دیگر مهم کشور هم این خبر را ساعاتی پس از انتشار در فضای مجازی تکذیب کردند. از سوی مجلس با انتشار اطلاعیه‌ای خبر را تکذیب اعلام کرد: «نظر به انتشار مصاحبه آقای سلیمی – نماینده محلات و دلیرجان – و انتساب اظهاراتی در خصوص اعلام

تکذیب یک ادعا

«سیزن» جدید سریال دانشگاه آزاد و روزنامه دولت

نظر هیات فقهی موضوع وقف دانشگاه آزاد اسلامی به نقل از دکتر صدر – نایب رئیس مجلس – ضمن تکذیب این موضوع به اطلاع می‌رساند دکتر صدر در مورد موضوع مطرح شده هیچ‌گونه اظهارنظری نداشته‌اند.»(مهر۲۴ – تیر) از سوی دیگر دبیر‌خانه هیات موسس دانشگاه آزاد به نقل از آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی اعلام کرد که آیت‌الله آملی لاریجانی موضوع غیرقانونی و غیرشرعی بودن وقف را که به نقل از وی مطرح شده تکذیب کرده است.همچنین رئیس مجلس خبرگان رهبری خاطر‌نشان کرد: «در پی گفت و گویی که با رئیس قوه قضائیه داشتیم، آیت‌الله آملی لاریجانی تاکید کرد که هنوز در این خصوص بررسی صورت نگرفته و اعلام نظر نشده است.» (مهر۲۴ – تیرماه)

در این چندسال نوع نگاه دولت به روزنامه خود، نگاهی ویژه بوده است. به طور نمونه در بودجه امسال همه ارگان‌های دولتی موظف شده‌اند آگهی‌های خود را به صورت انحصاری به این جریده فخیمه بسپارند. هیات نظرات هم به نظر مهربانانه‌تر با این روزنامه برخورد می‌کند. با این حال انتساب سخنان کذب به رئیس یک قوه با وجود سه تکذیب، در کنار درج ناقص پاسخ قوه قضائیه، حتی بسیار بیشتر از کوپن روزنامه‌ای مانند کیهان است. با این حساب باید فرض را بر این گذاشت که برای روزنامه ایران کوپن‌های جدیدی اعلام شده است.

■ **اما ماجرای دانشگاه آزاد**

در ابتدای تیرماه امسال تنش بین دو جریان در گیر در ماجرای دانشگاه آزاد، هر روز ابعاد تازه تری به خود می‌گرفت. از سویی شورای عالی انقلاب فرهنگی براساس اساسنامه جدید، اعضای جدید هیات امنای دانشگاه آزاد را انتخاب کرد و در مقابل هیات موسس دانشگاه آزاد اساسنامه مصوب را فاقد وجاهت قانونی اعلام کرد.صدر حکم یک قاضی به سود دانشگاه آزاد و اعلام نظر دادستان کل کشور برای تجدید روند این داد‌گاه نیز بر بیچیدگی‌های این پرونده افزوده بود. بنا بر برخی اخبار غیر رسمی، آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی هم وارد میدان شد و با چند تن از مقامات عالی رتبه نظام رایزنی‌هایی انجام داد. با این اوصاف به نظر می‌رسید که قرار نیست کشتی توفان زده دانشگاه آزاد به سر منزل مقصود برسد.

■ **چاره جویی رهبر معظم انقلاب**

در نیمه تیرماه و در اوج تنش‌ها، انتشار خبری موجب فروکش کردن بسیاری از مباحث شد. در این روز دبیر‌خانه هیأت موسس دانشگاه آزاد اسلامی از ورود مستقیم رهبری در این پرونده خبر داد. این دبیر‌خانه در اطلاعیه خود اعلام کرد: «به اطلاع مردم بزر گوار و به ویژه دانشجویان دانشگاه آزاد و خانواده‌های آنان می‌رسانیم که پس از اتفاقات اخیر، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای – رهبر معظم انقلاب– در دو حکم جداگانه خطاب به آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس هیأت امنای دانشگاه آزاد و دکتر محموداحمدی نژاد به عنوان رئیس جمهور و رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، درباره دانشگاه آزاد مواردی را مطرح کردند. رهبر معظم انقلاب در این احکام «از آنجا که مجادلات پیرامون دانشگاه آزاد اسلامی، گفت‌وگوهای ملال



انگیز و غیر لازمی را بر مناسبات بعضی از مسؤولان تحمیل کرده و اختلافات ملال‌انگیزی در مورد مسائل دانشگاه آزاد اسلامی پیش آمده»، دستور فرمودند فعلاً از تصرف مبتنی بر وقف دانشگاه آزاد اسلامی و هر گونه اقدام مبتنی بر اساسنامه جدید مصوب دانشگاه آزاد خودداری شود و اجرای اساسنامه جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی متوقف شود». این دبیر‌خانه در پایان این اطلاعیه ضمن اشاره به برخی از اخبار در این خصوص، همچنین به رسانه‌ها توصیه کرد از اقدام متافی با دستور رهبر معظم انقلاب اسلامی پرهیز شود. (مهر۱۵ – تیرماه)

چند روز پس از اعلام ارسال نامه‌های مقام معظم رهبری، رسانه‌ها از تشکیل هیأتی توسط ایشان برای بررسی امکان شرعی و قانونی وقف دانشگاه آزاد خبر دادند.هیأت مذکور متشکل از متخصصین فقهی و حقوقی است که تصمیم نهایی درباره دانشگاه آزاد و چالش میان هیات مؤسس دانشگاه و شورای عالی انقلاب فرهنگی موکول به نظر آن خواهد بود. بنابر اخبار، این هیات موظف شده است در فرصتی محدود و بدون فوت وقت، نظر نهایی خود را بااستناد به مبانی فقهی، موازین حقوقی و قوانین جاری اعلام کند. ریاست این هیات نیز بر عهده آیت‌الله آملی لاریجانی – رئیس قوه قضائیه – است.

این همان هیاتی بود که روزنامه ایران یک هفته پس از انتشار خبر تشکیل آن، از نتیجه قطعی جلسات آن خبر داد؛ خبری که توسط مجلس، قوه قضائیه و مجمع تشخیص مصلحت نظام تکذیب شد.

■ **تحولات دیگر**

در روزهای پایانی خرداد و اوایل تیرماه هر روز خبری درباره رئیس جدید احتمالی دانشگاه آزاد به گوش می‌رسید؛ از برادر وزیر علوم گرفته تا علی اکبر ولایتی و…با این همه نوع فعالیت‌های جاسوسی این گمانه را تقویت می‌کرد که وی برنامه‌ای برای اسباب‌کشی از ساختمان پاسدران ندارد. اما اظهار نظر اخیر او با سیره مدیریتی وی کاملاً متفاوت بود. رئیس دانشگاه آزاد در مراسم تجلیل از جمعی

از مقام اوران مسابقات روبوکاپ ۲۰۱۰ سنگاپور، در سخنانی اعلام کرد: «چندسال پیش در جلسه‌ای گفتم که دانشگاه آزاد باید خود را برای دانشگاهی بدون جاسوسی عادت دهد که در رسانه‌ها نیز به آن پرداخته شد و از سویی برخی سخنان و انتقادات آمد که چرا چنین چیزی را گفتم. آیا برای این است که ایجاد یأس کند؟ نه، این واقعیتی است که باید دانشگاه خود را آماده کند. این حرکت باید ادامه یابد. باید نشان دهیم که دانشگاه آزاد مجموعه‌ای پویا، پرتحرک و پراز استعداد است که آن چنان چرخ‌هایش در حرکت است که حتی با کنار رفتن بنیانگذارانش از حرکت نخواهد ایستاد. دانشگاه آزاد اسلامی بعد از ۲۸ سال و چند ماه به جایی رسیده است که هیچ قدرتی نمی‌تواند این حرکت را متوقف و این درخت تنومند را بکند؛ بنابر این ماندنی است و روز به روز شکوفاتر و تنومندتر می‌شود و میوه می‌دهد.»

بسیاری از تحلیل‌گران این اظهارات را به مثابه خداحافظی مدیر ۶۶ ساله بزرگ‌ترین دانشگاه زنجیره‌ای دنیا به شمار آوردند.

■ **و اما آینده**

با توجه به تحولات صورت گرفته، بسیاری پیش‌بینی می‌کنند در «سیزن» آتی سریال دانشگاه آزاد، تنها نقش نخست این سریال به حاشیه می‌رود و وضعیت کنونی حاکم بر مدیریت موسسه آموزش عالی تغییر چندانی نخواهد داشت؛ به این معنی که اساسنامه جدید به همراه وقفنامه، دست کم برای چندسال به پایگانی خواهند رفت. حلقه حامیان دولت نیز رفتن جاسبی را نشانه پیروزی رئیس دولت دهم تبلیغ خواهند کرد اما هیات موسس و امنای سابق همچنان در مصدر امور این دانشگاه باقی خواهند ماند. میزان درستی این احتمالات را می‌توان تا چندماه دیگر به آزمون گذاشت. با این همه و با توجه به چالش‌ها و گره‌های پنهان و آشکار در میدان تعاملات این داستان، به احتمال زیاد باید منتظر «سیزن»‌های جدید این سریال درسال‌های آتی بود.👁

نظرها



جمشید پژویان ***رئیس شورای رقابت***

لعممولا کشور‌های بدون اقتصاد نفتی با معضل مالیات روبه‌رو هستند زیرا مالیات سنگین سطح توقعات جامعه را از خدمات دولتی و شهری بالا می‌برد و دولت‌مردان را نسبت به شهروندان پاسخگوتر می‌کند اما دولت‌های با اقتصاد نفتی هیچ تمایلی به پاسخگویی و بیان هزینه‌های خود ندارند ولی از طرف دیگر، به گرفتن مالیات نیاز دارند زیرا نمی‌توانند تمام بودجه سالیانه خود را براساس درآمدهای نفتی که نوسانات زیادی دارد در نظر بگیرند. در سال‌های اخیر بافت‌وخیز بازارهای نفتی و رکود اقتصاد جهانی، دولت‌مردان ما به فکر اصلاح نظام مالیاتی و گرفتن انواع مختلفی از مالیات افتاده‌اند که سال‌های سال است در کشورهای غربی این نوع مالیات گرفتن، جا افتاده و تقریبا می‌توان گفت که پرداخت مالیات تبدیل به یک خرده‌فرهنگ شده‌است. کمتر کسی را حتی در کشورهای پیشرفته می‌توان پیدا کرد که به دادن مالیات راضی باشد و این مساله شامل کشور ما هم می‌شود. به هر حال مالیات بخشی از درآمد سالیانه فرد را کاهش می‌دهد اما دادن مالیات در کشورهای پیشرفته از دهه‌های گذشته رواج پیدا کرده و علاوه بر اینکه به فرهنگ تبدیل شده بلکه مجازات‌های سنگینی را برای کسانی که از مالیات فرار می‌کنند، در نظر می‌گیرند؛ به گونه‌ای که کمتر کسی جرأت می‌کند که دست به این کار بزند. کودکان آنها در خانواده و در دوران تحصیل یاد می‌گیرند که مالیات را بپردازند و به آنها یاد می‌دهند که این مالیات صرف چه خدماتی می‌شود و حتی در برخی مواقع آنها به پدر و مادر خود فشار می‌آورند که مالیات خود را به‌موقع پرداخت کنند. متأسفانه ما در کشور نه نظام مالیاتی منظم و منسجمی

ما اعتصاب نکردیم

درباره مجادلات اصناف



جلال‌الدین شکرپه ***نائب رئیس شورای اصناف***

این روزها برخی تصور می‌کنند که اصناف در مقابل دولت مقاومت کرده و از دادن مالیات سالیانه سرپا زده است. در صورتی که همه می‌دانند که اینها شایعاتی است که برخی از روی حسادت در رسانه‌های گروهی به راه انداخته‌اند. اصناف همیشه در خدمت انقلاب بوده

و صداقت خود را در ایسن زمینه قبل و بعد انقلاب ثابت کرده است. تا به حال موردی پیش نیامده که اصناف بخواهند از کمک به انقلاب خودداری کنند.

اصناف و بازاری‌ها در طول این سال‌ها وفاداری خود را به آرمان‌های انقلاب نشان داده‌اند و این سوء تفاهمات هیچ‌گاه باعث

در ستایش مالیات

مدیران ناکارآمد، معضل نظام مالیاتی ایران

داریم و نه فرهنگ پرداخت مالیات وجود دارد. وضعیت فعلی نظام مالیاتی ایران همانند یک آشفته‌بازار است که هیچ نظم خاصی در آن وجود ندارد. این آشفتگی میان مسوولان سازمان مالیاتی هم وجود دارد و آنها تا به حال نتوانسته‌اند به وظایف خود عمل کنند که این، نشان دهنده عدم تخصص و آشنایی آنها در این حوزه است. اعتراض بازاری‌ها و ایجاد بحران‌های پیاپی برای دولت در زمینه مالیات، نتیجه شکست برنامه‌های سازمان مالیاتی است.متأسفانه هنوز مشکل ساختاری در نظام مالیاتی ایران وجود دارد و به صورت ناعادلانه از مودیان، مالیات دریافت می‌شود که به فساد اداری در این زمینه دامن می‌زند. یکی از دلایل مهمی که ساختار مالیاتی مطابق اصول علمی در ایران شکل نگرفته، وابسته‌بودن اقتصاد کشور ما به درآمدهای نفتی است. دولت‌های بعد از انقلاب تلاش فراوانی کرده‌اند تا منابع اقتصادی را از درآمدهای حاصل از فروش این سرمایه ملی جدا کنند اما موفق نبوده‌اند. عدم وابستگی دولت در دوره‌های مختلف به مالیات، باعث شده تا ساختار و فرهنگ پرداخت آن نیز در میان مودیان مالیاتی به‌وجود نیاید. بنابراین مشکلاتی همچون اعتصاب بازاریان و تغییر فاحش میزان افزایش مالیات از ۷۰درصد به ۱۵درصد نشان می‌دهد که هیچ منطق و علمی پشت‌سر تعیین این درصدها وجود ندارد. البته ما نیروی انسانی لازم برای طراحی ساختار مالیاتی صحیح و قابل اتکا داریم اما از این نیروها تا به حال استفاده نشده و افراد غیرمتخصص به صندلی معاونت مالیاتی تکیه زنده‌اند که این امر مشکلات نظام مالیاتی کشور ما را دوچندان کرده است. من معتقدم که اصلاح نظام مالیاتی سبب خواهد شد تا دولت از وابستگی خود به درآمدهای نفتی بکاهد و شاید از این راه بتوان به آینده امیدوار بود. در ساختار جدید نظام مالیاتی باید افراد با درآمدهای کلان هم در صف پرداخت کنندگان مالیات قرار بگیرند و هیچ اجحافی

میان مودیان مالیاتی به‌وجود نیاید. از طرف دیگر نظام پرداخت و هزینه‌کرد دولت باید اصلاح شود. متأسفانه چندین سال است که معاون مالیاتی وزارت اقتصاد این وعده‌ها را می‌دهد اما همچنان شاهد مشکلات مالیاتی در هر سال هستیم و آنها نتوانسته‌اند به وعده‌های خود عمل کنند. ضعف مدیریت جای خود دارد اما فکر می‌کنم که آنها توان این کار را ندارند و نیروی متخصص لازم برای انجام این کار را جذب نکرده‌اند. البته تا به‌حال الزامی هم برای این کار نبوده زیرا دولت خود را متکی به درآمدهای نفتی می‌دانست و به همان مالیاتی که از اقشار ضعیف و کارمند جامعه می‌گرفت کفایت می‌کرد که این مساله لطمات زیادی به رابطه میان دولت و مردم وارد می‌کند. اصلاح نظام مالیاتی باید به گونه‌ای صورت بگیرد که فعالیت‌های اقتصادی افراد در آن شفاف باشد که یکی از مهم‌ترین راه‌های ایجاد این شفافیت، استفاده از تکنولوژی است که متأسفانه تجار ما با توجه به تحولات روزبه‌روز، به استفاده از تکنولوژی عادت نکرده‌اند. به‌راحتی می‌توان با اصلاح نظام بانکی و استفاده از تکنولوژی در انجام معاملات ریز و درشت، میزان درآمد و هزینه‌های یک فرد را تشخیص داد و براساس آن میزان مالیات تجار را تعیین کرد.

■ **نظام مالیاتی باید چگونه باشد؟**

در طراحی نظام مالیاتی باید این نکته را همیشه مدنظر قرار داد که هیچ‌کس دوست ندارد از درآمدش کاسته شود و آن را به دولت بدهد. زمانی این درد پرداخت مالیات کاهش پیدا می‌کند که فرد مالیات‌دهنده متوجه شود که در ازای پرداخت مالیات، خدمات دولتی و شهری در یافت می‌کند. او باید مطمئن شود که پولش صرف بهتر شدن زندگی‌اش در شهر و خیابان‌ها خواهد شد. به عبارت دیگر دولت باید نسبت به هزینه و درآمدهای خود پاسخگو باشد. در سده‌های قبل، شاهان برای تأمین هزینه‌های دربار و ریخت‌وپاش هایشان به زور از مردم مالیات دریافت می‌کردند که برخی‌ها هم بر سر ندادن مالیات جان خود را از دست می‌دادند. در آن روزگار کسانی که به خزانه دولت دست‌برد می‌زدند، محبوب مردم بودند اما با رواج یافتن حکومت‌های دموکراسی واژه «زور» از مقابل مالیات برداشته شد زیرا افراد با پرداخت مالیات، به خود خدمت می‌کنند و مطمئن هستند که پول‌هایی که به دولت می‌دهند، صرف جامعه و ارائه خدمات بهتری می‌شود. ما باید این فرهنگ را جابیندازیم که پرداخت مالیات

بین شورای اصناف و سازمان امور مالیاتی شد که پس از چند روز مذاکره، این توافقنامه اصلاح شد. برخلاف تصور عموم جامعه، این اختلاف به هیچ وجه ربطی به میزان مالیات و در صد آن نداشت. برخی از دوستان ما در شورای اصناف و بازار، به اشتباه جو که رسانه‌های ایجاد کرده بودند که از اول باید جلوی آن گرفته می‌شد. بنده به عنوان نائب رئیس شورای اصناف شاهد بودم که تنها چند مغازه‌و راسته کوچک به خاطر برخی مسائل صنفی، حجره‌های خود را در بازار تهران بسته بودند؛ در حالی که سایر حجره‌ها باز بوده و به فعالیت خود ادامه می‌دادند. البته ما در حال بررسی هستیم تا مشکل این اصناف را حل کنیم و با آنها وارد مذاکره شویم. خوشبختانه پس از توافقی که با سازمان امور مالیاتی بر سر کار گروه تعیین میزان مالیات بوجود آمد، اصناف پرداخت مالیات را شروع کرده و طبق آمارى که از سراسر کشور به دست ما رسیده، تعداد پرداخت‌کنندگان مالیات هر روز افزایش پیدا می‌کند. اما برخی‌ها هم می‌انصافی کردند و دامنه شایعات را در آن روزها به شهرستان‌ها کشانده‌اند و سر و صدایی راه انداخته‌اند که تا به حال سابقه نداشته است. در صورتی که در شهرستان‌ها هیچ خبری نبود و همه بازاریان مثل هر روز سر کار شان می‌رفتند و تنها چند حجره در بازار تهران بود که کار نمی‌کردند که در آینده نزدیک این مساله را در شورای اصناف مورد بررسی قرار می‌دهیم که چرا این اتفاق افتاده است. ناگفته نماند که برخی از کارشناسان داخلی

به زندگی بهتر کمک می‌کند.

در حال حاضر آن قدر نظام مالیاتی ایران آشفته است که این حس به مودیان مالیاتی دست نمی‌دهد و پرداخت مالیات را ظلم در حق خود می‌دانند زیرا به چشم خود می‌بینند که برخی‌ها یا درآمدهای میلیاردی از پرداخت مالیات به‌راحتی فرار می‌کنند و هیچ‌کس هم جلوی آنها را نمی‌گیرد. متأسفانه در حال حاضر، اکثر درآمدهای مالیاتی از قشرهای پایین و متوسط جامعه دریافت می‌شود. افرادی که شاید همان چند هزار تومانی که بابت مالیات پرداخت می‌کنند؛ حکم مرگ و زندگی را برای آنها دارد اما افرادی با درآمدهای میلیاردی نه‌تنها هیچ مالیاتی پرداخت نمی‌کنند بلکه بیشترین استفاده را از خدمات عمومی می‌برند. این خود ظلم است و نشان می‌دهد که نظام مالیاتی ایران چقدر در آشفته‌بازار خود غرق شده‌است؛ البته این نکته را نباید فراموش کرد که اگر قشرهای مختلف جامعه مشاهده کنند که در قبال مالیاتی که می‌پردازند، خدمات دریافت می‌کنند، راحت‌تر و با اطمینان این کار را انجام می‌دهند اما در حال حاضر وضعیت نظام مالیاتی ایران این‌گونه نیست و بین اصناف و دولت بر سر پرداخت مالیات کدورت‌هایی وجود دارد و بعضی‌ها که درآمدهای میلیاردی دارند، به‌راحتی خود را از پرداخت هر گونه مالیات مبرا می‌کنند؛ درحالی‌که یک کارمند با درآمد ۵۰۰هزار تومان در ماه، باید چند درصد از حقوق خود را بابت مالیات از دست بدهد؛ مثلاً همین خرده‌فروشی اجناس را در نظر بگیرید که طبق بررسی‌های صورت گرفته، حجم معاملات این بخش با میزان هزینه‌های کل کشور در طول یک سال برابری می‌کند. آیا فعالان اقتصادی خرده‌فروشی، همانند کارمندان یک شرکت دولتی یا خصوصی مالیات می‌پردازند؟ میزان درآمدهای آنها مشخص و شفاف است؟ اینها سوالاتی است که اقشار کم‌درآمد خود می‌پرسند و جواب آن راز و مسوولان سازمان مالیاتی می‌خواهند. سازمان مالیاتی نزدیک نیم‌قرن است که در کشور ما ایجاد شده و از ابتدای امر هم به دلیل درآمدهای نفتی مورد توجه قرار نگرفته است. بعد از انقلاب تصمیم بر این شد تا نظام مالیاتی اصلاح شود و همه مالیات بپردازند زیرا قبل از انقلاب روحانیون معتقد بودند که نباید به دولت طغوت مالیات پرداخت اما بعد از انقلاب هم شاهد بودیم که نظام مالیاتی کشور ما هیچ تحولی پیدا نکرد و تغییر دولت‌ها هم به حل این معضل کمکی نکرد. □

هم تحت تاثیر القائات رسانه‌ها، اختلاف بین اصناف و سازمان امور مالیاتی را به افزایش در صد مالیات نسبت دادند که آن هم نادرست است. من منکر افزایش در صد مالیات دولت نسبت به سال گذشته نمی‌شوم اما تحقق این مالیات اضافه به فعالیت مالی مودی مالیاتی در سال گذشته بستگی دارد. البته مودی در صورت قبول نداشتن میزان مالیات، می‌تواند به شورای حل اختلاف که نماینده شورای اصناف نیز در آن حضور دارد، شکایت کند که در صورت منطقی بودن آن، وی از دادن مالیات اضافه معاف خواهد شد. همچنین افزایش سقف معافیت مالیاتی یکی دیگر از ویژگی‌های موافقتنامه مالیاتی است که شامل اصناف می‌شود. طبق این توافقنامه، سقف معافیت مالیاتی به میزان ۲ میلیون تومان افزایش یافته است. به عبارت دیگر، در توافقنامه سال گذشته، سقف معافیت مالیاتی نزدیک ۳ میلیون تومان بوده‌در حالی که در توافقنامه جدید، اگر مودی ثابت کند که کار کرد او در سال گذشته کمتر از ۵ میلیون تومان است می‌تواند از مزیت‌های معافیت‌های مالیاتی استفاده کند. اما نباید ضعف ساختاری و سیستم‌اتیکی نظام مالیاتی کشور را فراموش کرد. مساله‌ای که اصناف در چندین دهه گذشته با آن روبه‌رو بوده و اعتراض صنف‌و تا به حال در این زمینه نتیجه‌نداده است. پایه و اساس نظام مالیاتی ایران اشتباه گذاشته شده است و باید بازنگری کلی در آن صورت بگیرد. □

شوخی عجیب با آمار

درباره شاخص‌های اقتصادی



محمدصادق
جنان صفت
روزنامه‌نگار

L جوامع انسانی بدون جداسازی‌های رایج در سرزمین، نژاد و رنگ و زبان، هویت واحدی دارند و نیازهای اولیه آنها تفاوت‌های معناداری با یکدیگر ندارد. این جامعه انسانی در هر دوره از زمان و تاریخ، نیازهایی دارد و برای برطرف کردن آن می‌اندیشد و کار می‌کند و به راه‌حل‌هایی دست می‌یابد. این یک اصل منطقی است که بعضی جامعه‌ها برای حل مشکل و برطرف کردن نیاز خود - که نیاز دیگر جامعه‌ها هم هست - زودتر دست به کار شده و راه‌حل آن را پیدا می‌کنند و به کار می‌گیرند. اما این راه‌حل در یک سرزمین باقی نمی‌ماند و به جامعه‌های دیگر می‌رسد و آنها هم آن را شاید با اختلاف‌های اندک نسبت به اصل راه‌حل، به کار می‌گیرند. انسان‌ها و جامعه‌های هوشمند، تجربه و راه‌حل‌های هم‌تایان خود را در هر حوزه‌ای از حیات طبیعی، اجتماعی و سیاسی به کار گرفته و کار را از هیچ آغاز نمی‌کنند. به این ترتیب، پیشرفت جامعه انسانی در کلیت خود یک پدیده به هم پیوسته شده و شتاب بیشتری را تجربه می‌کند. این روش با خرد ناب انسانی و عقل و منطق سازگار است و هیچ عقل سلیمی آن را انکار نمی‌کند. به این ترتیب، پدیده‌های پرشماری که بر پایه نیازهای هر دوره از حیات جامعه بشری کشف و پیدا شده‌اند، نقش و سهم خود را در زندگی امروز جامعه‌های گوناگون دارند. هر کدام از پدیده‌ها و اجزا در نگاه نخست و در یک جداسازی غیراصولی و عمدی، شاید کم‌اهمیت شمرده شده و حتی نادیده انگاشته شوند، اما تجربه نشان داده است، فقدان آنها یا کنار گذاشتن عمدی این پدیده‌های به ظاهر کم‌اهمیت یا دستکاری آنها برای اهداف خاص، چرخ حرکت جامعه را ناموزون و نامتعادل کرده و در یک نقطه آسیب‌هایش جدی خواهد شد. یکی از این پدیده‌ها که در نگاه بعضی مسؤولان و دولتمردان در سرزمین‌هایی ویژه شاید کم‌اهمیت باشد، پدیده «آمار» است. اصطلاح آمار معانی پرشماری دارد و در قالب یک اسم عام از مجموعه داده‌های عددی مثل آمار بیکاران، آمار حوادث، آمار بیمه‌شدگان، آمار درآمد‌ها، آمار هزینه‌ها و... است. دانش آمار در دهه‌های گذشته، تحولات شگرفی را تجربه کرده و به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزار دسته‌اول مبتنی بر داده‌ها به حساب می‌آید. پیشرفت‌های دانش آمار موجب تایید و تثبیت بسیاری از علوم دیگر شده است.

آمار ابزاری است که برای خلاصه‌سازی وقایعی که تحت تاثیر دلایل گوناگون رخ داده و به صورت عددی در سطح قابل قبولی از خطایان می‌شود. داده‌های این وقایع به روشی نظام‌مند و با هدفی مشخص و از پیش تعیین شده گردآوری می‌شوند و در جداول و نمودارها ارتباط برقرار می‌کنند. گردآوری داده‌ها، توصیف داده‌ها، تحلیل داده‌ها و تفسیر داده‌ها، چهار مرحله آمار است و به تازگی «سازماندهی داده‌ها» را نیز به چهار مرحله قبلی اضافه کرده‌اند. دانش آمار بر پایه نیازهای جامعه‌ها پدیدار شد و رشد و توسعه پیدا کرد و چیزی نیست که آن را نادیده بگیریم یا از کنارش به سادگی عبور کنیم. ارائه آمار و اطلاعات مربوط به پدیده‌های انسانی، اجتماعی و سیاسی و به‌ویژه در اقتصاد، یک ضرورت

انکار ناپذیر شده است و اصولاً نمی‌توان در جامعه جهانی بدون وجود آمارهای دقیق با دیگر جامعه‌ها صحبت کرد و تعامل برقرار کرد. این مساله سرنوشت‌ساز، اما در برخی جامعه‌ها و بر اساس نیاز دولت‌هایی که حاکم شده‌اند، به سادگی نادیده گرفته شده و با آن همانند پدیده‌های مزاحم برخورد می‌شود. در حالی که در جامعه‌های آزاد، آمارگیری از رویدادهای متفاوت و ارائه اطلاعات کمی دقیق یک وظیفه اصلی دولت‌هاست. در برخی جامعه‌ها با استفاده از روش‌های فنی مدون، آمار پدیده‌های اقتصادی - اجتماعی مثل نرخ بیکاری، نرخ رشد صنعتی، نرخ تورم، نرخ رشد نقدینگی، میزان مطالبات بانک‌ها از مشتریان، میزان سپرده‌گذاری شهروندان، میزان تولید مسکن، شاخص اعتماد مصرف‌کنندگان و ده‌ها شاخص دیگر با سرعت و دقت بالا تهیه می‌شود و در اختیار شهروندان قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی از رشد دانش آمار، اما سیاست‌گذاری‌های جدیدی را شاهد هستیم و به چشم می‌بینیم و به گوش می‌شنویم که تولید و آمارهای اساسی که پیش از این با سهولت انجام و توزیع می‌شد با وضعیتی عجیب مواجه شده است. نمونه‌های قابل توجهی از بی‌توجهی به تولید و توزیع آمار مربوط بر شاخص‌های کسب و کار و معیشت شهروندان را می‌توان به عنوان مثال آورد.

به طور مثال به این داده آماری وزیر صنایع و معادن توجه کنید: «رشد میزان سرمایه‌گذاری در بخش صنعت و معدن در برنامه سوم حدود ۱۳ هزار میلیارد تومان بود که این رشد در برنامه چهارم تا پایان سال ۱۳۸۸ به میزان بیش از ۷۰ هزار میلیارد تومان رسیده است.» آیا تاکنون دیده یا شنیده‌اید که آمار مربوط به «رشد» یک پدیده را جز با «درصد» اعلام کنند؟ وی با یک محاسبه ساده (تقسیم عدد ۷۰ هزار میلیارد تومان بر ۱۳ هزار میلیارد تومان) تاکید می‌کند: «رشد سرمایه‌گذاری صنعتی پنج برابر شده است.» جدای از سهوی که در به کارگیری علمی این نوع آمار دادن دیده می‌شود، اما وزار تخانه‌ای که این وزیر مسؤولیت آن را برعهده دارد، هنوز در رشد تولید صنعتی در سال ۱۳۸۷ و در سال ۱۳۸۸ با بانک مرکزی ایران به توافق نرسیده است و جای این شاخص بسیار مهم در «نماگر» جدید نیز خالی است. این اتفاق نایبی است که با کمال آرامش شاهد آن هستیم و انتقادها نیز راه به جایی نمی‌برند. مگر کدام رویداد صنعتی فوق‌العاده‌ای در چند سال گذشته در ایران رخ داده است که دو نهاد مهم تولید و اندازه‌گیری آمار مربوط به رشد صنعتی، نتوانسته‌اند، آن را در معادلات گنجانده و به یک عدد برسند؟ وقتی سهم ارزش افزوده فعالیت‌های صنعتی در تولید ناخالص داخلی به ۲۰ درصد (کمی بیشتر یا کمی کمتر) رسیده است و عدد مربوط به آن را نداریم، رشد اقتصاد ملی را چگونه باید اعلام کرد؟ وقتی رشد تولید ملی سال ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ مشخص نیست پس، چگونه می‌خواهیم برای پنج سال آینده قانون بنویسیم؟ این رویداد شگفت‌انگیزی که به دلیل وقوع ده‌ها رویداد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه ایرانی در نظرها گم شده و جایی برای بحث درباره آن پیدا نمی‌شود را آیا باید یک رویداد عادی تلقی کرد؟ شوخی با آمارها، شاید امروز آسیب‌هایش را نشان ندهد، اما حتماً فردا و فرداهای دیگری وجود دارند که زبان‌های آن بر دوش شهروندان گذاشته خواهد شد و آنها را سردرگم می‌کنند. ☞



خدا حافظی اعتماد

در باره شرایط کنونی اقتصاد ایران



مهنصور بیطرف
روزنامه‌نگار

L در تیرماه امسال اقتصاد ایران شاهد سه اتفاق مهم بود: سه اتفاقی که هر کدام به نوعی بر سیر اقتصاد کشور تاثیر بسزایی خواهند گذاشت اما با توجه به غلبه سیاست بر اقتصاد در کشور ما به یک اتفاق آن بیشتر توجه شد و به دو رویداد مهم دیگر به جز انتشار اخبار آن توجه چندانی نشد. این سه رویداد به ترتیب عبارت بودند از برگشت خوردن ۴۰۰۰ میلیارد تومان چک در دو ماه اول امسال، اعتراض بازاریان به مالیات و کاهش صادرات نفت ایران به زیر دو میلیون بشکه در روز. همان‌طور که شنیده و خوانده شد به خیر اعتراض بازاریان به افزایش نرخ مالیات بیشتر از دو خیر دیگر توجه شد؛ هر چند که از لحاظ محتوی و تحلیل اهمیت دو خیر دیگر بسیار فراتر از اعتراض بازاریان است. برای آنکه به اهمیت موضوع پی برده شود به تحلیل زیر پرداخته‌ایم.

عکس: عباس کوثری

۱- براساس گزارش شاخص ماهانه اقتصادی اردیبهشت ماه ارزش چک‌های برگشتی در دو ماهه اول امسال به ۴هزار میلیارد تومان رسید. این ارزش نسبت به دو ماهه اول سال گذشته حدود ۴۷ درصد افزایش دارد که تقریبا بالاترین رشد در دو دهه اخیر است. چک‌های برگشتی جدا از بازتاب اوضاع اقتصادی کشور - که تقریبا همه از آن آگاه هستند و در تحلیل‌های روزانه رسانه‌ها هم می‌آید - رفتار اجتماعی دیگری را هم بروز می‌دهد که واکاوی آن می‌تواند تکان‌دهنده باشد که از قضا این همان موردی است که می‌خواهیم از آن سخن بگوییم.

در تحلیل اقتصادی ساختار توسعه اقتصادی بر دو ستون بنا می‌شود؛ یک ستون تامین منابع - یا همان سرمایه اقتصادی - است و ستون دیگر سرمایه اجتماعی است. بنا بر تحلیل بسیاری از کارشناسان، تامین منابع - سرمایه اقتصادی - بدون سرمایه اجتماعی نه فقط بی‌معناست بلکه در صورت نبود آن جمع‌آوری منابع در اندک زمان ممکن از بین می‌رود. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که «سرمایه اجتماعی چیست؟» جواب این سؤال را در یک کلمه می‌توان خلاصه کرد و آن «اعتماد» است. این شاخص اگر از جامعه رخت بریندد دیگر سرمایه اقتصادی باقی نمی‌ماند که بتوان از ابزار آن برای توسعه اقتصادی استفاده کرد. از این رو در کشور‌های توسعه‌یافته هر ماهه یک شاخص مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد که عنوان آن «consumer confidence index» یا شاخص اعتماد مصرف‌کننده است که نگاه و آینده‌بینی مصرف‌کنندگان را بررسی و تحلیل می‌کند. در این تحلیل آنها به ارزیابی پس‌انداز و هزینه مصرف‌کنندگان می‌پردازند و ارتباط این دو پارامتر را اندازه‌گیری می‌کنند.

در ایران هر چند از این نوع شاخص خبری نیست اما می‌توان از رفتار برخی از شاخص‌ها از جمله همین چک‌های برگشتی به رفتار و انگیزه «اعتماد» یا «بی‌اعتمادی» فعالان اقتصادی پی برد. از همین رو است که می‌توان و ضرورت دارد که چک‌های برگشتی را «شاخص اعتماد» نامگذاری کنیم. بررسی آماری چک‌های برگشتی نشان می‌دهد که از هر ۸/۴ چکی که صادر می‌شود یک چک برگشت می‌خورد، این در حالی است که در دو دهه پیش، از هر ۲۰ چک برگشتی یک چک برگشت می‌خورد که آن هم برای بازار زیاد بود. این معیار نه فقط برای اقتصاد ایران بلکه برای هر اقتصاد هشداردهنده است و می‌تواند پایه‌های اعتماد را فرو بریزد. البته چک‌های برگشتی فقط یکی از معیارهای «اعتماد» در بازار ایران است. معیارهای دیگری هم وجود دارد که اعلام آن نشان می‌دهد، سرمایه اجتماعی در کشور ما در وضعیت لغزنده‌ای قرار گرفته که در صورت مهار نشدن می‌تواند سبب بروز مسائل حاد

شاخص اعتماد در ایران از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹

در ایران هر چند از این نوع شاخص خبری نیست اما می‌توان از رفتار برخی از شاخص‌ها از جمله همین چک‌های برگشتی به رفتار و انگیزه «اعتماد» یا «بی‌اعتمادی» فعالان اقتصادی پی برد

شاخص اعتماد در ایران از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹

شاخص اعتماد در ایران از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹

در یکی از این معیارها سؤالی در خصوص میزان اعتماد پاسخگویان به مردم وجود دارد. براساس این گزارش در سال ۱۳۵۳ میزان اعتماد پاسخگویان به مردم ۵۰ درصد بود که در سال ۱۳۸۲ به ۱۰ درصد رسیده که در «مقایسه با روندهای مشاهده‌شده در سایر کشور‌های جهان، میزان افول اعتماد اجتماعی در ایران در فاصله نسبتا کوتاه، بسیار زیاد و قابل تامل است.» همچنین نتایج پاسخگویی به سؤالات در مورد میزان رواج صداقت و راستگویی در میان مردم و پایبندی افراد به قول و قرار‌ها نشان می‌دهد، نسبت کسانی که معتقدند صداقت و راستگویی در میان مردم رواج زیادی دارد، از رقمی بالای ۲۰ درصد به پایین‌تر از ۱۰ درصد کاهش یافته است. این کاهش تنها در فاصله هفت سال میان پیمایش ۱۳۷۵ و ۱۳۸۲ صورت گرفته است. نسبت افرادی که معتقدند پایبندی افراد به قول و قرار‌های خود رواج زیادی در جامعه دارد در فاصله سه ساله میان دو پیمایش ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است.»

شاید در این میان بتوان به یک مورد دیگر اشاره کرد که نشان می‌دهد اعتماد مردم به فعالان اقتصادی تا چه میزان کاهش یافته است. این مورد نگاه خریداران به مشاغل و حرفه‌ها است که به «اعتماد نهادی» معروف است. اعتماد نهادی محصول فرایندهای نسبتا طولانی و متراکم شدن تجربیات اجتماعی بوده که کمتر دچار نوسانات شدید کوتاه‌مدت همانند اعتماد اجتماعی و اعتماد سیاسی می‌شود. اما نتایج سنجش‌ها در این خصوص چه بوده است؟ نتایج پیمایش‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ حاکی از کمترین میزان اعتماد پاسخگویان به افراد شاغل در بنگاه‌های معاملات ملکی و هم درگیر خرید و فروش اتومبیل، در کنار کسبه خرده‌پا، تجار و رانندگان تاکسی است. به نظر می‌رسد که وجه مشترک همه این مشاغل منفعت‌طلبی شخصی و عدم وجود یک استاندارد رفتاری قانونی یا اخلاقی حاکم بر افراد شاغل در این حرفه‌هاست.»

این آمار‌ها واقعا چه می‌گویند؟ جز آنکه «اعتماد» که مبین سرمایه اجتماعی است در کشور کاهش یافته و عملا در حال محو شدن است؟ در این صورت پیامد آن، چه می‌تواند باشد؟ در این مورد بهتر است به ایده فوکویاما برگردیم که معتقد است: «در جوامعی که سطح اعتماد در آنها پایین است ساختار تولید به گونه‌ای است که بیشترین ارزش تولیدی جامعه در قالب فعالیت‌های اقتصادی خانوار صورت می‌گیرد و در جوامعی که به دلایلی اعتماد به یکدیگر در مردم کم است آنها از یکدیگر می‌هراسند و از هم دور می‌شوند.

در چنین جوامعی تنها محفل امن برای فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری، حیطه خانواده و آشنایان است، زیرا در چنین محفل‌هایی به خاطر همدلی و همبستگی یا رودررویی آتی امکان فریب و کلاهبرداری کمتر می‌شود و افراد با خیال آسوده به سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی مشغول می‌شوند. در این گونه جوامع شعاع اعتماد بسیار کم و محدود به حیطه خانوار است.» به عبارت دیگر می‌توان گفت نهادسازی برای توسعه و ایجاد سازمان‌های اقتصادی برای پیشرفت که لازمه آن پیوند بین مردم است - نه فقط خانواده‌ها - در این نوع جوامع -از جمله جامعه ما - به وجود نخواهد آمد و این یکی از دلایلی می‌تواند باشد که چرا کشور ما هنوز در حال توسعه است.

۲- اما خبر مهم بعدی که نباید به راحتی از کنار آن گذشت کاهش صادرات نفت ایران به زیر دو میلیون بشکه در روز است. در حال

حاضر برخی از مسؤولان به دنبال آن هستند که این کاهش را به تحریم و خودداری شرکت‌های نفتی از خرید نفت خام ایران نسبت دهند. کاهش صادرات نفت ایران با توجه به آنکه اقتصاد ایران نفتی است و چسبندگی زیادی بین دلارهای حاصل از صادرات نفت و دیگر اعضای اقتصاد ایران وجود دارد، می‌تواند تاثیر جدی بر تولید ناخالص داخلی و رشد اقتصادی کشور بگذارد.

■ اما چرا صادرات نفت ایران کاهش یافت؟

برای این‌ موضوع باید به بررسی سرمایه‌گذاری روی میداین نفتی کشور بپردازیم. میداین نفتی ایران به دلیل کپولت سن عملا نیازمند بازبافت و احیا هستند از این رو باید سالانه حدود دو میلیارد دلار برای نگه داشتن تولید در حد ۴/۲ میلیون بشکه در روز سرمایه‌گذاری می‌شد. ولی به نظر می‌آید که چنین اتفاقی رخ نداده است زیرا داده‌های آماری بانک مرکزی که برای سه ماهه سوم سال ۱۳۸۸ منتشر شده، نشان می‌دهد که تولید نفت ایران از سال ۱۳۸۵ رو به کاهش گذاشته است. جدول زیر آمار تولید نفت ایران در سال‌های ۱۳۸۴ تا سه ماه سوم سال ۱۳۸۸ را نشان می‌دهد.

۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	
۴۱۰۶	۴۰۵۱	۴۰۵۸	۳۹۴۶	۳۵۷۰	۳ ماهه دوم
				۳۵۴۹	۳ ماهه سوم

همان‌طور که در جدول بالا نشان داده شده است تولید نفت ایران از سال ۱۳۸۴ تا سه ماهه سوم سال ۱۳۸۸ حدود ۵۵۷ هزار بشکه در روز کاهش یافته‌است که البته بخش مهمی از آن به تحریم‌هایی برمی‌گردد که علیه صنعت نفت ایران اعمال کرده‌اند اما این نمی‌تواند تمام علت باشد.

زنگ خطر کاهش تولید از میدان‌های نفتی از سال ۱۳۸۷ زده شده بود، یعنی زمانی که تولید نفت ایران به زیر ۴ میلیون بشکه در روز رسید. در سال گذشته یکی از خبر‌گزاری‌های رسمی گزارشی مبنی بر کاهش تولید از ۱۶ میدان نفتی فلات قاره داد.

بر اساس این گزارش در منطقه عملیاتی بهرگان که شامل چهار میدان نفتی هندپجان، بهر گانسر، نوروز و سروش است بر مبنای برنامه تدوین‌شده از سوی برنامه‌ریزی تلفیقی شرکت ملی نفت می‌بایست برای تولید نفت در فروردین‌ماه سال ۱۳۸۸ به ترتیب ۳۱، ۱۱، ۶۶ و ۸۸هزار بشکه بوده باشد اما این در حالی است که تولید نفت به ثبت رسیده به ترتیب ۵/۲۴، ۵/۸، ۳/۶۳ و ۱/۸۶هزار بشکه بود. به عبارت دیگر در مجموع برنامه تعیین‌شده برای تولید نفت خام از مجموع میداین منطقه عملیاتی بهرگان حدود ۱۹۶هزار بشکه در روز بوده، این در حالی است که در منطقه تولید نفت ۱/۱۸۲ هزار بشکه‌ای محقق شده است.

همچنین میزان تولید نفت خام از این‌ چهار میدان طی روزهای گذشته کماکان به روند کاهش‌سی خود ادامه داده است، به طوری که آمار‌های تولیدی در چهار میدان نفتی هندپجان، بهر گانسر، نوروز و سروش در دوم خردادماه سال ۱۳۸۸ نشان می‌داد که میزان تولید نفت به ترتیب به ۹/۲۵، ۷/۹، ۶/۰۹ و ۵/۸۲هزار بشکه در روز رسیده است. در مجموع هم میزان تولید نفت خام کل منطقه بهرگان در دوم خرداد ماه امسال به حدود ۱۷۶ هزار بشکه در روز سقوط کرده است.

در منطقه عملیاتی خارک که شامل سه میدان نفتی ابوذر، درود

و فروزان (مشترک با عربستان سعودی) است برنامه تدوین شده از سوی برنامه‌ریزی تلفیقی شرکت ملی نفت برای تولید نفت در فروردین‌ماه سال ۱۳۸۸ به ترتیب برای این سه میدان ۱۴۳هزار بشکه، ۱۴۳هزار بشکه و ۵۰هزار بشکه در روز بوده است. این در حالی است که تولید نفت به ثبت رسیده به ترتیب ۴/۱۳۴، ۱/۸، ۱۳/۱ و ۴۵/۱ هزار بشکه بوده است. در مجموع برنامه تعیین‌شده برای تولید نفت خام از مجموع میداین منطقه عملیاتی خارک حدود ۳۳۷ هزار بشکه در روز بوده، این درحالی است که در منطقه تولید ۱۱۳ هزار بشکه‌ای محقق شده است.

در منطقه عملیاتی لاوان که شامل چهار میدان نفتی رشادت، رسالت، سلمان (مشترک با امارات) و بلال است برنامه تدوین‌شده از سوی برنامه‌ریزی تلفیقی شرکت ملی نفت برای تولید نفت در فروردین‌ماه سال ۱۳۸۸ به ترتیب برای این چهار میدان ۱۰، ۱۰۴، ۶۱ و ۲۰هزار بشکه در روز بوده است. این در حالی است که تولید نفت به ثبت رسیده به ترتیب ۲/۸هزار بشکه، ۹/۸هزار بشکه، ۹/۵۹هزار بشکه و ۲۰هزار بشکه در روز بوده است. در مجموع برنامه تعیین‌شده برای تولید نفت خام از مجموع میداین منطقه عملیاتی لاوان حدود ۱۰۵ هزار بشکه در روز بوده، این در حالی است که در این منطقه تنها تولید ۹۵هزار بشکه‌ای نفت محقق شد که این تولید هم در خردادماه سال گذشته ۱/۹۴هزار بشکه در روز کاهش یافت.

در منطقه عملیاتی سیری که شامل پنج میدان نفتی سیوند، دنا، نصرت (مشترک با امارات)، الوند و اسفند است برنامه تدوین‌شده از سوی برنامه‌ریزی تلفیقی شرکت ملی نفت برای تولید نفت در فروردین‌ماه سال گذشته به ترتیب برای این پنج میدان ۱۶هزار بشکه، ۱۷هزار بشکه، ۴هزار بشکه، ۴هزار بشکه و ۵۳ هزار بشکه در روز بوده است. این در حالی است که تولید نفت به ثبت رسیده به ترتیب ۳/۱۰، ۴/۱۶، ۴/۵، ۴/۵۴ و ۵۴ هزار بشکه در روز بوده است. در مجموع برنامه تعیین‌شده برای تولید نفت خام از مجموع میداین منطقه عملیاتی سیری حدود ۹۴هزار بشکه در روز بوده، این در حالی است که در این منطقه تنها تولید ۹۱هزار بشکه‌ای نفت محقق شده است. از سوی دیگر میزان تولید نفت خام کل منطقه عملیاتی سیری در خردادماه سال ۱۳۸۸ به ۸۵هزار بشکه در روز افت کرده است.

این آمار نمونه‌ای از تولید در میدان‌های فلات قاره است که بدون شک می‌توان گفت وضعیت تولید در میدان‌های خشکی دست‌کمی از این آمار ندارد. بنابراین ادامه این روند می‌تواند پیش‌بینی حدود سه سال پیش دانیل یرگین - نویسنده کتاب معروف Prize - و رئیس انجمن تحقیقاتی کمبریج را تحقق بخشد که امکان دارد صنعت نفت ایران در سال ۲۰۲۰ با

میدان نفتی امان در استان اصفهان

میداین نفتی ایران به دلیل کپولت سن عملا نیازمند بازبافت و احیا هستند از این رو باید سالانه حدود ۲میلیارد دلار برای نگه داشتن تولید در حد ۴/۲ میلیون بشکه در روز سرمایه‌گذاری می‌شد

میدان نفتی امان در استان اصفهان

مشکلات نفتی مواجه شود زیرا بالا بودن سن میدان‌های نفتی و سرمایه‌گذاری نکردن برای بازبافت و هم بالا بودن مصرف فرآورده‌های نفتی در ایران سبب می‌شود که ایران هر آنچه را که تولید می‌کند، مصرف کند.



قاسم‌زوده‌فرآزادی رئیس شورای اصناف

در تاریخ ۸۹/۲/۲۲ شورای عالی اصناف تفاهم‌نامه‌ای باوزارت امور اقتصاد دارایی در رابطه با وضعیت مالیات امضا کرد. در این تفاهم‌نامه سه کار گروه کشوری، کار گروه استانی و کار گروه شهرستانی پیش‌بینی شد و در بند یک این تفاهم‌نامه آمده که کار گروه کشوری برای بررسی وضعیت مالیات کل کشور تشکیل و برای آن برنامه‌ریزی و به استان‌ها ابلاغ کند. بعد از گذشت چند روزی از امضای این تفاهم‌نامه،

اعتراضات مردم از مراکزاستان‌ها و شهرستان‌ها به سمت شورای عالی اصناف سرازیر شد. اغلب اعتراض اصناف شهرستان‌ها و تهران به تفاهم‌نامه شورای اصناف با وزارت امور اقتصادی و دارایی بود. آنان اظهار کردند که مدیران سازمان امور مالیاتی شهرستان‌ها در جلسه‌ای که با اصناف شهرستان‌ها داشتند به اصناف اعلام کردند که باید ۷۰درصد به مالیات سال گذشته اضافه کنند. مردم هم که انتظار افزایش مالیات ۷۰درصدی را نداشتند نسبت به این موضوع واکنش نشان دادند. شورای اصناف هم با افزایش اعتراض‌ها موضوع را از سازمان امور مالیاتی پیگیری کرد و متوجه شدیم که چنین موضوعی صحت دارد. از این و نامه‌ای به آقای عسگری – رئیس سازمان امور مالیاتی – نوشته شد و دلایل را جویا شدیم. بعد از گذشت چند روز و برگزاری جلسات متعدد بین خودمان به این نتیجه رسیدیم که جلسه‌ای در وزارت بازرگانی با حضور معاونت عملیاتی وزارت امور اقتصاد و دارایی در مورد مالیات برگزار نشود و اعتراضات مردم با مسؤولان در میان گذاشته شود؟ مردم معترض بودند به اینکه در سال جاری چه اتفاقی در کسب و کار افتاده که باید ۷۰درصد نسبت به سال گذشته مالیات بپردازند و آیا وضعیت اقتصادی کشور رونق خاصی داشته و درآمد اصناف افزایش داشته که باید ۷۰درصد بیشتر از سال قبل مالیات بدهند. از این رو بعد از انعکاس اعتراض‌ها دستورالعمل دیگری مورد تفاهم طرفین قرار گرفت. پیش‌نویس این دستورالعمل امضا شد و قرار شد دستورالعمل بعد از تایپ به وزارت امور اقتصاد و دارایی برده شود و مسؤولان امضا کرده و سپس اعضای شورای عالی اصناف امضا کنند. در این جلسه توافق شد که تعیین مالیات به عهده اتحادیه‌ها گذاشته شود. هنگامی که دستورالعمل به وزارت امور اقتصاد و دارایی فرستاده شد. دخل و تصرفی در آن انجام شد؛ یعنی یک‌بندی را به آن اضافه کردند که مورد توافق اصناف نبود. به همین دلیل وقتی این دستورالعمل برای امضا به ما ارائه شد، آن را امضا نکردیم. حال این بند چی بود؟ در این بند بدون توافق با اصناف کار گروه شهرستانی اضافه شده بود که دوباره از افزایش ۷۰درصدی مالیات نسبت به سال ۸۸ حکایت داشت. به همین خاطر مجدداً جلسات دیگری گذاشته شد. تا اینکه قرار شد در تاریخ ۸۹/۴/۲۱ جلسه‌ای با حضور آقای غضنفری – وزیر بازرگانی – تشکیل شود. این جلسه با حضور سایر مسؤولان تشکیل شد و نهایتاًقرار شد که ۱۵ درصد به مالیات سال گذشته اضافه شود. علاوه بر این بحث «نمونه‌گیری» هم مطرح شد که ۱۲ درصداز بند(الف و ب) و چهار درصد از بند(ج) نمونه‌گیری شود. البته یکی از عزیزان به نمونه‌گیری‌ها اعتراض داشت که

در جست‌وجوی حق صنفی

ماجرای اعتراض اصناف به افزایش ۷۰درصدی مالیات

اعتراض خود را پای دستورالعمل نوشت. شورای اصناف نیز پیش از موافقت با نمونه‌گیری، برای اینکه برای مودیان مالیاتی مشکلی پیش نیاید با مسؤولان سازمان مالیاتی جلساتی گذاشت و ما به این شرط که مسؤولان مالیاتی، سلیقه‌ای بر خورد نکنند و اعتراض خود را در رابطه با پرونده هریک از بازاری‌ها با مستندات اعلام کنند، نمونه‌گیری را پذیرفتیم؛ یعنی هر یک از عزیزانی که پرونده آنها به عنوان نمونه انتخاب می‌شد، ماموران مالیاتی به دور از برخورد‌های سلیقه‌ای باید مدارک و مستندات خود را مثلاً در رابطه با این موضوع که فرد مذکور کم مالیات داده ارائه کنند. متأسفانه در سال ۸۷ بعضی فعالان اقتصادی به دلیل برخورد‌های شخصی تعدادی از ماموران سسازمان امور مالیاتی اذیت شدند؛ به طور مثال پرونده یکی از بازاری‌ها که به عنوان نمونه انتخاب شده بود سازمان امور مالیاتی بدون ارائه مستندات، مالیات این فرد را از ۲میلیون تومان به ۲۰میلیون تومان افزایش داده بود. وقتی این فعال اقتصادی اعتراض کرد دلایلی برای افزایش مالیات او وجود نداشت. متأسفانه در سال قبل برخورد‌های سلیقه‌ای بعضی ماموران مالیاتی، اصناف را آزرده کرده بود. به همین خاطر ما این موضوع را با وزارت اقتصاد پیگیری کردیم و قرار شد که امسال چنین برخورد‌هایی اتفاق نیفتد. خلاصه اگر مسؤولان سازمان مالیاتی در رابطه با میزان مالیات سال کار کارشناسی انجام می‌دادند، این همه اتفاقات رخ نمی‌داد. متأسفانه دوستان ما در این سازمان بی‌دقتی کردند و این بی‌دقتی باعث به وجود آمدن چنین جوی شد.



مرواجی صفت

شهادت هشت دیپلمات و یک خبرنگار کشورمان در سر کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف افغانستان در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ به وسیله گروه طالبان و نیروهای افراطی با وجود اتخاذ تدابیر احتیاطی از سوی ایران برای اطمینان از عدم تعرض به سر کنسولگری و کارکنان آن و خلاف تعهدات و تضمین‌های صادره از سوی رهبری گروه مذکور و مقامات سیاسی کشور حامی آن گروه صورت گرفت. شهدای ارزشمند مزار شریف ناصر ریگی، محمد ناصر ناصری، مجید نوری نیاری کی، نورالله نوروزی، رشید پاریا فلاح، کریم حیدریان، محمد علی قیاسی، حیدر علی باقری و محمود صارمی بودند.

این اقدام در حالی که علاوه بر نقض آشکار حقوق بین‌الملل، با اصول اولیه انسانی و اصل مصونیت کنسولی مغایرت داشت، بلافاصله با مخالفت جدی جامعه بین‌الملل و افکار عمومی جهان مواجه شد و ضمن محکومیت این عمل، خواستار شناسایی، محاکمه و مجازات عاملان این حادثه شدند. در همین زمینه شورای امنیت سازمان ملل متحد با انتشار چندین بیانیه و قطعنامه ضمن محکومیت قتل دیپلمات‌ها و خبرنگار ایرانی توسط نیروهای افراطی خواستار شناسایی و مجازات عاملان این فاجعه شد. این گروه در دوران تسلط بر بخشی از جغرافیای افغانستان مورد شناسایی اسلام‌آباد، ریاض و ابوظبی قرار داشت؛ در حالی که کرسی این کشور در سازمان ملل متحد در اختیار دولت قانونی آن کشور بود.

آغاز بحران افغانستان در سطح منطقه و بین‌المللی به هجوم ارتش سرخ به این کشور و اشغال افغانستان در دوران جنگ سرد برمی‌گردد. آمریکا و کشورهای هم‌پیمان او پس از مشاهده مقاومت غیر مترقبه مردم عادی در برابر این هجوم نظامی عظیم (بیش از ۱۰۰ هزار نیروی نظامی) در صدد بهره‌برداری از این مقاومت مردم مسلمان بر آمده و با واسطه قرار دادن کشور همسایه جنوبی و جلب حمایت عربستان دامنه رویارویی جنگ سرد را گسترش داد.

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران شور و انگیزه مبارزه علیه ابرقدرت‌ها و هم‌پیمانان آن در کشورهای مسلمان افزون شد. افغانستان صحنه مبارزه جدیدی بود که غرب و بعضی کشورهای اسلامی هم‌پیمان همچون عربستان در صدد برآمدند این شور جوانان را در مبارزه علیه ارتش سرخ جهت دهی کنند و خود را از خطر بالقوه این هیجانات مصون دارند.

عربستان و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس با ایجاد تسهیلات لازم، جوانان عرب را با تفکرات وهابی و سلفی به سوی افغانستان و پاکستان گسیل داشتند. از اینجاست که روحیه افراط گرایی وارد فرهنگ پاکستان و افغانستان می‌شود. این در حالی است که تاریخ مردم این دو کشور عاری از چنین فرهنگ متعصبانه‌ای بوده و تفکر صوفیگری و مدارا با هم‌کیشان، مسلمانان و مذاهب مختلف غالب بوده است.

با پیروزی مجاهدین افغانی در برابر دولت نجیب و فروپاشی نظام شوروی سوسیالیستی، آمریکا خود را از یک جهت پیروز در جنگ سرد می‌دید ولی از نسوی دیگر مواجه با نیروهای آموزش دیده‌ای بود که خود آنها را تاملین کرده بود و به آنان روحیه عدم بردباری را آموزش داده بود و با محو کمونیسم به دنبال مقابله با قدرت غرب بودند. با چنین جهت‌گیری‌ای مجاهدین در وادی جنگ‌های داخلی گرفتار دشند. ولی از آنجایی که دیگر قدرت کمونیستی وجود خارجی نداشت، درگیری‌های داخلی بین

سرنوشت تلخ

سالگرد شهادت کارگزاران سیاست خارجی در مزار شریف و درس‌هایی که باید آموخت

گروه‌های جهادی هیچ جای نگرانی‌ای برای آمریکا و غربی‌ها نداشت. در عین حال با ادامه درگیری‌ها آنان علاقه‌مند شدند با حمایت از تشکیل گروه جدیدی که با تشویق پاکستان، انگلستان و عربستان شکل گرفته بود در مقابله با جمهوری اسلامی ایران و نفوذ منطقه‌ای آن بهره برد.

چنین سیاست احماقانه‌ای که مبتنی بر محاسبات نادرست بود هر چند هزینه‌های مهمی برای مردم کشورمان داشت و آن شهادت هشت دیپلمات و یک خبرنگار کشورمان در سر کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف افغانستان در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ به وسیله گروه طالبان و نیروهای افراطی کشور همسایه بود ولی ضربات مهلک و نابود کننده‌ای برای خود آمریکا در ۱۱ سپتامبر به بار آورد و کشور همسایه را هم در انفجارات پی در پی و ناآرامی در سال‌های اخیر فرو برد.

در پی حادثه مزار شریف، جمهوری اسلامی ایران توانست با تجمیع ظرفیت‌های خود و اتخاذ سیاست‌های واقع بینانه، اضمحلال جریان افراط را در افغانستان شاهد باشد و خوشبختانه همه عواملی که مستقیم و غیر مستقیم در این کشتار و فاجعه دست داشتند به هلاکت برسند.

اما سیاست‌های نادرست کشورهای فرامنطقه‌ای خصوصاً در دو سال اخیر زمینه‌رشد این نیروها را فراهم ساخته و عواملی با سوء استفاده از ناسامانی و پیچیدگی جغرافیایی و قومی در کشور همسایه بار دیگر بروز تحركات آنها را فراهم ساخته است.

در حال حاضر پس از ۱۲ سال از حادثه مذکور، منطقه شاهد تکرار وضعیتی مشابه گذشته است. غرب در پرتو مخالفت‌های لاجوجانه و کور خود با جمهوری اسلامی ایران در صدد ابقای همان جریان افراطی‌ای است که منجر به بروز فاجعه در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ شد. به نظر می‌رسد کنفرانس لندن که در چند ماه قبل در موضوع افغانستان برگزار شد، نقش مهمی در جهت دهی به موضوعات سیاسی افغانستان و آینده این کشور داشته است. این کنفرانس خواستار تفویض نقش به جریانات افراطی در حکومت کابل شده چیزی که مدتی است در ترکیب دولت فعلی نشانه‌هایی از آن بروز کرده است.

محاسبه غلط و سردرگمی ناشی از عدم شناخت صحیح موضوعات منطقه و خوی استکباری و اصرار بر ادعاهای واھی، قدرتمندترین کشور را هم به وادی مهلکه می‌اندازد و خساراتی را هم متوجه منطقه می‌کند.

در حالی که نیروهای افراطی همچنان پایبندی خود را به تفکرات متعصبانه و تمامیت خواهانه ابراز می‌دارند و الگوی عمل خود را همان روش‌های اعمال شده گذشته می‌دانند که از جمله شهادت عزیزانمان در مزار شریف است، نیروهای فرامنطقه‌ای صرفاً به دنبال حل مشکلات روزمره خود و تعامل با افراطیون هستند و پیامدها و مشکلات ناشی از این سیاست‌ها را برای کشورهای منطقه باقی می‌گذارند. حادثه شهادت هموطنان عزیزمان در زاهدان نمونه‌ای از این گونه سیاست‌های مستکبرانه است.

بر تصمیم‌سازان سیاست خارجی کشورمان است که ضمن پر هیز دادن به همسایگانی که فاقد سیاست همه‌جانبه و دوراندیشانه درباره مسائل منطقه هستند با تشکیل ائتلافی از کشورهای همسوبه طرد سیاست‌های یکجانبه گرایانه قدرت‌های فرامنطقه‌ای پرداخته و بسه دور از حب و بغض‌های متعصبانه و با حمایت و تقویت دولت مرکزی کابل، زمینه مشارکت همه اقبشار و گروه‌های اجتماعی را در تصمیم‌سازی فراهم ساخته و با خروج نیروهای اشغالگر ثبات و توسعه اقتصادی در آن کشور تسریع شود.

عسکری رئیس سازمان امور مالیاتی

•**طرح:**

شهاب جعفر نژاد



حامد قدوسی

تحلیلگر اقتصادی

لاقتصاد خانواده و نیروی کار زنان یکی از زیرشاخه‌ها و موضوعات داغ علم اقتصاد خصوصا در سه دهه گذشته بوده است. این حوزه از ادبیات اقتصادی مسائلی مثل ازدواج (جفت‌یابی)، انتخاب زمان بارداری، انتخاب تعداد فرزندان، تقسیم کار درون خانواده، کار زنان در بیرون خانه، تبعیض جنسیتی در بازار کار، طلاق، جهیزیه، مهریه و… را دربرمی‌گیرد و با تحلیلی اقتصادی از کارکرد این عناصر پیش‌بینی‌هایی را در مورد واکنش زنان به تحولات محیطی ارائه می‌کند.

به عنوان مقدمه‌ای بر بحث، در این مقاله سعی می‌کنیم تا با بهره‌گیری از ادبیات موجود، برخی از عواملی که هم در سطح جهانی و هم در ایران باعث تغییر در وضعیت اجتماعی زنان و ساختار قدرت در داخل خانواده شده‌اند را به طور مختصر مرور کنیم.دقت کنید که این مقاله در پی تحلیل تمام فاکتورهایی که باعث تغییر در توزیع قدرت در داخل خانواده در دنیا و ایران شده‌اند نیست. این مقاله به‌طور خاص روی فاکتورهای اقتصادی و فناوری محور تاکید دارد و تحولات فرهنگی - قانونی در آن کمتر مورد بحث بوده است.

پیش از ورود به بحث خوب است که یک چارچوب مفهومی برای درک رفتار اقتصاد خانواده ارائه کنیم. از دیدگاه اقتصاددان‌ها زندگی خانوادگی یک فعالیت جمعی است که هدف آن بیشینه کردن جمع رضایت کل اعضاء است. تصمیمات داخل خانواده به شدت تابع بهره‌وری افراد در داخل و بیرون خانواده است. خانواده به عنوان یک نهاد جمعی نوعی تقسیم کار بین اعضا (خصوصا پدر و مادر) دارد که از منطقی بیشینه کردن رضایت کل خانواده حاصل می‌شود.

تا اوایل قرن بیستم مجموعه‌ای از شرایط وجود داشت که تقسیم کار قدیمی کار بیرون از خانه توسط مرد و کار داخل خانه توسط اکثریت زنان را بهینه و توجیه‌پذیر می‌کرد. از جمله مهم‌ترین متغیرها می‌توان به فناوری تولید، کمبود امکانات آموزشی برای زنان، تفاوت قابل توجه در دستمزد زن و مرد در بازار کار، بالا بودن تعداد فرزندان و فقدان یا کمبود وسایل جلوگیری از بارداری و پایین بودن سن ازدواج اشاره کرد.

به تدریج وضعیت فوق در قرن گذشته و خصوصا در سه دهه آخر دگرگون شده و به تبع آن هم میزان مشارکت زنان در بیرون از خانواده و اندازه خانواده‌ها هم متحول شده است. ما برخی از تحولات را در زیر بررسی می‌کنیم.

■ **تغییر در فناوری تولید**

در طول زمان، ماهیت شغل‌ها اتکای کمتری به قدرت فیزیکی پیدا کرده‌اند. طبعا کشف ماشین بخار اولین جهش مهم در این رابطه بود که باعث جایگزینی ماشین با نیروی ماهیچه انسانی در بسیاری از صنایع شد. با این همه قدرت بدنی برای کار با ماشین‌ها هنوز یک فاکتور مهم به حساب می‌آمد. گسترش نقش‌های دفتری و اداری و مشاغل خدماتی و در دهه‌های متاخرتر ظهور اقتصاد دیجیتال، رفته‌رفته از اهمیت قدرت فیزیکی کاسته و توانایی ذهنی و رفتاری را جایگزین آن کرده است. هر چند که به نظر می‌رسد در همین ابعاد هم برخی تفاوت‌ها بین زن و مرد وجود دارد (در برخی ابعاد زنان برتری دارند و در برخی مردان) ولی اندازه تفاوت جنسیتی قابل مقایسه با وضعیت قبلی‌ای که نیروی فیزیکی حرف اول را در آن می‌زدنیست و لذا

بازار ناسازگار

موتورهای فعالیت: تحولات معاصر و مشارکت زنان در بازار کار

برتری سنتی مردان به زنان از جهت بهره‌وری تولید از بین رفته است. این موضوع باعث کاهش تفاوت دستمزدها و نزدیک شدن موقعیت کاری مردان و زنان شده است. وقتی دستمزد زن و مرد به هم نزدیک می‌شود تقسیم کار سنتی مبتنی بر حضور زن در داخل خانه دیگر بهینه نیست و زنان به تدریج کار در بیرون خانه و کسب درآمد (و تعامل اجتماعی) را برای کلیت خانواده مفیدتر می‌یابند.

■ **تغییر در زمان ازدواج**

ازدواج خصوصا در جوامع سنتی‌تر حداقل از سه مسیر شغلی زنان ر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؛ اول از طریق بارداری که در بند بعدی به تفصیل به آن اشاره خواهد شد. دوم از طریق تحمیل خواسته شوهر برای خانه‌نشین شدن زن و سوم از طریق کاهش قابلیت جابه‌جایی (Mobility) زن به دلیل وابسته شدن زن به محل فعالیت شوهر. این موضوعی است که برخی تحقیقات در مورد ایران به خوبی به آن پرداخته و نشان می‌دهند که ازدواج یکی از عوامل خروج زنان از بازار کار است. افزایش سن متوسط ازدواج در ایران در دو دهه گذشته باعث شده تا بین زمان فارغ‌التحصیلی زنان ایرانی و ازدواج آنها فاصله ایجاد شود و زنان بتوانند از این فرصت برای ورود موثرتر به بازار کار استفاده کنند.

■ **وسایل پیش‌گیری از بارداری**

بارداری ناخواسته یکی از مهم‌ترین موانع حضور موثر زنان در بازار کار بوده است. گسترش وسایل پیشگیری از بارداری خصوصا ظهور قرص‌های ضدبارداری در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی امکان کنترل تعداد فرزندان از یک طرف و انتخاب زمان بارداری از طرف دیگر را به زنان داد.

انتخاب زمان بارداری تحول بسیار بزرگی در موفقیت تحصیلی و شغلی زنان در دنیا ایجاد کرد. بارداری تصادفی و غیربرنامه‌ریزی شده همواره عاملی بوده که از یک طرف زنان را به طور ناخواسته از شغل خود دور کرده و شانس موفقیت آنان در مشاغل جدی را کم می‌کرد و از طرف دیگر تمایل کارفرمایان به استخدام زنان را کاهش می‌داد. فراگیری وسایل پیشگیری از بارداری در دنیا و کشور ما باعث شد تا زنان بتوانند روی زمان بارداری کنترل لازم را داشته باشند و این موضوع منجر به افزایش فاصله بین زمان ازدواج اولین بارداری در دنیا و ایران شده است. به این ترتیب زنان ایرانی می‌توانند با اطمینان بیشتری به تحصیلات خود بپردازند و پس از فراغت از تحصیل و طی کردن مراحل مقدماتی ورود به بازار کار و تثبیت موقعیت خود در این بازار باردار شوند. همانند کشورهای دیگر در بلندمدت، چنین امکانی می‌تواند تاثیر قابل توجهی در بهبود موقعیت آموزشی و شغلی زنان ایرانی داشته باشد.

از سوی دیگر تعداد فرزندان هم خود یک عامل تعیین‌کننده برای حضور یا عدم حضور زنان در بازار کار است. می‌توان به سادگی نشان داد که وقتی تعداد فرزندان از حدی بیشتر شود حضور زن در خانه می‌تواند برای کل خانواده بهینه باشد. اگر به مدد وسایل پیشگیری از بارداری و برنامه‌های فرهنگی تعداد متوسط فرزندان کاهش یابد، زنان انگیزه کمتری برای ماندن در داخل خانه خواهند داشت.

البته رابطه بین تعداد فرزندان و فعالیت کاری زنان یک طرفه نیست. گسترش فرصت‌های شغلی زنان خود به کاهش تعداد فرزندان منجر می‌شود. به تعبیر اقتصاددان‌ها هر فرزند اضافه برای زن شاغل دارای هزینه فرصت مثبت است. به غیر از هزینه‌های مادی بزرگ کردن فرزند، به دنیا آوردن و مراقبت از وی

مستلزم صرف وقت از سوی والدین (خصوصا مادر) است. اگر مادر شاغل باشد این زمان به معنی دور بودن از شغل و لذا کاهش یا قطع درآمد برای مدت زمان مشخص و دشواری در بازگشت به شغل و ارتقای شغلی در صورت طولانی بودن مدت زمان مرخصی زایمان خواهد بود. هر چند که برنامه‌های خانه‌های بهداشت و برنامه کنترل بارداری وزارت بهداشت در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ مهم‌ترین فاکتور در کاهش رشد جمعیت به شمار می‌آیند ولی به مرور زمان، افزایش فرصت‌های شغلی برای زنان خود به‌عنوان یک عامل ثانویه در کاهش بیشتر تعداد فرزندان عمل می‌کند.

■ **قوانین ضد تبعیض به نفع زنان**

خوشبختانه به‌طور سنتی قوانینی که تبعیض دستمزد بین زن و مرد را رسمی کند در ایران وجود نداشته است. این البته لزوما به معنی عدم وجود تفاوت دستمزد در واقعیت یا تفاوت در شانس کارایی زنان به نسبت مردان نیست. در مقابل، مطالعات نشان می‌دهد که به علت جایگزینی نقش مادری و نقش تولید درآمد برای خانواده، انعطاف‌پذیرتر کردن محیط کار برای زنان منجر به رشد مشارکت زنان در بازار کار کشورهای دیگر شده است. این قوانین البته از طرف دیگر می‌تواند انگیزه کارفرمایان برای استخدام نیروی زن را کاهش دهد و لذا در نهایت به زیان زنان تمام شود. لذا ماجرای حمایت از زنان، تیغ دولبه‌ای است که اثرات مثبت آن برای زنان تابع همسو کردن منافع کارفرمایان و زنان است و گرنه ممکن است در درازمدت با کاهش تمایل به جذب نیروی زن به زیان زنان هم تمام شود.

■ **گسترش آموزش عالی محلی**

تصمیم برای مشارکت در آموزش عالی تابع دو متغیر اصلی منفعت انتظاری (حقوق بالاتر، منزلت اجتماعی، گسترش شبکه اجتماعی، فرصت از دواج بهتر، ارتقاء سطح دانش شخصی و لذت ناشی از آموزش) و هزینه انتظاری (زمان لازم برای قبول شدن در دانشگاه، هزینه شهری و اقامت در شهر دیگر، هزینه زمانی در دوره تحصیل) است. گسترش آموزش عالی از طریق افزایش شعبه‌های دانشگاه آزاد و پیام نور و عملکرد موفق‌تر دختران در آزمون‌های ورودی دانشگاه‌ها در کنار هم، سطح تحصیلات زنان ایرانی را افزایش داده است. به‌طور کلی ورود به دانشگاه باعث می‌شود تا مشارکت زنان در بازار کار افزایش یابد و این نکته‌ای است که داده‌ها در مورد زنان مجرد ایرانی آن را تایید می‌کند.

■ **تورم**

افزایش مداوم قیمت محصولات و خدمات در چهار دهه گذشته (خصوصا در بخش مسکن شهری) به نسبت دستمزدهای رسمی، فشار قابل توجهی را



روی بودجه خانوارهای شهری ایرانی وارد کرده است. در شرایطی که درآمد واقعی خانوار (درآمد به نسبت سطح قیمت‌ها) کاهش یابد یا متناسب با دوره عمر خانوار (افزایش تعداد فرزندان، حضور فرزندان در مدرسه و…) افزایش نیابد ارزش کار بیرون از منزل زنان بیشتر می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که حساسیت مشارکت زنان نسبت به درآمد همسر بالا است و لذا اگر درآمد واقعی مرد خانواده کمتر شود زنان تمایل جدی‌تری برای ورود به بازار کار و کمک به تامین مخارج خانواده خواهند داشت.

■ **بهبود لوازم منزل**

ظهور وسایل خانگی (فرگاز، ماشین لباسشویی، ماشین ظرفشویی، جاروبرقی و…) باعث شده تا بهره‌وری انجام کار داخل خانه برای زنان به شدت افزایش یابد. ماشین لباسشویی را در نظر بگیرید؛ ماشین‌های مدرن به زنان اجازه می‌دهند تا فرایند شستن و خشک کردن حجم انبوهی از لباس را که به‌طور سنتی بیش از نصف روز، وقت انسانی لازم داشته است با صرف زمانی کمتر از ۱۵ دقیقه انجام دهند. ماشین ظرفشویی یک فرایند یک‌ساعته را به فرایند چند دقیقه چیدن و برداشتن ظروف تقلیل می‌دهد. یخچال و فریزر اجازه خرید انبوه و ذخیره‌سازی مناسب مواد غذایی را فراهم کرده و از دفعات مراجعه به بازار می‌کاهد. مقایسه قیمت واقعی (پس از کسر تورم) بسیاری از تجهیزات منزل مثل مایکروفر، خردکن، حاکی از کاهش قیمت آنها نسبت به دهه‌های گذشته است. به این ترتیب زنان متاهل ایرانی به کمک این وسایل امکان حداقل کردن زمان حضور برای کار منزل و صرف زمان بیشتر برای فعالیت در بازار کار یا تحصیلات را دارند.

■ **بهبود خدمات خانگی**

به‌طور متوسط بین کار بیرون از خانه و میزان صرف وقت برای تولید محصولات و خدمات در داخل خانه یک بده-بستان (Trade-off) برقرار است. کار بیشتر بیرون از خانه به معنی حضور کمتر در تولید خانگی و لذا کاستن از سطح تولید در داخل منزل است. اگر بخش مهمی از نیازهای پایه‌ای خانواده (غذا، شست‌وشوی پوشاک، آموزش کودکان و…) از تولید داخل خانه تامین شود و جایگزینی برای آن در بیرون نباشد کار زنان برای خانواده بسیار پر هزینه خواهد بود چراکه باعث کاهش کمی یا کیفی در تولید محصولاتی می‌شود که جایگزینی برای آن وجود ندارد. گسترش انواع مواد غذایی آماده، مهدکودک‌ها، خدمات نظافت منزل و… به شدت انگیزه زنان را برای مشارکت در بازار کار زیاد می‌کند. مطالعات مختلف نشان می‌دهد که گسترش مهدکودک‌ها و دایه‌های خانگی در کشورهای مختلف تاثیر مهمی بر مشارکت زنان در بازار کار و موفقیت‌های آتی آنان داشته‌اند. 🗳

به‌طور متوسط بین کار بیرون از خانه و میزان صرف وقت برای تولید محصولات و خدمات در داخل خانه یک بده-بستان برقرار است. کار بیشتر بیرون از خانه به معنی حضور کمتر در تولید خانگی و لذا کاستن از سطح تولید در داخل منزل است.

● **عکس:**

● **عباس کوثری**



ناصر صفاریان
منتقدساز و منتقد
سینما

اگرچه مدتی است فضای سیاسی کشور آرام‌تر به‌نظر می‌رسد؛ در این یک سال و چند ماه گذشته آن‌قدر سایه سیاست بر همه امور سنگینی می‌کند که سینما و - حتی - نقد فیلم هم در امان نمانده است.

اینکه چند نفری - از سینماگران طرفدار دولت - یا پیش‌گذاشته‌اند و می‌خواهند درباره ماجراهای سال پیش فیلم بسازند؛

اینکه جواد شمقدری به‌عنوان شخص اول سینمای کشور از سینمای سیاسی صحبت کرده و اینکه شفیع آقا محمدیان به‌عنوان مسؤول دولتی سینمای مستند از ساخت مستندهای سیاسی حمایت کرده؛ به‌خودی خود خوب است و می‌تواند نویدبخش سروسامان گرفتن - و در عمل، پسا گرفتن - بخش ناگفته و ناپیدای سینمای امروز ما باشد؛ چراکه آنچه تا به حال به اسم سینمای سیاسی داشته‌ایم، خیلی هم سینمای سیاسی نبوده است.

ولی از آن‌سو هم نباید فراموش کنیم که در همین ماه‌های گذشته بوده که یک فیلم سیاسی - یا پشتوانه تبلیغی و حاشیه‌ای مانند چند سال توقیف و درو کردن سیم‌رغ‌های جشنواره فجر - با استقبال مردم روبه‌رو نشد. پس‌زدن «به رنگ ارغوان» از سوی مردم، نشانی از واکنش به سرخوردگی مردم از سیاست، هر چه بود و تهیه‌کنندگان امیدوار به گیشه را ناامید کرد.

با این حال، مردم ایران همان‌طور که پیش از اغلب (اگر نگوییم همه) مردم دنیا اهل نظر دادن هستند و درباره هر چیزی نظری اعلام می‌کنند، علاقه‌شان به سیاست و نقد فیلم هم در اوج است. در بسیاری از برنامه‌ها، مجری‌های محترم همین‌طور می‌نشینند جلوی دوربین و نظر می‌دهند و نظر می‌دهند. یک‌تنه هم همه‌چیز را حریفند و از پس هر سؤالی برمی‌آیند و «نمی‌دانم»، اصلاً در قاموس هیچ کدامشان نیست.

این مسأله - متأسفانه - گاه به حوزه مسؤولان مهمان هم می‌رسد و نظراتی بیان می‌کنند که به دلیل موقعیت شغلی و شخصیت حقوقی‌شان بار معنایی خاصی به‌خود می‌گیرد و نگاه رسمی تلقی می‌شود؛ در حالی که از نظر کارشناسی هیچ وجهه‌ای ندارد و نظر درستی نیست.

با همه این احوال، توقع این است که اگر وادی حرف و اظهار نظر شفاهی را پشت‌سر بگذاریم و سراغ نشریات و مکتوبات برویم، «نقد» باید دارای چهار چوب باشد و بی‌ربط یا باربیط به سیاست، از اصول بوجه «نقد» پیروی کند ولی اینجا هم قلم در همان حکم زبان است و اغلب، این‌گونه نقدهای متکی به سیاست، نوعی «واکنش مقدم بر نقد» است تا خود «نقد».

وضعیت نقد سیاسی این روزهای ایران، چه در حوزه فیلم و چه در حوزه‌های ادبی و هنری دیگر، طوری است که پایین‌تر از گونه‌های دیگر نقد قرار می‌گیرد؛ آن هم در شرایطی که خود نقد در کلیت

هنر از پشت عینک سیاست

درباره نقد سیاسی در هنر امروز ایران

کنونی‌اش در سال‌های اخیر وضعیت بسامانی ندارد. با شکل‌گیری نقدنویسی ادبی، دو شیوه سنتی پیش‌پای منتقدان گذاشته شد که تا دهه ۱۹۳۰ هم بیکه‌تازی خود را حفظ کرد: الف - تاریخی / زندگینامه‌ای؛ در نظر گرفتن اصل و نسب و محیط اجتماعی نویسنده و زمان نوشتن.

ب - اخلاقی / فلسفی: توجه به ویژگی‌های اخلاقی و فلسفی اثر. شیوه‌های سنتی نقد ادبی - که مهم‌ترین اشکالش نبود تخیل است و از علوم دیگر و اطلاعات جدید استفاده نمی‌کند - کم‌کم جای خود را به نقد نو یا نقد مدرن داد. طرفداران این روش معتقد بودند که اثر ادبی باید به صورت یک پدیده مجزا و جدا از عامل‌ها و ملاحظه‌های بیرونی بررسی و تحلیل شود. نقدنویسی پس از تبیین عملکرد به بخش‌های مختلفی تقسیم شد و پیروان گوناگونی پیدا کرد: شیوه‌روان‌شناسی، شیوه‌نشانه‌شناسی، شیوه‌اسطوره‌شناسی، شیوه‌زبان‌شناسی، شیوه‌ساختارشناسی، شیوه‌سبک‌شناسی، شیوه‌فمینیستی، شیوه‌جامعه‌شناسی (مارکسیستی) و... بعدها همین تقسیم‌بندی - کم‌وبیش - در مورد هنرهای دیگر از جمله سینما هم مورد قبول واقع شد؛ و تا جایی که دنیای فیلم اجازه بدهد این روش‌ها به تناسب استفاده می‌شود. در این میان، چیزی به‌نام نقد سیاسی به چشم نمی‌خورد اما با وجودی که این‌گونه نقد در طبقه‌بندی‌های مرسوم وجود ندارد، برای همه کسانی که در این سال‌ها مطبوعات منتشر شده؛ در ایران را مطالعه کرده‌اند، عنوان آشنایی است.

نقد سیاسی که نمونه‌اش در برخی نشریات - سیاسی و غیرسیاسی - چاپ شده، عموماً برگرفته از دو روش نقدنویسی است؛ یکی شیوه تاریخی / زندگینامه‌ای نقد سنتی و دیگری شیوه نشانه‌شناسی نقد مدرن.

در مورد اول، گذشته هنرمند و عملکرد و گفتار پیشین او پیش کشیده می‌شود و با بزرگ‌نمایی اشتباه‌های - احتمالی - گذشته، انواع و اقسام اتهام‌ها بر سر و روی صاحب هنر می‌بارد. به‌عنوان مثال زمانی که فیلم «حاجی واشنگتن» امکان نمایش نداشت، یکی از نشریات برای اینکه از توقیف آن حمایت کند و زمینه لازم را به منظور جلوگیری از نمایش احتمالی فراهم کند، بخشی از گفت‌وگوی پیش از انقلاب مرحوم علی‌حاتمی را درباره فیلم دیگری چاپ کرد و در مورد او و فعالیت هنری‌اش، به دلخواه خود نتیجه گرفت و یا وقتی صحبت از مخالفت با فیلم جدیدی از ناصر تقوایی می‌شود، بلافاصله پای سریال تلویزیونی او را در قیل از انقلاب پیش می‌کشند آخر سر هم نتیجه می‌گیرند که چنین فیلمسازی به‌درد جامعه ما نمی‌خورد.

گاهی هم به سراغ زندگی شخصی هنرمند می‌روند و سابقه او را به منظور بهره‌برداری‌های سیاسی مطرح می‌کنند. در زمینه نقد نشانه‌شناسی چون نیازی به داشتن اطلاعات خاص و مطالعه درباره زندگی افراد و شرایط اجتماعی و فرهنگی آنها نیست و به دلیل اینکه تخیل نویسنده آزاد و رهاست، نقد سیاسی راحت‌تر نوشته می‌شود. البته باید توجه داشت که در مقوله نقد هنری،

تخیل نویسنده تا جایی اجازه ابراز وجود دارد که دنیای اثر اجازه می‌دهد و یک منتقد هنری این حق را به خود نمی‌دهد که هر چیزی را دوست داشت، به اثر سنجناق کند و اسم آن را هم نقد هنری بگذارد.

مثلاً در نقد «بیلی باد» به شیوه نشانه‌شناسی، رنگ آبی دریا، مظهر پاکی و آرامش است و سپیدی لباس شخصیت اصلی، نشانه معصومیت و بی‌گناهی و بسته‌بودن او به تیرک بلند بادبان که به خورشید نزدیکتر است؛ نشانه‌ای از نزدیکی او به منبع حقیقت و روشنائی. این تعبیرها، برآمده از بطن اثر است و جهان درونی اثر اجازه نشانه‌شناسی را به منتقد می‌دهد. اما مثلاً تعبیر مبتنی بر نشانه‌شناسی فیلم «همسرایان» ساخته عباس کیارستمی که برمیر داستان را سمبلی از یک چهره سیاسی می‌داند، اصلاً با روح اثر هماهنگ نیست و برآمده از یک دیدگاه سیاسی غیر هنری است.

وقتی علاوه بر اشاره، به نشانه‌های واضح و آشکار اثر، نویسنده به‌سراغ کشف رمزها و نمادها می‌رود، قدرت تخیل او بیش از پیش آزاد است. در این هنگام اگر نگاه نویسنده، نگاهی سیاسی باشد؛ قدرت تخیل او باعث شکل‌گیری نقد سیاسی می‌شود. با توجه به اخلاقیات حاکم بر جامعه ما، یکی از راه‌های حمله به اندیشه مخالف، متهم کردن مخالفان به بی‌اخلاقی و ضداخلاق بودن است. هر چند این مسأله در برخی نقدهای به‌چشم می‌خورد ولی تاکنون کسی به‌سراغ شیوه‌روان‌شناختی و استفاده از نظر به‌های فروید نرفته است (تنها یک بار و آن هم به شکلی بسیار کم‌رنگ در نقد فیلم «روسری آبی»، از نمادهای فرویدی استفاده شد).

طرفداران نقد روان‌شناختی به پیروی از فروید، همه تصاویر مقرر و گود (مانند فتنجان، بر که، گلدان، غار و...) را نماد زنانگی و همه تصاویر را که طولشسان از قطر یا عرض آنها بیشتر باشد (مانند مار، چاقو، برج، شمشیر، نیزه و...) نماد مردانگی می‌دانند و... اینکه چرا از چنین تعبیرهایی در نقدهای سیاسی و غیرهنری اینجا استفاده نشده؛ یا به دلیل بی‌اطلاعی نویسندگان است یا به خاطر اخلاقی بودن آنها که البته احتمال اولی بیشتر است چون بارها دیده شده که نویسندگان نقدهای سیاسی از آگاهی کمی برخوردارند و برخی از نوشته‌هایشان را با استفاده - البته بهتر



است بگوییم سوءاستفاده - از نکته‌های مطرح شده در نقدهای هنری می‌نویسند. هر چند که باید در نظر داشت تعبیرهای جنسی فروید هیچ‌گاه مورد توجه جدی منتقدان و پژوهشگران هنری قرار نگرفته و نقدهای مبتنی بر این تعبیرها همیشه باعث تعجب و حیرت شده است.

مثلاً ریک فروم در کتاب «زبان از یاد رفته»، «افسانه شنل قرمزی» را بیانگر تقابل و تعارض زن و مرد می‌داند که در آن دختر جوان با کلاه قرمز رنگی سر‌گرم کور شده از شهوت را کلاه می‌گذارد. تعبیرهای نقد سیاسی در ایران این سال‌ها آن‌قدر حیرت‌آور و عجیب هست که نیازی به پیش‌کشیدن نقد روان‌شناختی فرویدی برای تعجب بیشتر وجود نداشته باشد. با این حساب باید خدا را شکر کرد که پای فروید به جریان نقد سیاسی هنر کشور ما باز نشده؛ چیزی که در همه نقدهای سیاسی سال‌های اخیر جلب توجه می‌کند؛ پیش‌زمینه ذهنی نویسنده نسبت به خالق اثر است. توجه به سیاست «آوازخوان، نه آواز» در نقد سیاسی به حدی است که خیلی راحت می‌توان در بیشتر مواقع - اگر نگوییم همه مواقع - موضع‌گیری نشریاتی را که این نقدها در آن چاپ می‌شود حدس زد، چون معمولاً در این‌گونه نشریات براساس اسم و رسم سازنده، پیشاپیش و قبل از اینکه حتی فیلم ساخته شود، می‌توان مثبت بودن یا منفی بودن نقدها را حدس زد. نشانه‌شناسی‌ها و تعبیرهای این نقدها برآمده از یک نگاه گزینشی و خط‌کشی شده است.

مثلاً اگر یک فیلمساز مورد حمایت فلان روزنامه در فیلمش یک خانه ویران نشان دهد، تنها یک خانه ویران تلقی می‌شود که معنای دیگری هم ندارد اما اگر یک فیلمساز نا‌مطلوب همان روزنامه یک ویرانه را نشان دهد، مورد انواع و اقسام توهین‌ها و زهمت‌ها قرار می‌گیرد و ادعا می‌شود که منظور فیلمساز از خانه ویران، وطن است. در این سال‌ها شاهد بوده‌ایم که وقتی در برخی شعرها یا رمان‌ها، حرفی از سیاهی و تاریکی به میان آمده، نقدنویسان سیاسی با اطمینان آن را به پای غرض‌ورزی سیاسی خالق اثر گذاشته‌اند و گفته‌اند که آنها می‌خواهند از اختناق حرف بزنند. ☐



درباره‌الی ...

فیلمی از اصغر فرهادی

گلشیفته فراهانی، ترانه علیدوستی
شهاب حسینی، مریلا زارعی
مانی حقیقی، پیمان معادی
رعنا آزادی‌ور، احمد مهرانفر
و صابری ابر

نویسنده: اصغر فرهادی - مترجم: سید محمود رشوی
مدیران: حسین جهانبان - تدوین: هایده صفی‌پاکی
مستشار: مینا محمدرضا ناینگ - سرآهنگ: محمدرضا آیین
موسسه فرهنگی هنری سیمای مهر
بخش فیلم‌وران

درباره‌الی یکی از آثار فاخر سینمای ایران در سال گذشته که مورد توجه مردم و نخبگان قرار گرفت.

● **عکس:**
مهدی حسینی

جنگ هفتاد و دو ملت

بحثی درباره مخاطبان سینما و تلویزیون در ایران

مخاطبان اصلی سینما و تلویزیون در ایران چه کسانی‌اند؟ آیا می‌توان برای آنان سلیقه‌ای واحد قائل شد؟ اساساً لزومی دارد که همگان سلیقه‌ای مشترک در مورد آثار نمایشی داشته باشند؟ این پرسش‌ها و پرسش‌های فراوان دیگری در این زمینه اگر پاسخ روشنی داشته باشند، بخشی از مشکلات موجود در مورد مخاطبان فیلم و سریال حل خواهد شد. پیش از ورود به بحث لازم است چند نکته در باب مخاطب‌شناسی هنر مطرح شود؛ اینکه اساساً نقش مخاطب در برخورد با آثار هنری چیست و تا چه حد مهم است که هنرمند به هنگام خلق اثر، به مخاطب فکر کند. بسیار شنیده‌ایم که بعضی هنرمندان در ادعایی پوچ و بی‌پایه گفته‌اند که اصلاً به مخاطب فکر نمی‌کنند و برایشان اهمیتی ندارد که اثرشان مخاطب خواهد داشت یا نه. این ادعا چنان که گفته شد، پوچ است. اگر چنین است، پس چرا خلق می‌کنیم؟ خلق می‌کنیم که چه شود؟ خلق می‌کنیم که عده‌ای آن اثر را ببینند و در جریان اندیشه و نگاه ما به جهان قرار گیرند. بنابراین حتی کسانی هم که در کلام چنین ادعایی دارند، بی‌شک مایلند مخاطب داشته باشند. هر چه بیشتر بهتر. از سوی دیگر چرا مخاطب به تماشای یک اثر سینمایی یا سریال تلویزیونی می‌نشیند؟ گذران اوقات فراغت اصلی‌ترین عامل گرایش مخاطب به تماشای کردن فیلم و سریال است. اما برای گذران اوقات فراغت امکانات دیگری هم مثل رفتن به پارک، مهمانی، سفر و... وجود دارد. ولی هیچ یک لذت یک اثر نمایشی را به مخاطب نمی‌دهند. کسی که وقتش را بابت دیدن فیلم و سریال هزینه می‌کند، علاوه بر گذران اوقات فراغت انگیزه‌های دیگری هم دارد. به طور کلی هنر و به‌ویژه هنرهای نمایشی از جمله تئاتر، سینما و سریال در مخاطبان هیجان ایجاد می‌کنند؛ درست مثل تماشای یک مسابقه ورزشی. در یک میدان ورزشی مثل فوتبال انبوه تماشاگران با مشارکت در لحظه‌ها و بروز هیجان، در واقع خود را تخلیه می‌کنند؛ با این تفاوت که در امر ورزش انگیزه‌های فراتر از بروز هیجان وجود ندارد اما در

نمایشی خلق شد که تعدادی از آنها از گزند روزگار مصون مانده‌اند. در اروپا هم وضع به همین منوال بود. می‌گویند در عصر معروف به «عصر الیزابتی» که از ۱۵۷۶ آغاز و نزدیک به نیم قرن به طول انجامید، بیش از ۱۲۰۰ نمایشنامه نوشته و اجرا شده است. گروه‌های تئاتری در این دوره تنها، به حمایت دربار نبودند بلکه بیشتر از استقبال و توجه مردمان بهره می‌بردند. شاید از همین گرایش ذاتی مردم است که نرون-امپراتور روم که حدود ۷۰ سال پیش از میلاد می‌زیسته، گفته است «مردم به دو چیز احتیاج دارند؛ نان و سرگرمی.» یعنی غذای جسم و غذای روح. پس بحث مخاطب در زمینه هنر - به ویژه هنرهای نمایشی - اهمیتی فراتر از آن دارد که معمولاً مطرح می‌شود.

برگردیم به بحث اصلی. مخاطبان سینما و سریال‌های تلویزیونی در ایران چه ماهیتی دارند؟ واقعیت این است که ایران به لحاظ جمعیتی جزو استثنایی‌ترین کشورهاست. ملت ایران مجموعه‌ای از اقوام گوناگون و با فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متفاوت است؛ مردمی که در چابهار زندگی می‌کنند با ساکنان حاشیه دریای مازندران، با وجود اینکه هر دو ساحل‌نشین‌اند، تفاوت‌های آشکاری دارند و به همین ترتیب ساکنان دیگر روستاها و شهرها با یکدیگر و مهم‌تر اینکه در همین تهران که پایتخت کشور است، جمعیت ساکن اصلاً به لحاظ فرهنگی یکدست نیستند چون ساکنان این کلانشهر را هفتاد و دو ملت تشکیل می‌دهند. این جمعیت‌های متفاوت طبعاً سلیقه‌های متفاوتی هم دارند. هر چند به دلیل گستردگی شبکه‌های تلویزیونی، این تفاوت‌ها در روز و روزگار ما به شدت و حدت دو - سه دهه پیش که فضای رسانه‌ای کشور محدود بود، کمتر دیده می‌شد اما این طور نیست که حالا به مدد گسترش فضای رسانه‌ای، سلیقه‌ها کاملاً به هم نزدیک یا شبیه شده باشند. یک مثال عینی می‌تواند کم و بیش تکلیف را روشن کند. شبسه ماهواره‌ای «فارسی‌وان» به عنوان یک پدیده این روزها سلیقه عمومی ایرانیان را تحت تأثیر خود درآورده است. اینکه چرا چنین گرایش حادی نسبت به سریال‌های سطحی و مبتذل این شبکه ایجاد شده، بحث دیگری است؛ اما واقعیت این است که میان گروندگان به این شبکه، هم اقشار مرفه، تحصیل کرده و بی‌درد جامعه را می‌توان دید و هم روستاییان، حاشیه‌نشینان و محرومان جامعه. تنها قشری که کمتر وقت خود را بابت دیدن این شبکه هدر می‌دهد، روشنفکران و آگاهان جامعه‌اند که متأسفانه در اقلیت قرار دارند. اما چرا دو گروه اول سلیقه مشترکی دارند؟ کاملاً روشن است؛ هر دو گروه به دلیل عدم آشنایی با مسائل فرهنگی و هنری، سلیقه رشدنیافته‌ای دارند. آنان در برخورد با اثر نمایشی، صرفاً به وجه داستانی آن توجه نشان می‌دهند و به اجرا، فرم، مفاهیم پنهان و دیگر ارزش‌های هنری اثر کاری ندارند و چون عمدتاً سریال‌های این شبکه و مشابه آنها در تلویزیون خودمان از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست، به سهولت مهار سلیقه این دو قشر را در دست می‌گیرند. نکته این است که برای فهم بهتر و عمیق‌تر یک اثر هنری، مخاطب باید تربیت شود. تربیت مخاطب هم لزومی ندارد به صورت مدرسه‌ای و آکادمیک صورت بگیرد که البته اگر بگیرد بهتر است اما این خود هنرمندان و خالقان آثار و مسؤولان و مدیران امور هنری و فرهنگی هستند که باید سلیقه مخاطب را رشد دهند. تماشاگر باید عالم و نشانه‌ها را بشناسد تا بتواند از یک اثر لذت بیشتر ببرد. مثلاً برای درک بهتر یک اثر نقاشی، مخاطب باید با الفبای این هنر، معنا و مفهوم رنگ‌ها، ترکیب‌بندی و دیگر عناصر نقاشی آشنایی مختصر داشته باشد. این آشنایی، کلیدی به دست مخاطب می‌دهد که به کمک آن، درها را برای ورود به دنیای درونی اثر باز می‌کند. به عبارت دیگر، عادت‌های ذهنی مخاطب باید گسترش پیدا کنند تا بتوانند از آثار غیرسطحی و غیرمبتذل هم لذت ببرد. کثر سلیقه‌ها خوب است ولی با گرایش به ابتذال فرق می‌کند.

مثال دیگری می‌زنیم؛ دو فیلم آخر بهرام بیضایی با واکنش‌های متفاوتی



زیر درختان زیتون / عباس کیارستمی ۱۳۷۲

واکنش نقد سینمایی ما نسبت به توار دو تشابه این همان راماند و آن نیست

بخش اول: درس‌هایی از عباس کیارستمی



امیر پوریا
amirpouria@
gmail.com

در سال ۱۹۹۳ میلادی که نه ماه از همزمان با سال ۱۳۷۲ خورشیدی است، دو فیلم مشهور «مادا دایو» (آکیرا کوروساوا) و «تقویم» (آتوم اگویان) از دو فیلمساز شناخته‌شده وستایش‌بین‌المللی در جشنواره‌های مهم جهانی - به ترتیب در کن و لندن - به نمایش درمی‌آیند که به شکلی حیرت‌انگیز، فصل آغازین آنها در دست همانند

فصول آغازین دو فیلم «خانه دوست کجاست؟» (عباس کیارستمی، ۱۳۶۵/۱۹۸۶) و «زیر درختان زیتون» (کیارستمی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳) است. اما در بحث پیرامون هیچ یک از این فیلم‌ها، ظن یا سوءظن مربوط به الگو برداری - یا راحت‌تر بگوییم، «زدی» - آنها از فیلم‌های کیارستمی، مطرح نمی‌شود. در مورد «مادا دایو» احتمال تأثیرپذیری به طور جدی مطرح است چون کوروساوا کیبیر ملقب به امپراتور سینمای ژاپن و دنیا، به گواهی خانم ترویو نوگامی، دستیار همیشگی‌اش در طول ۴۵ سال آخر فعالیت سینمایی استاد، در تمام عمرش تنها درباره چهار فیلمساز اظهار نظر ستایش‌آمیز رسمی و کتبی کرد: آندری تارکوفسکی، ساتیاجیت رای، جان کاساوه تیس و کیارستمی. ضمناً هنگام آکران عمومی دو فیلم «خانه دوست کجاست؟» و «زندگی و دیگر هیچ» در توکیو، نظر مکتوب کوروساوا در بروشور معرفی این دو فیلم برای تماشاگران ژاپنی، نشان می‌داد که او دقیقاً این دو فیلم کیارستمی را دیده بوده است و فاصله زمانی هفت ساله میان زمان ساخته شدن اولین فیلم موفق کیارستمی در ابعاد بین‌المللی یعنی همین «خانه دوست کجاست؟» با آخرین فیلم کارنامه

سترگ و پر بار کوروساوا یعنی همین «مادا دایو»، احتمال تأثیر را باز افزایش می‌دهد. عنوان بندی ابتدای هر دو فیلم، روی در چوبی بسته یک کلاس درس دبستان می‌گذرد و روی این تصویر، سر و صدای بچه‌ها از توی کلاس به گوش می‌رسد. اگر درست به یاد داشته باشیم، در فیلم کوروساوا هم برخلاف رسم معمول استاد و به سیاق فیلم‌های کیارستمی که نبود موسیقی در آنها از عناصر اساسی حذف مدل معمول روایت‌پردازی کلاسیک سینمایی است، هیچ موسیقی متنی بر روی تیتراژ شنیده نمی‌شود و همین، به اضافه بی‌طرفی و «کم نشان دادن» دوربین در آن نمای روی در، خصلتی به فصل آغازین بخشیده که اندکی نزدیک به مستندوارگی و اندکی دور از درام‌پردازی از لحظه اول به نظر می‌رسد؛ یعنی خصلت کلیدی و مبنایی سینمای متکی به «حذف» و از جمله، کیارستمی. اما احتمال تأثیرپذیری کوروساوا از کیارستمی نه تنها در نوشته‌ها و نقدها چندین مطرح نمی‌شود بلکه حتی در ملاقات مشهور کیارستمی با کوروساوا در منزل شخصی امپراتور ۲، با آنکه به فیلم «مادا دایو» اشاره می‌شود و خود کوروساوا از این شباهت حرف می‌زند، از سوی کیارستمی هیچ صحبتی از این همانندی موبه‌مو به میان نمی‌آید. کیارستمی در اوایل این گفت‌وگو به استاد می‌گوید: «من در کن این شانس را داشتم که در جلسه نمایش آخرین فیلم شما «مادا دایو» در سالن باشم. شما در دین جلوتر از من نشسته بودید و من این بار این شانس را داشتم که فیلم شما و خود شما را همزمان ببینم و جای تمامی دوستداران شما و فیلم‌هایتان را خالی کنم. شاید شما ندانید که در کشور ما چه محبوبیتی دارید». بعدتر کوروساوا در جایی می‌گوید: «پس از ساختن «مادا دایو» که امسال در کن دیدید، اتفاق جالبی افتاد. همان طور که دیدید، فیلم از در کلاس



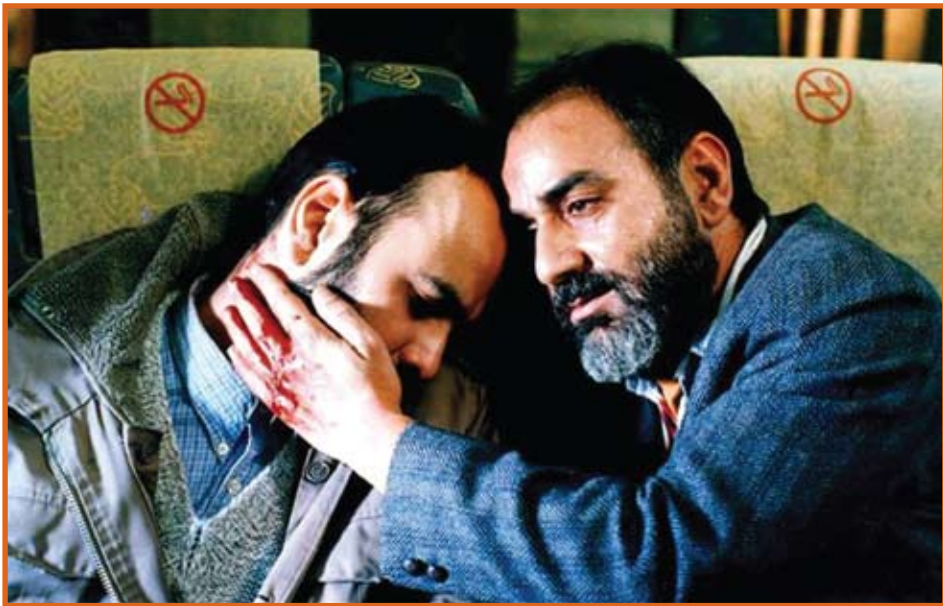
تقویم / آتوم اگویان ۱۹۹۳

شروع می‌شود. می‌دانید، ما در ابتدا قصد نداشتیم که در کلاس را نشان بدهیم. هدف، جمع شدن دود سیگار توی کلاس بود. جمع شدن دود در فضای کلاس یا در باز امکان‌پذیر نبود. این بود که در را بستیم و به این نتیجه رسیدیم که از در شروع کنیم... نماهای بعدی هم تصادفاً با فیلم شما - «خانه دوست کجاست؟» - شبیه درآمده بود و بعضی‌ها از من پرسیدند آیا فیلم «خانه دوست کجاست؟» را دیده‌ای؟ حتی دوستی در آلمان به من گفت که این فیلم را حتماً ببین، خواهی دید چه شباهتی در شروع فیلم هست. به هر حال، ظاهراً ما نکات مشترک زیادی با هم داریم» و بعد هم کیارستمی فروتنانه بحث را به نقل خاطره دیگری می‌برد که نشان می‌داد در یک نظرخواهی از تعدادی ایرانی مقیم توکیو، هیچ کدام از آنها «من» (کیارستمی) را نمی‌شناختند و «شما» (کوروساوا) را «فیلمساز دلخواه خود» معرفی می‌کردند. در نهایت، تاریخ سینما در قبال این شباهت دقیق، درست همان رفتاری را می‌کند که در خصوص شباهت موبه‌موی نمای آغازین فیلم «تقویم» اگویان با «زیر درختان زیتون» کیارستمی کرد: هر دو را مصداق بارزی از «توارد» دانست؛ یعنی تشابه تصادفی و غیرتعمدی عناصری از کار دو هنرمند و بی‌احتمال الگو برداری یکی از دیگری، شاید بر اثر همسویی‌هایی میان نگرش سبکی یا جهان‌بینی آن دو. در فیلم «تقویم»، نمای آغازین از پشت شیشه جلویی اتومبیل گرفته شده که در جاده‌های خاکی در دامنه‌های محیطی روستایی در ارمنستان می‌راند و در گذر خود، از جلوی چندین مرتع، یکی دو کلبه گلی و خشتی و چشم‌اندازهایی از دره‌ای سرسبز می‌گذرد. سرنشینان ماشین را نمی‌بینیم و تنها صدایشان را می‌شنویم. جایی ماشین ناچار می‌شود مدتی در جاده توقف کند تا گله‌ای گوسفند از عرض جاده بگذرند و این جمله‌ها همه می‌تواند تنها با تبدیل واژه ارمنستان به گیلان، وصفی دقیق از نمای آغازین فیلم «زیر درختان زیتون» هم باشد. این بار تاریخ به دلیلی مشخص‌تر از استادی کوروساوا و بی‌نیازی او به سرعت از کیارستمی و - به ویژه - اشاره مستقیم و صمیمانه خود او به این شباهت، با اطمینان تمامی این شباهت را به نشانه توارد گرفت: به تاریخ ساخت دو فیلم توجه کنید. هر دو در یک سال ساخته شده‌اند و پیگیری دقیق‌تر سماجت‌ورزانی چون بنده حتی از یکی بودن زمان فیلم‌برداری دو فیلم (فروردین تا خرداد ماه ۱۳۷۲ در مورد فیلم کیارستمی و دقیقاً بهار ۱۹۹۳ در مورد فیلم اگویان) خبر می‌داد! بنابراین، اساساً هیچ یک از دو فیلمساز نمی‌توانسته فیلم همزمان نفر

دیگر را دیده باشد تا احیاناً بخواهد از آن برداشتی صورت دهد. اما آیا اینکه خود کوروساوا به این شباهت اقرار می‌کند، اینکه کیارستمی سخنی از آن به زبان نمی‌آورد و اینکه ما می‌توانیم با ردیابی اطلاعات تقویمی به امکان‌ناپذیری تأثیر اگویان بر کیارستمی (یا برعکس) حکم دهیم، فی‌نفسه نکات چندین مهمی به حساب می‌آیند؟ در رویارویی ما با هر یک از این چهار فیلم، درک این شباهت‌ها به تنهایی یا حتی در نوبتی که با بقیه اجزای هر فیلم برقرار می‌کند، می‌تواند نقطه اتکای قابل ملاحظه‌ای برای ورود به دنیای هر فیلم و لمس آن یا دستیابی به عناصر ساختاری مهم هر کدام باشد؟ یا اینکه بازی با واژگانی همچون «سرقت» یا «الگو برداری» یا «تأثیرپذیری»، تنها سوزدهایی جذاب و جالب برای مطبوعات زرد و - در این گونه موارد - حتی نشریات جدی به دست می‌دهد؟ و بی‌تعارف، برای منتقدان دارای مصالح‌اندک به منظور بحث و بررسی فیلم‌ها به طور مستقل، خوراکی درخور فراهم می‌آورد تا بتوانند بحث‌هایی را مطرح کنند که گاه ممکن است در روند درک دنیای فیلم، کاملاً بیراهه به حساب آید؟

■ بررسی تأثیرات فیلم‌ها بر یکدیگر: مچ‌گیری یا کمک به درک ساختار؟

پیش‌تر بارها در نوشته‌های دیگرم به این نکته پرداخته‌ام که مانند خود فیلم‌ها و قصه‌ها، فضای نقد هم کلیشه‌های خود را دارد. در نگاه ناقدانه هم می‌توان دچار کلیشه‌زدگی شد و آنچه در نقدها تکرار شده و گاه زمینه‌تئوریک و آکادمیک چندین محکمی هم نداشته یا زمانی داشته و تجربه‌ها و شیوه‌های بدیع بعدی به تدریج استحکام آن را با نواوری‌ها و تغییر مسیرها کاهش داده‌اند، می‌تواند ما را در نگاهی که به یک فیلم داریم، به اظهاراتی کلیشه‌ای، فاقد استدلال و دور از معادلات ساختاری و مناسبات مضمونی آن فیلم بخصوص که داریم با متر و معیارهای کلی نامناسب که برای آن ارزیابی‌اش می‌کنیم، وادارد. این اتفاق است که هر روز و هر ماه دارد در نقدهای سینمایی همه‌جای دنیا و از جمله در ایران روی می‌دهد و به عنوان یک نمونه مثال‌زدنی، در دوران معمولاً ۱۱ روزه جشنواره فیلم فجر با اظهار نظرهای سرپایی و شتابزده و گاه یکی، دو کلمه‌ای، به اوج - در واقع، به حضیض - خود می‌رسد. یکی از این کلیشه‌ها، همین است که به محض تشخیص شباهتی میان نما یا گوشه‌ای از داستان یک فیلم با تصاویر و داستان فیلمی دیگر، تمامی مواجهه و ارزیابی‌مان در قبال فیلم اول را به نوعی مچ‌گیری و اشاره به



آژانس شیشه‌ای / ابراهیم حاتم‌ی کیا ۱۳۷۶

آنکه به ظاهر در خط کلی داستان «دختری که ناگهان در ساحل دریا گم می‌شود...» شبیه «ماجرا»ست، تا چه حد و حتی چگونه می‌تواند «آنتی تز» سینمای ضدتعلیق آنتونیونی قلمداد شود: «جشنواره کن در دوره‌ای جایزه ویژه هیأت داوران را به آنتونیونی برای فیلم ماجراهدا کرد (و نه آن‌گونه که گاه دوستان خواسته‌اند آن را با جایزه کارگردانی فرهادی در برلین شبیه‌سازی کنند، جایزه بهترین کارگردانی را) که سردمدار دیگر جریان سینمای مدرن و آغازگر دوره دوم و ذهنیت‌گرای سینمای فلینی یعنی زندگی شیرین، نخل طلارا می‌گرفت. انگار همه داشتند از قصه‌گویی سراسرت و عینی دور می‌شدند. عبارتی که در جایگاه دلیل اعطای جایزه ویژه به ماجرا ذکر شد، «به خاطر زبان سینمایی نو و غنای تصاویر آن» بود. آنتونیونی به این شهرت یافت که می‌توان از قصه‌ای ظاهراً پرتعلیق و معمایی شروع کرد و بخش مهمی از زمان روایت را به آنچه در عرف کلاسیک «زمان مرده» نام می‌گیرد، اختصاص داد و در پرسه‌ها و مشاهدات و مناسبات آدم‌ها در همین بخش، به یافته‌هایی مهم‌تر از پاسخ معمایی اول فیلم (نوع گم شدن آنا) رسید. درباره‌الی، هم به لحاظ ساختار روایی و هم از حیث نوع تصویرسازی، دخل و ربطی به آن نوع سینماندارد و اهداف دیگری را در سر می‌پروراند. اگر «غنا»یی در تصاویرش هست، نه از جنس کمپوزیسیون‌های دارای تأکید بر «فضای خالی» به سبک آنتونیونی بلکه برای هر چه نزدیک‌تر شدن به آهنگ جاری زندگی روزمره است که در کات‌های گاه محسوس و گاه نامحسوس، خود را نشان می‌دهد و به بازی‌های بدون تأکید «دوربین روی دست» می‌انجامد و اگر «زبان سینمایی نو»یی را به کار می‌برد، درست برعکس فیلم آنتونیونی، در مسیر استخراج درام از دل هر لحظه و هر راست و دروغ عادی همه ما در زندگی به دستش می‌آورد، نه با حذف تهییج از اتفاق به شدت دراماتیکی چون گم شدن یک آدم؛ یعنی کاری که هنجارگریزی اصلی سبک آنتونیونی و نقطه اتصال آن به سینمای مدرن را در پی داشت. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد ساختار دو فیلم و شیوه روایت‌شان نه تنها بحث شباهت و تأثیر را به صرف تشابه نیم سطر از طرح داستانی‌شان ساده‌انگارانه جلوه می‌دهد بلکه حتی آنها را به آنتی تز یکدیگر نیز بدل می‌کنند؛^۱ اگر نتیجه، می‌توان دقیقاً به بررسی براساس منطق مقایسه دست زد ولی در مرداب ترهات سخیف مچ‌گیرانه دست و پا نزد و به بررسی اساسی‌تر هر یک از دو فیلم پرداخت و به رهاوردی فراتر از جست‌وجوی پدر احتمالی فرزندی نامشروع رسید.



بعد از ظهر سگی / سیدنی لومت ۱۹۷۵

کیس، ۲۰۰۰) ساخته شده یا سازندگان «ازدواج به سبک ایرانی» (حسن فتحی، ۱۳۸۴) در تمام تبلیغات پیش از ساخت و جلسه‌های پس از اکران فیلم، می‌گفتند که نیم‌نگاهی به قصه و فیلمنامه کم‌دی درخشان «عروس یونانی چاق و چله من» (جوئل زویک، ۲۰۰۲) داشته‌اند، به هر رو در ابعاد و ملاحظات حرفه‌ای، حس و تأثیر بهتری بر هر مخاطب فرضی و از جمله بر کسی که این برداشت را به راحتی تشخیص می‌دهد، یعنی منتقد و مورخ سینما خواهد گذاشت و گاه حتی عناصری اساسی را در ارزیابی او نسبت به فیلم تغییر خواهد داد. شاید گاه اهالی مطبوعات تا آن حد نادقیق باشند که مانند دوستانم در مجله «همشهری جوان»، هم‌زمان با اکران فیلم «ازدواج به سبک ایرانی» تازه به تصور خودشان از «زندگی» این فیلم از روی فیلم زویک «پرده برداری» کنند و ندیده و نخوانده باشند که از آغاز، این برداشت از سوی تهیه‌کننده و فیلمنامه‌نویس و کارگردان نسخه ایرانی، مطرح شده بود. اما در کلیت خود، این شیوه مبتنی بر اخلاقیات درست حرفه‌ای، عموماً تأثیر مثبت خود را خواهد داشت.

نکته دوم این است که آیا اساساً اگر فیلمسازی در هنگام مواجهه با پرسش احتمال تأثیرپذیری، بگوید و راست هم بگوید که فیلم پیش‌تر ساخته شده مورد اشاره پرسشگر را ندیده است، این موجب افتخار او خواهد بود؟ و اگر واقعا آن فیلم را ندیده باشد، گناه بزرگ‌تری مرتکب شده یا اگر دیده باشد و بدون توجه به احتمال طرح اتهام برداشت یا شباهت، فیلم متفاوت خود را بسازد (مانند همین دو نمونه «آژانس شیشه‌ای» و «درباره‌الی...») یا حتی این اطمینان را داشته باشد که به فیلمی اثر گذارتر از نسخه اصلی دست می‌یابد و به همین دلیل هرگز بحث برداشت از آن را رد نکند؛ به ویژه در زمانه ما که آگاهی از گذشته هنری که در آن خلق می‌کنیم، از بدیهیات خودآگاهی هنرمند دوران پست‌مدرن تلقی می‌شود و خودبازتابی هنر دوران پست‌مدرن به منزله حاصل گریزناپذیر آن، اینکه سینماگر ایرانی به بهانه اینکه نمی‌خواهد فیلمش شبیه این و آن شود، خود را به «فضیلت فیلم ندیدن» مفتخر می‌کند، واقعا قابل پذیرش و قابل تحمل خواهد بود؟ و اساساً اگر فیلمسازی از اهالی این زمانه، از همه آنچه در گذشته سینما گذشته، به درستی و به اندازه یک منتقد دارای حافظه باخبر باشد و ردها را تشخیص دهد و نشانه‌ها را در یابد، چنان که مثلاً شهرام مکرری از این حیث به واقع فرزند این زمانه به حساب می‌آید، آیا درست ماندن آن نیست که در ستایش فیلمسازان بر زیر و بم‌های ریز و درشت

تاریخ ادبیات ایران و دنیا تسلط دارد؟ و آیا این دانش نمی‌تواند در کار خلق آثار خود او به کارش بیاید؟ در همان گفت‌وگو که در این نوشته بارها به سراغش رفتیم، جایی که کوروساوا می‌گوید هرگز تجربه کار با بازیگران غیر حرفه‌ای را نداشته و مثلاً همیشه در کار با بچه‌ها همه چیز را بسیار دشوار دیده، کیارستمی بعد از توضیح مفصلی که درباره شیوه کار خود با نابازیگران می‌دهد، به این نکته اشاره می‌کند که همواره با وجود انتخاب کردن آنها، می‌گذارد آزادی‌ها و رفتار طبیعی خودشان را در برابر دوربین او داشته باشند؛ و در وصف اینکه هم او آنها را کارگردانی می‌کند و هم آنها او را به دنبال خود می‌کشاند، ناگهان و به شکلی غیرقابل پیش‌بینی، بیتی از مولانامی خواند و می‌گوید: «مثل اینکه مولانا این بیت را برای شویه بازی گرفتن از این غیر حرفه‌ای‌ها سروده است: گوی منی و می‌دوی در چوگان حکم من / در پی تو همی دوم، گر چه که می‌دوانمت!»

خب، وقتی این تسلط به ادبیات و حضور ذهن مثال‌زدنی برای استخراج آن از دل شعری که قاعدتاً به چشم هزاران خواننده دیگر، چنین برداشتی ایجاد نمی‌کند، تا این حد لذتبخش و ستودنی و نشانه «ذهن اریژینال» است و با به خاطر سپردن و برداشت و ضمانت از هنر دیگران هیچ تعارضی ندارد، چرا می‌بنداریم مشابه این تضمین‌ها اگر از دل فیلمی برآید و در فیلمی دیگر جاری شود، نشانه سواد و کشف و استخراج و «ذهن اریژینال» نیست و مثلاً دلال بر سرقت است؟! جز همان بیماری‌های ژورنالیستی، چه تعریف نظری مشخصی بر صدور این حکم، صحه می‌گذارد؟

■ پی‌نوشت

- ۱- عبارتی از دل یکی از برخوانی‌های جم‌شاه در متن «کارنامه بندار بیدخش» اثر بهرام بیضایی: «آه در این جام جز چهره کجگره من نیست؟ این همان را ماند و آن نیست، اینکه کرده ست و چگونه بدینجا افتاده؟ و جام راستین کو؟»
- ۲- ماهنامه فیلم، شماره ۱۵۰، نیمه آبان ۱۳۷۲
- ۳- «توارد» به تعبیر لغت‌نامه دهخدا با یادداشتی به خط خود دهخدا: «با هم به آب زدن، حاضر شدن در مکانی، یکی بعد از دیگری، با هم به یک جا فرود آمدن. / به اصطلاح شعرا، واقع شدن مصراع یا بیتی از طبع دو شاعر بی‌اطلاع یکدیگر. گذشتن مضمون یا تعبیری در خاطر شاعری مثل آنچه در ذهن شاعری دیگر می‌گذرد؛ به غیر اخذ و سرقت.»
- ۴- ماهنامه فیلم، شماره ۳۹۷، مرداد ۱۳۸۸



طرح: شهاب جعفر نژاد

بازگشت حاجی

روزهای پر امید استقلال پس از سرپرستی فتح‌الله زاده

توسط حجازی دور خورد، زمانی که استقلال به بحران خورده بود، نتوانست سرمربی استقلال شود. در طول تقریباً هفت سال مدیرعاملی، بیش از ۱۲ بار کادرفنی استقلال توسط فتح‌الله زاده تغییر یافت تا زمانی که تیم با عنوان سیزدهمی در لیگ، یکی از بدترین نتایج خود را در تاریخ باشگاه استقلال کسب کند. موضوعی که در منازعه بعد از سرپرستی استقلال، زمانی که قلعه‌نویی از بدهی‌های میلیاردی در زمان واعظ آشتیانی سخن گفت، مدیرعامل سابق که هنوز استعفا ن داده است، به طعنه اینچنین به وی پاسخ گفت: «تیم من سیزدهم جدول نبود». فتح‌الله زاده تنها یک بار در مقابل شخصی قدرتمندتر از خود ایستاد؛ جایی که در آخرین رفتنش از استقلال، مسعود زریبافان را عامل استعفا دانسته بود که البته پاسخ سختی هم از او شنید: «بنده کارنامه موفق از آقای فتح‌الله زاده در مدتی که مسئولیت باشگاه استقلال را دارم، مشاهده نکردم و این در حالی بود که ابرادی در کادر فنی و بازیکنان نمی‌دیدم. من که قبلاً با ایشان کار نمی‌کردم که بخواهد اختلاف‌نظری وجود داشته باشد. اگر من با ایشان مشکلی داشتم، همان روز اول در برکناری ایشان درنگ نمی‌کردم اما من از ایشان حمایت کردم. به مدیریت باشگاه قدرت دادم و حتی در جلسات هیأت مدیره شرکت فعال داشتم اما ناکارآمدی سیستم مدیریت باشگاه، باعث شد تا سرانجام تصمیم به تغییرات اساسی در این باشگاه بگیرم».

علی فتح‌الله زاده یعنی علی آقا محمدی. زمانی که مرد خنده‌روی قائم مقام و معاون سیاسی وقت صداوسیما وارد ورزش و باشگاه استقلال شد، فتح‌الله زاده نیز آمده؛ در همان دری که آقا محمدی آمده بود. همیشه همراه هم بوده‌اند و هستند. در گذشته آقامحمدی سردبیر اطلاعات جوانان و فتح‌الله زاده معاون او در روزنامه استقلال جوان که از گان غیررسمی باشگاه بود، آقامحمدی صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول و فتح‌الله زاده در ابتدا سردبیر و امروز اداره‌کننده روزنامه تماماً آبی.

جالب است که فتح‌الله زاده روزگاری دبیر جشنواره تئاتر فجر هم بوده است. قبل از مدیرعاملی نیز در باشگاه استقلال در پست‌های مدیریتی استقلال و کانون هواداران این باشگاه حضور داشته است و حالا حاجی را روزی می‌بینی که کارت ۵۰۰ مجلس در دست به کمیسیون‌های مختلف سر می‌زند و در راهروی منتهی به صحن علنی، تردد می‌کند و روزی دیگر در همایش فرصت‌های اقتصادی ایران و عراق، به عنوان مسئول فرهنگی کمیسیون دوستی ایران و عراق به ریاست علی آقامحمدی حضور دارد.

خیلی‌ها که منتقد فتح‌الله زاده بودند، بعد از بازگشت حاجی نتوانستند از وی انتقادی دوباره کنند. در روزهایی که وی حکم سرپرستی را گرفت، به یکباره وضعیت آشفته و دگرگون استقلال به سامان حداقلی رسید و بازیکنانی که آواره شهرهای ایران برای پیدا کردن تیم بودند، در باشگاه با پیراهن آبی و لبخند به لب پشت به کاپ‌های قهرمانی عکس یادگاری انداختند و در مصاحبه با سایت باشگاه به تعریف از مرام حاجی پرداختند.

فتح‌الله زاده بازگشتی پر امید داشت؛ از پس فروغ مدیریتی‌اش. اینجا بود که تئوری مدیریتی حاجی دوباره سر زبان‌ها افتاد و بمب‌هایی که از پس یکدیگر به ترکیدن گوش‌های اهالی فوتبال می‌نواخت. حاجی حتی امیر قلعه‌نویی که در سپاهان یکی از بازیکنان استقلال را غر زده بود، مورد انتقاد قرار داد تا قلعه‌نویی مثل همیشه در پس یکی از دعوای استقلال باشد.

فتح‌الله زاده را حالا «دکتر علی فتح‌الله زاده خوبی» می‌نامند. صاحب یکی از پرتیراثرترین مجلات خانوادگی و البته ماهنامه فوتسال ایران و مؤلف کتاب‌هایی مثل «اهمیت روزنامه‌نگاری در توسعه ورزش»، «دست‌نامه مربیگری فوتبال»، «خصوصی‌سازی فوتبال» و «استراتژی فوتبال» است. مردی که در باکو دکتر گرفت و در وین در حال رفت‌وآمد است و در تهران مدیریت فوتبال می‌کند. رونمایی استقلال جدید با فتح‌الله زاده در تقابل با دیگر تیم‌ها حداقل روزهای شیرینی را برای رسانه‌ها رقم می‌زند؛ مثل لهجه شیرین و خوش‌بین حاجی. 📌

مصطفی شوقی | تابلو عکس، همان بود که ۱۰ سال پیش دیده بودی؛ عکس با استاد سخن شعر ترکی، شهریار اما تفاوت‌های این عکس همانند تفاوت‌های جایگاه مدیری صاحب عکس بود که در اتاق کار کوبیده بود به دیوار؛ عکسی بزرگ با قابی نفیس. ۱۰ سال قبل حاج‌آقا را می‌دید با استاد شهریار که گویی با هم مصاحبه می‌کنند. فتح‌الله زاده جوان که آن روز معاون سردبیر هفته‌نامه اطلاعات جوان بود، ضبط به دست مشغول گفت‌وگوی خبری با استاد بود؛ لبخندی به لب و استاد هم پیر تکیده. ۱۰ سال بعد اما عکس تغییری بزرگ کرده بود. حاج‌آقا جوان خوش پوشی بود که گویی در محضر استاد مشغول شعر خوانی یا سخن‌وری است. ضبط صوت را برداشته بودند؛ با کمک فتوشاپ (!)

علی فتح‌الله زاده، پاییز سال ۱۳۷۵ برای اولین بار مدیرعامل استقلال تهران شد. او پس از باخت یک بر صفر استقلال از پرسپولیس در آبان ۷۵ با گل ادموند بزرک در دقیقه ۸۸ و پس از هفت سال نیاختن به پرسپولیس، منصور پورحیدری و پرویز مظلومی را برکنار و ناصر حجازی را جایگزین کرد. استقلال که در آن سال‌ها به شدت با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کرد؛ در فینال جام حذفی سه بر صفر به پرسپولیس باخت اما فتح‌الله زاده حجازی را برکنار نکرد. اوایل فصل ۷۶، ۷۷ لیگ باشگاه‌های کشور، امیر قلعه‌نویی دستیار حجازی شد تا استقلال در غیاب پرسپولیس که به خاطر داشتن تعداد زیاد ملی‌پوشان و عقب‌افتادن بازی‌های این تیم از لیگ کنار کشیده بود، قهرمان لیگ شود. استقلال در جام باشگاه‌های آسیا بدون امیر قلعه‌نویی تا فینال رفت و در آن روز بهاری ۱۳۷۸، دو بر یک به جوبیلو یوآتا باخت تا نایب‌قهرمان جام باشگاه‌های آسیا شود. امیر قلعه‌نویی آذرماه ۷۷ از استقلال کنار کشید. آن روزها حاجیلو و محمص دستیاران حجازی شدند. پس از آن، استقلال در یک بازی مشکوک چهار بر سه به سایپا باخت تا حجازی از سوی فتح‌الله زاده برکنار شود و سوکومور و خوف روسی به دستگیری رضا نعلیچگر بازیکن سابق استقلال، این تیم را تحویل بگیرد. اما سوکوبیشتر از پنج ماه نتوانست در استقلال دوام بیاورد تا دوباره فتح‌الله زاده دست به دامان منصور پورحیدری و پرویز مظلومی شد. این دو پیشکسوت استقلال در اولین دوره لیگ برتر (فصل ۸۰، ۸۱) استقلال را تا روز آخر مدعی نگه داشتند اما باخت به ملوان در انزلی که منجر به قهرمانی پرسپولیس در تهران شد، فتح‌الله زاده را مجاب کرد تا رولند کخ آلمانی را جایگزین کند اما او هم مثل سوکومور و خوف فقط پنج ماه سرمربی استقلال شد تا دوباره پورحیدری به دستگیری زینتجه، هدایت استقلال را بر عهده بگیرد. پس از این جابه‌جایی‌ها فتح‌الله زاده با کوله‌باری از تغییرات برای مدت پنج سال از استقلال رفت اما یک سال پیش با حکم سرپرستی به استقلال بازگشت و صمد مرفاوی را که و امدمار امیر قلعه‌نویی بود، از کار برکنار کرد تا او به استقلال اهواز برود و ناصر حجازی جایگزین او شود. حجازی در استقلال نتوانست دوام بیاورد و به نیم‌فصل نرسیده، جایش را به فیروز کریمی داده جابه‌جایی که به اندازه تمام جابه‌جایی‌های فتح‌الله زاده سر و صدا داشت. اما فیروز که تیم بدبسته‌شده حجازی را تحویل گرفت، چاره‌ای جز خداحافظی ندید تا دوباره امیر قلعه‌نویی به نیمکت استقلال نزدیک شود. قلعه‌نویی که



سید حمید مفتی
روزنامه‌نگار

هنگامی که در نخستین روزهای حضور حسین صفارهرندی در وزارت ارشاد، یکی از فیلم‌های سینمایی توقیف شده در دوره اصلاحات با امضای مدیران جدید اجازه اکران گرفت، هر چند که این اقدام شگفت‌آور به نظر می‌رسید اما با توجه به سوژه فیلم، این حکم برای بسیاری از اهالی فرهنگ و سیاست قابل توجه و تحلیل بود. کم‌دی خوش‌ساخت «مکس» به کارگردانی سامان مقدم با بازی خوب فرهاد آئیش، رامبد جوان، محمدرضا شریفی‌نیا و... ماجرای حضور یک خواننده لس‌آنجلسی در ایران را به تصویر می‌کشید؛ خواننده‌ای که با سوءتفاهم ناشی از یک اشتباه تایپی به مهمان ویژه نهادهای فرهنگی کشور بدل می‌شود و خرابکاری‌ها و اشتباهات وی توسط مدیران، نبوغ و خلاقیت تعبیر می‌شوند. نوع موسیقی و داستان فیلم ممکن بود حساسیت‌هایی را در بخش‌های سنتی جامعه ایجاد کند. همین امر هم سبب شد که وزارت فرهنگ دولت هشتم در آخرین سال فعالیت خود از خیر اکران فیلم بگذرد و مهر توقیف را بر پرونده فیلم درج کند. با توجه به دوره هشت ساله ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی، بسیاری این فیلم سینمایی را نوعی هجو دوران اصلاحات ارزیابی می‌کردند. با این نگاه، اقدام وزارت ارشاد دولت نهم برای اجازه اکران این فیلم، دست‌کم از نظر سیاسی کاملاً قابل توجه بود. اگر به یاد داشته باشید رسانه‌ها در سال‌های پایانی دهه ۷۰ با توجه به تغییرات سیاست‌های فرهنگی کشور هر از چندگاهی از احتمال بازگشت یکی از هنرمندان دوره گذشته به فعالیت حرفه‌ای خبر می‌دادند. سرانجام نیز در پایان دوره اصلاحات، نه شرایط برای حضور مرحوم فردین جهت بازگشت به سینما هموار شد و نه هنرمندان آن ور آب بخت، بازگشت یافتند. با این حال مسئولانی که در سال ۸۴ رأی به اکران مکس دادند، در مخیله‌شان نیز نمی‌گنجید که در دوره دولت محمود احمدی‌نژاد ورژن واقعی «مکس» با ایفای نقش مدیران فرهنگی وی روی صحنه برود.

آنونس فیلم با اجرای رشیدپور

رضارشدپور مجری تلویزیون ورادپو، سال گذشته اولین فردی بود که خبر از بازگشت یکی از خوانندگان مقیم ایالات متحده را به ایران منتشر کرد. وی در وبلاگ خود نوشت: «حبیب محبیان، خواننده اهل لس‌آنجلس قصد دارد در ایران کنسرت برگزار کند. این خواننده لس‌آنجلسی که از حدود شش ماه قبل به ایران بازگشته شاید به زودی در ایران کنسرت برگزار کند. او از ریشه‌ها حرف می‌زند و از تمام دل‌تنگی‌هایش در آمریکا خبلی‌ها به او کمک کرده‌اند تا مسیر ادامه کارش در داخل کشور هموار شود. این بار که او را دیدم خبرهای خوبی داشت؛ ظاهراً به زودی مجوز رسمی برای اجرای کنسرت با صدای حبیب‌صدر خواهد شد.» انتشار این خبر با تعجب بسیاری از ناظران امور فرهنگی کشور مواجه شد.

مکس ۲

مرد تنهای شب، دیگر تنها نیست

همیشه پای یک مشایی در میان است

رویدادهای آتی نشان داد که ماجرای حبیب شگفتی‌های فراوانی خواهد داشت و هر روز باید منتظر اخبار جالب‌تری درباره این ماجرا باشیم؛ چند ماه پس از انتشار خبر حضور حبیب در تهران، پایگاه خبری پارس‌نیوز از نقش مهم یکی از یاران حلقه احمدی‌نژاد در «مکس ۲» خبر داد. طبق معمول این فرد هم کسی نبود جز اسفندیار رحیم‌مشایی که در این چندسال به یکی از خبرسازترین یاران رئیس دولت دهم بدل شده است. وی که هنوز از موج حملات تند اصولگرایان در کمک مالی به هدیه‌تهرائی آسوده نشده بود، این بار به عنوان کارگردان این ماجرا معرفی شد. پارس‌نیوز در این باره خبر داد: «مشایی در دیدار خود با حبیب مطالبی را در خصوص مسائل هنری و فرهنگی مطرح کرد. در این جلسه چند تن دیگر از فعالان عرصه موسیقی حضور داشتند. گفته می‌شود در این دیدارها رایزنی‌هایی در خصوص مسائل هنری میان این هنرمند و این مقام دولتی صورت گرفته و حتی گفته شده در صورت موافقت مقامات، این هنرمند می‌تواند در تهران کنسرت برگزار کند.»

نامه حبیب

با قطعی شدن حضور حبیب در تهران برخی انتقادهای پنهان اصولگرایان سنتی از عملکرد فرهنگی دولت تا حدودی آشکار شد. در این زمان برخی از سایت‌ها خبر از ارسال نامه‌ای از سوی حبیب خطاب به رئیس دولت دهم دادند. پایگاه خبری اصولگرای جهان‌نیوز در این باره اعلام کرد: حبیب حدود سه ماه قبل نامه‌ای قابل‌تامل به احمدی‌نژاد نوشته بود. این خواننده در نامه خود که به نظر می‌رسد دلیل اصلی مساعدت برای حضور وی در تهران بوده، نوشته بود: «پنجانب تاکنون در آهنگ‌های خود هیچ‌گاه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران چیزی نخوانده‌ام.» حبیب در ادامه نامه مستقیم خود به احمدی‌نژاد، تاکید کرده بود: «خواهشمندم به دلیل وضعیت جسمانی من، با بازگشتم به ایران موافقت فرمایید، زیرا من از یک بیماری صعب‌العلاج (سرطان) رنج می‌برم.» این نامه از سوی دولت یا خود حبیب تکذیب نشد.

اولین مصاحبه

با وجود همه اخبار منتشر شده درباره حبیب، نشریات با توجه به حساسیت‌های موجود درباره هنرمندان خارج از کشور وبه ویژه خوانندگان مقیم ایالات متحده، اخبار این خواننده را بیشتر در ستون شنیده‌ها و اخبار غیررسمی منتشر می‌کردند. با این حال در اقدامی عجیب روزنامه «راه مردم» نخستین گفت‌وگوی مفصل این هنرمند با یک رسانه داخلی در ۳۰ سال گذشته را منتشر کرد. وی در این مصاحبه از علت بازگشت خود به ایران گفت و تاکید کرد: «هدت‌ها بود که با خردم کلنجار می‌رفتم اما هر بار که تصمیم گرفتم، یک مشکل خانوادگی و روزمرگی پیش می‌آمد و مانع می‌شد، تا اینکه یه یکبار همه چیز را کنار زدم و قصد دیار کردم. با این حال مستحضر هستید از بین بردن زندگی‌ای که با آن همه سختی و مشقت در آمریکا درست کردم به شدت ریسک‌پذیر بود. تمام زندگی خود را در آنجا رها کرده و به

سمت اصالت واقعی خود یعنی کشورم بازگردم. ضمناً متوجه شدم که حاکمیت نظام با هنر و موسیقی مخالف نیست بلکه با ابتدال و دور شدن از فرهنگ مردم مخالف است.»

حبیب در این گفت‌وگو همچنین خاطر نشان کرد: «راده قوی این ملت واقعا غرورآفرین است. باور کنید ایران به یک قدرت بلامنازع تبدیل شده است و این باعث فخر ایرانیان است.»

واکنش کیهان

چند روز پس از این گفت‌وگو روزنامه کیهان به افشاگری علیه این خواننده پرداخت. این روزنامه در ستون اخبار ویژه خود اعلام کرد: «حبیب محبیان معروف به حبیب، خواننده لس‌آنجلسی، قبل از انقلاب اسلامی در کاباره‌ها می‌خواند، وی با وقوع انقلاب راهی آن سوی آب‌ها شد و در فهرست کارتل‌های موسیقی لس‌آنجلسی که اکثر مالکان آنها را صهیونیست‌های یهودی و بهائیان تشکیل می‌دهند، قرار گرفت. حبیب مخصوصاً در دوران جنگ تحمیلی در آمریکا با ساخت آهنگ‌هایی چون بز ن بارون، من و تو، خسته‌ام و... علیه نظام نوپای اسلامی و مردم غیور آن اقدام به شیطنت و جوسازی کرد. حبیب طی سه دهه اقامت در آمریکا در همکاری با کمپانی‌های موسیقی لس‌آنجلسی با ساخت آهنگ‌ها و موزیک ویدئوهای مبتذل و غیراخلاقی و انتشار آن از طریق شبکه‌های ماهوارهای مبتذل و وقیحی چون تلپش، عفت و اخلاق عمومی مردم نجیب ایران را جریحه‌دار کرد و با برگزاری کنسرت‌های رقص و آواز در کنار سایر خوانندگان بدنام، در ترویج ابتدال در بین ایرانیان مقیم خارج و داخل کوشید. اکنون این مبتذل‌خوان که در لس‌آنجلس به آخر خط رسیده و آنجا دیگر کسی تره هم برایش خرد نمی‌کند، با آقای مشایی رئیس دفتر رئیس‌جمهور محترم ملاقات می‌کند و متعاقباً با تحمیل از بیرون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی موظف به بررسی صدور مجوز آلبوم و کنسرت برای وی شده است.»

در همین زمینه احمد خاتمی خطیب موقت نماز جمعه تهران نیز واکنش بسیار تندی از خود بروز داد. وی در آخرین نماز جمعه تیرماه اعلام کرد: «ایران جای خوانندگان لس‌آنجلسی نیست.» وزیر ارشاد دوروز بعد در پاسخ به پرسش خبرنگاران درباره فعالیت هنری برخی خوانندگان، موسوم به لس‌آنجلسی تاکید کرد: «فقط یک نفر از این افراد، درخواست مجوز برای تهیه آلبوم کرده اما تاکنون هیچ مجوزی صادر نشده است.»

خوانندگان دیگر

در ماه‌های گذشته خبر بازگشت برخی دیگر از خوانندگان لس‌آنجلسی در رسانه‌ها منتشر شد. این خبرها پس از چند روز، تکذیب شد. با این حال بانی فیلم در هفته ابتدایی مراداد از بازگشت خواننده‌ای دیگر به نام قیصر به ایران و امضای قرارداد برای بازی در یک فیلم سینمایی خبر داد. هر چند شخصیت نقش نخست فیلم سینمایی مکس با شخصیت حبیب فاصله زیادی دارد اما با اخبار منتشر شده می‌توان پیش‌بینی کرد شخصیت نخست ورژن سوم مکس، کپی برابر باصل قهرمان فیلم سامان مقدم باشد.



• طرح:

شهاب جعفر نژاد

روی ریل استنکاف

مروری بر رخدادهای تیرماه



دولت گفته است: «کمک به مترو روی ریل افتاد.»
 دارد و دولت توان اجرای آن را ندارد.»
 مترو از نقطه‌ای که از سرگیری فعالیت‌های آن با بودجه ۱۰۰ میلیون تومانی در سال ۱۳۵۹ اعتراضاتی را مشابه آنچه از زبان نماینده سلماس در دوره اول مجلس شورای اسلامی ابراز شد برانگیخت تا سال ۱۳۸۹ به نقطه‌ای رسیده است که هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی با پیگیری‌های نماینده امروز سلماس کمک ۲ هزار میلیارد تومانی را به متروی تهران و نیز به دیگر کلانشهرهایی که طرح مترو دارند، تصویب می‌کند. اما نه تنها به این خاطر که سلماس در سال ۱۳۵۹ یک درمانگاه هم نداشته و امروز بیمارستان هم دارد. مترو تهران در سال‌های اول و کمی پس از آن اعتراضات اولیه به سکوت رفت و در اواخر دولت جنگ بود که قرار شد از سر گرفته شود. بودجه اما کافی نبود و مجلس مخالفت می‌کرد. در دولت سازندگی که از مخارج جنگ فراغت یافته بود، مترو و از حاشیه به متن آمد و رئیس جمهور وقت نیز اهتمام ویژه‌ای را مصروف آن ساخت؛ «عده‌ای مخالفت می‌کردند و می‌گفتند این همه خاک را که از زیر زمین در می‌آورید، می‌خواهید به کجا ببرید؟ قانون مترو هم منحل (ملغی) شده بود ولی من به عنوان رئیس مجلس به دولت رفتم و بحث کردم. دو ساعت در دولت آقای مهندس موسوی بحث و صحبت کردم تا قانع شدند و اکثریت ضعیفی در دولت درست شد و بحث دولت حل شد اما بعد گرفتار مجلس شدیم چون مجلس حاضر نبود به تهران بودجه اختصاص دهد. در مجلس این روحیه حاکم بود که می‌گفتند تهران، آباد است و ما باید پول و بودجه را به روستاها و به شهرهای دیگر بدهیم تا آنها را آباد کنیم و با اینکه من رئیس مجلس بودم اما نتوانستم نمایندگان را قانع کنم که بودجه بدهند و آخر سر هم بودجه ندادند و ما مجبور شدیم بودجه‌های فرعی درست کنیم که داستان‌های عجیب و غریبی دارد. با همین بودجه‌های فرعی بود که ساختمان مترو را راه انداختیم تا برسیم به تجهیزات و وسایل، بعد که رئیس جمهور

۳۰ سال پیش و در حالی که تازه «مجلس شورای اسلامی» تشکیل شده بود و در هفتم مرداد سال ۱۳۵۹ محمد غفاری نماینده سلماس در نطق پیش از دستور خود گفت: «مطلبی در روزنامه اطلاعات خواندم که اسباب تاسف است. مشکلات آذربایجان غربی یکی دو تا نیست؛ مثلاً شهرستان ما - سلماس - با ۱۱۰ هزار نفر جمعیت و در منطقه‌ای کوهستانی حتی یک درمانگاه ندارد. این وضع روستاهای ماست و این نارسایی‌های ما. حالا با این وضع چه مناسبتی دارد که آقای شهردار (تهران) اعلام می‌کند ساخت مترو تهران با سرمایه یک میلیارد ریال آغاز می‌شود؟ اصلاً ایشان چه حقی دارد که دست به چنین کاری می‌زند؟ مگر همه ایران در تهران خلاصه می‌شود؟ بهتر است این گونه پول‌ها را صرف آبادانی سایر نقاط کنند.» -
 روزنامه اطلاعات - هشتم مرداد ۱۳۵۹. ۳۰ سال پس از آن و در دوم مردادماه ۱۳۸۹ با هم نماینده سلماس است که درباره مترو صحبت می‌کند. البته اما نه محمد غفاری که علی‌اکبر آقایی که در جایگاه رئیس کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی می‌گوید: «اجرای ابلاغیه رئیس مجلس شورای اسلامی که در روزنامه رسمی به چاپ رسیده و دولت را ملزم به تخصیص بودجه ۲ میلیارد دلاری به شهرداری‌ها ساخته است، الزامی است.» به گفته نماینده سلماس مخالفت دولت نمی‌تواند تأثیری در این باره داشته باشد؛ چرا که تخصیص بودجه با تأیید شورای نگهبان به صورت قانون در آمده و دولت نمی‌تواند از زیر بار اجرای آن شانه خالی کند.

اشاره نماینده سلماس به قانونی است که مجلس برای تسهیل آمد و شد شهری تصویب کرد و به تأیید شورای نگهبان هم رسید اما رئیس جمهور از امضا و ابلاغ آن سرباز زد و پس از آن بود که رئیس مجلس شورای اسلامی ابلاغ کرد تا روزنامه رسمی هم آن را منتشر کند. در حالی که علی لاریجانی می‌گوید: «این قانون مثل قوانین دیگر لازم‌الاجراست» میر تاج‌الدینی معاون پارلمانی

استنکاف

امروز اما مجلس رضایت می‌دهد و تصویب می‌کند و شورای نگهبان نیز مهر تأیید می‌زند که به معنی آن است دولت از عهده

شدم کار مترو روی ریل افتاد.»
 اصحابه اخیر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی با ماهنامه مدیریت ارتباطات]

عکس: مهدی حسینی

۲۱ تیر: آتش‌سوزی خانه اوپن تعطیل: نیکراده وزیر مسکن از نظام مهندسی کشور خواست تا نقشه‌هایی را که با معماری ایرانی-اسلامی سخت ندارد، تأیید نکنند. وی ساخت اندرونی و بیرونی و جدا کردن آتش‌سوزی‌خانه را نمونه‌هایی از ساخت و سازهای ایرانی-اسلامی اعلام کرد. (خبر آنلاین)

۲۱ تیر: محمد کاظم بهرامی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کرد: «حکم اولیه متهمان پرونده کبریزک صادر شده و با توجه به اعتراض متهمان و محکومین پرونده برای تجدیدنظر در مرحله رسیدگی نهایی است. (فارس)

۲۱ تیر: درگذشت عنایت‌الله رضا: دکتر عنایت‌الله رضا، فیلسوفان و محقق تاریخ در سن ۹۰ سالگی از دنیا رفت. وی از سال ۶۵ تاکنون مدیر بخش جغرافیا و عضو شورای عالی علمی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی بود. وی در کنار تألیف چندین کتاب، دارای بیش از ۱۲۰ مقاله در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی بود. (پسنا)

۲۱ تیر: شورای نگهبان قانون اساسی طرح مجلس برای جمعیت انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهر و روستا را تأیید کرد. (ایلنا)

۲۰ تیر: چل چل چمران: فیلمنامه «براهیم حاتمی کیا» که در ژانر دفاع مقدس و با موضوع بخشی از زندگی شهید چمران در رویداد پایه آماده شده، «چ مثل چمران» نام گرفت. هنوز اطلاعات دیگری در خصوص این فیلم در دست نیست. حاتمی کیا در حال حاضر تولید فیلم سینمایی «پلوی شهر ما» را در برنامه کاری دارد. (فارس)

۱۹ تیر: تعطیلی دو روز: هیات دولت در اطلاعیه‌ای به علت گرمای شدید هوا ۲۰ و ۲۱ تیرماه را در تهران و ۱۸ استان دیگر تعطیل اعلام کرد.

۱۶ تیر: میر تاج‌الدینی معاون امور مجلس دولت: ضریب نفوذ اینترنت در کشور ۱۱ درصد است. این رقم ۵۰ درصد کمتر از متوسط جهانی است. (پسنا)

۱۵ تیر: در گزارش کمیسیون بهداشت مجلس الودمی به آرسنیک و سرب در حداقل ۱۱ نوع برنج وارداتی تأیید شد. (ایلنا)

۱۸ تیر: کمیته سیگیت برای اولین بار در جهان هارد دیسک اکسترنال ۳ ترابایتی تولید کرد. (ایلنا).

۲۰ تیر: اسپانیا قهرمان جام جهانی: پرونده جام جهانی نوزدهم فوتبال با شکست هلند و قهرمانی اسپانیا بسته شد. دیگو فورلان عنوان بهترین بازیکن جام جهانی ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی را به خود اختصاص داد. دستکش طلایی هم به ایگر کاسپاس رسید. ماتاودها برای نخستین بار در تاریخ این رقابت‌ها توانستند عنوان قهرمانی را از آن خود کنند.

بار مالی آن برمی‌آید (با باید که برآید) اما رئیس دولت است که از ابلاغ مصوبه تن می‌زند.

آیا مترو ۳۰ سال به جلو آمده و از سرمایه ۱۰۰ میلیون تومانی به کمک ۲هزار میلیارد تومانی رسیده اما متقابلا قطار سیاست ۳۰ سال به عقب بازگشته است؟

محمود احمدی‌نژاد خود دلیل استنکاف از این ابلاغ را توضیح نداده اما به نظر می‌رسد با توجه به موارد مشابهی در مجلس هفتم که رئیس پیشین مجلس – غلامعلی حدادعادل – را نیز واداشت به جای رئیس‌جمهور ابلاغ کند او تلقی دیگری از اصل ۱۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارد. در این اصل تصریح شده: «رئیس‌جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به‌وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسؤولان بگذارد.» در بیان پیشسینه چالش به ناگزیر باید یادآور شد که اولین رئیس‌جمهوری ایران در سال ۱۳۵۹ از امضا و ابلاغ برخی از مصوبات مجلس وقت استنکاف می‌کرد و این توجیه را می‌آورد که «من ماشین امضا نیستم که دیگران تنظیم و تدوین و تصویب کنند و من تنها امضا کنم. این وظیفه نیست بلکه سلب اختیار از رئیس‌جمهوری است که مردم به او مستقیما رأی داده‌اند و تخفیف و تبدیل او به ماشین امضاست.» از سوی دیگر قانون اساسی مشخص نکرده بود که این اتفاق در چه بازه زمانی باید رخ دهد و اگر امضا نکند چه اتفاقی می‌افتد؟ از این رو بود که مجلس شورای اسلامی بعدتر قانونی تصویب کرد که به موجب آن، چنانچه رئیس‌جمهور تن زند و استنکاف ورزد و ظرف ده روز مصوبه مجلس را ابلاغ نکند، این کار را رئیس‌مجلس شورای اسلامی انجام می‌دهد و روزنامه رسمی هم آن را به مثابه قانون منتشر می‌کند. آقای احمدی‌نژاد اما وارد این بحث نمی‌شود و از منظری دیگر از ابلاغ برخی مصوبات خودداری می‌کند.

از سسوی دیگر تعابیری چون «ماشین امضا» را نیز به دلیل پیش‌گفته به کار نمی‌گیرد. استدلال رئیس دولت اما این است که قانون اساسی، رئیس‌جمهور را موظف به امضای مصوبات کرده تا برای «اجرا» در اختیار مسؤولان بگذارد. پس وقتی «قابل اجرا» نیست، چگونه این کار را انجام دهد؟ معاون پارلمانی که به تازگی در آزمون دکترای دفاع ملی یک دانشگاه نظامی شرکت کرده اما صریح‌تر از دیگران نظر می‌دهد و می‌گوید: «پول نداریم.» در دولتی که به توزیع پول شهرت دارد. البته این عذر پذیرفتنی نمی‌نماید هر چند می‌توان به یاد آورد که سیاست «توزیع پول»

در دولت‌های نهم و دهم به معنی تخصیص بودجه‌هایی کلان و از این دست به نهادهایی خارج از اراده و کنترل دولت نبوده است. آیا جز این است که با همین ۲هزار میلیارد تومان می‌توان به ۲میلیون نفر وام یک میلیون تومانی داد؟ با این نگاه روشن است که مقوله توزیع پول از تخصیص بودجه جداست. یک بار رئیس‌جمهور در یک کنفرانس خبری به طعنه و در بیان ترجیح قطار هوایی بر مترو گفته بود: «مترو زیر زمین است و معلوم نیست که پولی که به آن داده می‌شود کجا می‌رود. اما مونوریل یا قطار هوایی روی هواست و همه می‌بینند!» معلوم نیست که آیا اگر مجلس برای قطار هوایی هم بودجه اختصاص می‌داد، باز دولت مخالفت می‌کرد یا نه. اما عجلاننا روشن است که ترجیح و علاقه دولت به توزیع پول‌های خرد است تا تخصیص بودجه‌های کلان. کما اینکه قرار شده وعده هدیه یک میلیون تومانی به هر نوزاد هم با پرداخت به متولدان نیمه شعبان به بعد تحقق یابد.

استدلال حجت‌الاسلام میرتاج‌الدینی درباره اینکه دولت «این پول – دو میلیارد دلار مترو– را ندارد» خاطره‌ای را هم در اذهان تداعی می‌کند: پنج سال پیش و در گرم‌گرم مباحث انتخاباتی در خرداد ماه سال ۱۳۸۴ و در یکی از برنامه‌های رو در روی تلویزیونی که مجری نامی شبیه کاندیدا داشت، «محمود احمدی» از «محمود احمدی‌نژاد» که درباره بهبود وضعیت کارکنان آموزش و پرورش نکاتی را می‌گفت، پرسید «در حالی که بیش از ۹۰ درصد بودجه این دستگاه صرف حقوق و هزینه‌های جاری می‌شود، شما با کدام پول می‌خواهید یا می‌توانید وعده‌های خود به فرهنگیان را محقق کنید؟» آقای احمدی‌نژاد درنگ نکرد و در پاسخ گفت: «با صرفه‌جویی.» او آن‌گاه ایسن‌گونه توضیح داد: «بعضی از مدیران تا ۴۰میلیون تومان برای دکوراسیون دفترهای کار خود هزینه می‌کنند. ما در دولت خود جلوی این ریخت و پاش‌ها را می‌گیریم و از محل همین صرفه‌جویی‌ها و جلوگیری از حیف و میل‌ها می‌توانیم تامین کنیم.» هر چند پنج سال کار اجرایی و کاهش قیمت نفت جای چندانی برای تکرار این‌گونه استدلالات باقی نگذاشته است اما این را همه می‌دانند که کمتر پروژه شهری عظمت و اهمیت «مترو» را برای تهران داشته و دارد و از یاد نبرده‌ایم که آن قدر به راه نیفتاده بود که تا چند سال پیش کمتر کسی باور می‌کرد که روزی تونل‌های زیرزمین به روی ساکنان تهران گشوده می‌شود. مترو تهران از هر کلانشهر دیگر دنیا نو نوارتر، باکیزه‌تر و مدرن‌تر است و از این

رو به یکی از جاذبه‌های شهری نزد گردشگران خارجی هم بدل شده است. حتی بعضی از کارشناسان راه‌حل مشکل مسکن را هم در توسعه خطوط مترو می‌دانند زیرا امکان اسکان و ساخت و ساز در فاصله‌های دورتر و ارزان‌تر و دسترسی به شهر را فراهم می‌سازد. با این همه روزهای پایانی تیرماه واگن‌های مترو بیش از آنکه روی ریل‌های تازه حرکت کنند، سوار بر ریل استنکاف بودند و شاید متوقف در آن.

■ پدیده ال‌نینو

وقتی موضوع قطار زیرزمینی با همه شهری و غیر سیاسی بودن آن جایی چنین بالانشین در عرصه سیاست و مباحث روزهای پایانی تیر ماه ۱۳۸۹ بیاید، شگفت‌انگیز نخواهد بود که چند روز قبل از آن هم موضوع گرمای هوا چنان جدی شود که دولت دو روز همان هفته‌ای را تعطیل اعلام کند که نخستین روز آن هم به تکریم بعثت پیامبر گرمای اسلام تعطیل بود. به رسم مالوف و در میان مردمان، هر که گمانه‌ای را پیش کشید و پشت پرده را کاوید. یکی سالروز ۱۸ تیر را به یاد آورد در حالی که تعطیلات مربوط به ۲۰ و ۲۱ تیر بود نه پیش از ۱۸ تیر. دیگری قضیه را به اعتراضات هفته قبل بازار تهران، به افزایش مالیات‌ها به ۷۰ درصد ربط داد و احتمالا یادداشت چند روز بعد روزنامه کیهان به قلم مدیر مسوول آن را نخوانده بود که «اگر همه بازار هم اعتصاب کنند و هیچ بازرگان و کاسبی مغازه خود را باز نکند باز هیچ اتفاقی نخواهد افتاد.» خبرگزاری دولت اما برای اینکه خاطر همه را آسوده کند و اطمینان دهد که تعطیلی دو روزه، تنها به خاطر گرما بوده و لاغیر با ۱۱ روز تاخیر و در گزارشی به نقل از «منابع خبری» اعلام کرد: «میانگین دمای اقیانوس‌ها به بیش از ۱۴ درجه سانتی‌گراد رسیده که ۶۸درصد بیش از میانگین ۲۰ قرن اخیر بوده است.» در این گزارش بدون آنکه از این منابع خبری نام برده شود یا دانشمندان هواشناسی که نگران «پدیده گرم شدن زمین در دراز مدت» هستند معرفی شوند یا رابطه افزایش دمای اقیانوس‌ها به ۱۴ درجه و هوای تهران به ۴۰ درجه را توضیح دهند این نتیجه در قالب تیتیر مطلب با کد ۱۲۶۰۶۸ روی خروجی ایرنا روز پنجشنبه ۳۱ تیر ۱۳۸۹ قرار گرفت که «مسال، گرم‌ترین سال تاریخ اعلام شد.» استناد این تیتیر به همان مراکز هواشناسی است که البته معلوم نیست مربوط به کدام کشورها هستند. هر چند که یک نکته علمی و آموزنده از آن مستفاد می‌شود و آن همانا پدیده «ال‌نینو» است. تنها منبع نام و

نشان‌دار که ارتباطی به این اعلام ندارد و مربوط به گذشته است هم البته هواشناسی «امارات» است و شاید حروف «ال» در همان «ال‌نینو» تنظیم‌کننده خبر را به این صرافت انداخته باشد که سری هم به هواشناسی امارات بزند. با این وصف می‌توان تیرماه ۱۳۸۹ را بیش از هر پدیده دیگر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زیر تاثیر «ال‌نینو» و با منطبق گرما، ماه عرق‌ریزان سیاست دانست. شاید به سیاق توصیفی که نویسندگان رمان درباره فعل خود به کار می‌برند و از آن به مثابه «عرق‌ریزان روح» یاد می‌کنند.

■ بیرون از حلقه

با اینکه تندترین انتقادات از دولت و شخص آقای احمدی‌نژاد در تیر ماه گذشته و از زبان چهره‌های شاخص اصولگرا بیان شد، رئیس‌جمهور اما به هیچ یک پاسخ نداد و وارد مشاجراتی از این دست نشد. نه به احمد توکلی که در نطق پیش از دستور نیمه تیرماه خود در مجلس گفته بود، «رئیس‌جمهور از اصل ۱۱۳ قانون اساسی برداشت خاصی دارد و به خود حق می‌دهد اگر مصوبه‌ای را ناسازگار دانست آن را لغو کند یا اگر قانونی را به مصلحت ندید آن را ابلاغ نکند و در برابر صداوسیما بگوید که یک قانون را اجرا نمی‌کند» و نه به مرضی نبوی که درباره ظهور «جریان اصولگرایی منهای روحانیت» هشدار داده و از کسانی سخن به میان آورده بود که «می‌گویند ما مستقیم با آقا امام زمان (عج) ارتباط می‌گیریم و به شما راه را نشان می‌دهیم.» رئیس‌جمهور ترجیح داد به جای مخاطب قرار دادن مؤتلفان (سابق؟) خود، روی سخن را خطاب به رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه متوجه کند و مدودف را اندرز و انذار دهد که «بلیت تئاتری را خریداری نکند که نمایشنامه آن را آمریکایی‌ها نوشته‌اند.» سیاست رئیس‌جمهور اصولگرا دور کردن روسیه از آمریکا و اروپا و در آمریکا دور کردن رئیس‌جمهور از وزیر خارجه‌اش است. جدی شدن تحریم‌ها و تشدید فشارهای بین‌المللی از یک سو و دغدغه‌های مربوط به تبعات اجرای قانون هدفمندسازی یارانه‌ها در داخل از جانب دیگر، محمود احمدی‌نژاد را در گفتار، به جانب دیگری سوق داد. هر چند که روزنامه دولت به یاد می‌آورد که آرزوی تغییرات در دانشگاه آزاد فرو نمرده است و تیتیری به نقل از رئیس‌قوه قضائیه بر پیشانی آن نشست که تمام و کمال تکذیب شد. اینکه آیت‌الله صادق لاریجانی که برای حل و فصل اختلاف دولت و شورای عالی انقلاب فرهنگی با دانشگاه آزاد تعیین شده «وقف» را باطل اعلام کرده است. قوه قضائیه به تکذیب هم بسنده نکرد و

۲۴ تیر: تعمید حضور جنتی: رهبر معظم انقلاب به استناداصل نود و یکم قانون اساسی سه نفر از فقهای شورای نگهبان را برای دوره جدید منصوب کردند. این سه فقیه عبارت بودند از احمد جنتی، غلامرشار ضوایی و سیدمحمدرضا مدرسی‌یزدی. احمد جنتی در ۳۰سال گذشته همواره در این شورا حضوری فعال داشته است.	۲۴ تیر: انفجار در زاهدان: در آستانه میلاد امام حسین ^ع و روز پاسدار دو انفجار متقابل مسجد جامع زاهدان روی داد که بر اثر آن ۲۷تن از هموطنانمان شهید حدود ۲۰۰ نفر مجروح شدند.ساعاتی پس از انفجار گروهک تروریستی جندالله رسماً مسؤولیت این اقدام تروریستی را به عهده گرفت. (ایسنا)
۲۴ تیر: شهرام امیری در تهران: شهرام امیری پژوهشگر رابده شده ایرانی به تهران بازگشت و دربدو حضورش در ایران در تشریح رپوده شدن خود توسط نیروهای امنیتی آمریکا اعلام کرد:«از من می‌خواستند که در رسانه های گروهی اعلام کنم که به خواست خودم به آمریکا پناهنده شده‌ام و در این فرایند اسناد مهمی به همراه یک پل تاپ که حاوی اسناد محرمانه هسته ای است به آمریکا منتقل کرده ام.»(مهر)	۲۴ تیر: انتقاد از روان‌شناسی وجامعه‌شناسی: آیت‌الله صادق املی لاریجانی در مراسم اختتامیه بیست و هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم«چه معنا دارد در کشورمان تئوری‌هایی در باب روانشناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی که بر پیش‌فرض‌هایی مبتنی است که به هیچ معنا یا پیش‌فرض‌های دینی ما سازگار نیست، ترویج کنیم.(خبرآنلاین)

۲۳ تیر: محمد نوری در بیمارستان: محمد نوری، خواننده پیشکسوت موسیقی ایران در بیمارستان جم بستری شدوی در چند ماه گذشته به علت یک دوره بیماری استخوان و کمبود خون در منزل بستری بود.در هفته اخیر به علت شدت یافتن بیماری، نوری به آی سی یو منتقل و تحت مداوا قرار گرفت.(مهر)	۲۴ تیر: انصراف قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا و شرکت سپهبدان از ادامه مشارکت در اجرای طرح توسعه فازهای ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی (مهر)
۲۳ تیر: خداحافظی الهام :رئیس قوه قضائیه اسلامی پنج حقوقدان را به منظور انتخاب سه نفر از حقوقدانان شورای نگهبان به مجلس معرفی کرد.وی در نامه‌ای به رئیس مجلس آقایان محمد سلیمی، احمد بیگی حبیبی‌آبادی، محمدرضا علیزاده، محمدهادی صادقی و سیامک ره‌پیک را معرفی کرد. به این ترتیب حجت‌الاسلام کمیی وغلامحسین الهام از شورای نگهبان خداحافظی کردند.(خانه ملت)	۲۲ تیر: مجوز خرید ۱۱۰ خودروی بنز برای ریاست‌جمهوری و وزارت‌خارجه بدون رعایت آیین‌نامه واردات صادر شد.(فارس)



نیز تعبیر «حماله اللوایح» را به کار برد با این مفهوم که لایحه‌های قضائی را میان سه قوه حمل می‌کند و کار چندان دیگری ندارد، ضمن اینکه تنها از دانشگاه حقوق دریافت می‌کند و با همین دریافتی با پایه ده و البته با مدیریت اقتصادی همسرش - خانم فاطمه رجبی - روزگار می‌گذرانند. آقای الهام معمولاً از ورود به مباحث و حاشیه‌های مربوط به نوشته‌های همسرش در وبلاگ شخصی‌اش خودداری می‌کرد و نه در صدد تایید برمی‌آمد و نه تکذیب هر چند که این تلقی ایجاد شده بود که انگار سخنان و دیدگاه‌هایی که ملاحظیات و محظورات رسمی مجال طرح علنی آنها را از سخنگوی دولت می‌ستاند در نوشته‌های خانم رجبی جاری می‌شود. با این همه زمزمه تعدد مشاغل غلامحسین الهام چندان همه‌گیر شد که همان مجلسی که با آگاهی از عضویت او در شورای نگهبان به وی برای وزارت دادگستری و عضویت در کابینه و قوه اجرایی رای داده بود، طرحی را به تصویب رساند که به موجب آن، ادامه این عضویت همزمان ممنوع می‌شد و از این دو، یکی را باید برمی‌گزید. جالب اینکه انتخاب آقای الهام عضویت در حقوقدانان شورای نگهبان بود و پست‌های دولتی را فرو نهاد. این اتفاق البته پس از آن رخ داد که شورای نگهبان به طرح مجلس رای نداد. شاید به این استناد که در دولت سازندگی نیز معاون اول رئیس‌جمهور در عین عضویت در دولت، در شورای نگهبان نیز به عنوان حقوقدان عضو بود و کسی هم خرده‌ای نگرفته بود. مجمع تشخیص مصلحت نظام اما تصویب کرد و غلامحسین الهام ناگزیر شد به همان یک مسؤولیت بسنده کند اما در سیاهه پیشنهادی رئیس فعلی قوه قضائیه نامی از او برده نشد و الهام اکنون عضو

کار به شکایت هم کشیده است. رئیس قوه قضائیه اما تنها به این سبب خبر ساز نبود. او در فهرست حقوقدانان پیشنهادی خود به مجلس برای عضویت در شورای نگهبان، غلامحسین الهام را برای بار دیگر معرفی نکرد؛ حجت‌الاسلام کعبی را نیز. با توجه به اینکه سال پیش و در اوج مباحث انتخاباتی رئیس کنونی قوه قضائیه خود عضو فقهای شورای نگهبان بود از این اقدام این‌گونه برداشت شد که آیت‌الله صادق لاریجانی ترجیح می‌دهد گفتار اعضای حقوقدان شورای نگهبان بیشتر حقوقی باشد و کمتر سیاسی تا شائبه‌هایی که مجال پذیرش داوری این نهاد را نزد معترضان ستاند کمتر پدید آید. غلامحسین الهام به عنوان رئیس دفتر رئیس‌جمهور وارد دولت محمود احمدی‌نژاد شد و پس از آن در جایگاه سخنگویی دولت قرار گرفت. او در پی درگذشت جمال کریمی‌راد، وزیر دادگستری در یک سانحه رانندگی به جای او در کاخ دادگستری نشست و اندکی بعد که سر تیپ پاسدار محمدرضا نقدی به ستاد مشترک نیروهای مسلح فراخوانده شد و جای او نیز در ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز خالی ماند به سرپرستی این ستاد منصوب شد و همین تعدد مشاغل موجب ایجاد تنوعی برای خبرنگاران حوزه دولت شد تا یک روز در هتل المپیک رویاروی او بنشینند و روز دیگر در خیابان سنول و در ستاد مبارزه با قاچاق کالا و زمانی هم در نهاد ریاست جمهوری و انگیزه بهانه‌ای برای طرح این پرسش که چگونه به همه این مشاغل می‌رسد، در حالی که در دانشگاه نیز تدریس می‌کند. پاسخ سخنگوی دولت این بود که هیچ یک شغل به حساب نمی‌آید زیرا بیشتر جنبه هماهنگ کننده را دارند. درباره وزارت دادگستری

● عکس:

جاووش هماوندی
جام جم

شورای نگهبان هم نیست. مجلس ششم یک بار به وی ۲۶ رای و مرتبه دوم تنها چهار رای داد و الهام با ۱۸۴ رای مجلس هفتم بود که از شورای نگهبان سردرآورد. بدین ترتیب این حقوقدان شورای نگهبان خود به یک شاخص بدل شد و اکنون چنانچه زمانی بگذرد و به دولت بازنگردد این تلقی صورت می‌پذیرد که نه تنها حلقه اول اصولگرایان از دولت کنار گذاشته شدند که برای غلامحسین الهام نیز احتمالاً جایی نیست و معاون اول و رئیس دفترند که دست بالا را دارند.

■ گرمای سیاست

هر چند فضای سیاسی تیرماه ۱۳۸۹ از حوادث سال پیش خصوصاً ماه مشابه در سسال ۸۸ فاصله آشکار داشت. آن آئین که بر گزار شد مراسم سالگردی برای محسن روح‌الامینی بود که در اطلاعیه‌های رسمی نیز از مرگ این جوان به عنوان «قتل» یاد شده و یادآور فاجعه کهریزک است. حین سخنرانی حجت‌الاسلام محمد ابوترابی فرد، یکی از حاضران برخواست و به اعتراض گفت: «چرا هنوز از بررسی آنچه درباره متهم اصلی پرونده مطرح است، خبری نیست؟» نایب‌رئیس مجلس در پاسخ گفت: «پرونده ایشان هم در دست بررسی است». پیش از این مادر محسن روح‌الامینی گفته بود: «آنچه تا به حال مورد رسیدگی قرار گرفته در پایین‌ترین سطح بوده، یعنی افراد اجرایی و کسانی که با بی‌تدبیری و ضرب و جرح این جنایت را ایجاد کردند. در حالی که از این سطح باید فراتر رود و ما می‌خواهیم که آمران را پای میز محاکمه ببینیم». همسر دکتر عبدالحسین روح‌الامینی جای دیگری هم گفته بود: «با وجود اطلاع از فضای بازداشتگاه کهریزک دستور انتقال جوانان را صادر می‌کردند و امیدواریم آمران قضیه مثل مباشران محاکمه شوند.» این چندمین پرونده پر حاشیه در سال‌های اخیر است که در آن بحث عامل و امر مطرح می‌شود. برادر محسن می‌گوید: «رفتن برادر مصیبت نیست چون آن نوع رفتن و تحولاتی که پس از آن ایجاد شد ما را به جای مصیبت بسا یک ارزش رویه‌رو ساخت با این حال ما خواستار مجازات تمامی عوامل جنایات کهریزک هستیم.» جوانی که نایب‌رئیس مجلس شورای اسلامی او را «فرزند برومند و تربیت‌یافته آغوش قرآن» توصیف کرد، پس از بازداشت در تیرماه ۸۸ و به تصریح اطلاعیه سازمان قضائی نیروهای مسلح در بازداشتگاه کهریزک به قتل رسید و حکم قصاص نیز صادر شده است. در اطلاعیه اما نامی از عامل یا امر برده نشد و می‌توان مهم‌ترین نقطه تفاوت را پیگیری پدرش از

درون ساختار سیاسی دانست. مردی که بر احساسات خود مهر زد تا «محسن‌های مردم را دریابد» چراکه محسن او به هر رو از دست رفته بود. کهریزک که تا پیش از تابستان ۸۸ تنها آسایشگاه سالمندان را به اذهان می‌آورد و خاطره سقوط هواپیمای حامل فرماندهان ارتش در مهرماه سال ۶۰ را تازه می‌کرد، اکنون عنوان پرونده‌ای است همچنان باز، با دو پرسش جدی: چه کسی یا کسانی دستور انتقال بازداشت‌شدگان به این مکان غیراستاندارد را صادر می‌کردند و ضرب و جرح منجر به قتل آن سه نفر که در اطلاعیه رسمی از آنها نام برده شده آیا به دستور مقامی بالاتر بوده یا خودسرانه؟ پاسخ به این دو پرسش می‌تواند سایه‌های ابهام را از این پرونده دور سازد.

مناسبت دیگر نیز که برگزار نشد، بزرگداشت سالروز هفتم تیر از سوی خانواده آیت‌الله شهیدبهشتی بود. همه ساله دو گونه مراسم برپا می‌شود. یکی در قتلگاه شهیدان هفتم تیر در سرچشمه تهران و دیگری از جانب خانواده شهیدبهشتی. در مکان اول، شهرداری تهران دست در کار احداث یادمانی است که مجموعه‌ای متنوع را شامل می‌شود و از این رو به کمی آن سوتر - مدرسه عالی شهید مطهری - منتقل شد. دومی را اما خانواده آیت‌الله دکتر بهشتی برگزار نکرد.

■ شهرام خبرساز

در عرصه رسانه‌های ایران گاهی چهره‌هایی خبرساز می‌شوند که پیش از آن چندان نام و نشانی نداشته‌اند. در کنار «سعید»هایی چون سعید حجاریان و سعید مرتضوی ناگاه نام «سعید عسگر» نیز بر سر زبان‌ها می‌افتد و در غیاب «سعید»ها از رخدادهای عرصه سیاست «شهرام»ها به میانه می‌آیند و اگر چندی پیش سخن از شهرام جزایری بود در تیرماه ۸۹ شهرام دیگری خبرساز بود: «شهرام امیری». یک شهروند ایرانی که ۱۴ ماه پیش و در سفر حج گم شد و بعدتر اعلام شد که سازمان اطلاعاتی آمریکا او را ربوده است. هم او که صبح پنجشنبه ۲۴ تیر ۸۹ به ایران بازگشت و مقاماتی از وزارت امور خارجه و علوم از وی استقبال کردند؛ مرد خبرساز که ویدئوهای متفاوتی از او منتشر شده بود، توضیح داد: «من یک پژوهشگر ساده‌ام که در یک مجتمع دانشگاهی که درهای آن به روی همه باز است، فعالیت می‌کنم و کار محرمانه‌ای انجام نمی‌دادم و صاحب اطلاعات و ویژه‌ای نبودم که دولت آمریکا بخواهد از آن استفاده کند.» او گفت: «به من پیشنهاد ۱۰ میلیون دلار دادند تا در قبال آن بگویم به آمریکا پناهنده شده‌ام و به

۲۵ تیر: بلایه موسیقی راک در خاورمیانه: اخیراً کمپانی آمریکایی Stones Throw در صد برآمد تا ترانه‌های کورش یغمایی را در قالب یک مجموعه منتشر کند. چهار ماه پیش این موسسه تحقیقاتی، کورش یغمایی را به عنوان «بلایه موسیقی راک در خاورمیانه» انتخاب کرد همچنین روز گذشته کورش یغمایی که در دریافت مجوز برای آثار تازه‌اش با مشکلاتی مواجه بوده است، از پخش بسیاری از آثارش در صدا و سیما خبر داد. (ایلنا)

۲۴ تیر: محسنی ازای؛ جدول جرمیسه لاک و ماتنو کذب است. (مهتر)

۲۵ تیر: ناگفته‌های محسنی ازای؛ محسنی ازای دادستان کل کشور در گفت‌وگویی با پایگاه اطلاع‌رسانی Khamenei.ir به بیان برخی ناگفته‌ها پرداخت وی درباره کهریزک خبر داد: «خبرهایی به رهبر انقلاب رسیده بود که در کهریزک شرایط نامساعد است که آقا دستور دادند بسته شود. حتی ظاهراً از ایشان پرسیده بودند که ممکن است فلان بازداشتگاه‌مان جا نداشته باشد، گفتند اگر جا ندارد، بده آزاد کنید.»

۲۵ تیر: مهر نشت نفت در خلیج مکزیک: شرکت بریتیش پترولیوم اعلام کرد که برای اولین بار از ماه آوریل تاکنون موفق به مهار موفق نشت نفت در خلیج مکزیک شده است. هزینه این عملیات تاکنون به بیش از ۴ میلیارد دلار رسیده است. فرماندار ایالت لوئیزیانای آمریکا نیز خبر داد: «۱.۶ میلیون بشکه نفت در خلیج مکزیک باقی مانده است.» (رویترز)

تیر

۲۶ تیر: رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس خبر داد که کنگره آمریکا از طریق سفیر سونیس در خواست مذاکره با ایران را مطرح کرده است. (مهتر)

۲۷ تیر: افتتاح مرکز کنترل هوشمند طرح ترافیک: محمد باقر شهردار تهران در مراسم افتتاح مرکز کنترل هوشمند محدوده طرح ترافیک شهر تهران از راه‌اندازی نقشه‌های دیجیتال و هوشمند شهر تهران تحت وب در شهرداری تهران خبر داد. وی در این مراسم خاطر نشان کرد: «گر در چند سال گذشته طرح تعویض پلاک خودروها انجام نمی‌شد امروز نمی‌توانستیم این طرح را اجرا کنیم.»

۲۵ تیر: شایعه بازداشت سفیر سونیس: پایگاه اطلاع‌رسانی پلیس کشور به نقل از فرماندهی مرزبانی نیروی انتظامی از بازداشت سفیر سونیس خبر داد این پایگاه اعلام کرد: «خانم لیو بالویی تنها مجوز تردد در جاده‌های اصلی را داشته است. در نتیجه وی در نزدیکی روستای کلانه شهرستان شیروان، توسط نیروهای مرزبانی دستگیر شد.» سخنگوی وزارت امور خارجه در این باره اعلام کرد: «خبر دستگیری سفیر سونیس در تهران غیردقیق و خلاف واقع منعکس شده است.»

۲۷ تیر: بارای مجلس محمدرضا علیزاده، محمد سلیمی و سیامکره پیک به عنوان اعضای جدید حقوقدان شورای نگهبان انتخاب شدند. (خانه ملت)

۲۷ تیر: مجلس موادی از طرح یک فوریتی صیانت از دستاوردهای صلح آمیز هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را تصویب کرد. (ایلنا)

۲۹ تیر: همشهری‌ی ماه ● مردادماه ۸۹ ●

قطعنامه ۱۹۲۹: اتفاق یاروند؟

مروری بر یک ماه دیپلماسی ایرانی

رحمن قهرمانپور
تحلیلگر

در تیرماه ۱۳۸۹ دو اتفاق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بسیار حائز اهمیت بود: تصویب تحریم‌های یکجانبه اتحادیه اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران و وقوع انفجارهای زاهدان. در کنار این دو اتفاق، حوادث و اظهارات دیگری نیز رخ داد که به نوبه خود حائز اهمیت بود. برخی مقامات اماراتی اظهاراتی داشتند که بوی نوعی عدم رعایت اصول حسن همجواری می‌داد. روابط با ترکیه همچنان در مسیر گسترش پیش می‌رود. ضمن اینکه تنش‌های لفظی میان ایران و روسیه ادامه دارد. در پیرونده هسته‌ای نیز موضوع آغاز مذاکرات میان ایران و گروه ۵+۱ و شروط دوطرف برای این کار و ملزم کردن دولت به ادامه غنی‌سازی ۲۰ درصد سوی مجلس شورای اسلامی حائز اهمیت بود. گذشته از همه اینها دولت، سیاست بهره‌گیری از فرصت‌های سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را با حضور آقای احمدی‌نژاد در اجلاس دی هشت یا هشت کشور در حال توسعه از دست نداد.

پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در تیرماه متأثر از واکنش ایران به قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت و وضع تحریم‌های جدید و نیز اقدامات غربی‌ها در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران بود. مجلس شورای اسلامی در واکنش به صدور قطعنامه ۱۹۲۹ در شورای امنیت، با تصویب طرح صیانت از دستاوردهای هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، دولت را به لحاظ قانونی ملزم به ادامه غنی‌سازی ۲۰ درصد کرد. حال آنکه پیش‌تر برخی مسؤولان، از احتمال بازنگری در ادامه غنی‌سازی ۲۰ درصد در صورت پذیرش طرح مبادله سوخت خبر داده بودند. همچنین دولت موظف شد همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را فقط در چهارچوب توافق جامع پادمانی (CSA) انجام دهد که معنای ضمنی آن قطع برخی همکاری‌های داوطلبانه جمهوری اسلامی ایران با آژانس در راستای آزمایشی فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز آن است. در همین راستا، ایران تهدید کرد در صورت بازرسی کشتی‌های ایرانی، به مقابله به مثل خواهد پرداخت. همچنین در پاسخ به نامه کاترین اشتون نماینده گروه ۵+۱ برای مذاکره با ایران و وزیر خارجه اتحادیه اروپا، ایران اعلام کرد ضمن به تاخیر انداختن مذاکرات تا مردادماه ۱۳۸۹، خواستار پاسخ صریح گروه ۵+۱ در مورد هدف آن از انجام مذاکرات شد. از طرف دیگر ایران یادآور شد مذاکرات نباید به ابزار تهدید تبدیل شود. اختلاف ایران با اتحادیه اروپا و گروه ۵+۱ در مورد مذاکرات هسته‌ای مسبق به سابقه است. ایران از گذشته خواهان آن

بوده مذاکرات در یک بازه زمانی مشخص انجام شده و به یک نتیجه معین برسد نه اینکه پایان آن معلوم نباشد. اروپا یا گروه ۵+۱ باید در طول زمان مذاکره پاسخ‌های روشنی به درخواست‌های ایران بدهند، در غیر این صورت مذاکره نتیجه ملموسی نخواهد داشت. لذا از دید ایران، مذاکره ابزاری است برای متقاعد کردن گروه ۵+۱ به حق ایران برای غنی‌سازی در خاک خود و سایر فعالیت‌های هسته‌ای صلح‌آمیز. ایران پیشاپیش به چنین حقی برای خود اعتقاد راسخ دارد و مذاکره، ابزاری برای عقب‌نشینی ایران از مواضع خود نیست. حق ایران برای غنی‌سازی اورانیوم در خاک خود منتج از ماده چهار پیمان منع اشاعه هسته‌ای (NPT) است. جمهوری اسلامی ایران مذاکره می‌کند تا به طرف مقابل اطمینان دهد فعالیت‌های هسته‌ای آن صلح‌آمیز است و اعمال فشارهای دیپلماتیک منجر به عقب‌نشینی آن از مواضعش نخواهد شد. همکاری‌های فراتر از تعهدات ایران با آژانس هم در این راستا معنی پیدا می‌کند.

در مقابل، گروه ۵+۱ امیدوار است با اتکا به قطعنامه‌ها و تحریم‌ها، طی مذاکره نگرانی‌ها و دغدغه‌های خود را به ایران منتقل کرده و آن را متقاعد به پذیرش درخواست‌های خود از جمله توقف غنی‌سازی کند. البته گروه ۵+۱ نیز طی سال‌های گذشته از بعضی مواضع خصمانه خود در برابر ایران عدول کرده‌اند. در اواخر تیرماه ایران اعلام کرد پاسخ گروه وین به صورت مکتوب



• عکس: ساتیار امامی

آماده شده است و همزمان قرار شد وزرای خارجه ایران، برزیل و ترکیه برای بحث در مورد توافق سه‌جانبه تهران در استانبول با یکدیگر دیدار کنند. گروه وین در اقدامی نامتعارف و تا حدی شیطنت‌آمیز چند ساعت قبل از تشکیل جلسه شورای امنیت برای صدور قطعنامه ۱۹۲۹، پاسخ مکتوبی در مورد توافق سه‌جانبه تهران در باب مبادله سوخت به ایران ارائه کرد. در این نامه آمده بود که غنی‌سازی مقدار

۳ مرداد: تونل مرگ در فستیوال موسیقی: جشنواره موسیقی دو سیرگ آلمانی با فاجعه همراه شد. در این مراسم ازدحام بیش از حد علاقمندان در تونل ورودی و حمله ناگهانی آنها برای خروج از تونل باعث مرگ ۱۸ نفر شد. این حادثه زمانی رخ داد که مردم وحشت زده سعی کردند از تونل خارج شوند. مسؤولان برای جلوگیری از تلفات بیشتر مانع از قطع اجرای کنسرت و خبردار شدن بقیه شرکت‌کنندگان در این فستیوال شدند. (روتیز)

مرداد

۳ مرداد: محمد رویانیان رئیس ستاد مدیریت حمل و نقل و سوخت‌بترین لیتری ۴۰۰ تومان مردم را نگران نمی‌کند (خبرآنلاین)

۳ مرداد: احمدی‌نژاد در پنجمین جشنواره ملی کارآفرینان برتر: این از آرزوهای من است که بنزین تحریم شود. ظرف دو روز ۱۷ میلیون لیتر جایگزین می‌کنیم. همه کارها را انجام دادیم و کلیدش آماده و در دست ماست. (ایستا)

۳ مرداد: میر جواد سلیمانی قائم مقام محصول و کیفیت ایران خودرو، از طراحی و تولید یک خودروی جدید در کلاس D با مشارکت ایران خودرو و شرکت پژو فرانسه خبر داد. (فارس)

۳ مرداد: رئیس مجلس در حمایت مذهبیت در جالوس: نباید با حرف‌های نابجا، تعداد دشمنان را زیاد کرد (پلنا)

۳ مرداد: نشست سه‌جانبه هسته‌ای وزرای خارجه ایران، ترکیه و برزیل در استانبول برگزار شد (ایرنا)

۳ مرداد: کنسرت ۹ روزه کیهان کلهر: کیهان کلهر (هنگساز و نوازنده گمانچه) برای ۹ شب در شهرهای مختلف ایران برنامه برگزار می‌کند. این کنسرت‌ها در تهران، اصفهان، شیراز و کرمان برگزار می‌شود. این کنسرت شامل دو بخش است. در قسمت اول، کیهان کلهر در کنار علی بهرامی به بداهه‌نوازی و معرفی ساز شاه‌کمان می‌پردازد. در بخش دوم، گروه هم‌نوازان کلهر به خوانندگی حمیدرضا نوربخش، قطعاتی از ساخته‌های کلهر را اجرا می‌کنند. (پلنا)



۲ مرداد: احتمال بازگشت مخابرات به دولت: احمد توکلی عضو کمیسیون برنامه مجلس اعلام کرد: «به علت غیرقانونی بودن واگذاری شرکت مخابرات، در صورت لزوم طرحی را برای لغو این قرارداد در مجلس ارائه می‌دهیم.» توکلی در خصوص طرح وی و «الیاس نادرن» برای بررسی وضعیت واگذاری مخابرات و باز پس دادن آن به دولت در صورت روشن شدن برخی نقاط ابهام تاکید کرد: «جنوه و واگذاری شرکت بسیار سود آور مخابرات کاملاً غیرقانونی و با شرایط عدم رقابتی شدن بوده است.» (خانه ملت)

مرداد

۲ مرداد: برخورد ارشادی با نیروهای حامی فتنه: سردار محمدعلی جعفری فرمانده سپاه در نخستین دوره آموزش سرمربیان درس آمادگی دفاعی درباره نیروهای حامی فتنه در سپاه اعلام کرد: «امیدواریم ارشاد و راهنمایی صورت گیرد؛ بسیاری که از جریان فتنه حمایت می‌کردند و با الهاماتی داشتند قانع شدند و موضوع را فهمیدند و لذا این روش بهتر از برخورد فیزیکی و حذف است. (ایستا)

اورانیوم موردنظر ایران تا ۲۰ درصد در فاصله زمانی ذکر شده در توافق، بسیار بعید است. افزون بر این، گروه وین تلویحا خواستار توقف غنی‌سازی ۲۰ درصد به عنوان پیش‌شرط پذیرش بیانیه مشترک تهران شده بود. با توجه به مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد ادامه غنی‌سازی ۲۰ درصد، بعید است جمهوری اسلامی ایران در این مورد کوتاه بیاید. به گفته رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، پاسخ تهیه شده به گروه وین کلی بوده و جزئیات فنی در گفت‌وگوها مطرح خواهند شد.

همزمان با تحولات فوق، جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد پروژه گداخت هسته‌ای و تولید انرژی از طریق گداخت یا فیوژن را به صورت رسمی از اواخر تیرماه و اوایل مرداد ۱۳۸۹ در مرحله مطالعاتی آغاز می‌کند. در این راستا پروژه «طرح ملی گداخت هسته‌ای» روز دوم مردادماه ۱۳۸۹ آغاز شد. در گداخت، هسته‌ای مینای تولید انرژی آن چیزی است که در خورشید رخ می‌دهد یعنی مسییر گداخت عکس مسییر غنی‌سازی اورانیوم است. در غنی‌سازی اورانیوم یا شکاف هسته‌ای، انرژی تولید شده ماحصل شکافته شدن یا انفجار است؛ در حالی که در گداخت هسته‌ای انرژی بر اثر کنار هم گذاشتن اتم‌ها و به تعبیری جوش دادن آنها به یکدیگر تولید می‌شود که کاری است به مراتب دشوار تر و پیچیده‌تر از غنی‌سازی. مشکل اصلی در این روش که بسیار جدید است، استمرار تولید انرژی است.

در ادامه روند قطعنامه ۱۹۲۹ و تصویب تحریم‌های یکجانبه علیه جمهوری اسلامی ایران در کنگره آمریکا، روز ۲۶ تیرماه ۱۳۸۹ نیز اتحادیه اروپا با وجود مخالفت جدی سوئد و بعضی کشورهای دیگر نظیر یونان، به صورت مقدماتی مجموعه‌ای از تحریم‌های یکجانبه علیه جمهوری اسلامی ایران را تصویب کرد که برای اجرایی شدن باید به تصویب شورای وزیران خارجه و نیز وزرای اقتصاد اتحادیه اروپا برسد. در این مجموعه از تحریم‌ها، تحریم سرمایه‌گذاری در صنعت نفت و گاز جمهوری اسلامی، اعمال محدودیت بر بیمه کشتی‌های حامل بار از جمهوری اسلامی ایران و به مقصد آن، اعمال محدودیت‌های مسافرتی بر ۴۰ نفر مرتبط با برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران و هوشیاری نسبت به انتقال پول از ایران و به ایران، پیش‌بینی شده است. قرار بود این تحریم‌ها چند روز پس از تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ تصویب شوند که با تلاش دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران به تعویق افتاد. با این وجود، مصوبه فوق شامل سرمایه‌گذاری قبلی شرکت‌های اروپایی در ایران نمی‌شود. پیروی اتحادیه اروپا از آمریکا در اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ایران جای تعجب دارد، زیرا رهبران اروپا تا چند سال گذشته همواره حداقلی از استقلال عمل را در برابر آمریکا برای خود قائل بودند ولذا هم‌سویی اروپا و آمریکا در اعمال

تحریم‌های فراتر از شورای امنیت، جای تأمل دارد.

■ ایران و همسایگان

به دلیل انفجارهای تروریستی در مسجد جامع زاهدان، روابط با پاکستان بار دیگر در کانون توجه قرار گرفت. با وجود رد هر گونه نقش پاکستان، آقای احمدی‌نژاد در یکی از سخنرانی‌های خود ضمن نسبت دادن این انفجارها به روند آغاز شده بعد از قطعنامه ۱۹۲۹ در اعمال فشار بر ایران، گفت پاکستان باید در برابر این حادثه پاسخگو باشد. مسؤولان کشور ضمن نسبت دادن انفجارها به سرویس‌های اطلاعاتی غرب، از احتمال دست داشتن بعضی کشورهای منطقه در حمایت از این اقدامات سخن گفتند. وقتی از پاکستان سخن گفته می‌شود به طور مشخص گروهی از افسران اطلاعاتی در ارتش این کشور مدنظر است که از افراط‌گرایی به دلایل مختلف حمایت می‌کنند و روابط حسنه‌ای با بعضی کشورهای منطقه دارند. با دستگیری و اعدام عبدالمالک ریگی، تصور بر این بود که گروه جندالله توان سازمان‌دهی مجدد خود را در حد قابل توجهی از دست داده ولسذا انجام اقدام تروریستی در زاهدان باعث تعجب مسؤولان شد و شاید به همین دلیل بود که احتمال دست داشتن خارجی‌ها در این اقدام قوت گرفت. به هر حال مرزهای شرقی ایران همواره یکی از مشکلات در امنیت داخلی ایران بوده و ناپسامانی سیاسی در افغانستان و پاکستان طی سال‌های گذشته و مخصوصا بعد از حمله آمریکا به افغانستان کنترل مرزها را دشوارتر کرده است. با این حال بعید است این اتفاق باعث تنش در روابط ایران و پاکستان شود. پاکستانی‌ها به درستی ادعان می‌کنند توان کنترل کل کشور را ندارند و گروه‌های مختلف روزانه و بدون مجوز به این کشور وارد و از آن خارج می‌شوند.

در اواخر تیرماه ۱۳۸۹ اعلام شد ایران و ترکیه قراردادی در مورد ساخت خط لوله انتقال گاز ایران به اروپا امضا کرده‌اند. براساس این قرارداد، ترکیه بخشی از این خط لوله را در حدفاصل میاندوآب تا بازرگان خواهد ساخت. با وجود فشار غربی‌ها بر صنعت نفت و گاز ایران، جمهوری اسلامی ایران مصمم است استراتژی خود در گسترش همکاری‌ها در انتقال و صدور انرژی را عملی کند. ماه گذشته هم قرارداد انتقال گاز ایران به پاکستان تقریبا نهایی شد. ترکیه هم در استراتژی انرژی خود در ۲۰ سال آینده، این کشور را به عنوان گلوگاه انتقال انرژی حوزه خزر و خلیج فارس به اروپا در نظر گرفته است. با توجه به نیاز روزافزون ترکیه به انرژی در سال‌های آینده، این کشور امیدوار است از این طریق بخشی از نیازهای خود را تأمین کند. از آنجا که ایران یکی از اصلی‌ترین صادرکنندگان انرژی در جهان است، ترکیه حساب ویژه‌ای برای همکاری با ایران در این مورد باز کرده و اصرار

آن بر حضور ایران در پروژه ناباکو برای انتقال گاز از قفقاز و آسیای مرکزی به اروپا از مسیری غیر از روسیه، به همین دلیل است. آن گونه که از شواهد و قرائن برمی‌آید، ترکیه و ایران به یک تصمیم استراتژیک برای گسترش روابط رسیده‌اند.

برگزاری کنفرانس بین‌المللی کابل و حضور وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران در آن از دیگر اتفاقات ماه گذشته بود. افغان‌ها با برگزاری این کنفرانس که ماحصل کنفرانس لندن بود، درصدد نشان دادن بهبودی اوضاع در افغانستان بودند. هدف دیگر کرزای، تبری جستن از بعضی اتهامات وارده به وی در مورد عدم مبارزه جدی با فساد اداری و ناامنی بود. جمهوری اسلامی ایران با شرکت نکردن در کنفرانس لندن و شرکت در کنفرانس کابل، نشان داد تا چه حد برای حسن‌همجواری اهمیت قائل است. در این کنفرانس آقای متکی، حضور نیروهای خارجی در افغانستان را عامل اصلی استمرار ناامنی در این کشور دانست. اهمیت این اظهارات در آن بود که در حضور مقامات کشورهای عضو ناتو و حاضر در افغانستان بیان شد.

این اجماع نظر در بین کشورهای منطقه و نیز اعضای ناتو وجود دارد که نقش جمهوری اسلامی ایران در بازسازی افغانستان انکارناپذیر است و این در حالی است که هر از چندگاهی مقامات آمریکایی از دخالت ایران در امور داخلی افغانستان می‌گویند که نمونه اخیر آن ادعای آموزش برخی افغان‌ها در ایران بوده است. از نظر تحلیلگران، این ادعاها تا حد زیادی بازتاب مشکلات استراتژیک آمریکا در افغانستان است و عده‌ای این مشکلات را حتی شدیدتر از مشکلات آمریکا در عراق می‌دانند.

اظهارات برخی مقامات اماراتی و در راس آنها سفیر این کشور در آمریکا در مورد حمایت از اقدام نظامی علیه ایران، در صورت شکست دیپلماسی و به دنبال آن برخی اظهارات دیگر مقام‌های اماراتی، بازتاب نسبتا قابل توجهی در ایران داشت. مقام‌های اماراتی از هر فرصتی برای طرح موضوع جزایر سه‌گانه استفاده می‌کنند. مدت‌ها پیش هم بی‌احترامی به مسافران ایرانی در فرودگاه دویی سروصدابیا کرد. افسول اهمیت دویی و کاهش جاذبه آن می‌تواند از دیگر دلایل این موضع‌گیری‌ها باشد. اصولا جمهوری اسلامی ایران علاقه‌ای به ایجاد تنش با کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس ندارد و همواره می‌کوشد حسن همجواری در این مورد را تا حد امکان رعایت کند. کما اینکه در مورد اظهارات برخی نمایندگان پارلمان کویت در چند ماه گذشته نیز ایران سیاست سکوت را در پیش گرفته است. شاید استدلال مقام‌های جمهوری اسلامی ایران، این است که این اظهارات به تحریک گروه‌های مخالف ایران در منطقه صورت می‌گیرد و جواب دادن به این موارد باعث می‌شود این گروه‌ها به بخشی از اهداف خود

در ایجاد فضای تبلیغاتی علیه ایران برسند. البته در داخل کشور نیز برخی رسانه‌ها به این موضوعات بیشتر از اهمیتی که دارند، توجه نشان می‌دهند. بر خورد احساساتی و هیجانی با چنین موضوعاتی بیشتر از اینکه سود منافع ملی باشد، به ضرر آن است.

آقای علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی در اوایل مردادماه از لزوم پرداخت غرامت جنگی به ایران از سوی عراق سخن گفت. از طرف دیگر دوره ماموریت سفیر ایران در عراق نیز پایان یافت. آقای کاظمی قمی در حساس‌ترین شرایط و درحالی‌که بسیاری از کشورهای عربی سفیری در بغداد نداشتند، در عراق به انجام مسؤولیت پرداخت. اظهارات آقای لاریجانی شاید بی‌ارتباط با وضعیت اخیر عراق واحتمال نزدیکی نوری‌الملکی به اباد علاوی، رهبر ائتلاف سکولارها و سنی‌های عراق یعنی العراقیه نباشد. این ائتلاف گرایش‌های آشکار مخالف ایران و بعضا ضدایرانی دارد و بیم آن می‌رود تشکیل دولت عراق با حضور ایسن ائتلاف، موقعیت ایران را در عراق تضعیف کند. نظربه حمایت کشورهای سنی منطقه از ائتلاف العراقیه و حمایت آمریکا از آنها، نگرانی جمهوری اسلامی ایران بی‌مورد نیست.

■ ایران و قدرت‌های بزرگ

روابط ایران با روسیه در تیرماه نیز با تنش‌های لفظی همراه بود. مدودوف، رئیس جمهور روسیه در اظهاراتی که شباهت قابل توجهی به اظهارات مقام‌های آمریکایی و اروپایی داشت از احتمال انحراف در برنامه هسته‌ای ایران سخن گفت. همزمان در داخل کشور برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی خواهان تجدیدنظر در روابط با روسیه شدند. این تنش لفظی به حدی بالا گرفت که آقای احمدی‌نژاد تلویحا ز پیروی روسیه از سناریوی طراحی‌شده غرب علیه ایران انتقاد کرد و گفت روسیه نباید درون این استراتژی حرکت کند. ناظران، اظهارات جدید مدودوف را با بهبود نسبی روابط آمریکا و روسیه و امتیازهای آمریکا به روسیه مرتبط می‌دانند.

با وجود بروز برخی تنش‌های لفظی در روابط ایران و روسیه، روابط ایران با چین چندان متاثر از پیامدهای قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت نبوده است؛ تا حدی که در اواخر تیرماه اعلام شد مقامات ایرانی و چینی در حال گفت‌وگو برای فروش نفت به یوان هستند. این اقدام ایران برای مقابله با تحریم‌های مالی صورت می‌گیرد. چند سال پیش آقای احمدی‌نژاد اعلام کرد ذخایر ارزی ایران از دلا به یورو تغییر می‌کند اما بسا بروز بحران مالی در اروپا، به نظر می‌رسد یورو نیز چندان باثبات نیست. چینی‌ها با دیپلماسی ویژه و با وجود رای مثبت به قطعنامه ۱۹۲۹ از بروز تنش در روابط خود با ایران جلوگیری کردند. ☪

۲ مرداد: گلایه‌های هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان رهبری در آستانه سالروز عملیات مرصاد به بیان دیدگاه‌های خود در این ارتباط پرداخت. وی تأکید کرد:«برخی از هیچ کوششی برای انزوای استخوان خردکرده‌های انقلاب ویدگانران امام‌دربغ نمی‌کنند.»وی در بخش دیگری از اظهارات خود تصریح کرد:«مردم ایران در طول تاریخ ثابت کرده‌اند که نمی‌گذارند گروهی با ایجاد چز و مدهای سیاسی در قیافئوس اندیشه‌های آنان موج‌سواری کنند.»(ایلنا)

مرداد

۳ مرداد: سردار حسین سلامی جانشین فرمانده کل سپاه، تولید موشک‌های پالستیک ایران به مرز پایان ناپذیری در کمیت‌رساند(فارس)

۴ مرداد: پایگاه اینترنتی ویکی‌لیکز ۹۰ هزار سند نظامی محرمانه‌ای را افشا کرد که در آن به همکاری ویژه سازمان اطلاعاتی پاکستان با طالبان و عملیات هواپیماهای بدون سرنشین که به کشته شدن غیرنظامیان منجر می‌شود، اشاره دارد.(خبرگزاری فرانسه)



۴ مرداد: بازگشت انجمن حجتیه: روزنامه رسالت در ستون شنیده‌ها و نکته‌های خود نوشت: «پس از مدداری نهادهای امنیتی و اطلاعاتی در مورد سیاست‌های فعلی انجمن حجتیه ، این موضوع باعث شده تا برخی اعضای فعال این انجمن جهت تأیید مجوز فعالیت خود به مراجع قانونی مراجعه کنند.»

۴ مرداد: تحریم‌های اتحادیه اروپا: اتحادیه اروپا با هدف نشان دادن پیروی خود از آمریکا با اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران موافقت کردند. این تحریم‌ها شامل ممنوعیت سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز و همچنین اعمال محدودیت‌های بیشتر در بخش‌های کشتیرانی و بانکداری است.(مهر)

مرداد

۴ مرداد: واکنش روسیه به سخنان احمدی‌نژاد: وزارت خارجه روسیه ، به سخنان رئیس دولت دهم در باره مسدودف اعتراض کرده‌به گزارش رسانه‌های غربی، وزارت خارجه روسیه در بیانیه‌ای اظهارات رئیس جمهور ایران، که در آن همتای روس خود را «به کلید زدن سناریویی علیه ایران و بازی در نمایشنامه آمریکایی» متهم کرده بود، «غیرقابل قبول و غیرمسئولانه» دانست. (خبرآن‌لاین)

بین الملل

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

محمود صدیقی

گسل‌های منازعه فعال شدند

بررسی تحولات جهان از شرق آسیا تا خاورمیانه

گسل‌های منازعه فعال شدند

ل‌ماه گذشته برای سربازان آمریکایی در افغانستان، خونبارترین ماه در دوران اشغال افغانستان بود. در این ماه دست‌کم ۶۶ نظامی آمریکایی در افغانستان کشته شدند. در نه سالی که نیروهای آمریکایی در افغانستان مستقر شده‌اند، هرگز این تعداد نظامی در طول یک ماه کشته نشده بودند. اما این کشته‌های پرشمار هنوز به تصمیم نظامی یا سیاسی خاصی منجر نشده و افغانستان روال گذشته را طی می‌کند. در این ماه در حوزه‌علاق آمری‌کا، حادثه دیگری رخ داد که توجه رهبران کاخ سفید را بیشتر جلب کرد. این حادثه، تشدید جنگ لفظی کره شمالی و چین از سوییی و آمریکا و کره جنوبی از سوی دیگر بود. سیل ویرانگری که حدود ۴۵۰ پاکستانی را کشت، حادثه مهم دیگری بود که هنوز بر اوضاع سیاسی پاکستان تأثیری گذاشته اما احتمال چنین تأثیرگذاری وجود دارد. در همین ماه، معمر قذافی آرزوی همیشگی خود را درباره تشکیل ایالات متحده آفریقا تکرار کرد اما کسی آن را جدی نگرفت. در خاورمیانه هم حادثه مهمی رخ داد؛ ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی و بنشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه به لبنان رفتند تا طرف‌های منازعه را به یکدیگر نزدیک تر کنند.

گسل‌های منازعه فعال شدند

شرق آسیا، فعال شدن نبردهای امنیتی

آمریکا و چین قریب به ۴۰ سال است که می‌کوشند روابط خود را بر پایه عدم خصومت و اعتماد متقابل استوار کنند اما گویی واقعیت‌های روابط بین‌الملل بر اراده و آرزوی رهبران واشنگتن و پکن سایه انداخته و مجال دستیابی به صلح پایدار را از آنان گرفته است.از سال ۱۹۷۲ میلادی که آمریکا و چین سیاست تشنج‌زدایی پیشه کردند، دو کشور دیگر مانند زمان جنگ‌های شبه کره و ویتنام رو در روی هم نایستادن.

حتی چینی‌ها در ارائه کمک‌به چریک‌های چپ‌گرا و دولت‌های ضدآمریکایی محتاط‌تر شدند. اما این احتیاط آن قدر نبود که آمریکا و چین را از کابوس یکدیگر خلاص کند. با پایان یافتن جنگ ویتنام در میانه دهه ۱۹۷۰ و آغاز اصلاحات اقتصادی چین در اواخر همین دهه، آمریکا و چین برای مدتی کوتاه نفسی تازه کردند و چند صیاحی لحن رهبران دو کشور آرام شد. اما دیری نپایید که ماجرای میدان تیان‌آمن پکن و سرکوب جنبش آزادخواهی دانشجویان و روشنفکران چینی پیش آمد و آمریکا هوادر معترضان شد. کودتای نظامیان برمه (میانمار) علیه‌اوانگ‌سان‌سوکی، رئیس‌جمهور منتخب هم‌بهنانه تازه‌ای برای رجزخواهی متقابل رهبران آمریکا و چین شد. آدمکشی کمونیست‌های کامبوجی هم که از نیمه دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و پس‌لرزه‌های آن تا دهه ۱۹۹۰ پایید، محمل دیگری برای تقابل آشکار و پنهان آمریکا و چین بود. چراغ‌سبزه‌های گاهگاهی آمریکا به رهبران تایوان هم همواره موجب آزار چینی‌ها بوده است. تایوان و چین تا پیش از انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ یک کشور بودند اما پس از آن انقلاب، ملی‌گرایان چینی در تایوان گرد آمدند و حکومتی تشکیل دادند که بعضی کشورها آن را به رسمیت شناخته‌اند و بعضی دیگر برای جلوگیری از خشم و رنجش چین، تایوان را به رسمیت نشناخته‌اند اما با آن رابطه تجاری برقرار کرده‌اند. تبت هم نقطه دیگری است که چین به خاطر آن مدام تحت فشار آمریکا قرار دارد. گروهی از تبتی‌ها خواستار استقلال از چین هستند و رهبران مذهبی این منطقه که دالایی لاما در راس آنها قرار دارد، به نماد آزادخواهی مذهبی در برابر دیکتاتوری کمونیستی تبدیل شده‌اند. آمریکا به طرق مختلف از جدایی‌طلبان تبتی حمایت می‌کند. اما امروزه اینها گرفتاری اصلی روابط چین و آمریکا نیستند؛ بلکه دو مساله دیگر است که مدام موجب سرشاخ شدن رهبران دو کشور می‌شود. یکی از این موضوعات، تجارت و دیگری امنیت شرق و جنوبی شرقی آسیا یا در تعریف جامع‌تر امنیت آسیا– پاسیفیک است. در حوزه

چینی و آمریکایی یکدیگر را به تشنج‌آفرینی متهم کردند و کره‌شمالی تهدید کرد که مانور آمریکا را با «اقدام‌های عملی» تلافی خواهد کرد. آمریکایی‌ها این تهدید کره‌شمالی را تهدید نظامی تلقی کردند و به کره‌شمالی نسبت به عواقب آن هشدار دادند. اما دو مانور بر گزار شد و هیچ‌یک از طرفین منازعه به دیگری تعرضی نکرد. از چند روز پیش فضا دوباره آرام شده است و بحث‌ها بر مذاکرات بین‌المللی درباره برنامه هسته‌ای کره‌شمالی متمرکز شده است.

افغانستان؛ همچنان سرزمین جنگ

یک دهه پیش که آمریکا و متحدانش به افغانستان حمله کردند، بسیاری از کشور‌ها از این حمله حمایت کردند و کشورهایی نیز با سکوت رضایتمندانه پیشه کردند یا به انتقادهای ملایم بسنده کردند. در داخل آمریکا، رفتارهای حمایتگرانه از حمله به افغانستان مشهودتر بود. از نظر آمریکایی‌های سال ۲۰۰۱، سربازان این کشور برای برقراری صلح و عدالت به افغانستان رفته بودند. کارشناسان مسائل بین‌الملل نیز فرض را بر این گذاشته بودند که آمریکا در پی ایجاد رژیم الگو در افغانستان و خلاص کردن این کشور از جنگال طالبان و القاعده و فقر و مواد مخدر است اما حالا این نگاه‌ها عوض شده است.

از نظر آمریکایی‌ها، افغانستان به قتلگاه فرزندانشان تبدیل شده و از نظر کارشناسان، رژیم الگو شکل نگرفته است. در نه سالی که از اشغال افغانستان می‌گذرد، سایه جنگ سبک‌تر شده اما هنوز کابوس انفجارهای گاهگاهی بر سر مردم این کشور سایه‌افکن است. در ماهی که گذشت، دست‌کم ۶۶ نظامی آمریکایی و ده‌ها غیرنظامی افغان در این کشور کشته شدند. دولت حامد کرزای که بنا بود با فقر و فساد مبارزه کند، ابتکار عملی متفاوت با پنج سال گذشته از خود نشان نداده است و امیدهای پیشین برای دوران پس از طالبان به یأس گراییده است. تنها واقعه‌ای که شاید بتوان آن را ابتکار عمل نامید، شکار چند رهبر تندرو گروه طالبان و شکل گرفتن پاره‌ای گفت‌وگوها با رهبران میانه‌رو طالبان است. اگر این گفت‌وگوها نتیجه‌ای داشته باشد و به تشکیل دولت وحدت ملی با حضور طیف‌های مختلف سیاسی و قبایلی افغانستان ختم‌شود، شاید بتوان گفت بخشی از هدف‌های جنگ افغانستان را محقق شده‌است. اما اگر همچنان در بر همین پاشنه‌بچرخد، جنگ افغانستان را باید جدالی بی‌حاصل به‌شمار آورد.

لبنان؛ آوردگاه رقابت میان منطقه‌ای

لبنان در چهار دهه گذشته به جز دوران چند ساله نخست‌وزیری رفیق حریری، سیاستمدار فقیدلبنانی، همواره آوردگاه کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و کشورهای غربی بوده است. در دوران نخست‌وزیری رفیق حریری که سال ۱۹۹۲ شروع شد و در پی چند بار کناره‌گیری در سال ۲۰۰۵ تا ترور وی پایان یافت، ثبات سیاسی و استقلال این کشور بهبود یافت اما در همین دوران هم تأثیر کشورهای منطقه و جهان بر تحولات لبنان کم نبود. پس از مرگ حریری، گسل‌های سیاسی لبنان دوباره فعال شد. در یک سوی این گسل، سعد حریری، فرزند رفیق حریری و حامیان وی که به گروه ۱۴ مارس مشهورند، قرار گرفته‌اند و در سوی دیگر نیروهای وابسته و هوادار جریان‌های اسلامی به رهبری حزب‌الله لبنان قرار دارند.

در چنین فضای دوقطبی‌ای که بر لبنان حاکم شده، دو هفته پیش ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی و بنشار اسد، رئیس‌جمهوری سوریه به طور هم‌زمان به لبنان سفر کردند. سرن این دو سیاستمدار تأثیرگذار خاورمیانه، بسیار مهم بود. ملک عبدالله نخستین شاه عربستان بود که از ۵۰سال پیش تاکنون به لبنان سفر می‌کرد. بنشار اسد نیز که کشورش در همه اجزای سیاسی لبنان نفوذ دارد از سال ۲۰۰۵ میلادی تاکنون به لبنان نرفته بود.

در آن سال ط‌فداران رفیق حریری، سوریه را به دخالت در ترور وی متهم کردند و این اتهام روابط سوریه را با بخش‌هایی از حکومت لبنان تیره کرد. سعد حریری که پس از ترور پدرش، نخست‌وزیر لبنان شده بود، با صریح‌ترین بیان، دستگاه‌های امنیتی سوریه را مسؤول ترور رفیق حریری معرفی کرد و با

این اتهام، بین دولت خود و سوریه شکاف عمیقی ایجاد کرد.

لیبی – خیالپردازی قذافی پایان ندارد

رهبران اتحادیه آفریقادو هفته پیش اجلاسی معمولی برگزار کردند اما همین گردهمایی بی‌اثر، برای معمر قذافی، رهبر مادام‌العمر لیبی به محملی تازه برای خیال‌پردازی تبدیل شد. قذافی پس از اجلاس کامبالا (پایتخت اوگاندا)، آن را گامی دیگر به سوی تشکیل ایالات متحده آفریقا توصیف کرد و به خبرنگاران گفت که رویای او برای تشکیل چنین اتحادیه‌ای، هنوز زنده و پابرجاست. اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۲ میلادی با تغییر و تحول تشکیلات سازمان وحدت آفریقا تشکیل شد و همه کشور‌های آفریقایی به جز مغرب (مراکش) عضو آن هستند. مهم‌ترین هدف‌هایی که ۵۳ عضو اتحادیه آفریقا برای آن تعریف کرده‌اند، عبار‌تنداز ایجاد همگونگی سیاسی واجتماعی بین کشور‌های عضو، ایجاد مواضع مشترک در قبال مسائل منطقه‌ای و جهانی، برقراری صلح و امنیت در قاره آفریقا و نهایتاً ایجاد نهادهای دموکراتیک و رعایت حقوق بشر از طریق حکمرانی خوب در کشور‌های آفریقایی. از میان این هدف‌ها، آنهایی که به برقراری صلح و امنیت مربوط می‌شوند، نوعاً اشاره به جنگ‌های داخلی و منطقه‌ای دارند که در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ چند کشور این قاره یعنی رواندا، برون‌دی، اوگاندا، ژئیر (کنگو) و آفریقای مرکزی را به آتش کشید. آن جنگ‌ها همگی پیش از شکل‌گیری اتحادیه آفریقا و با وساطت سازمان ملل مدیریت غرب پایان یافتند. جنگ‌های به‌جامانده یعنی نبردهای دارفور در سودان نیز بعدها با مشارکت آفریقایی‌ها و سازمان ملل آرام شد اما هنوز رسماً پایان نیافته‌است. سخن‌گفتن از همگونگی سیاسی و فرهنگی بین کشور‌های نامتجانس آفریقایی نیز بیشتر به خیال و آرزو می‌ماند تا بیان واقعیت. یک سوی قاره آفریقا، کشورهای شمال آفریقا واقع شده‌اند که به لحاظ تمدنی، سیاسی و فرهنگی پاره‌ای از خاورمیانه عربی به‌شمار می‌روند و مشابهت‌های آنها با آفریقایی‌ها بسیار کمتر از مشابهت‌های هر یک از آنها با دیگر نقاط جهان است. در سوی دیگر قاره، آفریقای جنوبی واقع شده که پاره‌ای از اقتصاد غرب به‌شمار می‌رود و پر شدن فاصله اقتصادی و سیاسی دیگر کشور‌های قاره آفریقا با این کشور به زمانی طولانی نیاز دارد.

رویای اتحاد قاره آفریقا و تبدیل آن به ایالات متحده آفریقا، تقلیدی بسیار خوش‌بینانه و بلکه خیال‌پردازانه از اتحادیه اروپاست؛ اما واضعان نظر به وحدت آفریقا گویی نمی‌خواهند این واقعیت را ببپذیرند که وحدت اروپا محصول فرایندی دست‌کم ۶۰ ساله است و این‌گونه نبوده که رهبری مانند معمر قذافی تصمیم گرفته باشد ده‌ها کشور را با یکدیگر متحد کند. به علاوه اینکه در تاریخ روابط کشورهای آفریقایی در مقاطع گوناگون برای ایجاد وحدت، تلاش‌هایی شده که همگی به شکست انجامیده است. از نمونه‌های مشهور این تلاش‌ها می‌توان به اتحادیه رودز یا فدراسیون آفریقای مرکزی اشاره کرد که در سال ۱۹۵۳ تشکیل شد و ده سال بعد فرو ریخت. کشورهای شرق آفریقا نیز اکنون تصمیم دارند اتحادیه‌ای سیاسی تشکیل دهند و امیدوارند از سال ۲۰۱۲ مبادلات خود را با پول مشترک انجام دهند. احتمال شکل‌گیری چنین اتحادیه محدودی بیشتر از فدراسیون قبلی است اما هنوز نمی‌توان به آینده آن خوش‌بین بود. وانگهی، هدفی که این اتحادیه دنبال می‌کند، اساساً با آن آرزویی که در ذهن معمر قذافی می‌گذرد، متفاوت است. کشورهای شرق آفریقا امیدوارند با هدف‌های محدود و عمدتاً اقتصادی و تجاری کار خود را آغاز کنند و برای اتحادیه خود رسالت مقابله با دیگر جاهای جهان قائل نیستند. حال آنکه قذافی در پی شکل دادن اتحادیه‌ای است که بخش‌هایی از جهان به‌ویژه ایالات متحده را به چالش بخواند. در روزگاری که هنوز بخش‌های بزرگی از آفریقا در جنگال منازعات قومی، جنگ‌های مرزی، گرسنگی و بی‌سوادی دست و پا می‌زند، سخن‌گفتن از اتحادیه‌ای فراگیر و متمایل به کشور واحد، اگر فریبکاری برای سرپوش گذاشتن بر گرفتاری‌های متعدد نباشد، محصول توهمی آزاردهنده درباره ماهیت سیاست و قدرت است. ^[بح]

مجید تولایی

فاطمه رجبی هر چند پیش از دولت نهم هم با قلم خود به دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی می‌تاخت، از زمانی چهره رسانه‌ای به خود گرفت که کتاب «احمدی‌نژاد، معجزه هزاره سوم» او از زیر چاپ بیرون آمد. پس از آن بود که وی در مقاطع مختلف تیغ تیز انتقادهای خود را متوجه افرادی چون لاریجانی، حداد عادل، علی مطهری، و… می‌کرد و در نهایت هم همه فلش‌ها را به سمت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی می‌برد، چرا که وی معتقد است افراد نام برده همه به نوعی، چه در عمل و چه در منشور فکری خود متاثر از هاشمی هستند و او هم به زعم خانم رجبی منشأ بسیاری از انحرافات در انقلاب اسلامی است. گفت‌وگویی چهار ساعته و صریح با خانم رجبی در دانشکده خیر- محل تدریس وی- توسط دو تن از دوستان -مجید احسانی نیک و مجتبی حسینی- صورت گرفت که به دلایلی مجال انتشار نیافت. آنچه در زیر می‌خوانید خلاصه شده آن گفت‌وگو است که با رویت خانم رجبی تغییراتی هم در آن صورت گرفت. بخش‌های پایانی گفت‌وگو هم برای تکمیل بحث با وی به صورت تلفنی برای همشهری ماه گرفته شد. گفت و گو با خانم فاطمه رجبی که متن آن در ادامه خواهد آمد لزوماً دیدگاه‌های همشهری ماه نیست.

نحوه آشنایی شما با دکتر الهام چگونه بود؟

در دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، من دانشجوی علوم سیاسی بودم. دکتر الهام هم حقوق می‌خواند. هر دو ورودی سال ۵۸ هستیم. البته تا قبل از اینکه من به شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان بروم، دکتر الهام را نمی‌شناختم. اما اگر از بقیه دوستان همدوره‌ای بپرسید، گویا سه روز بود که من وارد دانشکده شده بودم که بیشتر دانشجویان مرا شناخته بودند، چرا که همان روز سوم بود که با گروهک‌ها درگیر شدم.

یک روز یادم می‌آید یکی از افراد گروهک‌های کمونیست گفت که این خانم همه جا می‌آید و بحث ما را به هم می‌ریزد. معلوم شد که مرا شناخته بودند. من که آنها را نمی‌شناختم. بحثشان را که به هم می‌ریختم، یعنی با سؤال چالشی‌ای که مطرح می‌کردم در پاسخ دادن کم می‌آوردند و مفتضح می‌شدند و بعد مردمی که آنجا جمع شده بودند متفرق می‌شدند. بعد وقت انقلاب فرهنگی که دانشگاه تعطیل شد، من به عنوان نماینده دانشکده حقوق در شورای مرکزی دانشگاه تهران انتخاب شدم. آنجا از هر دانشکده‌ای دو نفر که یک دختر و یک نفر پسر می‌آمدند، من و دکتر در آن شورا حضور داشتیم.

دانشکده حقوق یا علوم سیاسی؟

فرقی نمی‌کند. حالا شناس ما این شده

بود که من علوم سیاسی بودم و دکتر

الهام هم حقوق بود. جالب است بدانید من یک روزی کتابخانه‌ام را جمع وجور می‌کردم، گفتم این کاغذهای ۳۰ سال پیش را بریزیم بیرون که دکتر یک دفتر چه سیمی را نشان داد و گفت که این دفتر توست که مباحث انجمن را جمع کرده بودی که مباحث همانند همین مسائل و مباحث امروزی است. اصلاً اگر یک روزی این دفتر چه را بیاورم و شما نگاه کنید، مشاهده می‌کنید مباحث همانند درگیری‌های تئوریک امروز است. متأسفانه دفاع‌هایم آن زمان از حزب جمهوری را هم مشاهده می‌کنید.

چرا متأسفانه؟

برای اینکه من با حزب مخالف هستم. حزب تأسیس فاسدی است. دگماتیسم به وجود می‌آورد و به همین خاطر هم با همه ارادت و علاقه‌ای که به شهید بهشتی و به خصوص مقام معظم رهبری داشتم، هیچ‌گاه عضو حزب نشدم. در انجمن اسلامی ۲-۳ نفر هم بیشتر نبودیم که مواضع فکری‌مان شبیه هم بود، چرا که در آن مقطع همه تفکر تحکیمی داشتند. یکی دکتر الهام بود و دو نفر دیگر هم که بیشتر مواقع ساکت بودند ولی من و دکتر حرف‌بزن‌ها و درگیر ششونده‌های تئوریک با تفکرات و عقاید تحکیم بودیم.

شما تند تر بودید یا دکتر الهام؟

طبق معمول من. اصلاً روش برخورد من همین شکل است که الان هم ملاحظه می‌کنید.

اما دکتر از طرف افراد تحکیم خیلی در دانشگاه اذیت شد. حتی این را برای شما بگویم که افراد تحکیمی خود رئیس شده، گفته بودند که هر کس تاخیر داشته باشد او را تنبیه بدنی می‌کنیم. حالا ببینید اینها الان چقدر ضد خشونت شده‌اند. آن مقطع تحکیمی‌ها شلاق می‌زدند. خیلی وقت‌ها خودشان تاخیر داشتند اما هر وقت دکتر الهام تاخیر داشت به‌خاطر مواضع فکری‌اش او را تنبیه شدیدی می‌کردند. برای مثال به بهانه تاخیر کف دستش شلاق‌های فراوان زدند.

خانم رجبی، قصد داریم دولت‌هایی را که بعد از انقلاب روی کار آمدند یک مقایسه طبیعی از لحاظ عملکردی داشته باشیم. در ادبیات شما که دقت که کردم، خیلی روی این کلیدواژه‌ها دقت نظر دارید و پافشاری می‌کنید واژه‌هایی نظیر ثروت‌اندوزی، فساد حاکمان، رانت‌ خواری و… . این ادبیات از کجا نشات می‌گیرد و اینکه انتقاداتی که به دولت هاشمی و خاتمی دارید و عمده دلیل حمایت‌هایتان از دولت احمدی‌نژاد چیست؟

درباره دولت یا شخص آقای هاشمی و خاتمی مساله من انتقاد نیست، اعتراض است. اعتراض هم نیست، فریاد بلند معترضانه است. ان‌شاءالله که این را چاپ کنید. اعتراض شخصی هم نیست، اعتراض ملی است؛ اعتراض، هم به نگرش‌ها و هم به عملکردهاست.

چرا حضرت امام (ع) دولت انقلابی اول را به دست مهندس بازرگان سپردند؟

برای امثال من خیلی آسان است که علت تصمیم امام (ع) را بفهمیم. در آن شرایط سخت کسی شاید مناسب‌تر از بازرگان برای به دست گرفتن نخست‌وزیری که مورد وفاق ملی باشد نبود. اما شرایطی که امام (ع) در حکم نخست‌وزیری بازرگان گذاشتند شرایط خاصی بود، بدین صورت که او و دولتش وجهه شرعی داشته باشد، احکام اسلام را دنبال کند، حزب‌گرایی را در تشکیل کابینه نداشته باشد اما بازرگان هیچ توجهی به این مطالبات امام نداشت.

در آن مقطع بحثی که مطرح شد بحث جمهوری دموکراتیک اسلامی بود. شما قائل به حکومت اسلامی هستید یا جمهوری اسلامی؟

من قائل به حکومت اسلامی هستم. برای اینکه در شعارهای انقلاب هم حکومت اسلامی مطرح بود. در صحبت‌های امام (ع) در پاریس هم که دقت کنید، چه قبل از سفر پاریس و چه در سخنان ایشان در پاریس، ایشان مدام از حکومت اسلامی نام می‌برند. من همیشه با خود می‌گویم که مثل عدالتخانه‌ای که در مشروطه، خواسته همه مردم بود و بکدفعه مشروطه از آسمان افتاد و معلوم نشد از کجا وسط کارزار عدالتخانه افتاد و همه دنبال مشروطه رفتند، جمهوری اسلامی هم نمی‌دانم چطور در وسط کارزار حکومت اسلامی مطرح شد. البته امام (ع) آن را طرح و حمایت کردند و بر اساس آن فرارندوم گرفتند. خودشان هم تاکید فرمودند و وقتی امام (ع) این بنیان را تأسیس کردند، ما هم آن را تایید و حمایت می‌کنیم.

تفاوت حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی در چه نکاتی است؟

تفکیک قوا و پارلمان و امثالهم در حکومت اسلامی قطعاً نیست. اگر ما حکومت اسلامی را حکومت‌امیرالمؤمنین (ع) بدانیم این شکل حکومت به شکل امروزی وجود نداشت. شما ممکن است بگویید در دنیای جدید این پذیرفته نیست. البته به لحاظ شکلی پذیرفته نیست ولی در حکومت اسلامی یک نفر است ولی و رهبر که کارها را به عهده دارد.دیگر اینکه یک نفر رئیس جمهور می‌شودمثل بنی‌صدر ودر برابر رهبری قد علم می‌کند، هر گز وجود ندارد. رهبری مبسوط‌الید است. اینها را بنویسید، هر چند تخریب هم خواهد شد. من قانون اساسی را که برای رهبری چند اختیار و حق گذاشته، محدود‌الید کردن رهبری می‌دانم. شما هم اگر بررسی کنید می‌بینید امام هم فراتر از اینها عمل می‌کردند. اینکه قانون اساسی وظایف رهبری را مشخص می‌کند صحیح نیست، زیرا ولی فقیه و به خصوص ولایت مطلقه فقیهی که امام (ع) مطرح کردند و بدان عمل نمودند، جانشین رسول‌الله (ص) است و

همان اختیاراتی را دارد که رسول خدا دارد و در چندبند قانون اساسی خلاصه نمی‌شود.

اما تاکید امام (ع) روی بحث قانون اساسی غیر قابل انکار است. حد و حدود اختیارات رهبری هم در قانون اساسی مشخص بود و خود حضرت امام (ع) هم آن را تایید کردند و امضا نمودند.

بله، خودشان هم امضا کردند اما وقتی ولایت مطلقه فقیه را مطرح کردند، در عمل هم شما ملاحظه می‌کنید امام چگونه برخورد می‌کردند. در عمل هم خودشان را محدود به آن چند بند نمی‌کردند، در عین اینکه امام (ع) قانون‌گراترین فرد این مملکت بودند؛ همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب قانون‌گرایی را نه شعاری که عملاً انجام می‌دهند. ولی ما امام (ع) را می‌بینیم که در مسائل مختلف شخصاً وارد می‌شدند.

ادامه نقدتان نسبت به دولت بازرگان را بفرمایید.

دولت بازرگان دولت موقت بود، خیلی نیاید از این دولت توقع داشت. ولی شخصیت این دولت، یک دولت اشرافی بود. نمونه‌هایی که یادمان است؛ مثلاً اولین عید نوروز پس از انقلاب مرحوم بازرگان، لباس شیکی پوشید و البته هیچ کس نگفته بود این کار ایراد دارد، بخشنامه‌ای هم نبود، ولی برای شکستن ارزش‌های انقلاب در تلویزیون گفت من روز عید لباس نو پوشیدم، به من تبریک بگویید و دست بزنید. افراد این دولت شخصیت اشرافی داشتند، نگاه به محرومین نداشتند و اصلاً اینها قصد نداشتند که با ارزش‌های انقلاب کنار بیایند.

بنی‌صدر چگونه از دل ملت انقلابی ایران بیرون می‌آید؟

از آن چیزی که شما پرسیدید حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی، یکی از معضلات جمهوری همین رأی گرفتن‌هاست که در عمر ۳۰ ساله جمهوری اسلامی دو بار مردم فریب خوردند. یکی همین مساله بنی‌صدر است که توانست رأی بگیرد. البته بنی‌صدر قدرت و نفوذ کلام زیادی داشت. زبان محاوره‌ای را به بهترین شکل انجام می‌داد و مخاطب را جذب می‌کرد. ظاهر ساده‌ای داشت. آن زمان که همه با کسراوات و پاپیون و تیپ‌های آن چنانی و در تضاد با مردم و فرهنگ انقلاب می‌گشتند، از بدو ورود بنی‌صدر مردم چنین چیزی را درباره او ندیدند. بالاخره توانست رأی مردم را جذب بکند اما خیلی‌ها هم به او رأی ندادند. حتی من که دانش‌جوی سال اولی بودم به او رأی ندادم، چرا که ما فهمیده بودیم که او گرایشی به تفکر روحانی انقلابی ندارد.

اما بنی‌صدر روی حکومت اسلامی و ولایت فقیه خیلی بحث داشت. این برای شما جذابیتی نداشت؟

بله، نکات بسیار خوبی را در این زمینه داشت. حتی در خصوص حجاب زنان مسائلی را مطرح می‌کرد که بسیار خوب بود. در خصوص حجاب زنان یک سخنرانی‌ای داشت که ما رفتیم پای سخنرانیش در دانشگاه شهید بهشتی. با اینکه من موافقش نبودم اما



فاطمه رجبی: مشایی از جنس احمدی‌نژاد نیست. آقای مشایی که یک حرکات‌های مغایر با اسلام و مبانی انقلاب اسلامی دارد. من یک مطلبی نوشتم و مطالب و مباحث مشایی را با خاتمی مقایسه کردم یکسان است هر دو مطلب هم جدیداً گفته شده است که ما هیچ ساز و کاری برای جهان نداریم چه کسی گفته اسلام در جهان حاکم بشود و از این قبیل سخنان که مشایی زیاد می‌زند.

واقعا آدم افتخار می کرد که کسی که تحصیل کرده فرانسه است و ۱۷ سال در آنجا بوده است و در آن شرایطی که هنوز حجاب در کشور وجود نداشت، این‌طور با منطق و استدلال در میان توده‌های عامی مردم از حجاب اسلامی دفاع می‌کند. بنی‌صدر سیاسی‌کاری را دنبال کرد و باند تشکیل داد، دفتر هماهنگی به وجود آورد و یک نوع مبارزه با ارکان انقلاب یعنی اسلامیت انقلاب و فرامین امام^(۶) را دنبال کرد. البته من همین جا بگویم که کارهایی که الان می‌بینیم علیه احمدی‌نژاد و توطئه‌هایی که علیه احمدی‌نژاد از طرف قدرت طلبان است شاید آن روز هم علیه بنی‌صدر صورت می‌گرفت. اینجا هم هیچ اشکالی ندارد اگر هر نوع تخریبی علیه من صورت بگیرد.

ولی جریانی که با بنی‌صدر مقابله داشتند، جریان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی و بهشتی و در مجموع خط امام^(۶) بودند.

بله، جریان فکری امام بود که با بنی‌صدر مقابله می‌کردند. اما در یک صف این جریان مردم بودند و در صف دیگر سرران حزب جمهوری. در این جریان ما مسامحه زیادی از طرف امام با بنی‌صدر شاهدیم. شاید امام^(۶) به نکات پنهان توجه داشتند، چرا که امام^(۶) خیلی بنی‌صدر را تحمل کردند.

افرادی مثل ما که جوان‌های انقلابی آن زمان بودیم از تحمل و صبر امام^(۶) تعجب می‌کردیم. در این مدت تنها اقداماتی که ملت از سوی بنی‌صدر شاهد هستند، سخنرانی و میتینگ سیاسی است. همانند میتینگ سیاسی ۱۴ اسفند که من شاید تنها زنی بودم که تا پایان آنجا حضور داشتم. مصدق‌بازی درآوردند و اصلا تمام‌وقت مملکت روی این کارها گرفته شد.

امام^(۶) آزادی سیاسی کامل و به نحو بی‌سابقه‌ای به همگان دادند. ولی تقریبا همه گروه‌ها و افراد سیاسی، منهای آنهایی که با امام^(۶) بودند از این آزادی علیه انقلاب استفاده کردند، از جمله بنی‌صدر. واقعا در میان کاندیداهای مطرح آن زمان هیچ کدام برجستگی نداشتند که مردم را بخواهم گناهکار بدانم که چرا به بنی‌صدر رأی دادند.

بعضی هم با اعتقادات انقلابی به بنی‌صدر رای می‌دهند.

بله، قربت‌الی الله رای می‌دهند و بنی‌صدر از درون صندوق‌های رای درمی‌آید و او هم شمشیر را از رو علیه اسلام و انقلاب می‌بندد. بار دیگر هم مردم به خاتمی رای می‌دهند. حالا من هاشمی را نمی‌گویم چون بالاخره هاشمی س‌سوابقی دارد. یا درنمایندگی مجلس، مردم یک شهری در عین متدین و انقلابی بودن، نماینده‌شان به مجلس می‌رود و نطق‌های پیش از دستوری می‌کند که مبنای نظام را درهم می‌کوبد. این جمهوری است که با آن مشکل دارم.

واقعا در میان کاندیداهای مطرح زمان اوایل پیروزی انقلاب اسلامی هیچ کدام برجستگی نداشتند که مردم را بخواهم گناهکار بدانم که چرا به بنی‌صدر رأی دادند

شما خودتان به بنی‌صدر رای دادید؟

نه خیر. من در تمام ریاست جمهوری‌ها به شهید رجایی رای دادم. مقام معظم رهبری را دو دوره رای دادم و بعد هم به احمدی‌نژاد رای دادم.

دوره‌های دیگر را رای ندادید؟

هیچ کدام از رؤسای جمهور دیگر را رای ندادم.

سفید رای دادید یا رای ندادید؟

نه حالا مثلا ممکن است یک رقیب را رای داده باشم. زمان هاشمی را فکر می‌کنم به د کتر توکلی رای دادم. آن وقتی که توکلی رقیب هاشمی بود به او رای دادم، دور اول آقای خاتمی هم به آقای ری‌شهری رای دادم.

دستاوردهای دولت شهید رجایی چه بود؟

دولت شهید رجایی دستاوردهای بسیاری داشت. شخصیت شهید رجایی برای این مملکت فرهنگ‌ساز بود. پوشش، شخصیتش، وجودش، حرف زدنش، فرهنگ‌ساز بود. مثلا وقتی در همدان در حال پیاده‌روی بود به راحتی می‌آمد و از شیر آب، آب می‌خورد. البته الان ایسن چیزها در نظر مردم مسخره‌بازی است اما این اقدامات در آن مقطع یک دستاورد بزرگ بود. یعنی انقلاب کسی را بر سر کار آورده که مثل عادی‌ترین مردم است. اگر هیچ دستاورد دیگری برای رجایی نتوانیم بیان کنیم، بهترین دستاوردش همین ساده‌زیستی و عامیانه‌بودنش بود.

دستاوردهای دولت شهید رجایی برای ما حیاتی است، دقیقا این دستاوردها را در چه می‌بینید؟ از این جهت حیاتی است که دولت احمدی‌نژاد شبیه دولت رجایی عنوان می‌شود. شبیه به یک دولت چهل و چند روزه. پس این دولت را باید با دقت بیشتری نسبت به تحلیلش پرداخت. می‌خواهیم شما مصداق بزرگ‌ترین دستاوردهای دولت رجایی را بگویید که چه چیزی در این دولت به عنوان نمونه و الگو می‌توان یافت؟

گفتم دیگر در پوشش، روش و منش.

روش و منش چیست؟ بحث را باز کنید.

روش و منش مردمی.

روش و منش مردمی چی؟

یعنی با مردم زندگی کردن. مثل بیشتر مردم متوسط زندگی کردن. همانگونه که عکس‌هایش هست که می‌رود و در دل روستاییان با آنها نشست و برخاست می‌کند. البته ممکن است شما بگویید همسر شاه سابق هم بلاتشیه رجایی هم از این صحنه‌ها داشت. ولی اینجا دیگر بحث رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر مسلمان و انقلابی بود که آمد. واقعا مردم این نکته را درک کرده بودند که بدون پیرایه هست و بدون صحنه‌سازی است.

بعد در خود محل کار هم خاطراتی که مردم می‌شنیدند هم، الان گفته می‌شود و ثبت و ضبط در تاریخ است. تشریفات دولت بازرگان و بنی‌صدر برداشته شد. بزرگترین دستاورد رجایی این بود که ماندگار شد. من به عنوان فاطمه رجبی دستاورد مهم دیگر

دولت رجایی را که باز هم فکر می‌کنم احمدی‌نژاد و احمدی‌نژادها باید یاد بگیرند، تبعیت از اصول امام^(۶) امت است. این جمله‌ای که ایشان آمد فکر کنم پس از ریاست جمهوری‌اش یا نخست‌وزیری گفت که من مقلد امام^(۶) هستم؛ این برای خیلی‌ها خنده‌دار بود که ما قبلا بازرگان را داشتیم که با همه احترامی که نسبت به امام^(۶) داشت ولی خودش را کسی می‌دانست. بنی‌صدر را داشتیم که اصلا همه چیز را به هم زد. ولی حالا کسی آمده بود که می‌گوید من مقلد امام^(۶) هستم. یعنی پست و جایگاه برایش فرقی نمی‌کند. همان مقلدی که بوده، روی همان تاکید می‌کند. این را من دستاورد بزرگ رجایی می‌دانم که ماندگار می‌شود.

در حوزه مسائل حکومتی، رهبر این اختیارات را تفویض و تنفیذ می‌کند به یک فرد. اصلا معنی تنفیذ ریاست جمهوری همین است.

الان پس از گذشت چند دوره معتقد هستم و فکر می‌کنم خیلی‌ها هم معتقد باشند، ولی از ترس تخریب نخواهند بگویند. ولی در ترمیم قانون اساسی باید ریاست جمهوری برداشته می‌شد و نخست‌وزیری باقی می‌ماند. کشوری که رهبر دارد و به خصوص رهبری ولایت فقیه با اختیارات تام دارد، رئیس‌جمهور همیشه یک معضل هست، یعنی می‌تواند معضل‌ساز باشد.

چون او هم دارای اختیاراتی است که نمی‌توان مطابق قانون آن را نادیده گرفت. وقتی رهبری سیاست‌ها و چهارچوب اصلی حرکت نظام را مشخص می‌کند، بنابراین یک قدرت اجرایی به نام نخست‌وزیری باید باشد که بتواند این سیاست‌ها را دنبال کند. من معتقدم با این اقدام خیلی از این معضلات ممکن بود کمترباشند.

اصلا اینکه افراد بیابند خودشان را مطرح کنند؛ این بلوایی که بر سر انتخابات ریاست جمهوری می‌آید دیگر در کشور وجود نداشت نخست‌وزیر به وسیله مجلس یا شکلی که قانون مشخص می‌کرد انتخاب می‌شد و دنبال کارهای اجرایی می‌رفت.

البته آن دستاورد و حضور مردم در صحنه سیاسی هم کم‌نگ می‌شد.

نه برای مجلس رای می‌دادند و همان سرمایه‌گذاری روی مجلس صورت می‌گرفت. مجلس قوی و مقتدری هم داشتیم شاید بسیار قوی‌تر از مجلس فعلی.

نظر تان راجع به دولت بعد از شهید رجایی چیست؟

در سیاست‌های اقتصادی که می‌دانید من مدافع سیاست‌های اقتصادی دهه اول هستم. در نوشته‌هایم هم مشخص است. با خصوصی‌سازی مخالفت می‌کنم. با سرمایه‌گذاری خارجی مخالفم. در قانون اساسی هم می‌دانید که این کارها ممنوع است. شهید بهشتی چقدر در نگارش قانون اساسی سرمایه‌گذاری کرد که اینها را ممنوع کردند؟ اما به تدریج این مسائل آزاد شد.

چون من مدافع اینها هستم. الگویم هم دولت مقام معظم رهبری است اما اینها سیاست‌های امام بود که اجرا می‌شد، نه کابینه. هر چند در دولت مقام معظم رهبری اصلا رئیس‌جمهور یک مقام تشریفاتی است. اختیاراتی که امروز در ترمیم قانون اساسی داده شده است، آنجا ندارد. نخست‌وزیر بود که کارها را انجام می‌دهد. بنابراین کارها را با دولت باید بسنجیم. دولتی که تقریبا مورد قبول مقام معظم رهبری هم از هر لحاظ نبود، یعنی نخست‌وزیر هم انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای نبود.

انتخاب آقا که آقای ولایتی بود؟

بله. ولی دستاوردهای آن دولت واقعا زیاد بود. نقاط ضعف بسیاری هم داشت. در آن زمان خود من از منتقدین بودم.

چه نقدی داشتید؟

مثلا نقدی به آقای ولایتی وزیر خار جه داشتیم. نقد به سوءاستفاده‌ها و…

نقدها به چه مسائلی بود؟

۱۶ سال وزارت خارجه ولایتی با سفرهای بی‌حد و حصر خارجی که دیگر نشریه گل آقا هم به طنز این مساله را مورد توجه قرار داد که این کار شد بنیان سفرهای بعدی در سیاست خار جی دولت خاتمی. پرسش اینجاست که واقعا

دستاوردهای این سفرها چه بود؟

انتقادتان از دولت دهه ۱۶۰ این بود که تصور داشتید در حوزه سیاست خارجی، ایشان فرد مناسبی را برای اداره مسائل خارجی کشور در نظر نگرفته بودند.

بله دقیقا همین‌طور است، الان مصادیقش هم خاطر م نیست. دروغ هم نمی‌توانم بگویم. متاسفانه همین الان هم کارهایی انجام می‌دهند و صحبت‌هایی می‌کنند که در حد جایگاهشان نیست.

برای مثال چه اقداماتی داشته‌اند؟

مثلا دکترای افتخاری به ماهاتیر محمد را ولایتی به ایشان داده است. جایگاه ایشان چیست که چنین کاری بکنند. به چه حقی ولایتی باید د کترای افتخاری به کسی بدهد؟

مشاور عالی مقام معظم رهبری در حوزه مسائل سیاست خارجی پست کمی است؟

نه فقط به ولایتی. هر کسی که در جایگاه‌های منصوب به رهبری سخنانی می‌گوید یا رفتاری می‌کند که خدشه‌ای به رهبری وارد شود باید انتقاد کرد و حتی اعتراض نمود.

آن کسی که فکر می‌کنید بهتر بود، چه شخصی بود؟

من هروقت انتقاد می‌کنم به این معنی نیست که کسی مد نظر م هست. الان هم فکر می‌کنم کارهای آقای متکی و سیاست‌هایش با دولت آقای احمدی‌نژاد همخوانی ندارد. حالا شما می‌گویید مصداق بگویید.

این همه سفرهایی که ایشان دارند دستاوردهایش چیست؟ خود رئیس‌جمهور با سخنان و موضع‌گیری‌هایش سیاست خارجی را پیش می‌برد. دیگر دلیلی برای این همه سفر نیست. من نگاهم اینگونه است شاید هم غلط است. سیاست‌های کلی را که رهبری می‌گویند. در حال حاضر هم که رئیس‌جمهوری در مصدر کار است که با رهبری هماهنگ در مسائل خارجی مباحث را مطرح می‌کند. پس وزیر خارجه اینجا چه نقشی دارد؛ آن هم با دادم‌السفر بودن؟

چندی قبل دیدیم آقای ولایتی اقدام کردند به انتشار دیدگاه‌ها ایشان پیرامون مسائل هسته‌ای در نشریات اروپایی.

اتفاقا الان یادم آمد که علیه این مساله هم یک مطلبی نوشتم.

مطالب ایشان در افکار عمومی اروپا به عنوان موضع نظام تلقی می‌شد.

شما از کجا می‌دانید؟

ایشان به عنوان مشاور عالی مقام معظم رهبری هستند.

اگر اینگونه باشد حسن روحانی هم مشاور رهبری است و با سولانا ملاقات محرمانه انجام می‌دهد.

اما مخالفتی هم در قبال مواضع ایشان صورت نگرفت.

من هروقت انتقاد می‌کنم به این معنی نیست که کسی مد نظر م هست.

الان هم فکر می‌کنم کارهای آقای متکی و سیاست‌هایش با دولت آقای احمدی‌نژاد همخوانی ندارد.

نه‌خیر دفتر رهبری همه‌جا حساسیت نشان نمی‌دهد. وقتی آقای هاشمی رفسنجانی هرچه دلش می‌خواهد می‌گوید، ما ندیدیم که دفتر رهبری موضع بگیرد که بگوید این سخنان هاشمی رفسنجانی صحیح‌است یا نه.

برگردیم به دولت دهه ۶۰.

با توجه به شرایط قانونی آن زمان که وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور کمتر از امروز بود، به دولت می‌توانیم بپردازیم. در مسائل اقتصادی فرهنگ صرفه جو کردن مردم یکی از دستاوردهای این دولت است. محاصره اقتصادی هم که منجر به کاهش واردات و صادرات و در نهایت به نفع مردم بود.

شما معتقد به رویه اقتصادی‌ای که میر حسین موسوی در آن مقطع برای اداره کشور در نظر گرفته بود، بودید؟
بله، هنوز هم قبول دارم. آن رویه بنا به دیدگاه حضرت امام^(ع) بود. **قبل از اینکه وارد تحلیل دولت هاشمی رفسنجانی بشویم این سؤال را بپرسم که مساله ذهنی شما با آقای هاشمی در چیست؟ چرا که شما می‌گویید بچه‌های شما توقع داشتند کتاب‌های آقای هاشمی را نگه ندارید؟**

چون سال‌های سال است که مخالفت من با آقای هاشمی را دیده‌اند.

از چه سالی؟

از زمانی که بچه‌های من عقلشان رسیده است.

از چه سالی این مخالفت شروع شده است؟

از اول انقلاب با آقای هاشمی مخالف بودم.

چرا از اول انقلاب؟

نمی‌دانم چقدر از عمر انقلاب گذشته بود، مخالفتم از آنجایی شروع شد که گوشه‌ی یکی از روزنامه‌های آن زمان دیدم از قول یکی از خبرنگاران خارجی نوشته بود اکبر هاشمی رفسنجانی، می‌رود به قدرتمندترین مرد ایران تبدیل شود.

در کدام روزنامه این خبر را خواندید؟

کیهان با اطلاعات. همین‌جا یک جرقه در ذهنم شکل گرفت. برای من خیلی نکته منفی‌ای بود. امام^(ع) را داشتیم که قدرتمندترین مرد جهان بود و شخصیت‌های بسیار بالاتر و توانمندتر از آقای هاشمی.

آقای هاشمی که خودش اظهار نظر نکرده بود که من می‌خواهم تبدیل به قدرتمندترین مرد ایران شوم.

نه گوش کنید، بهشتی را داشتیم. شهپدای محراب بودند. مقام معظم رهبری بود. هاشمی رفسنجانی چه نکته‌ای از خودش نشان داده که این خارجی این برداشت را کرده است، سؤال من است.

پس شما با یک پیش‌فرض و ذهنیت منفی به بررسی رفتارهای ایشان می‌پردازختید؟

نه، خیلی پیش ذهنیت نداشتم. این جرقه، ذهنیت منفی را ساخت ولی در مجلس ایشان خوب عمل می‌کرد اما نقطه ضعف‌های بزرگی هم داشت.

مثلاً؟

محمدرضا پهلوی در جریان دیدار با رهبری در کاخ گلستان، تهران، ۱۳۵۷.

مشی رهبری با حضرت امام^(ع) متفاوت است. شما پد برای ما خیلی عجیب بود که امام^(ع) به مجلس نهیب می‌زدند به رئیس قوه قضائیه نهیب می‌زدند، ولی ایشان این روش را نداشتند، بسیار با صبر و حوصله رفتار می‌کنند

آیت‌الله محمدتقی جعفری در جریان دیدار با رهبری در کاخ گلستان، تهران، ۱۳۵۷.

همین که افراد را مسخره می‌کرد.

از این مزاح‌ها در مجلس همیشه بوده است آقای حداد داشتند، آقای کروبی، ناطق و لاریجانی هم از این قبیل شوخی‌ها می‌کردند. کسانی که اخبار مجلس را دنبال

می‌کنند هر از چند گاهی این نوع بر خوردها را می‌بینند و می‌شنوند.

نه، کار آقای هاشمی خیلی تخریب‌گر بود. لاریجانی که مدیرتش اصلا قابل بحث نیست. موارد دیگری که می‌شود گفت مثلا وقتی بنی‌صدر اعلام کرد که من مناظره تلویزیونی می‌کنم به شرطی که اول فرودگاه‌ها را ببندید که یعنی بهشتی فرار نکند. بعد آقای بهشتی گفتند که بنی‌صدر متهم است. شکایاتی شده است، اول باید بیاید در دادگاه به اتهاماتش رسیدگی شود بعد مناظره داشته باشد، در جایی هم پذیرفت. گفت این کار مشکل دارد. آقای هاشمی فکر کنم در خرم‌آباد بود. در آنجا اعلام کرد من حاضرم مناظره کنم. من دیدم ایشان مدام خط‌شکنی و صف‌شکنی می‌کند. در ذهنم این مسائل باقی ماند.حالا این مطالب تو ذهن من نقش بست بعد کم کم آمد اضافه شد به یک سری مسائل که نمی‌توانم بگویم.

چرا نمی‌توانید بگویید؟ مگر مسائل شخصی است؟

نه سیاسی است. دولت آقای هاشمی وقتی سرکار آمد شرایط تغییر کرده بود امام^(ع) هم حضور نداشتند و مشی مقام معظم رهبری در رهبری دیدیم که متفاوت از حضرت امام^(ع) بود که نشانه شخصیت مستقل ایشان است و البته حق ایشان.

از چه جهت متفاوت بود؟

از نحوه برخوردها. امام^(ع) بر خورد صریح با مقامات داشتند. آخر کار یادم می‌آید سرمساله‌ای مهندس موسوی، استعفایی نوشتند که امام^(ع) خیلی تند و صریح به مهندس موسوی گفتند تو می‌خواهی مصدق‌بازی در بیاوری. با اینکه ما فکر می‌کردیم چقدر امام^(ع) روی مهندس موسوی نظر مثبت داشتند و اما هیچ ملاحظه‌ای نکردند و چنین صریح به مهندس موسوی عتاب کردند و گفتند تو لازم نیست از این مصدق‌بازی‌ها برای ملت در بیاوری.

مشی مقام معظم رهبری این‌گونه نیست؟

نه. مشی رهبری با حضرت امام^(ع) متفاوت است. شاید برای ما خیلی عجیب بود که امام^(ع) به مجلس نهیب می‌زدند به رئیس قوه قضائیه نهیب می‌زدند، ولی ایشان این روش را نداشتند، بسیار با صبر و حوصله رفتار می‌کنند. بعدها متوجه می‌شویم که تمامی این تذکرات را رهبری به مسولان داده‌اند ولی اینها عمل نکردند. شرایط فرق کرده بود و آقای هاشمی با یک جو تهاجمی علیه گذشته آمدند.

یعنی چی؟

خطبه‌های جمعه ایشان را دقت کنید. مدام سیاست‌های گذشته را که ما سیاست‌های امام^(ع) می‌دانیم. سیاست اقتصادی گذشته را نقد می‌کردند در حالی‌که سیاست‌های اقتصادی را امام^(ع) تبیین می‌کردند.

یعنی سیاست‌های اقتصادی میر حسین موسوی را سیاست‌های اقتصادی امام^(ع) می‌دانید و نقد آقای هاشمی به این سیاست‌ها را نقد آقای هاشمی به حضرت امام^(ع)؟

بله، مدام می‌گفتند و نقد می‌کردند. بارها گفته و می‌گویم که آقای هاشمی خودش را از این اتهام نمی‌تواند نجات بدهد نه خود و نه هیچ تئوری پردازش را که سیاست توسعه اقتصادی را بنیان گذاشته‌اند که توسعه، برنامه‌ای است آمریکایی برای ایران کردن کشورهایی که در حال توسعه هستند. تمام کتاب‌های ابتدایی توسعه و نظریه‌های که در این خصوص هست این مطلب را تایید می‌کند که توسعه یعنی از بین بردن فرهنگ بومی و جایگزینی فرهنگ غربی. مگر

هشت سال دولت آقای هاشمی چیزی غیر از این نبود. به‌خصوص که ایشان جایگاه خطیب جمعه را هم داشت و توسعه را به عنوان «برنامه اسلامی» مطرح می‌کرد. البته من در کتاب معجزه هزاره سوم و جاهای دیگر هم گفته‌ام که کشور نیاز به سازندگی داشت. کشور پس از جنگ باید ساخته می‌شد. هر شخصی رئیس‌جمهور می‌شد. باید کمر همت می‌بست برای ساختن کشوری که در جنگ ویران شده بود. دستاوردهای سازندگی هم آقای هاشمی داشت اما ما می‌گوییم این دستاوردها به چه بهایی؟ به بهای واژگون کردن فرهنگ و اصول انقلاب؟

چه چیزهایی تغییر پیدا کرد که واژه دگرگون شدن را به کار می‌برید؟

آن چیزهایی که در سطح جامعه تغییر پیدا کرد که بماند ایشان شخصا آمد در خطبه نماز جمعه بسیج را به عنوان کسانی معرفی کرد که بیل و کلنگ دستشان می‌گیرند چند بار پای سخنرانی‌های ایشان حزب الهی‌ها پا شدند و شعار دادند برای چه شعار می‌دادند.

آن به خاطر فضایی بود که نشریاتی مثل صبح و آقای مهدی نصیری در میان جماعتی از جریان حزب‌الله ایجاد کرده بودند.

نه نشریه صبح اواخر کار هاشمی بود چرا که من هم آنجا می‌نوشتم. برخلاف تصور آقای شرعتمداری که در کیهان نوشتند رجبی در دولت احمدی‌نژاد نویسنده شده است در نشریه صبح مقاله می‌نوشتم. قبل از آن هم در رسانه‌های دیگری مطلب می‌نوشتم. نباید این سازندگی‌ها صورت می‌گرفت؟

به این شکلی که الان شد نه. قانون اساسی در خصوص بازرگانی خارجی چه می‌گوید؟

چه می‌گوید؟

به این شکل ممنوع است. بازرگانی در کنترل دولت است.

پس با اصل خصوصی‌سازی در تضاد است که امروز مورد وفاق همگان است؟

اینها سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی است.

اگر اصل ۴۴ ممنوع کرده است که در ممنوعیتش تبصره و تشریح نمی‌خورد و ضرورتی ندارد حاشیه به آن بزنند.

اصل ۴۴ خلاف خصوصی‌سازی است.

ولی رهبری آن را ابلاغ کردند.

ما می‌گوییم رهبری فراتر از قانون اساسی است. سیاست‌هایی را ابلاغ کردند که حتما براساس نیاز جامعه است. جالب است که بدانید آقای عسگراولادی در مصاحبه‌ای گفته‌اند که ۱۰ سال طول کشید تا موافقت مقام‌معظم رهبری را با سیاست‌های اصل ۴۴ گرفتیم. خصوصی‌سازی با این شتابی که گرفته و حتی در دولت احمدی‌نژاد هم پیگیری می‌شود در نهایت نتیجه سودمندی برای ملت به همراه نخواهد داشت و می‌ترسم پس از پایان دولت احمدی‌نژاد حلقه‌های فربه‌تری هم از اشخاص و جریاناتی را در حوزه مسائل اقتصادی مشاهده کنیم.

دیگر چه انتقاداتی به آقای هاشمی دارید؟

وارد شدن اعضای خانواده ایشان به میدان کارزار سیاست. دختر ایشان به‌خصوص در فرهنگ‌ستیزی کم نگذاشت. من می‌گویم پیشگام فرهنگ‌ستیزی در عرصه زنان، دختر آقای هاشمی رفسنجانی بود. روزنامه‌ای که منتشر می‌کرد، عقایدی که در خصوص زنان منتشر می‌ساخت. چند بار همراه با مردم تهران

تظاهرات علیه فعالیت‌ها و اقدامات وی داشتیم. منتها ما را فریب دادند. در طول راه شعارهای مردم را سانسور و تغییر دادند و عده‌ای جلوی مجلس با بانوم جلویمان ایستادند و ما را تهدید کردند که اگر نزدیک شوید بر خورد می‌کنیم. از سوی دیگر واقعا دختران ایشان چه امتیازاتی داشتند که وارد بسیاری از عرصه‌ها شدند. دختر ایشان با یک دیپلم وارد عرصه ورزش می‌شود چه تخصص ورزشی‌ای ایشان داشت؟!

شما مطلعید؟

بله خودشان می‌گویند بچه‌های حزب جمهوری هم آن وقت می‌گفتند حالا اصلا دیپلم نه لیسانس. تخصصشان چه بود و من اینجا می‌گویم من به عنوان دختر یک روحانی می‌گویم که این کارها حریم‌شکنی و سنت‌شکنی در رفتار روحانیون است که آقای هاشمی خیلی راحت به این ساختارشکنی تن داد. ما به عنوان خانواده‌های روحانی از هاشمی رفسنجانی نمی‌گذریم. حداقل این حق را برای خود محفوظ داریم. سنت‌شکنی دخترش در عرصه ورزش تا جایی پیش رفت که سندنش الان هم هست که نشریه صبح گزارش داد که در مسابقات ورزش زنان در پاکستان چنان فاجعه بی‌حجابی و حرکات موزون پیش می‌آید که بی‌نظیر بوتو آنجا را ترک می‌کند اما فائزه هاشمی در آنجا می‌نشیند و به تماشای ادامه مراسم می‌پردازد. هنوز هم این سؤال پابرجاست که فرزندان ایشان چه شخصیت علمی و سیاسی دارند که یکی‌شان بشود مسوول بیماری‌های خاص، یکی در ورزش، یکی در مترو …

خیلی در نوشته‌ها و حرف‌ها بتان هست که مافیای قدرت و ثروت کشور اینان هستند و از واژه هزار فامیل بهره می‌گیرید این هزار فامیل را شما شرعا باید آدرس بدهید.

هزار فامیل را بروید در خیابان‌ها از مردم سراغ بگیرید. یک وقت خطاب به آقای نیازی هم که رئیس سازمان بازرسی کل کشور که گفته بود من هزار فامیل نمی‌بینم، گفتم بیاید در خیابان تا از مردم بپرسیم هزار فامیل چه کسانی هستند تا مردم آدرس آنها را بدهند.

شما آدرس این هزار فامیل را که بلدید بدهید تا ما هم آنها را بشناسیم؟

الان شاید ۱۵ سال است که مردم دارند آدرس می‌دهند.

هزار فامیل در دولت و خاندان هاشمی است؟

نه هزار فامیل در دو دولت به‌وجود آمد در دولت اصلاحات هم شاهد هزار فامیل بودیم و هستیم.

اسم ببرید.

اسم‌ها را کار نداشته باشید مردم می‌دانند از مردم بپرسید به شما می‌گویند اگر بیرون بروید و پرس‌وجو کنید، متوجه می‌شوید.

آیت‌الله محمدتقی جعفری در جریان دیدار با رهبری در کاخ گلستان، تهران، ۱۳۵۷.

خصوصی‌سازی با این شتابی که گرفته‌در نهایت نتیجه سودمندی برای ملت به‌همراه نخواهد داشت و می‌ترسم پس از پایان دولت احمدی‌نژاد حلقه‌های فربه‌تری هم از اشخاص و جریاناتی را در حوزه مسائل اقتصادی مشاهده کنیم

آیت‌الله محمدتقی جعفری در جریان دیدار با رهبری در کاخ گلستان، تهران، ۱۳۵۷.

ما هم جزء مردم هستیم از یک سرزمین دیگر نیامده‌ایم که سؤال کنیم و برگردیم.

شما با این سؤالات می‌خواهید مرا به قوه قضائیه بکشانید.

نه خانم رجبی چرا این‌طور فکر می‌کنید شما علنا در

نوشته‌ها و سخنرانی‌هابتان مدام و مستمرا از واژگانی استفاده می‌کنید.از حضرت امیر^(ع) پرسیدند تفاوت **حق و باطل در چیست حضرت چهار انگشت خود را میان گوش و چشم خود قرار دادند** و فرمودند **تفاوت حق و باطل این چهار انگشت است**، **حق آن چیزی است که دیده باشی و باطل شنیده‌های ندیده است.**

آقای هاشمی در جواب نامه طلاب و فضلالی قم که راجع به ثروت انبوه فرزندانشان سؤال پرسیدند اول‌آن رارندمی‌کند بعدهم می‌گوید ثروت اینان به علت استعداد و نبوغ ذاتی ایشان است در نشریات هم چاپ شده و موجود است.من می‌گویم این استعداد و نبوغ از کجا آمده است و اینکه فرزندان ایشان در انقلاب چند ساله بودند؛ مثلا محسن هاشمی از مدیریت موشک شهاب ۳ به مدیریت مترو تهران رسید. واقعا ابرادی ندارد خانواده‌ای آنقدر تخصص و توانایی و تعهد انقلابی داشته باشد که همگی در عرصه‌ها وارد شوند!

مثل لاریجانی‌ها؟

انشاءالله آنها هم داشته باشند. این خانواده گرایی پس از انقلاب آفت بزرگی بود که دامنگیر مملکت شد و ضربات آتی آن هم اسلام و نظام و کشور را در بر خواهد گرفت.

خیلی از واژه هاشمیزم استفاده می‌کنید منظور تان دقیقا چیست؟ چه چیزی را می‌خواهید به مخاطبتان القاء کنید؟

هاشمیزم یعنی فرهنگی که هر کاری که اینها می‌کنند بدون پاسخگویی است و حتی بدون جواز پرسش!

نمونه این تفکر را کجا مشاهده کردید؟

هر کاری دلشان می‌خواهد، می‌کنند و پاسخی در کار نیست. آقای هاشمی هر چه دلشان می‌خواهد می‌گوید و حتی حرفی را نسبت به امام^(ع) بزند.

خود آقای هاشمی ثروتمند هستند؟

آقای هاشمی با پدرم دوستی داشتند. البته ارتباطات خانوادگی نداشتمیم مثل اینکه یک روز خانم ایشان در قم به منزل ما آمد و یک بار هم در تهران آمدند. ما منزل ایشان نرفتمیم که بدانم ثروتمند هستند یا نه. ولی شنیده بودیم که ارث پدری خانمشان بوده است که کم نبوده است البته الان هم یک ارث پدری به ما رسیده که الحمدالله نمی‌توانم مافیا بشوم. برای من خیلی زیاد بود، اما این قدر نبود که بتوانم کاری انجام دهم. اینکه ایشان از قبل ثروت داشتند یک واقعیت است. یعنی دروغ است که بگویم با انقلاب ایشان ثروتمند شد، اما وقتی ملت می‌گویند فرزندان شما در نفت و گاز و دیگر مسائل شبهه و سؤال وارد می‌کنند، ایشان باید پاسخ بدهد که استعداد و نبوغ ذاتی‌شان است. بعد آقای هاشمی می‌گوید اینها فقط در کشاورزی هستند پس چرا مهدی هاشمی

آقای هاشمی با پدرم دوستی داشتند. البته ارتباطات خانوادگی نداشتمیم مثل اینکه یک روز خانم ایشان در قم به منزل ما آمد و یک بار هم در تهران آمدند. ما منزل ایشان نرفتمیم که بدانم ثروتمند هستند یا نه

را مدیر نفتی معرفی می‌کنند اگر تخصص‌اش کشاورزی است. پس مدیریت در نفت به چه معنی است پس چرا محسن هاشمی مدیر مترو می‌شود.

هاشمی حدود سی سال است که روی ذهن و فکر مردم

کاری کند.

یعنی مردم فریب خوردند؟

نه مردم فریب نخوردند.اما گروهی مدافعش هستند. مدافع سیاست‌هایش.

شما که می‌گویید مردم مدافع هاشمی نیستند الان که نقض می‌کنید حرف خودتان را ؟

مردم را نمی‌گویم. خبر گانی که به هاشمی رفسنجانی رای دادند را می‌گویم. آن رای‌ها در خبرگان رهبری هم براساس اخباری که منتشر شد دختران ایشان هزاران بر گه کارت نظارت شورای نگهبان را در دست داشتند و به نظر من این رای‌ها واقعی نیست.

خانم رجیبی در جامعه رسانه‌ای کشور اینگونه استنباط شده است که شما با خانواده هاشمی مشکل شخصی دارید.

انان شما دارید این بحث را مطرح می‌کنید. واقعا از نظر شخصی حساب هاشمی را با خاتمی یکسان نمی‌دانم، هاشمی را دارای مزایای بیشتری از لحاظ مسائل شخصی نسبت به خاتمی می‌دانم.

از نظر شخصی چه مزایایی دارد؟

برای مثال گاهی مواقع به روحانی بودن خود تکیه می‌کرد.من هم به عنوان دختر یک روحانی خیلی از این کار آقای هاشمی استقبال می‌کردم.در زمان ریاست جمهوری خودشان یا آقای خاتمی بود که باز دیدی از تلویزیون داشتند، آنجا از ایشان درباره هنر پیشه‌ها و بازیگران سؤال کردند که نظر خود را بگوئید. یک جمله ماندگار که هیچ وقت از ذهن من بیرون نمی‌رود پاسخ دادند، ایشان با لبخند گفتند که من یک طلبه هستم و راجع به هنر از من سؤال نبرسید. من مدافع هاشمی هستم حرف‌های من دفاع از هاشمی است ایشان بیاید حساب خودش را، لباسش، سابقه‌اش را از این رفتار، اعمال و اطرافیان جدا کند.ایشان الان مدافع سرسخت حزب گرایی شده است.آقای هاشمی شما زمان خودتان کی حزب گرایی را مطرح می‌کردید. شما زمان خودتان کی مردم گرایی را مطرح‌می‌کردید کی به‌آرای‌مرددمیمیت‌می‌دادید

شما فکر می‌کنید هاشمی خراب شود من چه نفعی می‌برم؟ نفعی از انتقاد به هاشمی عاید من نمی‌شود که ضرر هم می‌کنم چرا که پدر من هم یک روحانی بود.

نقاط ضعف وقوت دیگری در دولت سازندگی هاشمی رفسنجانی نبود که غافل باشیم.

ساخت و سازهایی که نیاز جامعه بود واقعا نقطه مثبت بود واقعا هم انجام شد هیچ چشم بینایی هم نمی‌تواند منکر این خدمات بشود. ولی ضربه‌هایی که برنامه توسعه به فرهنگ بومی – اسلامی این سرزمین زد غیر قابل جبران است چرا از دل دولت هاشمی، دولت خاتمی بیرون می‌آید؟ کسی که با شعار آزادی و تسامح و تساهل آمد به راحتی در جامعه خون داده رای می‌آورد. یادم می‌آید همان روزهای انتخابات داخل تاکسی نشسته بودم دو جوان داشتند صحبت می‌کردند که به چه کسی رای بدهند و رسیدند به خاتمی. نگاهشان که کرد دم دیدم اینها باین وضعیت و تیپ لباسی‌ای که دارند چه ربطی به خاتمی با لباس روحانی دارند. بعد شروع به نقد فحاشانه علیه ناطق نوری کردند که من گفتم شخص سومی هم برای رای دادن به اسم ری شهری هست. گفتند، نه او که وزیر اطلاعات بوده و ما هرگز به او رای نمی‌دهیم من فهمیدم خاتمی چه شخصیتی از خود معرفی کرده

است. مگر وزیر اطلاعات نظام جمهوری اسلامی بودن اشکال دارد که این‌طور علیه آقای ری شهری موضع می‌گرفتند. بیرون آمدن دولت اصلاحات از دولت توسعه نشان می‌داد که برنامه‌های توسعه نتیجه خود را داده است همان نتایجی که پیش از این اشاره شد. البته یک نکته مثبت در دولت اصلاحات بود از یک سو ۹۹ درصد به اسلام حمله می‌کردند و بعد به نظام اسلامی حمله کردند، اما ازاین طرف هم برای یک درصد هم راه باز شد تا امثال من بتوانند حرف‌های خود را بزنند.

چه فرایندی رخ می‌دهد که از دل دولت خاتمی شخصیت احمدی نژاد و دولت او بیرون می‌آید؟

واقعا این حرکت یک معجزه بود. بعضی فکر کردند من می‌گویم احمدی نژاد معجزه هزاره سوم است در حالیکه اتفاقی که افتاد معجزه بود. بعد از سال‌ها شاهد رویکرد دوباره مردم به انقلاب و ارزش‌های اسلامی و انقلابی بودیم. این‌ها جسای بحث دارد که احمدی نژاد به این نکات و مطالبات عمل کرد و یا نه؟ اما تنها کسی بود که این شعارها را در انتخابات داد.

نقاط مثبت این دولت را چه می‌دانید؟

حمایتی که همواره از ایشان داشتم از گفتمان احمدی نژاد و نه راهکارهای اجرایی او بوده است. چرا که راهکارهای اجرایی را دچار ضعف و نقص می‌دانم و حتی با همان لحن و ادبیاتی که به مخالفان احمدی نژاد انتقاد کرده‌ام از طرفداران احمدی نژاد هم داشتم‌ام. می‌دانم رانت خواری در دولت نهم نیست و احمدی نژاد جلوی این رانت خواری‌هایی که تا پیش از این بوده را گرفته است. ساده زیستی در اعضای دولت و شخصیت احمدی نژاد که شعارش را داده بود قابل شهود است.من آنقدر سر خورده بودم از دولت‌های قبلی که پیش خردمی گفتم ای کاش یک نفر بیاید و شعارهای انقلابی و زمان امام^(ع) را در عدالت، ساده زیستی و سیاست خارجی مطرح کند ولو اینکه دو تا رای هم نیاورد؛تا حداقل نسل جدید شعارهای اصلی و اصیل انقلاب را بشنوند. احمدی نژاد آمد و این شعارها را داد و گام‌های اجرایی هم در این راه برداشت.

نظر تان درباره آقای مشایی چیست؟

مشایی از جنس احمدی نژاد نیست. آقای مشایی که یک حرکات‌های مغایر با اسلام و مبانی انقلاب اسلامی دارد.

حتی با روحانیت؟

من یک مطلبی نوشتم و مطالب و مباحث مشایی را با خاتمی مقایسه کردم. هر دو مطلب هم جدیدا گفته شده است که ما هیچ ساز و کاری برای جهان نداریم. چه کسی گفته اسلام در جهان حاکم بشود و از این قبیل سخنان که مشایی زیاد می‌زند.

با وجود اینها چرا رئیس جمهور همچنان بر حمایت کامل خود از وی اصرار دارد؟

از خود ایشان بپرسید.امیدوارم پاسخشان دل دوستداران را شاد کند و موجب رضایت خداوند و امام‌زمان^(ع) باشد.

در این نقد تان نسبت به نامه نگاری رئیس جمهور به او،اما چه نظری دارید؟

اگر من رئیس‌جمهور بودم نامه به او،اما رانمی‌نوشتم.

من دفاع بی‌منطق از هیچ‌کس نخواهم داشت. چرا که

سیاست‌های آمریکا قابل تغییر نیست.آمدورفت رئیس‌جمهور‌هاهیچ تغییر کلی‌ای در مشی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا ندارد.اما یادمان باشد که در دولت خاتمی نامه محرمانه به بوش نوشته شد.

شاید آقای احمدی نژاد این را پذیرفته است که سیاست

آمریکا تغییر پذیر است که این نامه را داده است؟

بله احتمالا ایشان این‌گونه تفسیر و تعبیر کرده است و شاید چنین فکر کرده که این نامه خیلی می‌تواند مؤثر باشد که …

فکر خیلی اشتباهی بوده است؟

من نمی‌پذیرم، حالا هرکسی این کار را می‌کرد قابل دفاع نبود.

مباحث فرهنگی دولت آقای احمدی نژاد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فعالیت فرهنگی مشخصی انجام نگرفت. آن مسائلی که امثال من فکر می‌کردند با آمدن احمدی نژاد انجام خواهد گرفت، رخ نداد. فکر می‌کردیم با این گفتمانی که احمدی نژاد مطرح می‌کند، اتفاقات بسیار خوبی در حوزه فرهنگ کشور شکل می‌گیرد.

چه اتفاق خاصی باید شکل می‌گرفت که نگرفت؟

اتفاق خاصی از نظر ما که منتظر خیلی کارها بودیم،نشدومن فکر می‌کنم تخریب یک هفته‌ای که علیه‌ایشان شد که اگر احمدی نژاد بیاید پیاده‌روها رادیو‌لمی‌کشدو چنین‌وچنان می‌کنندمن تعبیر می‌کنم وحسن می‌زنم که ایشان راتاحدی در مباحث فرهنگی منفعل کرد

فکر می‌کنید چرا دکتر الهام از شورای نگهبان کنار گذاشته شد؟

معرفی حقوقدان‌های شورای نگهبان از اختیارات رئیس قوه قضائیه است و من به این مساله در قانون اساسی انتقاد دارم و انتقاد به دلیل عدم ارتباط شورای نگهبان با قوه قضائیه است. همچنین رای مجلس را در انتخاب اعضای شورای نگهبان برای استقلال آنها مفید نمی‌دانم. اگر بخواهم روشن‌تر بگویم نباید اعضای شورای نگهبان به وسیله دو قوه از قوای سه‌گانه کشور انتخاب شوند زیرا جایگاه شورا فراتر از آنهاست.

غیر از این ایرادات ساختاری، درباره شخصیت دکتر الهام چطور؟ چرا انتخاب نشدند؟

دکتر الهام سه بار از طرف آیت‌الله هاشمی شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه به مجالس ششم و هفتم معرفی شدند. با توجه به شخصیت علمی و فقهی آیت‌الله شاهرودی، این معرفی‌های چندباره نمایانگر امتیازات علمی و سیاسی دکتر الهام است.

این عدم انتخاب را سیاسی می‌دانید؟

به هر حال جهت‌گیری سیاسی را در انتخاب و معرفی افراد بی‌تاثیر نمی‌دانم. البته برداشتن مسوولیت‌های نظام اسلامی از دوش افراد بی‌علاقه یا کم‌علاقه به قدرت را نعمت می‌دانم و خداوند را شاکرم که دست‌های ما را برای طولانی مدت در مراکز قدرت باز نگذاشت و مسوولیت و عمل به تکلیف را مادام‌العمر از ما نخواست!

خانم رجیبی از شما متشکریم که این فرصت را در اختیار ما قرار دادید تا اینگونه به‌صورت صریح و شفاف با شما

دکتر الهام سه بار از طرف آیت‌الله هاشمی شاهرودی به مجالس ششم و هفتم معرفی شدند. با توجه به شخصیت علمی و فقهی آیت‌الله شاهرودی، این معرفی‌های چندباره نمایانگر امتیازات علمی و سیاسی دکتر الهام است

گفت و شنودی داشته باشیم.

من هم از شما سپاسگزارم. امیدوارم هر چه سریع‌تر شاهد بهبود وضعیت کشور در تمامی حوزه‌ها و سطوح و علی‌الخصوص مسائل فرهنگی باشیم. 🌟

قطبی سلام می‌رساند!

کفاشیان: تقصیر فیفا بود که به افتتاحیه نرسیدیم



«علی کفاشیان» یکی از یاسخگوترین و در عین حال انتقادپذیرترین مدیران ورزش ایران است. البته او صبر و تحمل زیادی دارد و همین مساله باعث می‌شود رسانه‌ها زیاد به پروپای او ببینند. احتمال دارد گاهی اوقات هم رئیس فدراسیون فوتبال آن روی خود را نشان دهد؛ مثل مصاحبه‌هایی که علیه واعظ آشتیانی انجام داد که هیچ‌کس انتظارش را نداشت! یا کفاشیان در مورد سفرش به آفریقای جنوبی، مسابقات جام جهانی و همین‌طور حرف و حدیث‌هایی که در مورد افشین قطبی به وجود آمد، گفت و گویی انجام دادیم که در ادامه می‌خوانید.

آقای کفاشیان! از سفر شما به آفریقای جنوبی شروع کنیم که حرف و حدیث‌های زیادی به راه انداخت.

این سفر به آفریقا، طبق گفته شما سر و صدای زیادی در رسانه‌ها ایجاد کرد که من واقعا دلیل آن را نمی‌دانم. وقتی من برای یک ماموریت کاری باید راهی جایی شوم و این کار را انجام می‌دهم، دلیل ایجاد حاشیه چیست؟ شما می‌توانید به من بگویید؟

خب، به این خاطر که تیم ملی تحت نظر شما به عنوان رئیس فدراسیون، نتوانست راهی جام جهانی شود. وقتی جای ما در آفریقای جنوبی خالی بود، شما و قطبی در این کشور حضور داشتید.

دلایل حضور من و قطبی در آفریقای جنوبی کاملا با هم متفاوت بود. بگذارید برایتان دلیل این سفر را بازگو کنم، همواره قبل از شروع مسابقات جام جهانی، کنگره فیفا برگزار می‌شود که همه روسای فدراسیون‌های تحت نظر فیفا در این کنگره شرکت می‌کنند. این یک جلسه رسمی است که از سوی مقام مافوق فدراسیون فوتبال هر کشور یعنی فیفا برگزار می‌شود. وقتی آنها از ما برای شرکت در چنین جلسه‌ای دعوت رسمی می‌کردند، عدم حضور ما نوعی کم‌کاری و بی‌اهمیتی جلوه می‌کند. بالای ۲۰۰ رئیس فدراسیون در این کنگره حضور داشتند و فقط یک نفر غیبت داشت. حالا که ما تیممان از صعود به جام جهانی باز مانده، دلیلی نداشت این کنگره را از دست بدهیم زیرا اینها دو موضوع کاملا متفاوت و جدا از هم هستند.

دلیل حضور نبی و تریان چه بود؟

براساس دعوتنامه فیفا، باید رئیس، دبیرکل و یک فرد دیگر از فدراسیون فوتبال هر کشور در این کنگره حضور پیدا می‌کردند که وظیفه مسؤول کمیته روابط بین‌الملل بود که همراه ما بیاید.

به خاطر همین کنگره بود که شرکت در جشن افتتاحیه را

از دست دادید و پشت ترافیک ماندید؟

راستش در این مساله ما بی‌تقصیریم زیرا خودتان می‌دانید من چقدر در زمانبندی دقیق هستم و همیشه زودتر راه می‌افتم تا به فرارهایم برسیم. این تقصیر مسؤلان سازماندهی بود که ما نرسیدیم؛ البته نه فقط نمایندگان فدراسیون فوتبال ایران بلکه مسؤلان سایر فدراسیون‌ها نیز جشن افتتاحیه را از دست دادند زیرا ماشین‌هایی که قرار بود حاضران در کنگره را به ورزشگاه برساند، دیر راه افتادند. ترافیک پشت ورزشگاه نیز خیلی زیاد بود و به همین دلیل جشن را از دست دادیم اما به صحبت‌های سب بلاتر و همین‌طور رئیس جمهور آفریقای جنوبی رسیدیم.

دلان نمی‌خواست شما هم مثل بلاتر در افتتاحیه جام جهانی سخنرانی می‌کردید؟

نه، من در همین جلسات خودمانی سخنرانی می‌کنم کافی است. می‌رفتم جلوی آن همه تماشاگر و دوربین‌های تلویزیونی چه می‌گفتم؟ صحبت‌های بلاتر کافی بود و به نظرم ایشان همه موارد لازم را گفت.

با قطبی در آفریقای جنوبی دیداری داشتید؟

نه، ما همدیگر را ندیدیم. زیرا هتل ایشان از نمایندگان فدراسیون جدا بود و برای تماشای مسابقات مختلف نیز از این شهر به آن شهر می‌رفت. فرصت نشد یکدیگر را ببینیم اما چند روز قبل شماره قطبی را از روابط عمومی گرفتم و با او صحبت کردم. سرمربی تیم ملی در مورد حضورش در آفریقای جنوبی صحبت‌هایی انجام داد و قرار شد پس از بازگشت به ایران، گزارش کامل خود در مورد این سفر و ارزیابی از تیم‌های رقیب ایران در جام‌ملت‌ها را به اطلاع برساند. البته من نمی‌دانم چرا شما خبرنگاران این قدر نگران قطبی هستید!

ما نگران نیستیم بلکه چون خبری از ایشان نبود، گفتیم شاید برای دیدار با خانواده‌ها در هلند به سر می‌برد و بازی‌ها را از تلویزیون می‌بیند.

نخیر، این‌طور نیست. شما نگران نباشید زیرا ما از حال قطبی خبر داریم و آن را به اطلاع شما می‌رسانیم. ایشان هم اگر بخواهد به هلند برود، احتیاجی به مخفی‌کاری ندارد و خیلی شفاف اعلام می‌کند. الان هم در آفریقای جنوبی است و برای دیدن بازی‌های مختلف از این شهر به آن شهر می‌رفت. در ضمن سلام هم می‌رساند. 📞



محمدصادق مفتاح
همچنان بیس از
خروج از معاونت
توسعه بازرگانی
داخلی وزارت‌خانه
نفوذ خود در بازار را
حفظ کرده است.

عکس:

میلاد بیامی

همه مقصر بودیم

گفت و گو با معاون وزیر بازرگانی در مورد اتفاقات اخیر بازار

زهره کمیژی

در میان چهره‌های دولتی، محمدصادق مفتاح یگانه فردی به‌شمار می‌آید که طی سال‌های گذشته به دفاع مدام از اصناف پرداخته است. او هنگامی که مسؤولیت معاونت توسعه بازرگانی داخلی وزارت بازرگانی را بر عهده داشت، به شاخص‌ترین چهره دولتی بدل شده بود که خواسته‌های اصناف را پیگیری می‌کرد. انتقال او به معاونت اقتصادی وزارت بازرگانی نیز موجب نشد تا مواضع او در مورد اصناف تعدیل شود. محمدصادق مفتاح حاشیه‌های بسیاری در دفاع از اصناف ساخته است. او هنگامی نویسنده‌های برنامه‌های توسعه را مارکسیست خواند؛ چراکه باور داشت در هیچ کجای برنامه توسعه، نامی از اصناف به میان نیامده است. محمدصادق مفتاح - معاون اقتصادی وزارت بازرگانی - در گفت‌وگو با همشهری ماه همچنان از مواضع سابق خود دفاع می‌کند. او براین باور است که بحران‌های اخیر که در مورد مالیات اصناف پیش آمده، محصول بی‌توجهی دولت به اصناف بوده است. مفتاح خاطراتی از ماجرای اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده بیان می‌کند و حل بحران گذشته را محصول تفاهم با اصناف می‌داند. مشروح گفت‌وگوی ما با او را می‌خوانید.

آقای مفتح من می خواستم شما را به سال‌های قبل ببرم؛ از نزدیکی که با اصناف داشتید. اصناف بعد از انقلاب خیلی ظهور و بروز نداشتند.
یک عقیه منطقی پشت اصناف قرار دارد. بازار به‌معنی عام، دولت و فعالان اقتصادی، نقش اساسی ایفا می‌کنند. بازار به‌معنی عام، دولت و فعالان اقتصادی، بازیگران اصلی هستند. در تعامل میان این دو عنصر است که بازار ساخته می‌شود. رابطه این دو با یکدیگر ریشه یکسری از مکاتب فلسفی است. سوسیالیسم یک‌جور این رابطه را تعریف می‌کند، کمونیسم یک‌جور و کاپیتالیسم یک‌جور دیگر تعریف می‌کند. رابطه میان این دو عنصر، به‌قدری ریشه‌دار است که پایه‌گذار مکاتب سیاسی مختلف است. اگر پذیرفته باشیم که دولت اقتدارگرا در بعد اقتصادی، دولتی ناکارآمد است؛ البته فکر نمی‌کنم در روی کره خاکی کسی باشد که این موضوع را قبول نداشته باشد. مگر آن دیدگاه‌های کمونیستی و سوسیالیستی افراطی که در اروپا بود و الان باید در موزه‌ها و کتابخانه‌ها دنبال آن گشت. کسی در دنیا نیست که دنبال دولت اقتدارگرا باشد. دولت باید با فعالان اقتصادی به تعامل برسد. این صحنه دو بازیگر دارد؛ یکی دولت و دیگری فعالان اقتصادی. این یک واقعیت است. بنابراین اگر این اصل را پذیرفتیم که این دو بازیگر باید در تعامل با هم یک هدف مشترک را اجرا کنند، آن وقت سر موضوع کار کرد هر یک از بازیگرها صحبت می‌کنیم. طبیعتاً سیاستگذاری‌های کلان را دولت انجام می‌دهد و در بحث اجرا باید از فعالان اقتصادی کمک گرفته شود. حال اگر این اصل را پذیرفتیم؛ یکی از بزرگترین فعالان اقتصادی، تولیدکنندگان هستند و بخش دیگر توزیع‌کنندگان.

همان‌طور که اطلاع دارید اصناف پیشینه قوی داشتند ولی به‌نظر می‌رسد شرایط امروز آنها قدری تغییر کرده باشد. شما هم در دوره‌های مختلف با اصناف ارتباط داشته‌اید؛ لطفا قدری در مورد شرایط گذشته و کنونی اصناف توضیح بفرمایید.

من همیشه دولتی بودم و از نظر اقتصادی ارتباط خاصی با اصناف نداشتم‌ام اما معتقدم یکی از مؤمن‌ترین گروه‌ها و فعال‌ترین گروه‌ها در قبل و بعد از انقلاب، اصناف بودند. اگر نگاهی به تاریخ بیندازید، می‌بینید که اصناف چقدر در فرهنگ ما ریشه دارند. از دوران قاجار و موضوع تحریم تنباکو گرفته تا دوران پهلوی، خدمات زیادی انجام



دادند. همیشه چهره غالب بازار، چهره متدین و انقلابی در خط روحانیت بودند. بنده به دلیل نزدیکی خانواده‌ام با این گروه، همیشه از نزدیک شاهد بودم و اخلاقیات این طیف را به‌خوبی می‌شناسم و درک می‌کنم؛ چه آن دوران قبل از انقلاب که یکسری زندان سیاسی بودند و چه بعد از آن.

خاطر‌های از آن دوران که خود شما نیز از نزدیک شاهد آن بودید بگویید؛ از اعتراض اصناف و اینکه شما به چه گروهی نزدیک‌تر بودید؟

الان ضرورتی ندارد که صحبتی از گروه یا اشخاص خاصی شود اما در کل شاهد اتفاقات زیادی بودم که توسط اصناف پشتیبانی می‌شد. در آن زمان اگر گروه‌های ضدحکومت پهلوی دور هم جمع می‌شدند؛ عمدتاً با حمایت اصناف بود؛ حتی حرکت‌های نظامی که قبل از انقلاب انجام می‌شد، توسط همین بازاریان حمایت می‌شدند. بنابراین هم حضورشان در محیط کسب‌وکار ضروری است و هم در عرصه سیاسی. اصناف چهره متدین و انقلابی هستند که بزرگ‌ترین حامی انقلاب بودند، حتی بعد از انقلاب هم به‌رغم بی‌مهری‌هایی که مدیریت هشت سال اول انقلاب به آنها کرد، این گروه کماکان بیشترین کمک را به جبهه‌های جنگ کردند و حتی بزرگ‌ترین کمک‌کننده به افراد زیرپوشش کمیته امام خمینی^(۶) بودند. این گروه به‌شدت مورد حمایت حضرت امام^(۷) بودند و ایشان همیشه به نیکی از این گروه یاد می‌کردند. مقام معظم رهبری هم جایگاه ویژه‌ای برای اصناف قائلند. بنده اسم نمی‌برم اما اگر بخواهیم به این گروه نگاه کنیم، بازاریان یکی از قابل‌اعتمادترین قشرها هستند که همواره مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند؛ چه قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از انقلاب.

به نظر شما گروهی که به‌نام اصناف و بازاریان از آنها نام می‌برد در مقایسه با سال‌های دور خود به‌خصوص دهه‌های ۴۰ و ۵۰ تغییر نکرده‌اند؟

نه‌خیر، قبل از انقلاب مورد بی‌مهری بودند و بعد از انقلاب مورد بی‌مهری قرار گرفتند. پیش از انقلاب، اصناف به‌دلیل اینکه مؤمن و متدین بودند، رژیم پهلوی نسبت به آنها احساس خطر می‌کرد. به‌همین خاطر مورد بی‌مهری قرار گرفتند. بعد از انقلاب هم به‌دلیل کج‌فهمی و کج‌سلیقگی یک عده خاص مهجور شدند.

آیا این نظر به را که نقش اصناف نسبت به قبل از انقلاب از نظر تاثیر گذاری و اقتصادی کم‌رنگ شده است را قبول دارید؟

ببینید، چون اصناف در مسائل سیاسی در خط رهبری حرکت می‌کردند، نیازی نبود به صورت مستقل وارد عرصه سیاست شوند. شاید به این خاطر، ظهور و بروز کمتری دارند. این به این معنی نیست که توانایی این گروه کم شده است. اتفاقاً توانایی این را دارند که به صورت مستقل وارد شوند. به‌نظر من اصناف در هر جایی که لازم بوده با قدرت وارد شده‌اند و اتفاقاً تاثیرگذار بودند، بنابراین اصناف هنوز هم یکی از گروه‌های تاثیرگذار هستند.

آقای مفتح، اصناف طی هفته‌های گذشته هم بحث‌هایی را در مورد مالیات پیش کشیده بودند ولی قبل از ورود به این ماجرا، اجازه بدهید سابقه رفتارهای صنفی را مورد بررسی قرار دهیم. اولین اختلاف جدی نظام مالیاتی و اصناف بعد از انقلاب در دوره معاونت شما اتفاق افتاد. ابتدا بازار اصفهان در واکنش به اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده، اعتصاب کردند و پس از آن بازار تهران، مشهد و…

اعتصابی نبود، بلکه در آن زمان یک کج‌سلیقگی از طرف سازمان امور مالیاتی شده بود که خوشبختانه حل شد.

چه اتفاقی افتاد که اصناف دست به اعتصاب زدند و شما در

آن موقع چه سیاستی را پیش گرفتید؟

مالیات بر ارزش افزوده در مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، نهایی شده بود و برای اجرا در اختیار سازمان امور مالیاتی قرار گرفته بود. مشکل از آنجا آغاز شد که اصناف باید پیش از تکمیل حلقه‌های دیگر، مالیات بر ارزش افزوده را می‌پرداختند که همین موضوع با واکنش این بخش روبه‌رو شد. ببینید ما دولتی‌ها باید بپذیریم که در هر سمتی هستیم باید با کلیه تشکل‌ها از جمله اصناف تعامل کنیم. چرا نباید با‌اصنافی که کاملاً داوطلبانه و در اکثر مواقع مخفیانه مبالغ زیادی برای خمس و زکات می‌دهند و به ایتام کمک می‌کنند، تعامل نکنیم؟ اصناف و بازاری‌ها هم‌اکنون بزرگ‌ترین گروهی هستند که وجوهات پرداخت می‌کنند، بنابراین اگر با همفکری این گروه، مسؤولان دولتی مسائل مربوط به این بخش را اجرا کنند، اصناف راضی می‌شوند و با طیب‌خاطر حاضرند با دولت همکاری کنند.

در آن دوران که بحث مالیات بر ارزش افزوده پیش آمد، چه اتفاقی افتاد و شما چطور این موضوع را حل و فصل کردید؟
مسؤول سازمان امور مالیاتی در آن دوران احساس کرد با بخشنامه و تحکم می‌تواند کار غیرمنطقی از اصناف خواهد. هنوز زمینه اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده فراهم نشده و حلقه‌های دیگر تکمیل نشده بود. سازمان امور مالیاتی می‌خواست از «اصناف» مالیات بر ارزش افزوده بگیرد. این موضوع فشار سنگینی به اصناف وارد کرد. این گروه از ماهیت قانون اطلاعی نداشتند، بنابراین بهتر بود این سازمان پیش از ابلاغ بخشنامه با اصناف جلسه می‌گذاشت و آنها را توجیه می‌کرد. همان‌طور که می‌دانید بعد از اینکه دستور توقف اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده برای اصناف صادر شد، جلسات توجیهی با اصناف گذاشته شد. اصناف قانع شدند و الان بیش از یک سال است که مالیاتشان را پرداخت می‌کنند و مشکلی پیش نیامده است. باید بپذیریم بین یک فعال اقتصادی با کارمند دولت که طبق دستور عمل می‌کند، فرق است. اصناف کارمند دولت نیستند. دولت در هر بخشی که می‌خواهد کاری انجام دهد، باید جلسات هماهنگی را پیش از اجرا انجام دهد نه اینکه بدون هماهنگی با آن گروه، انتظار اجرای دستورالعمل را داشته باشد. در بحث فروشگاه‌های زنجیره‌ای هم همین‌طور است؛ در زمان معاونت بنده جلسات توجیهی با اصناف گذاشته شد و تا این گروه متقاعد نشدند، فروشگاه‌های زنجیره‌ای راه‌اندازی نشد.

برای حل و فصل مالیات بر ارزش افزوده با چه افرادی از بازار جلسه گذاشتید؟ افرادی که مورد قبول همه بازاری‌ها بودند چه کسانی بودند؟

در آن دوره با آقای عرب مازار، رئیس سازمان امور مالیاتی وقت و اعضای شورای اصناف جلسه گذاشتیم و خوشبختانه موضوع حل شد.

خودتان با چه گروهی از بازاریان صحبت کردید؟

اعضای شورای اصناف آن زمان به وزارتخانه آمدند. با هم صحبت کردیم و نظر‌اتشان را به ما منتقل کردند؛ جلسه‌ای هم با آقای عرب‌مازار گذاشتیم. اصناف هم حضور داشتند و خوشبختانه موضوع حل و فصل شد.اصنافی که خودشان طرحی برای وصول مالیات تهیه کردند و حاضرند به‌عنوان مأمور امور مالیاتی، مالیات را از بازاریان اخذ کنند، چرا معترض هستند؟ برای اینکه اطلاعی از قانون نداشتند. یک گروه که تا این حد مثبت است، چرا برای همکاری دعوتش نکنیم؟ متأسفانه به‌رغم آغوش باز اصناف، دولتمردان خیلی از آنها استقبال نمی‌کنند. درحالی‌که دوستان سازمان مالیاتی باید از این موضوع

استقبال کنند. این برخورد‌ها باعث سوء‌تفاهم‌ها می‌شود. مقصر ما دولتی‌ها هستیم که این سوء‌تفاهم‌ها پیش می‌آید. واقعاً خدمت شما عرض کنم که اصناف یکی از کم‌توقع‌ترین قشرها هستند. این گروه بسیار مسؤولیت‌پذیر هستند و ادعایی هم ندارند. وقتی برای شخص شما هم تصمیم بگیرند، شما ناراحت می‌شوید. خواسته اصناف هم همین‌طور است. ما دولتی‌ها باید با تشکل‌ها تعامل کنیم. اینها رسوبات اقتصاد دولتی است که در کشور ما ریشه ۷۰ساله دارد. فکر می‌کنند بازاری‌ها کارمندان دولت هستند که تا بخشنامه‌ای ابلاغ شد از فردای آن روز همه اجرا کنند. در همه دنیا مرسوم است که با تشکل‌ها تعامل می‌کنند. ما هم بعد از توقف اجرای قانون، نشست‌هایی در شهرستان‌های مختلف به‌ویژه تهران برگزار کردیم و موضوع را برای این گروه تشریح کردیم تا متقاعد شدند.

اعتراض اصناف در این دوره را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اعتراض اصناف، واکنش بحقی بود که انجام شد. اصناف باید توجیه می‌شدند. جلسات توجیهی باید دو، سه ماه قبل انجام می‌شد تا این اتفاق نمی‌افتاد.

اصناف به افزایش ۷۰ درصدی مالیات اعتراض داشتند؟

روی افزایش ۷۰درصدی مالیات هم بحث هست. آیا کسب‌وکار ۷۰درصد رشد داشته که ما انتظار داریم اصناف ۷۰درصد بیشتر از سال گذشته مالیات بدهند؟ خوشبختانه این موضوع مطرح شد و با توافقی که انجام شد به ۱۵درصد کاهش پیدا کرد.

پس چرا سازمان امور مالیاتی این نرخ را تعیین کرد؟

بنده اطلاعی ندارم که چرا سازمان امور مالیاتی این میزان را تعیین کرده است، اما بحث روی اصناف و نقش آنهاست. آنها در بحث مالیات حسن‌نیت خود را نشان دادند و داوطلبانه اعلام کردند حاضرند کل مالیات را اخذ بکنند. چه حرفی از این زیباتر است اما متأسفانه دوستان ما از این موضوع استقبال نکردند.

از توافق میان سازمان امور مالیاتی و اصناف بگویید؟

اصناف که می‌گویند مالیات نمی‌دهند و معتقدند ۱۵درصد بیشتر از سسال گذشته مالیات بدهند که این خواسته، منطقی است و خوشبختانه با نشست‌هایی که انجام شده، اصناف با سازمان امور مالیاتی توافق کرده‌اند اما ای کاش این نشست‌ها چند ماه قبل برگزار می‌شد و با اصناف مشورت می‌شد.

بحث‌روی اصناف و نقشی آنهاست. آنها در بحث مالیات حسن‌نیت خود را نشان دادند و داوطلبانه اعلام کردند حاضرند کل مالیات را اخذ بکنند.

●**عکس‌ها:**

●**مهدی حسینی**

●**مهدی حسینی**





آیا احزاب فراموش می‌شوند؟

پرونده‌ای در مورد اظهار نظرهای
محمود احمدی‌نژاد در مورد نظام تک حزبی

هنگامی که رئیس دولت دهم در یکی از سخنرانی‌های خود حرف از نظام تک حزبی را به میان آورد، بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی به گمانه‌زنی در مورد اظهار نظرهای او پرداختند. عده‌ای چنین ایده‌ای را مورد نقد قرار دادند و گروهی نیز به حمایت از محمود احمدی‌نژاد پرداختند. آنچه در صفحات پیش روی می‌خوانید، بررسی ابعاد مختلف ماجرای نظام تک حزبی است. این موضوع به عنوان پرسشی پیش روی اهالی سیاست قرار گرفته است.

سید حمید مفتی

hamidmottaghi@gmail.com

به عنوان پدیده‌های چالش بر انگیز به

شمار می‌رفته است. این پدیده مهم تاریخ معاصر، از زمان ورود مفهوم مدرن خود به این دیار شاهد حامیان ومخالفان پرشوری در سطوح مختلف جامعه بوده است.
ت حزب مدرن ایرانی در عمر ۱۲۰ساله خود فراز وفرودهای زیادی را به چشم دیده است؛ از دوره‌های کاملاً آزاد گرفته تا دوره تاسیس سیستم تک حزبی به امر ملو کانه در اوایل دهه ۵۰. در چندسال گذشته بخش هایی از جریان های سیاسی حاکم بر قوه اجرایی به کرات وبا صراحت تمام پدیده حزب در نظام جمهوری اسلامی را مورد تخطئه و تشکیک قرار داده‌اند.

محمود احمدی نژاد بارها به عدم حمایت احزاب از وی در انتخابات ریاست جمهوری نهم مباحث کرده است.وی در چندین سخنرانی مجزا تاکید کرده است که وی و دولتش مدیون هیچ شیا،دزد و حزبی نیستند. رئیس دولت دهم که از فضا عضو هیات موسس جمعیت اینثارگران وهمچنین از چهره‌های شاخص فعال در جبهه موسوم به آبادگران بوده است، در خردادماه سال جاری درست در روز برگزاری کنگره هم حزبی‌های خود تاکید کرد: «به هیچ حزبی اجازه نمی‌دهیم در امور کشور دخالت کند.» با این همه صریح‌ترین موضع گیری احمدی نژاد نسبت به حزب ماه گذشته در جمع نمایندگان رهبر معظم انقلاب در دانشگاه‌ها اعلام شد. وی در بخشی از سخنرانی خود در این جمع با بیان اینکه با تشکیل جناح‌بندی‌های سیاسی، فاتحه بعضی از ارزش‌های انقلاب خوانده شده، اعلام کرد: «نظام ما تنها یک حزب دارد و آن ولایت است.»

در چند سال گذشته حامیان محمود احمدی نژاد و رسانه‌های نزدیک به دولت تلاش داشته‌اند به هر صورت ممکن ششویه عملکرد رئیس دولت و مدیران تحت امر وی را بازگشت به گفتمان ابتدای انقلاب ارزیابی کنند و هر گونه انتقاد از کارنامه دولت را فاصله گرفتن از ارزش‌های نخستین انقلاب ونظام بنامند.

برای یافتن میزان انطباق دیدگاه و عملکرد رئیس دولت دهم با گفتمان انقلاب درباره حزب، بد نیست روند شکل گیری احزاب سیاسی در سال‌های ابتدایی حیات نظام جمهوری اسلامی ایران را مورد مذاقه قرار دهیم.

■ **نخستین حزب**

هنوز عمر انقلاب اسلامی بسه ده روز نرسیده بود که آیت‌الله موسوی اردبیلی -از یاران نزدیک امام ^(۶)- در کانون توحید از تولد حزبی موسوم به جمهوری اسلامی خبر داد. وی در نشست مطبوعاتی خود فهرست اعضای موسس حزب را هم در اختیار رسانه‌ها قرار داد. اعضای موسس این حزب عبارت بودند از آیات سیدمحمدحسین بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدعلی حسینی خامنه‌ای و محمدجواد باهنر.

باانتشار خبر تاسیس این حزب وبا توجه به نام انتخاب شده برای آن وهمچنین فهرست اعضای هیات موسس حزب جمهوری اسلامی، بسیاری

ازگفتمان بهشتی تااظهارات

احمدی نژاد

مقایسه نگاه رهبران انقلاب اسلامی و دولت دهم به حزب

از علاقه‌مندان به رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی برای همکاری به سوی دفاتر این حزب در سراسر کشور هجوم آوردند. آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی در گفت‌وگویی با روزنامه اعتمادملی آن روز را چنین روایت می‌کند. چیزی که یادم هستت اولین حـوزه نام‌نویسی‌مان در «کانون توحید» بود که ما خودمان رفتیم آنجا نشستیم و مردم که می‌آمدند برای اسم نوشتن، صف می‌بستند. چون اسمش را هم گذاشته بودیم «جمهوری اسلامی» بخشی از مردم خیال می‌کردند این همان انقلاب است. چون آن موقع جمهوری اسلامی خواست مردم بود. بعضی‌ها هنوز به این که این یک حزب است و چیزی جدای از اصل دولت واز اصل حکومت است، توجه نداشتند. همین‌طور به عنوان اینکه جمهوری اسلامی می‌خواستندو بالاخره خود را عضوی از نظام می‌دانستند آمدند اسم نوشتند.

بعضی اخبار حکایت از آن دارد که در دو روز نخست فعالیت حزب جمهوری اسلامی بیش از ۸۰هزار نفر در سراسر کشور به این حزب پیوستند.

پس از چندروزاعضای شورای مرکزی حزب مشخص شدند.این اعضاعبارت بودند از محمد جواد باهنر، سید محمدحسین بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، سیدعلی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی، اسدالله بادامچیان، عبدالله جاسبی، حسن آیت، حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان، سید محمود کاشانی، مهدی عراقی و علی درخشان.

■ **بهشتی، پدر تحزب در جمهوری اسلامی**

مسیح مهاجری -از یاران مر حوم بهشتی -در گفت‌وگویی با پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب تاکید می‌کند بنده شخصاًاز شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی در قیل و بعد از پیروزی انقلاب بارها شنیدم که ایشان می‌گفتند یکی از دلایل عدم موفقیت مردم و به خصوص روحانیت در مبارزات خود علیه رژیم شاه و استعمار، نداشتن تشکل بود و تاکید می‌کردند که بعد از ماجرای نهضت ملی شدن نفت، ما به این نتیجه رسیدیم که دلیل شکستی که ما متحمل شدیم، نداشتن تشکیلات سیاسی بود. اگر تشکیلات داشتیم، شکست نمی‌خوردیم و می‌توانستیم در مقابل کسانی که باعث به هم ریختگی نهضت شدند، کارهایمان را سر و سامان دهیم، چون خود ایشان این صحنه‌ها را دیده بودند، از این صحنه‌ها در واقع یک درس بزرگ سیاسی گرفتند. ایشان می‌گفتند که از همان زمان من به این فکر افتادم که ما باید تشکیلات سیاسی داشته باشیم و روحانیت باید با تشکیلات وارد میدان شود و کاری انجام دهد.

پس از تشکیل حزب شهید بهشتی در گفت‌وگویی با مجله عروه الوثقی بر اهمیت تحزب تاکید می‌کند و می‌گوید: «تابستان سال ۵۶بود که چند تا از دوستانمان به فکر ایجاد یک هسته روحانی مشکل براساس تأکید روی تقوی و ایمان، مبارز بودن و بینش مترقی اسلامی داشتن و در عین حال خالص اندیشیدن و اسلامی عمل کردن و مبرا از هر گونه گرایش غیراسلامی و تفکر التقاطی افتادیم و درنظر داشتیم که این هسته روحانی مبارز متعهد، شاخه سیاسی واجتماعی‌ای به وجود بیآورد که آن شاخه بتواند یک حزب و تشکیلات نیرومندسیاسی در خلأاجتماعی ما پایه‌گذاری کند.»

مر حوم بهشتی ایده تشکیل حزب علاقه‌مندان به حکومت اسلامی را پیش از انقلاب با بعضی چهره‌های سیاسی مبارز غیر روحانی آن دوران از جمله حبیب‌الله پیمان، یدالله سجایی و... در میان گذاشته و در این زمینه با آنها به‌هم‌اندیشی ننشسته بود.

با این‌حال و با توجه به اینکه انقلابیون همه قدرت را در اختیار گرفته بودند و اصولاً دید مثبتی هم از تحزب در اذهان اقشار مختلف مردم وجود نداشت، ورود به مقوله تحزب آن هم توسط یکی از مهم‌ترین رهبران انقلاب شجاعت وهمچنین انگیزه زیادی را طلب می‌کرد. این اقدام مرحوم بهشتی نشان از توجه ویژه‌وی به این مقوله بود. حتی بنا بر اقوال مستند بهشتی ابتدا پیشنه‌اد امام^(۶) برای تصدی ریاست دیوان عالی کشور را نمی‌پذیرد و تاکید می‌کند در حزب جمهوری اسلامی می‌تواند بهتر به انقلاب خدمت کند. با این حال و با تکلیف رهبر کبیر انقلاب در این سمت مشغول به فعالیت می‌شود.

فرزندنا شهید بهشتی درباره‌اهتمام این بزر گوار به تحزب تاکید می‌کند حزب برای پدر من به مثابه عبادتگاه بود. ایشان بارها این جمله را تکرار کرده بودند که «حزب معبد من است.»

■ **دومین حزب مهم انقلابیون**

کمتر از دو ماه بعد در هفتم فرور دین ماه سال ۵۸هفت گروه انقلابی مبارز در دوره رژیم سلطنتی که بخشی از آنها مشی مسلحانه هم داشتند باانتشار بیانیهای رسماً در هم ادغام‌شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را بنیان نهادند. این هفت گروه عبارت بودند از منصورون، امت واحده، فلق، توحیدی صف، فلاح، بدر و موحدین.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در کنار حزب جمهوری و چند تشکل قدیمی‌تر از جمله مؤتلفه، جامعه مدر سین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز به سازماندهی علاقه‌مندان اندیشه و راه امام خمینی ^(۶) پرداختند. همین امر هم سبب شد که این جبهه در مدت زمانی اندک در بسیاری رای گیری‌های انتخاباتی گوی سبقت را از رقبا برآید و به عنوان فراکسیون اکثریت در مجلس اول جمهوری اسلامی عرض اندام کنند.

■ **فاجعه تروریستی ۷ تیر**

با افزایش تنش‌ها ودر گیری‌های خشونت بار در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب، احزاب حامی بنیانگذار جمهوری اسلامی هم از آسیب و ترور در امان نماندند. با این حال باید تاکید کرد که تلخ‌ترین ودر عین حال بزرگ‌ترین کشتار انقلابیون در دفتر حزب جمهوری رخ داد و طی اقدامی تروریستی، دفتر مرکزی حزب جمهوری در سر چشمه تهران منفجر شد. در این انفجار آیت‌الله بهشتی - دبیر کل این حزب - همراه بیش از ۷۰ تن از کادر مرکزی این تشکل که اکثر ا از مدیران نظام به شمار می‌رفتند، به دیدار معبود شتافتند. پس از این حادثه ترور یستی محمدجواد باهنر به دبیر کلی حزب منصوب شد. وی هم در انفجار نهاد نخست وزیری همراه رئیس جمهور رجایی به شهادت رسید. پس از ترور شهیدمحمدجوادباهنر، آیت‌الله خامنه‌ای به سمت دبیر کلی این حزب بر گزیده شد. ایشان تا پایان فعالیت حزب جمهوری این پستی را بر عهده داشت. در تحلیل حملات به حزب جمهوری مطالب زیادی قایل نقل است اما به سبب مجال اندک تنها به بیانات رهبر معظم انقلاب در این زمینه بسنده می‌کنیم. ایشان در جمع خانواده شهدای هفتم تیر با تشریح انگیزه ترور یست‌ها از این بمب‌گذاری تاکید داشتند: «دشمنان انقلاب اسلامی وجود تحزب را به عنوان خطری برای موجودیت خود می‌دانست، بنابراین در صدد بر آمدند جمهوری اسلامی را به هر شکل مورد تهاجم قرار بدهند.» ایشان در بخش دیگری از بیانات خود، این رویداد را فراتر از مسائل فردی دانستند و تصریح کردند: «علت اینکه دشمن آن روز حزب جمهوری اسلامی را برای آن ضربه هولناک انتخاب کرد، این بود که آنها می‌خواستند به حزب ضربه بزنند و محور تشکل و تحزب را در مرکز آن مورد حمله قرار دهند که این نکته باید مورد توجه قرار بگیرد.»



پس از چندی اعضای شورای مرکزی حزب مشخص شدند. این اعضا عبارت بودند

از محمد جواد باهنر، سید محمدحسین بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی،سید علی‌خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی،

میرحسین موسوی، اسدالله بادامچیان، عبدالله جاسبی، حسین آیت،حبیب‌الله عسگر ا و لادی مسلمان، سید محمود کاشانی،

مهدی عراقی و علی درخشان.

ایشان در ادامه سخنان خود به لزوم وجود تشکل و تحزب برای قدر تمدن کردن نظام تاکید کردند. (۲ تیرماه ۱۳۶۳ - روزنامه جمهوری اسلامی)

■ **دوران رکود احزاب**

پس از آغاز جنگ هشت ساله و همچنین رفع بخش عمده‌ای از تهدیدات داخلی نظام، آرام آرام فعالیت احزاب وارد دوره رکود شد. این امر به ویژه با فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی مبنی بر عدم حضور نظامیان در تشکل‌های سیاسی تا حدود زیادی تشدید شد. این عوامل در کنار بعضی اختلافات درونی سبب شد که دو حزب نوپای انقلاب اسلامی - یعنی حزب جمهوری و مجاهدین انقلاب - با کسب تکلیف از امام راحل در سال‌های ۶۵و۶۶ فعالیت‌های خود را متوقف کنند. با این همه درست در همین ایام، حلقه چپ جامعه روحانیت مبارز با نظر مساعد امام خمینی ^(۶) از این حزب جدا شد و تشکل سیاسی مجمع روحانیون مبارز را تشکیل داد.

■ **تعامل امام ^(۶) به احزاب**

یکی از انتقادات امام خمینی ^(۶) به رژیم گذشته درباره محدودیت فعالیت احزاب بود. ایشان پس از تاکید محمدرضا پهلوی بر ساختار تک حزبی در ایران، این اقدام رژیم را استبداد دانستند وبه صراحت عضویت در این حزب را حرام شرعی اعلام کردند. امام ^(۶) پس از انقلاب هم از تکثر و همچنین سازماندهی نیروهای انقلاب حمایت کردند. ایشان در این زمینه از سهم خود برای کمک به فعالیت حزب جمهوری استفاده کردند. امام خمینی ^(۶)، آیت‌الله راستی کاشانی را هم به عنوان نماینده خود در سازمان مجاهدین انقلاب تعیین کردند. ایشان در سال‌های پایانی عمرشان نیز از انشعاب در مهم‌ترین تشکل روحانی کشور حمایت کردند و حضور سلایق متفاوت را در عرصه جامعه مفید دانستند. پس از رحلت امام ^(۶) نیز فعالیت‌های حزبی در کشور به رشد خود ادامه داد.

■ **دولت دهم و احزاب**

در سه دهه گذشته همه روسای ادوار مختلف قوه اجرایی جمهوری اسلامی در احزاب مختلف فعال بوده‌اند. با این حال این چهره‌ها تاکید داشتند که در مقام ریاست جمهوری یا اداره کابینه علایق حزبی را دخیل نمی‌کنند. در این میان نوع ادبیات محمود احمدی نژاد در باره احزاب با اسلاف خود کاملاً متفاوت بوده است. هر چند، که به شهادت تاریخ وآنسناد موجود خاستگاه وی هم از احزاب بوده است اما وی در این پنج سال با این ابزار ضروری دموکراسی سر سازش نداشته است. باید منتظر ماند ودید رسانه‌های حامی دولت برای انطباق اظهارات اخیر وی درباره احزاب باگفتمان ابتدای انقلاب و درج مجدد مهر «برابر بااصل» چه چاره‌ای خواهند اندیشید؟ این پرسشی است که با تروق نشریات حامی دولت در روز‌های آینده پاسخ آن را خواهید یافت. ☞



سخنگوی آقای احمدی نژاد نیستم

بررسی سیاست‌های دولت در حوزه احزاب در گفت‌وگو با مدیر کل سیاسی وزارت کشور

معصومه ستوده
Setyesh_satoodeh@yahoo.com
رئیس دولت دهم درباره تحزب و حزب ولایت تصریح کرد: «رهنمود رئیس جمهور محترم

برای تحزب کشور یک فرصت است.»

نگاهی واقع‌بینانه و از روی انصاف داشته باشید، جهت‌گیری‌های وزارت کشور در امر فعالیت سیاسی و تحزب یک فرصت است. چون که دولت نهم بر آمده از درون یک حزب نیست و در تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌ها بر محور منافع و دستورات حزب متبوع خود حرکت نمی‌کند. این امر سبب می‌شود بدون ملاحظات محدود کننده صرفاً بر مبنای منافع ملی و منافع مردم تصمیم‌گیری کند و به مقوله تحزب نیز از درپچه منافع ملی و منافع مردم نگاه می‌کند. اجازه بدهید به سؤال شما کمی روشن‌تر جواب بدهم. آیا

قبول دارید که حزب اصولاً یک نهاد مردمی است و باید کار ویژه خاص خود را داشته باشد؟ پیستر فعالیت احزاب کجاست؟ جامعه هدفش و مخاطبش کیست؟ وزارت کشور نمی‌تواند به مردم دستور بدهد که به حزب اعتماد کنید یا حزب را بپرسید. احزاب طبق قانون با حاکمیت یک ارتباطی دارند و با نظارت کمیسویی متشکل از نمایندگان سه قوه فعالیت می‌کنند، قانون با صراحت حوزه آزادی و فعالیت احزاب را مشخص کرده است. من سؤال این است که کمیسیون ماده ده احزاب برای کدام حزب فراتر از قانون مضیق و محدودیتی ایجاد کرده است؟ ضمن اینکه احزاب می‌توانند در اعتراض به مصوبات کمیسیون ماده ۱۰ احزاب به محاکم قضایی شکایت کنند. کدام حزب نسبت به تصمیمات کمیسیون شکایت کرده است؟ تنها بحثی که منتقدین برای ادعای خود مطرح می‌کنند قطع پرداخت یارانه به احزاب است البته این انتقاد بیشتر از طرف کسانی مطرح می‌شود که در یک دوره بنا بر دلایلی از بیشترین مقدار یارانه برخوردار بودند. برای روشن شدن مطلب باید بگویم اولاً فقط سه سال آن هم در یک دوره دولت اصلاحات به احزاب یارانه پرداخت شده و در دولت‌های قبلی هم چنین یارانه‌ای پرداخت نشده است. ثانیاً تعداد قابل توجهی از کارشناسان و صاحب‌نظران سیاسی اعتقاد دارند که اگر هزینه احزاب توسط دولت‌ها تامین شود احزاب دولتی شده و استقلال خود را از دست می‌دهند که این خلاف اصل مردمی بودن احزاب است.

البته برخی کشورها هم باساز و کارهای مطمئن تری تجربه کمک مالی به احزاب را دارند و اگر شرایط و اولویت‌ها ایجاب کند و ساز و کار دقیق و مطمئنی برای کمک دولتی به احزاب طراحی شود پرداخت یارانه به احزاب

می‌تواند مفید هم باشد. من از اساس منکرش نیستم.

شما در سخنان خود به این مسأله اشاره داشتید که کمیسیون

ماده ده احزاب اقدامی فراتر از قانون انجام نداده است، آیا حکم

ابطال پروانه احزاب حتی با فرض قطعی بودن تخلف آنها، در حوزه

اختیارات این کمیسیون است؟

کمیسیون ماده ده احزاب مجوز را باطل نکرده؛ به تعبیری ابطال پروانه احزاب از اختیارات محاکم قضائی و قوه قضائیه است. طبق ماده ۱۶ قانون احزاب، تشکّل‌ها از ارتکاب یک سری اعمال منع شده‌اند. طبق ماده ۱۷ همان قانون اگر احزاب مرتکب هر کدام از مواردی که در ماده ۱۶ از ارتکاب آنها منع شده‌اند، بشوند کمیسیون می‌تواند تذکر و بعد اخطار بدهد و در نهایت پروانه فعالیت را توقیف کند و در مرحله چهارم می‌تواند برای انحلال، پرونده را به دادگاه بفرستد. انحلال پروانه فعالیت احزاب در اختیار محکمه بوده و کمیسیون ماده ده احزاب تا کنون پروانه فعالیت دو حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب را توقیف کرده که این مسأله عین قانون است. در ماده ۱۷ قانون احزاب به صراحت آمده؛ در صورتی که فعالیت تشکیلاتی یک گروه مصداق تخلفات مذکور در ماده ۱۶ باشد، کمیسیون می‌تواند در این مورد از ابزارهای خود- یعنی تذکر کتبی، اخطار، توقیف پروانه و تقاضای انحلال از دادگاه- استفاده کند. قبل از توقیف پروانه به دو حزب اخطار داده شده بود و حتی من در مصاحبه‌ای ابزار امیدواری کرده بودم که این احزاب به خطوط قرمز قانون بیشتر توجه کنند؛ ولی متأسفانه بنا بر دلایلی رفتار این دو حزب نهایتاً اعضای کمیسیون را به این نتیجه رساند که رفتار این احزاب مصداق رفتارهایی هستند که احزاب در ماده ۱۶ قانون احزاب از آن منع شدند و در نهایت هم اعمال قانون کرد.

کمیسیون در مورد کدام یک از تخلفات احزاب، خود را مکلف به

بر خورد مستقیم می‌داند؟

ارتکاب افغالی که به نقض استقلال کشور منجر شود، هرگونه ارتباط و مبادله اطلاعات تبانی و مواضع با سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌ها، ارگان‌های دولتی احزاب کشورهای خارجی در هر سطح و به هر صورت که برای آزادی، استقلال و وحدت ملی و مبانی جمهوری اسلامی ایران مضر است، همچنین دریافت هر گونه کمک مالی و تدارکاتی از بیگانه و نقض آزادی‌های مشروع دیگران از دیگر موارد است؟ ایراد تهمت افترا و شایعه پراکنی، نقض وحدت ملی و ارتکاب اعمالی چون طرح‌ریزی برای تجزیه کشور، تلاش برای ایجاد اختلاف بین صفوف ملت با استفاده از زمینه متنوع نژادی و فرهنگی و مذهبی موجود در جامعه ایران، نقض موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی و تبلیغات ضد اسلامی و پخش کتب و نشریات مضله یا اختفا و نگهداری اسلحه و مهمات غیر مجاز اعمالی هستند که طبق ماده ۱۶ قانون احزاب از ارتکاب آنها منع شده‌اند.

تا آنجایی که به خاطر دارم به استناد چندین بند کمیسیون به توقیف پروانه و سپس به تقاضای انحلال دو حزب یاد شده از دادگاه رأی داد.

آیا می‌شود به صرف تخلف چند نفر کل مجموعه را تعطیل کرد.

این کار مانند این است که شما به خاطر تخلف چند نفر در هیات

مدیره کل کار خانه را تعطیل کنید؟

در ماده ۱۷ قانون احزاب تصریح شده در صورتی که فعالیت تشکیلاتی یک حزب منشأ تخلف باشد، کمیسیون می‌تواند به این ترتیب زیر عمل کند؛ تذکر کتبی، اخطار، توقیف پروانه و تقاضای انحلال از دادگاه. در اینجا فعالیت فردی اعضای احزاب مستند قرار نگرفته. به‌طور مثال یک جا کار تشکیلاتی در بیانیه احزاب متبلور می‌شود، در بیانیه یک حزب وقتی استقلال کشور نقض شده یا تهمت و افترا متوجه افراد می‌شود، یا در بیانیه‌ای به عملکرد فرد، نهاد، دستگاه و حتی نظام تهمت زده می‌شود می‌توان آن را مورد بررسی قرار داد. بنابراین در کمیسیون ماده ده احزاب به تخلفات تشکیلاتی احزاب رسیدگی می‌شود. ممکن است یک عضو حزب مرتکب تخلف رانندگی شده

- سیاست
- احزاب**

باشد یا بزهی مرتکب شده یا کسی از وی شکایت کند. این موضوع ربطی به کمیسیون ندارد.
یعنی بر این باور هستتید که کمیسیون در این مورد بیشترین سعه‌صدر را داشته است؟

بله ما ۲۵۰ حزب داریم و تنها در مورد دو تا سه حزب این‌گونه اعمال قانون شده و آن هم بعد از بی‌توجهی به تذکر و اخطار صورت گرفت.

مجددا به پرسش ابتدای بحث برمی‌گردم. بسیاری از منتقدان شما مشی دولت دهم و بیش از آن دولت نهم را محدود کننده ارز یابی می‌کنند این انتقاد را قبول دارید؟

من از شما می‌خواهم که برای این ادعا فقط یک استدلال ارائه کنید. خب قطعاً استدلالی نیست و این اتهام تنها یک ادعاست. تنها چیزی که هست این است که دولت کار و وظیفه قانونی خود را انجام می‌دهد و تسلیم فشارها و انتظارات ویژه‌خواهی‌ها نمی‌شود و این جهت‌گیری‌ها ظاهراً بر خی را کمی عصبانی و کم تحمل کرده‌ است و به نظرم بعضی از اتهام‌زنی‌ها و فراقتنی‌ها با این واقعیت ارتباط دارد.

منتقدان شما بر این باور هستند که قطع یارانه مصداق مشی محدود کننده احزاب است آیا طرح این شواهد کافی نیست؟
خب حزب سیاسی یک بنگاه اقتصادی نیست. بودجه احزاب باید شفاف و از محل مشروع تأمین شود و یکی از مشروع‌ترین شیوه‌های تأمین بودجه احزاب اخذ حق عضویت از اعضا و بر خورداری از اعانات است. البته در بعضی از کشورها با یک‌ساز و کار مشخص پرداخت یارانه به احزاب تجربه شده است که بعضی ساز و کارهای تجربه شده کارآمد بوده و برخی از کشورها هم تجربه مفیدی در این زمینه ندارند. بدیهی است که اگر پرداخت یارانه منجر به رشد قارچ‌گونه احزاب خانوادگی و غیر کار کرد گر یارانه شود یا منشا سوءاستفاده باشد یا باعث وابستگی احزاب و به مخاطره افتادن استقلال احزاب شود، اصرار بر پرداخت یارانه منطق و محملی نخواهد داشت، مگر اینکه یک ساز و کار کاملاً کار آمد طراحی شود که نهاد پرداخت‌کننده یارانه که دولت است اطمینان داشته باشد وجوهی که از کیسه مردم به گروه‌ها پرداخت می‌شود در نهایت در راستای منافع مردم هزینه می‌شود. البته ما در اصلاح قانون احزاب به دنبال این هستیم که اصل حمایت مالی از احزاب پیش‌بینی شود. اما دولت رانمی‌توان محدود و موظف کرد بی‌حساب و کتاب کاری بکند. بلکه دست دولت را باید باز کرد که اگر توانست ساز و کارهای پرداخت یارانه‌ها را به‌گونه‌ای طراحی کند که این پول‌ها در محل مورد منظور خرج شود، این پیش‌بینی را انجام دهد؛ چون این پول از کیسه مردم خرج می‌شود بنابراین برای خرج آن باید برنامه داشت تا نتیجه فرایند به نفع مردم باشد.

دغدغه اصلی این است که به طور نمونه طبق قانون احزاب حزب موتلفه نمی‌تواند با تابلوی حزب موتلفه کار اقتصادی انجام دهد. این مساله در کنار عدم پرداخت یارانه، احزاب را دچار مشکل اساسی کرده است. چه تدابیری می‌خواهید برای رفع این مشکل انتخاب کنید؟

رهنمود رئیس جمهور محترم برای *حزب کشور* یک فرصت است. متصفانه نیست که از رهنمود به‌جای ایشان یک معنای دیگری را منظور و مصادره به مطلوب کنیم

اصولاً در هیچ کجای دنیا با تابلوی حزب نمی‌توانند کار اقتصادی انجام دهند.

حالا با این وضعیت یک حزب چگونه می‌تواند به حیات سیاسی خود ادامه دهد؟

هزینه حزب از یارانه که تأمین نمی‌شود از اسم یارانه مشخص است که یارانه فقط یک کمک مالی است و به تعبیری نمکی در آش!

البته با یارانه احزاب شاید بتوانند مخارج اندکی از جمله هزینه برگزاری یک کنگره را تأمین کنند.

همان‌طور که گفتید بسا تابلوی یک حزب یک گروه سیاسی نمی‌تواند به فعالیت اقتصادی بپردازد ولی اعضا می‌توانند یک شرکت و بنگاه را به ثبت برسانند و با اجازه و نظارت نهادهای ذی‌ربط به فعالیت بپردازند. من اشاره کردم که مشروع‌ترین محل در آمد حزب از محل پرداخت حق عضویت اعضاست. حزبی که فعالیت می‌کند باید به‌طور منطقی هزینه خود را از جیب اعضای خود و از محل مشروع تأمین کند و محل اعلانات هم باید مشخص شود و کسی که حق تصرف در مال خویش را دارد می‌تواند آن را ببخشد و آن را به حزبی هدیه کند اما باید مشخص باشد که از کدام حساب به کدام حساب پول واریز شده است و عندالزوم برای چه؟

فکر نمی‌کنید با این رویکرد از سوی دولت در جهت قطع یارانه بستر نمود مافیای اقتصادی در درون احزاب فراهم می‌شود؟

یکی از آسیب‌های *حزب* احتمال وابستگی آنها به صاحبان قدرت اقتصادی است. اصلاً برخی از احزاب در دنیا ابزار و آلت دست صاحبان قدرت و ثروتند و بدیهی است که این آسیب فقط با پرداخت یارانه از کیسه مردم ریشه کن نمی‌شود. پرداخت یارانه در صورتی که به‌ساز و کار دقیق باشد برای مقابله با پدیده مورد اشاره شما به عنوان فقط یک مؤلفه در کنار مؤلفه‌های دیگر می‌تواند مؤثر باشد.

این مساله در ایران امکان‌پذیر نیست؟

چرا در دنیا این‌گونه است. در کشورهایی که سابقه حزب‌زادتری دارند و در مسیر شفافیت‌گام برداشتنند به اینجارسیدند. بالاخره سره از ناسره باید مشخص شود تا چتر بازارن سیاسی و به قولی پاراتوتیست‌ها نتوانند خود را بر سرنوشت مردم تحمیل کنند و بعد به دنبال منافع خود باشند.

مگر یک حزب از اعضای خود چقدر می‌تواند حق عضویت بگیرد؟ چقدر یک فعال سیاسی که به قدر کافی هزینه پنه پرداخت می‌کند، حاضر است که در آمد خود را صرف حزب کند؟

معمولاً کسانی به دنبال کار حزبی می‌روند که به تعبیری جزءنخبگانند، البته فقط نخبگان دانشگاهی منظور نیستند و فقط نمی‌توان به یک دانشجوی فارغ‌التحصیل علوم سیاسی نخیه گفت. بسیاری در حوزه اقتصاد و سیاست جزو نخبه‌ها محسوب می‌شوند. غالباً کسانی که به‌فعالیت سیاسی می‌پردازند پذیرفته شده و می‌توانند هزینه ورود خود را به یک عرصه پرداخت کنند. کسانی که وار دین عرصه می‌شوند می‌پذیرند که باید وقت بگذارند و هزینه‌ای را بپردازند به هر حال حق عضویت بخشی از هزینه‌ها را تأمین می‌کند و فرد یاد می‌گیرد که باید بهای ورود به هر عرصه را پرداخت کند. نمی‌شود به یک عرصه وارد شد و انتظار داشت فقط از فایده آن عرصه استفاده شود. و باید در مسیر نهادینه شدن این موضوع گام برداشت. البته ما مخالف پرداخت یارانه نیستیم بلکه بر این باور هستیم که پرداخت یارانه بایدساز و کار داشته باشد اگر دولتی هزینه پرداخت می‌کند – با توجه به استراتژی و وعده‌هایی که به مردم داده – اولویت‌های رای‌دهندگان خود را هم تحلیل می‌کند. ممکن است مساله‌ای در اولویت چندم یک دولت باشد ولی همان مساله در اولویت اول یک دولت قرار گیرد. به هر حال دولتی که اولویت خود را بر نامه اقتصادی قرار داده با دولتی که اولویت خود را فرهنگی و در مقطعی سیاسی قرار می‌دهد در اولویت‌های کاری متفاوت عمل خواهند کرد.

احزاب اولویت چندم دولت دهم هستند؟

به نظر من احزاب کارآمد که به عنوان نماینده قشر قابل توجهی از مردم باشند و دارای بدنه اجتماعی باشند که سخنگوی طیف عظیمی از مردم هستند و در چهارچوب اصول و ارزش‌های مورداعتماد ملت و قانون اساسی

کار کنند مفیدند. در قانون اساسی در اصل ۲۶ بلافاصله بعد از تأکید بر آزادی احزاب آن را مشروط بر این کرده که ناقض آزادی، استقلال و مبانی وحدت ملی و موازین اسلامی و مبانی جمهوری اسلامی نشود. اگر احزابی این شرایط را داشته باشند به نظر می‌رسد که حضورشان در کشور دارای آثار است و چنین تحزبی در بستر سیاسی می‌تواند جزو اولویت‌های اول باشد.

یعنی از دید آقای احمدی‌نژاد هم همین‌گونه است؟

ببخشید من سخنگوی آقای دکتر احمدی‌نژاد نیستم. من مدیر کل سیاسی وزارت کشور هستم. در حوزه نظری کارم هم سالیان سال شاگردی کرده‌ام ، وظیفه مدیریت امور سیاسی کشور با وزارت کشور است. دولت برای خود سخنگو دارد و اگر نهادهای زیر مجموعه دولت رفتار یا موضعی متفاوت با استراتژی دولت اتخاذ کنند، اصلاح می‌فرمایند. بنابراین مدیر کل سیاسی موضع‌گیری‌هایش در چهارچوب استراتژی و نگاه دولت است. به‌اعتقاد من چنین احزابی که به دنبال منافع ملی بوده و قاعده رقابت را پذیرفته‌اند و علاقه‌مند هستند که ارزش‌ها و مبانی و اصول و قانون در کشور نهادینه شود نعمت هستند؛ هر چند ممکن است منتقد من هم باشند. اما اگر با شاخص ارزش‌ها، مبانی، اصول و قانون از دولت انتقاد کنند، این انتقاد سرمایه محسوب می‌شود؛ اینکه در کدام اولویت قرار می‌گیرد متضمن این است که بقیه اولویت‌ها را بررسی کنیم.

گلابه بعضی فعالان سیاسی به این مساله محدود نمی‌شود زیرا اینها از اینکه دولت در تدوین پیش‌نویس قانون احزاب از احزاب شاخص نظر خواهی نکرده است دلخور هستند. چرا با احزاب مشورت نکردید؟

دبیر خانه کمیسیون ساده ده احزاب طی فراخوانی از کلیه احزاب و صاحب‌نظران خواست تا نظرات و پیشنهادات خود را در اختیار کمیسیون قرار بدهند و علاقه‌مندان هم همکاری هم نظرات خود را با استفاده از همین فرصت در اختیار کمیسیون گذاشتند و البته اهل انصاف این موضوع را می‌دانند. به نظرم منفی بافی‌ها شایسته جامعه ما نیست.

امادر پیش‌نویس قانون احزاب نظر خواهی از فعالان سیاسی منتقد صورت نگرفته و جای خالی این مساله مشهود است؟

ما در فراخوان رسمی از احزاب و گروه‌ها و صاحبان فکر که در رسانه‌ها منعکس شد خواستیم نظرات و انتقادات خود را با در میان بگذارند؛ حتی در مقطعی که روی پیش‌نویس کار کارشناسی می‌شد اساتید دانشگاهی در جلسه کارشناسی حضور یافتند و نظرات خود را دادند. ما از احزاب درخواست کردیم تا نظرات خود را به ما منتقل کنند و از نظرات استفاده کردیم.

پس یک سمینار یا جلسه‌ای شبیه به کنگره برگزار نمی‌شود؟

آرشیو وزارت کشور مملو از نتیجه مطالعات صورت گرفته است. قانون احزاب در مطبوعات هم مورد پردازش وسیع قرار گرفته و همه این موارد در آرشیو وزارت کشور موجود است. برداشت و قضاوت ما این بود که ما به‌اندازه کافی به اطلاعات دسترسی داریم و کسانی را که می‌توانستند به ما کمک کنند دعوت کرده و از نظراتشان بهره‌گرفتیم. کسانی که اعتقاد دارند فقط با نامه نوشتن این امکان وجود داشت تا نظرات جمع آوری شود نظرشان قابل احترام است اما ما این راهکار را انتخاب کردیم.

اطهارات آقای احمدی‌نژاد را بسیاری در جهت محدودسازی احزاب بر شمرند. آیا ایشان می‌خواهند

در جهت تک حزبی شدن جامعه گام بردارند؟

رهنمود رئیس جمهور محترم برای *حزب کشور* یک فرصت است. متصفانه نیست که از رهنمود به‌جای ایشان یک معنای دیگری را منظور کنیم و مصادره به مطلوب کنیم. همچنان که اصل ۲۶ قانون اساسی ما بر آزادی احزاب تأکید می‌کند ولی بلافاصله آن را مشروط می‌کند، اتفاقاً اگر احزاب رفتار خود را با شاخص ولایت تنظیم کنند خود به خود شروط

مندرج در اصل ۲۶ قانون اساسی تأمین می‌شود. اظهار نظر آقای احمدی‌نژاد در ادامه قانون اساسی و در ادامه نگاه حضرت امام^(ع) است. من جمله‌ای از حضرت امام^(ع) نقل می‌کنم که ایشان تصریح کردند که همه ما تحت یک حزب – یعنی حزب‌الله– هستیم. آیا می‌توان از این جمله این نتیجه را گرفت که امام^(ع) با *حزب* مخالف بوده یا امام^(ع) با اصل ۲۶ قانون اساسی مخالف بودند، همین اصل قانون اساسی در زمان حیات امام^(ع) تصویب شد، بزرگان یک کشور جهت رانشان می‌دهند و اصولاً درست نیست رهنمود بزرگان مصادره به مطلوب شود.

برخی بر این باور هستند که علت تمایز این است که برداشت شما با قانون اساسی با برداشت بخش عمده‌ای از سیاسیون کشور از قانون اساسی متفاوت است. در این مورد چه نظری دارید؟

وقتی صحبت از قانون می‌کنیم باید مشخص شود که قانون چیست. قانون تصویب‌کننده، مجری و ناظرش و مفسررش کیست و اگر برداشت‌های متفاوتی شکل گرفته مشخص‌کننده تکلیف نهایی چه مرجعی است، وقتی صحبت از قانون اساسی می‌شود، قطعاً جایگاه مجری، ناظر و مفسر مشخص است. قانون اساسی رانمی‌شود تفسیر به رأی کرد و آنجا که بر خلاف تفسیر شخصی باشد، عمل نکرد و از حکم قانون سر باز زد. در بحث شبهه در برداشت از قانون اساسی باید به خود قانون مراجعه کرد که گفته‌باید از شورای نگهبان استفسار شود، تعبیر کننده و مفسر قانون اساسی شورای نگهبان است. حالا ممکن است که گاهی تفسیر کسی با برداشت شورای نگهبان متفاوت باشد، باید از قانون تمکین کرد. در دنیا این اصل حقوقی یک اصل پذیرفته شده است. به‌طور مثال شما در چراغ قرمز نمی‌توانید به تشخیص خود رد شوید؛ مگر اینکه مکانیسمی بالاتر از چراغ قرمز (پلیس) وجود داشته باشد.

آیا کمیسیون ماده ده احزاب توانسته نگرش موجود در جامعه نسبت به تحزب را ترمیم کند؟

قضاوت اجتماعی در کوتاه مدت شکل نمی‌گیرد. به هر حال کم‌اعتمادی نسبت به *حزب* سابقه تاریخی داشته و دلایل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارد و به سرعت امکان ندارد تغییر کند. ما باید در گام ابتدایی روی دیسگاه نخبگان پیرامون *حزب* و احزاب کار کنیم. ملت ما ملتی مذهبی و اعتقادی است. در نگرش دینی حزب هدف نیست بلکه وسیله است و به تعبیری در نگرش دینی قدرت هدف نیست؛ بلکه وسیله و ابزاری برای هدایت جامعه در مسیر کمال است. اگر مسیر فرد و حزب درست و دقیق باشد مردم همراهی می‌کنند. یکی دیگر از کار کردهای حزب آموزش سیاسی است. حزب می‌تواند قاعده مردم‌سالاری را نهادینه کند، از سوی دیگر یک حزب باید در استقرار نظم و قانون پیش قدم بوده و نسبت به مسائل مرتبط با استقلال و منافع ملی کشور حساس باشد، خب اگر حزبی در خلاف جهت این جهات حرکت کند، طبیعی است که سرمایه مردم را از دست می‌دهد، وزارت کشور نمی‌تواند به مردم دستور بدهد که در خصوص احزاب چگونه فکر کنند. بخشی از این

تعداد قابل توجهی از کارشناسان و صاحب‌نظران سیاسی اعتقاد دارند که اگر هزینه احزاب توسط دولت‌ها تأمین شود احزاب دولتی شده و استقلال خود را از دست می‌دهند که این خلاف اصل مردمی بودن احزاب است

سید حمید پارسا

hamid.parsa78@gmail.com

رئیس کمیسیون سیاست داخلی مجلس هشتم از ضعف بنیان‌های تحزب در ایران گله دارد و تاکید می‌کند باید برای تقویت آن، برنامه‌های بلندمدتی را تهیه و تدوین کرد. روح‌الله حسینیان که در مجلس به عنوان رئیس فراکسیون حامیان دولت نیز شناخته می‌شود از نوح تعامل

رئیس دولت دهم با احزاب نیز گله دارد. وی در این گفت‌وگو تصریح می‌کند: «احمدی‌نژاد مسوولیت اظهارات مشایی را می‌پذیرند اما حاضر به پذیرش مسوولیت حزب نیست.» حسینیان در بخش دیگری از این گفت‌وگو به تشریح مختصات تحزب در نظام ولایی می‌پردازد.

در باره پذیرش حکومت تاکید می‌کنند اگر نبود برای اینکه حقی اعمال کنم و باطلی را محو کنم افسار و ریسمان حکومت را رها کرده وبه دوشش می‌انداختم. یس‌در جنگ صفین هنگامی که ابن عباس ایشان را در حال

وصله زدن به نعلین خود می‌بیند و نسبت به این امر اعتراض می‌کند. امیرالمومنین ^(ع) خطاب به وی می‌فرمایند: «قیمت این کفش چقدر است؟» ابن عباس پاسخ داد: «هیچ!» حضرت در جواب وی فرمودند: «به خدا اگر احقاق حقی نبود، اصل حکومت بر شما به اندازه بهای این کفش برای من ارزش نداشت.» در غرب قدرت را برای قدرت می‌خواهند. در آن کشورها قدرت وسیله‌ای برای رسیدن برخی افراد به حکومت است. اما در اسلام هیچ‌گاه قدرت برای قدرت دارای ارزش و اعتبار نبوده است. بلکه کسب قدرت برای اجرای عدالت و برپایی ارزش‌ها مورد توجه بوده است هنگامی که هدف، این‌گونه تعیین شد برای دستیابی به آن محدوده و قیود فراوانی ایجاد می‌شود. اگر کسب قدرت تنها برای رسیدن به حکومت باشد نحوه دستیابی قدرت مورد توجه قرار نمی‌گیرد و هر ابزاری ولو نامشروع مباح دانسته می‌شود. در حزب اسلامی هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. به همین دلیل حضرت علی ^(ع) حاضر به پذیرش شرط عمل به فتوای شیخین برای رسیدن خلافت نشد و تاکید کرد تنها به قرآن، سنت رسول الله و اجتهاد خود عمل می‌کند.

با این اوصاف و تعاریفی که از احزاب ارائه شد این پرسش در ذهن متبادر می‌شود که چرا احزاب در جامعه ما نتوانسته‌اند ریشه بدوانند و نفوذشان تا این حد پایین است؟ حال آنکه احزاب در جوامع غربی تا حدود زیادی مورد اعتماد شهروندان بوده و در کنش اجتماعی آنها نقش تعیین‌کننده‌ای را بازی می‌کنند.

عدم کارایی احزاب در ایران، هم سابقه تاریخی دارد و هم سابقه فرهنگی. در کشور ما احزاب سابقه خوبی ندارند. همه احزابی که پس از مشروطه روی کار آمدند یا وابسته به روسیه بودند یا انگلیس. این احزاب هیچ‌گاه نتوانستند اعتماد ملت مسلمان ایران را جلب کنند. در این میان در برخی از ادوار چند تن از نخبگان دور هم جمع می‌شدند و با همفکری خود و بسیج مردم فعالیت‌هایی را انجام می‌دادند. با این حال این‌گونه رویدادها در تاریخ ما به صورت استثنا بوده است و این نخبگان نیز نتوانستند در ادامه، رابطه مستمری با توده‌ها ایجاد کنند. یکی از مهم‌ترین دلایل این روند نیز به این مساله مرتب‌بود که اصولاً اهداف و برنامه‌های احزاب ونخبگان انطباقی با

سیستم تک‌حزبی

مخالف قانون اساسی است

تحزب در نظام جمهوری اسلامی در گفت‌وگو با روح‌الله حسینیان

خواست توده‌ها نداشت.

نسبت این موضوع با آزادی احزاب چیست؟

اتفاقاً زمان‌هایی را داشته‌ایم که در ایران آزادی کامل وجود داشته است. ما در دوره مشروطه به نوعی با فترت قدرت سیاسی مواجه بودیم در این دوره احزاب زیادی رشد یافتند. فراکسیون‌های مجلس نیز قدرت زیادی پیدا کردند. بعد از جنگ جهانی دوم وسقوط رضاخان در شهریور ۲۰ نیز حدود یازده سال فضای تقریباً آزادی برای فعالیت احزاب پدید آمد. در این دو دوره زمانی احزاب دوره آزادی ودموکراسی را تجربه کردند؛ با این حال متأسفانه احزاب به سبب عدم درک موقعیت و همچنین دوری از مردم و خواسته‌های آنها، نه‌تنها نتوانستند اعتماد آنها را جلب کنند بلکه بر بدبینی‌ها وسو تفاهمات موجود افزودند.

در این دوره زمانی احزاب مستقل غیر وابسته به دول خارجی نیز در کشور به وجود آمدند؟

بله، احزاب مستقل نیز به وجود آمدند اما باید به وضعیت کلان احزاب در آن دوره توجه کنیم و آن وضعیت را مورد قضاوت قرار دهیم. در دوره بهران دموکراسی در ایران حزب توده که به‌شوروی وابسته بود تأثیرگذاری زیادی داشت یا حزب انگلیسی رعد که در آن دوره فعال شده بود. دومین نقیصه احزاب در تاریخ ایران که باید به آن اشاره شود به ویژه در دوره پهلوی دوم وابستگی آنها به حکومت و دولت بود. در همه جای دنیا ابتدا مردم احزاب را به‌وجود می‌آورند و سپس با فعالیت‌های مستمر و طولانی ضمن دستیابی به قدرت، دولت مطلوب خود را تشکیل می‌دهند. متأسفانه این روند در کشور ما در اکثر موارد معکوس بوده است. ابتدا جریان یا چهره‌هایی به قدرت و حکومت می‌رسند. سپس این افراد برای مداوم قدرت خود دست به تشکیل احزاب می‌زنند. این احزاب قدرت‌ساخته از سویی به توجیه‌اقدامات صاحبان قدرت می‌پردازد و از سوی دیگر نمی‌توانند در اقشار مختلف جامعه پایگاه به دست آورند. همین امر هم سبب می‌شد تا زمانی که پشتوانه‌های قدرت حزب در مصدر امور حضور داشتند این گونه احزاب فعال بوده و خروشی داشتند و به محض خروج دست‌اندر کاران این گونه احزاب از دولت یا حکومت، آن تشکل فرو می‌ریخت یا به صورت کاملاً محسوس و در کمترین زمان به حاشیه رانده می‌شد.

مشکل سوم تاریخی تحزب در ایران عمر کوتاه آن است. در غرب دست کم احزاب بیش از ۳۰۰ سال فعالیت مستمر داشته‌اند و در این مدت زمان

طولانی نوعی اعتماد بین آنها و اقشار مختلف مردم به وجود آمده است. در این کشورها احزاب از اتحادیه‌های صنفی و کارگری نشأت گرفته‌اند. به این معنی که اقشار مختلف برای رسیدن به خواسته‌های صنفی و طبقه‌ای خود به این نیاز رسیده‌اند که در فعالیت‌های حزبی مشار کت داشته باشند. روند تحزب در غرب با آغاز دوره سرمایه‌داری وشکوفاشدن صنعت و کشف ماشین بخار همراه با بروز خواسته‌های اجتماعی مردم و طبقه کار گر همراه شد ودر این مدت تکامل یافت. اما در ایران ما به اصطلاح دوره سرمایه‌داری وتشکل طبقه کار گر را تجربه کم و بیش طی کردیم اما به سبب داشتن دولت‌های سرمایه‌دار، وابسته ومقتدر، مجالی برای سازماندهی خواسته‌های صنفی، اجتماعی وسیاسی اقشار مختلف مردم به‌ویژه کارگران فراهم نشد. در نتیجه ما شاهد رشد ونمو تشکل‌های صنفی و احزاب در کشور نبودیم.

به عبارت دیگر ما پروسه و تجربه تاریخی آن را نیز طی نکردیم.

از نظر فرهنگی نیز احزاب در مسیر خود با مشکلات زیادی مواجه بودند. به هر ترتیب اکثر قریب به اتفاق ملت ایران شیعه بودند و دارای مرجعیت حتی در زمان رژیم‌ها و سلاطین دیکتاتور دو نوع حکومت در ایران مستقر بوده است. یکی حکومت رسمی شاهان و وابستگان به آنها بوده وحکومت دیگر حکومت مرجعیت بوده است. بسیاری از مردم برای انجام یا ترک افعال خود از مرجعیت اجازه می‌گرفتند. حتی بسیاری از دستورات حکومت رسمی نیز در صورت تأیید مراجع قابلیت اجرا می‌یافت. به خاطر داریم که شاه با تاسیس حزب رستاخیز همه ملت را موظف به عضویت در این حزب کرد. در این زمینه و برای ترغیب مردم برای عضویت در این حزب حاکمیت از استفاده از هیچ ابزاری چه ترغیب و چه ترعب دریع نکرد. اما حضرت امام ^(ع) و برخی دیگر از مراجع تقلید در فتاوای خود عضویت در این حزب را حرام اعلام کردند وعلا پروژه رژیم با ناکامی مواجه شد.

پس از مدتی اندک از انقلاب نیز شاهد بودیم که در بسیاری از مقاطع زمانی مردم از احزاب فاصله گرفتند و کمتر در این امور مشارکت کردند.

بله، در ابتدای انقلاب هنگامی که اصحاب امام ^(ع) حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند بسیاری از مردم با توجه به ناآرامی‌های سیاسی کشور و همچنین فضای سیاسی ابتدای انقلاب با عضویت در حزب جمهوری تلاش کردند از امام ^(ع) و انقلاب دفاع کنند. آنها بر این باور بودند که حزب جمهوری می‌تواند با بسازماندهی مردم به امنیت و آرامش کشور یاری

روح‌الله حسینیان از نمایندگان شاخص حامی رئیس دولت دهم نسبت به اقدامات برخی از جمله نزدیکان محمود احمدی‌نژاد، انتقادات فراوانی دارد.

● **عکس:**

امیرجدیدی

برسائند. با گذشت زمان و تثبیت انقلاب و ایجاد امنیت نسبی در داخل مرزها و همچنین شدت گرفتن جنگ، مردم اولویت‌های دیگری را مورد توجه قرار دادند و از فعالیت‌های حزبی فاصله گرفتند.به همین خاطر حزب نتوانست به کار خود ادامه دهد. این‌جا باز تأکید می‌کنم که برای رسیدن به نمونه مطلوب تحزب در نظام باید حزب در جمهوری اسلامی باز تعریف شود و نقش و جایگاه آن نیز مورد تامل ویژه قرار گیرد. پس از آن نیز باید بر فرهنگ‌سازی در این باره تأکید شود. این امر هم برنامه یک سال و دو سال نیست. باید با مطالعات جدی، آسیب‌شناسی تحزب در یک سده‌ اخیر و واقع‌بینی برنامه‌ای بلندمدت در باره تحکیم تحزب در جمهوری اسلامی تهیه و تدوین شود. این برنامه باید به صورت دقیق اجرا شود. احزاب نیز باید تلاش کنند که در طی زمان طولانی اعتماد مردم را به خود جلب کنند و این لیاقت را پیدا کنند که بیست سال دیگر بتوانند در اداره نظام جمهوری اسلامی به صورت جدی سهمیم شوند.

شما یکی از موسسان جمعیت دفاع از ارزش‌ها بوده‌اید. حزب شما در پایان دوران فترت نخست فعالیت‌های حزبی در اواسط دهه هفتاد آغاز به فعالیت کرد. در آن مقطع چه ضرورتی برای فعالیت حزبی می‌دیدید؟

این تشکل همان طور که از نامش پیدا بود حزبی برای دفاع از ارزش‌ها بود. در آن دوره ما در برابر دو جریان حزبی قرار گرفته بودیم؛ از سویی احزاب چپ بودند که ما این احساس را داشتیم که آنها در حال فاصله‌گیری از ارزش‌های انقلاب هستند و سعی‌شان این بود که جامعه را خصوصاً نسبت به اصل ولایت فقیه با چالش مواجه کنند. در این میان جریان راست را هم جریانی می‌دانستیم که به عارضهٔ دکماتیسم مبتلاست و حاضر به پذیرفتن افکار جدید و نیروهای تازه‌نفس با ایده‌های جدید نیست. با این پیش‌زمینه به این نتیجه رسیدیم برای بیان اندیشه‌های نو و همچنین دفاع متناسب از ارزش‌های اصیل انقلاب نمی‌توان از این دو جریان بهره برد. هم‌چنین به نظر می‌رسید که در جامعه نوع سومی از اندیشه و خواست‌ها در حال نضج گرفتن است و دو جناح اصلی کشور نیز توانایی پاسخگویی به آنها را ندارند. به همین دلیل تصمیم گرفتیم جمعیت دفاع از ارزش‌ها را تأسیس کنیم. با این حال این حزب از برخی اعضای همان جناح چپ وهمان جناح راست به وجود آمد. پس از مدتی معلوم شد که افرادی که حول محور جمعیت دفاع از ارزش‌ها جمع شده‌اند نمی‌توانند با هم به یک تعامل مثبت در جهت اهداف اصلی این حزب دست یابند. از سوی دیگر شاهد بودیم تشکلی که بر مبنای دفاع از ارزش‌ها بنا نهاده شده بود خود در حال فاصله گرفتن از ارزش‌ها است و متأسفانه به وسیله‌ای برای فاصله گرفتن از خط رهبری تبدیل شده بود. متأسفانه در آن ایام حزب از شهردار وقت پایتخت که به علت تخلف و سوءاستفاده مالی در حال محاکمه بود دفاع کرد. ما به جای اینکه‌از خواست مردم برای محاکمه وی و اجرای عدالت دفاع کنیم از جریان کارگزاران دفاع کردیم.

یعنی جمعیت تحت‌تأثیر حلقهٔ چپ این تشکل قرار گرفته بود؟

سیدعلی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، در جریان یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی.

سیستم چند حزبی برای این ایجاد می‌شود که فردای روز انتخابات با کسی مواجه نشویم که برای اداره چهار سال آینده فاقد برنامه حتی نیرو باشد و تازه پس از انتخابات چند ماه طول بکشد که برای کابینه خود نیرو شناسایی کند

سیدعلی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، در جریان یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی.

بله، از سوی دیگر در انتخابات ریاست جمهوری هشتم موضع‌گیری ما بیشتر علیه جریان راست بود، جناحی که هر چند به آن انتقاد داشتیم اما از جریان اصلاح‌طلب‌اصولگراتر بود. اما شاهد بودیم که عملاً تشکل مادر دفاع از جریان چپ مدرن وارد رقابت‌های انتخاباتی شد. یکی از مهم‌ترین نقاط

افتراق حزب نیز در ماجرای قتل‌های تنجیر‌های و نوع مواجهه با آن به‌وجود آمد و عملاً حزب را به یک اکثریت اصلاح طلب‌ واقلیت اصولگرا بدل کرد. برخی از این اختلافات در نوع اخبار جریده از گان جمعیت قابل رویت بود. سرانجام هم همین اختلافات سبب شد که دوستان به این نتیجه برسند که جمعیت را منحل کنند.

شما در ابتدای این بحث تأکید کردید که یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف احزاب ایرانی عدم باز تعریف حزب در چار چوب مختصات جامعه است و احزاب پیش از تلاش برای کسب قدرت باید در این زمینه به فعالیت بپردازند. با این حال شاهد هستیم که جمعیت دفاع از ارزش‌ها از نظر عملکرد تمایزی با سایر احزاب نداشت.

بله، اتفاقاً یکی از دلایل اضمحلال این حزب همین امر بود. اعضا تصور می‌کردند با اعلام موجودیت جمعیت در مدت کوتاهی می‌توانند جای پای مستحکمی در جامعه داشته باشند. همین دلیل هم سبب شد در دو انتخابات مهمی که بلافاصله پس از تأسیس جمعیت به وقوع پیوست با تمام قوا حضور پیدا کند. این دو انتخابات عبرت بودند از انتخابات راست جمهوری هفتم و مجلس ششم که متأسفانه جمعیت با عدم استقبال مردمی مواجه شد. این دو شکست در ریزش حامیان حزب در مناطق مختلف کشور نقش بسزایی داشت. ما باید در ابتدا چند سال کار مستمر فرهنگی واجتماعی انجام می‌دادیم سپس با شناخت در ست بدنه حامیان حزب جایگاه سیاسی خود را در جامعه می‌یافتیم. سپس گام به رقابت‌های انتخاباتی می‌گذاشتیم و برای کسب قدرت تلاش می‌کردیم. به نظر من طمع زودرس به کسب قدرت یکی از عوامل اصلی شکست جمعیت دفاع از ارزش‌ها بود.

حال کمی هم به مسائل روز احزاب بپردازیم. حتما در رسانه‌ها مطالعه کرده‌اید که آقای احمدی‌نژاد اعلام کرده‌اند که ما در کشور یک حزب داریم. برخی از چهره‌های اصولگرا و اصلاح‌طلب به این اظهارات واکنش نشان داده ونسبت به خطر تک‌حزبی شدن کشور هشدار دادند. شما این اظهارات را چگونه ارز یابی می‌کنید؟

من در ابتدا باید تأکید کنم، تشکل برای ماضوری است. این اصل یک تجربه بشری است و در دنیا جواب خود را داده است. در هر نقطه از جهان افرادی که قدرت را به دست دارند هنگامی که به فعالیت مشغول می‌شوند برای تداوم قدرت خود شروع به توجیه مشکلات می‌کنند. امام باقر ^ع در این بار تأکید می‌کنند هر کس به قدرت می‌رسد خود را بر دیگران مقدم می‌شمارد. اصولاً افراد در موضع قدرت نواقص را مشاهده نمی‌کنند و بیشتر به توجیه وضعیت موجود می‌پردازند. بنابراین یک گروه دیگر باید خارج از محدوده قدرت باشد که از سویی نواقص و کاستی‌ها را مشاهده و طرح کنند واز سوی دیگر انحرافات را مشاهده کرده ودر زمان لزوم آن را اعلام کنند. همچنین باید جریانی وجود داشته باشد که در زمان تصدی امور توسط جریان دیگر در مدت دوری از قدرت با مطالعه و بررسی عملکرد حاکمان از اشتباهات و راهکارهای آنان استفاده کرده برنامه‌ای برای اداره امور آینده کشور ارائه دهد. این مکانیزم برای این ایجاد می‌شود که فردای روز انتخابات با کسی مواجه نشویم که برای اداره چهار یا هشت سال آینده فاقد برنامه حتی نیرو باشد و تازه پس از انتخابات چند ماه طول بکشد که برای کابینه خود نیرو شناسایی کند.

اگر حزبی وجود داشته باشد که هشت سال از قدرت دور بوده مطمئناً برای اداره کشور برنامه خواهد داشت و لزومی برای صرف زمان برای شناسایی اعضای کابینه نخواهد داشت. از نظر اجتماعی نیز باید تأکید کرد مردم با اشتیاق به فرد یا چهره‌ای وابسته به یک جریان سیاسی رای می‌دهند. آنها آرمان‌های خود را در این فرد یا جریان جست‌وجو می‌کنند. در بسیاری موارد امور اجرایی آنگونه که پیش‌بینی می‌شود پیش

نمی‌رود. مردم برای اینکه سرخورده نشوند و امیدوار باشند باید روزنه‌امیدی داشته باشند. سیستم نباید در یک گروه منحصر شود تا زمانی که مردم از اقدامات این گروه ناامید شدند کارایی کلیت نظام زیر سوال نرود. اما در باره این نقل قول آقای احمدی‌نژاد که ما یک حزب داریم و آن حزب ولایت است. معتقدم این حرف، حرف درستی است. به هر حال مبنای ما با مبنای غربی فرق می‌کند. در ابتدای همین گفت‌وگو من به این مساله پرداختم. در عرصه احزاب سیاسی فعال در کشور همگی اصل ولایت فقیه را پذیرفته‌اند. اما این به این معنا نیست که همه این گروه‌ها و احزاب به یک صورت فکر می‌کنند. در همین جریان اصولگرا چند نوع تفکر و سلیقه وجود دارد. با این حال من بر این باور هستم که در مبنایی نباید اختلافی بین احزاب وجود داشته باشد چون این امر سبب تفرقه می‌شود. اما اختلاف سلیقه امری عادی است. حضرت امام ^ع هر چند که بسیاری ایشان را از انشعاب در جامعه روحانیت تحذیر دادند با تأسیس مجمع روحانیون موافقت کردند.زیر اختلاف سلیقه را به رسمیت می‌شناختند و معتقد بودند که وقتی این افراد نمی‌توانند زیر یک سقف فعالیت کنند پس از هم جدا شوند و هر طیف به صورت جداگانه به فعالیت خود ادامه دهد. اتفاقاً بحث «حزب ولایت» اگر با باز تعریفی که در ابتدای بحث به آن اشاره کردم همراه باشد مفهومی راهگشا خواهد بود؛ در اینجا می‌خواهم مثالی بزنم امیدوارم از آن سوا استفاده نشود. اصولاً «مثال‌ها» گاهی از جهتی باعث نزدیکی ذهن می‌شوند و گاهی نیز از جهت دیگر ذهن را از موضوع فرسنگ‌ها دور می‌کنند. من تنها به یک بعد از این مثال اشاره دارم. در احزاب کمونیست ساختار به چه صورت بود؟ یک دبیر کل وجود داشت که همه تابع وی بودند اما در همان حزب سلایق متفاوت نیز امکان بروز و نمود داشت.

سانتر الیسم دموکراتیک؟

یعنی هم مرکزیت فکری وجود داشت و هم نوعی آزادی و دموکراسی درونی. بدین معنی که در حزب کمونیست، هم جناح راست وجود داشت و هم جناح چپ.

تجربه هم نشان می‌دهد وقتی که اصل ولایت را پذیرفتیم و نظرات وی را فضل الخطاب دانستیم آنگاه رهبری در حیطه سلایق وروش‌ها به افراد و گروه‌ها اعتماد می‌کنند و در اکثر امور تاجایی که به اصول لطمه‌ای وارد نشود به جریان‌های مختلف اجازه فعالیت وامانر می‌دهند.

بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در بیانات خود از حزب‌الله و حزب شیطان نام بردند با این حال بلافاصله از لفظ جمع برای حزب استفاده می‌کنند و می‌فرمایند «حزب الهی» و یا در سخنان خود در باره «حزب مستضعفین» جهان کاملاً آشکار است که مراد ایشان جبهه مستضعفین است. همچنین در اظهارات گذشته محمود احمدی‌نژاد نوعی عدم مهرورزی با احزاب مشاهده می‌شود. وی در خردادماه تأکید کرد: «به هیچ حزبی اجازه دخالت در امور کشور را نمی‌دهم» و یا پیش‌تر تصریح کرده بود: «که این دولت به حزبی مد یون نیست؟»

من تک‌حزبی را تأیید نمی‌کنم. اصولاً مطابق با قانون اساسی این امر اصلاً امکان وقوع ندارد. مردم سلایق متفاوتی دارند. ما اگر بسیار خوب عمل کنیم شاید بتوانیم مجموع سلایق مردم را در دو جناح بزرگ تحدید کنیم. اگر این دو جناح رهبری و فضل الخطاب بودن ولی فقیه را بپذیرند همگی احزاب ولایی به‌شمار می‌آیند.

بسیاری بر این باور هستند که در پنج سال گذشته نوعی روبه حزب‌ستیزی در برخی از بخش‌های اجرایی کشور حاکم شده است. به نظر می‌رسد در این دوره حتی احزاب اصولگرای چون مؤلفه نیز در تصمیمات کلان کشور نقشی ایفا نمی‌کنند. از سوی دیگر یارانه احزاب نیز توسط دولت قطع شده

است. مجلس نیز در این زمینه واکنشی نشان نمی‌دهد.

من این روند را نه ناشی ار مجلس می‌دانم ونه حاکمیت. این معضل کاملاً فرهنگی است. شما ادوار انتخابات را بررسی کنید ببینید در کدام یک از آنها، احزاب توانسته‌اند نقش خود را به درستی ایفا کنند و جامعه را به سمت تفکر خود سوق دهند. با نگاهی به نتایج ادوار مختلف انتخابات می‌توان به این نتیجه رسید که در کمتر موردی رای مردم بر نظر احزاب وخبگان انطباق می‌یابد. این نشان می‌دهد که احزاب جایگاه مردمی ندارند؛ به طور نمونه در انتخابات ریاست جمهوری نهم به ناگاه کسی که کمتر فردی احتمال پیروزی وی را می‌داد و حزبی هم از وی حمایت نکرده بود در فضایی ویژه مورد اقبال عمومی قرار می‌گیرد و آقای معین نامزد اصلاح‌طلبان، آقای لاریجانی نامزد اصولگرایان و آقای هاشمی نامزد کارگزاران ناکام می‌مانند. این امر ناشی از مشکل ساختاری احزاب در کشور بود. به نظر می‌رسد که هنوز در جامعه ما این افراد هستند که نقش اصلی بسیج آرای مردم را به عهده دارند نه احزاب.

فکر نمی‌کنید برخی مسوولان برای استفاده از مزایای حزب و فرار از مسوولیت‌های آن، از سویی به تخطئه احزاب می‌پردازند واز سوی دیگر برخی باندهای بی‌نام و نشان قدرت را به وجود می‌آورند. اگر این افراد تحت نام یک حزب فعالیت کنند اهداف، برنامه‌ها و تیم آنها کاملاً شفاف خواهد بود و عملکرد مدیران نیز به راحتی قابل ارزیابی خواهد بود.

من این رویدادها را اصلاً کار حساب‌شده‌ای نمی‌دانم. در این موارد مشکل عمدتاً فرهنگی است. معضل اصلی مسوولان اجرایی فعلی عدم اعتقاد به حزب است که تا این مساله حل نشود ما همین مشکلات را خواهیم داشت. وقتی همه احزاب در انتخاباتی به یک فرد می‌بازند معلوم است که این امر نتایج منفی نیز به بار می‌آورد.

من پرسشتم در عرصه اجرا بود. فکر نمی‌کنید هر مسوولی ترجیح می‌دهد با داشتن حلقه‌ای از باند خود، هم ارتباط خود را داشته باشد هم مسوولیت این حلقه را نپذیرد؟

حالا که اتفاق برعکس است وقتی این مسائل حول رئیس جمهور اتفاق می‌افتد، ایشان همه مسوولیت‌ها را به عهده می‌گیرند.

اما قبول دارید که به راحتی می‌توانند از زیر بار مسوولیت شانه خالی کنند و اشتباهات را به گردن افراد بیندازند.

اگر این کار را کرده بودند حرف شما درست بود اما متأسفانه آقای احمدی‌نژاد حاضر به پذیرش اشتباهات مدیران خود نیست؛ وی به طور نمونه یک بار حاضر نشده است که از اظهارات آقای مشایی تبری بگوید. اتفاقاً مسوولیت اظهارات مشایی را می‌پذیرند اما مسوولیت حزب را نمی‌پذیرند.

چرا؟

زیرا حزب برای ما هنوز یک ضرورت و امری عقلانی تشخیص داده نشده است.

و در پایان اگر نکته خاصی باقی مانده است بفرما بید.

جعفر پیشوا، دبیرکل حزب‌های اسلامیت، در جریان یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی.

اتفاقاً بحث «حزب و ولایت» اگر با باز تعریفی که در ابتدای بحث به آن اشاره کردم همراه باشد مفهومی راهگشا خواهد بود، تجربه هم نشان می‌دهد وقتی که اصل ولایت را پذیرفتیم آنگاه رهبری در حیطه روش‌ها به افراد اعتماد می‌کنند

جعفر پیشوا، دبیرکل حزب‌های اسلامیت، در جریان یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی.

در انتها مجدداً تأکید می‌کنم من برای نهادینه شدن تحزب در کشور اصلاً به راهکار های کوتاهمدت معتقد نیستم و براین باورم که برای رسیدن به جایگاه مطلوب احزاب در جامعه دست کم به چندین برنامه بلندمدت نیازمند هستیم.🇮🇶



سیدرضا کریمی

عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز

تحزب

لازمه دموکراسی

آقای احمدی نژاد تجدیدنظر کند

● **عکس:**

● **حسن قاندي /فارس**

● **سیاست**

● **احزاب**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**



● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

نفی بدیهیات

بررسی اظهارات اخیر احمدی نژاد در باره احزاب

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**

● **سیاست**



محمد دهقان

سخنگوی جمعیت

رهپویان انقلاب

اسلامی

حرفه‌ای‌ها در برابر حرفه‌ای‌ها

مناظره غیابی عباس آخوندی، محمد غرضی و علی نیکزاد وزیر مسکن و شهرسازی در مورد سازمان نظام مهندسی

یک سال قبل اولین نشانه‌های اختلاف در سازمان نظام مهندسی رویت شد. عده‌ای از فعالان سازمان نظام مهندسی اعلام کردند که شرایط در این سازمان حرفه‌ای سخت شده است. آنان همزمان با این ماجرا رایزنی‌های تازه خود در مورد آینده سازمان نظام مهندسی را کلید زدند و نگرانی‌های خود را ابراز داشتند. چنین اظهار نظرهایی همزمان شد با اعلام نظر وزیر مسکن و شهرسازی در مورد سازمان نظام مهندسی. وزیر مسکن اعلام کرد که در انتخابات سازمان نظام مهندسی تخلفی صورت نگرفته است. همین کلام او سبب شد تا دوره تازه‌ای از مجادلات در سازمان آغاز شود. آنچه پیش روی شما قرار گرفته مناظره‌ای غیابی میان عباس آخوندی وزیر اسبق مسکن و شهرسازی و منتقد جدی سازمان نظام مهندسی، محمد غرضی رئیس کنونی سازمان نظام مهندسی و محمد نیکزاد وزیر مسکن و شهرسازی و مدافع مواضع دولت در سازمان نظام مهندسی است.



اقتصاد
نظام مهندسی

نگرانی حرفه‌ای‌ها

سازمان نظام مهندسی در حاشیه غوطه‌ور است

خود می‌اندیشد و از ابتکار و نوآوری در بخش فنی مهندسی و تولید علم دور شده است.

با حرف و شعار که نمی‌توان بخش بزرگ و باعظمتی چون سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور را اداره کرد. وقوع حوادثی مانند زلزله بم و ساختمان سعادت‌آباد به ضعف سازمان‌های نظام مهندسی کشور برمی‌گردد. متأسفانه این سازمان بیشتر به باشگاه سیاسی تبدیل شده و اغلب به دنبال مچ‌گیری از بخش‌های دیگر است تا منافع خود را تامین کند. حتی آقای وزیر مسکن از تبدیل شدن این سازمان به باشگاه سیاسی احساس خطر کرده‌اند. از آقای مهندس غرضی که ریش سفید صنعت ساختمان کشور و فردی معتمد در این سازمان هستند این انتظار می‌رود مانع تحقق اهداف برخی سودجویان در سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور شود. چه ایرادی دارد این سازمان عیب‌های خود را بپذیرد و در راه اصلاح قدم بردارد.

در ماجرای کلاهبرداری پروژه شفق به جرات می‌گویم انبوه‌سازان اولین کسانی بودند که در مقابل شفق ایستادند و به صراحت اعلام کردیم مدیران پروژه شفق انبوه‌ساز نیستند. متأسفانه عده‌ای در سازمان نظام مهندسی کشور وجود دارند که چوب حراج به این بخش زده‌اند. ما انتظار داریم به جای آنکه دوستان با جارو و جنجال بخواهند دولت را مقصر نشان دهند بیایند اشتباهات خود را بپذیرند و به اصلاح و تقویت نظام مهندسی ساختمان کشور بپردازند. برای آقای غرضی به عنوان ریش سفید احترام بسیاری قائلم اما توقع داریم نگذارند عده‌ای با سودجویی این سازمان را به دست‌انداختن بگذارند. سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور نهادی مستحکم است و اگر بخواهد به مسائل حاشیه‌ای و سیاسی وارد شود ضربه‌ای بزرگ به بخش مسکن وارد خواهد شد. باید مانع بروز این اتفاقات شویم. 🗳️

سازمان نظام مهندسی طبق آیین‌نامه اجرایی و اساسنامه آن در سال ۷۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. براساس قانون سازمان نظام مهندسی ساختمان، سامان‌دهی، تقویت نیروهای مهندسی کشور و ارائه خدمات فنی و مهندسی را برعهده گرفت. این سازمان گرچه نقش ویژه و مهمی در بخش مسکن کشور برعهده دارد و با نظارت‌هایی که دارد ایمنی، سلامت و کیفیت ساختمان‌های کشور را تضمین می‌کند، متأسفانه شاهد هستیم که از وظایف اصلی خود فاصله گرفته است. حتی بزرگان کشور هم به صراحت هشدار داده‌اند این سازمان در خطر قرار گرفته و در کل بخش نظارت در نظام‌های مهندسی به حاشیه رفته است. معتقدیم اگر سازمان نظام مهندسی به وظایف اصلی خود پرداخته بود طبیعتاً مشکلات بخش مسکن از امروز کمتر بود. در شرایط فعلی با توجه به اینکه پروژه مسکن مهر با عنایت وزیر مسکن و شهرسازی در حال به ثمر رسیدن است مشخص نیست چرا سازمان نظام مهندسی ساختمان بیشتر به مسائل حاشیه‌ای روی آورده و از یاری رساندن به دولت غافل شده است.

اما سازمان نظام مهندسی باید پاسخ دهد به چه دلیل بعد از چند سال اصلاحاتی در قوانین این سازمان به وجود نیامده است تا شاهد تحول در ارائه خدمات فنی مهندسی باشیم. از سوی دیگر حتی در تحقق معماری ایرانی-اسلامی عقب مانده‌ایم و معماری بر جای مانده با فرهنگ بومی و اصیل ایران اسلامی سنخیتی ندارد. در حالی که سالانه ۶۱ میلیارد دلار گردش مالی بخش ساختمان است با کم‌کاری‌های برخی نهادها از جمله سازمان‌های نظام مهندسی بخشی از این درآمدها حرام می‌شود. برای ما کسرشان است که بخواهیم بگوییم سازمان نظام مهندسی تنها به منافع مالی



مجتبی بیگدلی

رئیس انجمن

انبوه‌سازان مسکن

و ساختمان

مجادله مهندسان

حیات نهادهای تخصصی به خطر افتاده است

وضعیت موجود نشان می‌دهد در بخش‌های اقتصادی به ویژه مسکن به جای اینکه به نیازهای اصلی آن بپردازیم، سعی داریم با فرافکنی نشان دهیم بحرانی وجود ندارد. باید به نکته خاصی توجه داشت. افزایش دامنه اثرگذاری دولت در نهادهایی مانند سازمان نظام مهندسی می‌تواند، ماهیت این سازمان‌ها را دگرگون سازد. سازمان‌های حرفه‌ای برای تامین خواسته‌های صنفی و حرفه‌ای تاسیس می‌شوند. بنابراین چنین نهادهایی باید تعامل با دولت و به موازات آن استقلال از دولت-به‌عنوان دستگاه اجرایی- داشته‌باشند.

بر اساس تئوری‌های اجتماعی، دانایی نزد انجمن‌های حرفه‌ای و تخصصی بر گرفته از آن صنف است. وقتی انجمن‌های تخصصی شکل می‌گیرند در حقیقت زمینه رشد دانایی و خلاقیت در جامعه ایجاد شده است. تشکیل سازمان‌ها و نهادهای مدنی و حرفه‌ای هر صنفی به دولت کمک می‌رساند تا نظارت بیشتری در اجرای امور در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی اعمال کند و حتی از لحاظ نظارتی می‌تواند عمل کند.

فرضا اگر دولت بیاید به هر دلیلی پزشکی را محکوم کند؛ حتی اگر آن پزشک مرتکب تخلف صنفی شده و محکومیت وی به نفع جامعه باشد، حرف و حدیث‌هایی را دامن می‌زند. شاید مردم بگویند برای آن پزشک دردسر درست کرده‌اند و در نهایت شاید هم برای آن فرد مقبولیت به همراه داشته باشد.

در مقابل اگر سازمان نظام پزشکی براساس وظایفی که برعهده دارد پزشکی را محکوم کند؛ این گمان می‌رود که حتماً پزشک مذکور خطایی را مرتکب شده است. ممکن است آبروی رفته از آن پزشک بر اساس تخلفی که از وی سرزده دیگر بزرگردد.

بنابراین وقتی نهادهای صنفی تشکیل می‌شوند به این معنا هستند که

ایجاد این مبادلات در هر جامعه‌ای باعث افزایش اعتماد در آن جامعه می‌شود. بنابراین استقلال انجمن‌های صنفی و تخصصی در واقع با حفظ حقوق معنوی انسان‌ها سروکار دارد. دولت‌ها و نهادهای اجرایی نمی‌توانند تعیین‌کننده مثلاً در میان دانشمندان اتمی کدامیک خلاق‌تر هستند یا نمی‌توانند بگویند کدام مهندس از صلاحیت فنی بیشتری برخوردار است. این وظیفه اصلی سازمان‌ها و انجمن‌های تخصصی است. ورود دولت در موضوعات فنی و تخصصی مقبول نیست چراکه دولت‌شان اجرایی دارد و این گونه امور حرفه‌ای هستند...

در رابطه با سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور هم باید گفت این نهاد از این جهت تشکیل شد که در ساختار تشکیلات مستقل بخش مهندسی کشور را ساماندهی کند و با نظارت بر آنها بر کیفیت و دوام و پایداری ساختمان‌های کشور بیفزاید. جا ماندن رد پای دولت به طور مستمر در این طیف از سازمان‌ها خالی از اشکال نیست. سازمان‌های نظام مهندسی، کانون و کلا و نظام‌های پزشکی همه در جهت نیازهای اجتماعی شکل گرفته‌اند. اگر دولت بخواهد این سازمان‌ها را تحت سیطره خود قرار دهد، در حقیقت می‌خواهد براساس قدرتی که دارد خود را نشان دهد. در همین جاست که حضور نهادهای حرفه‌ای احساس می‌شود. اگر روال تضعیف سازمان‌های حرفه‌ای پیش گرفته شود؛ در حالی که این مساله به ضرر دولت تمام می‌شود. امروز هم نبود سیستم مهندسی و نظارت‌ها در بخش مسکن بیش از گذشته خود را نشان داده است. آنچه اخیراً در پروژه‌های مسکن دیده می‌شود از همین بی‌برنامگی نشان دارد؛ درحالی که حضور این سازمان‌ها برای تامین نیازهای بخش‌های حرفه‌ای کشور ضروری است. دیگر به وجود این سازمان‌ها چه نیازی است. دولت خودش همه آن کارها را انجام دهد. 🗳️



کمال اظهاری

کارشناس مسکن

برای خودمان کسی هستیم

گفت‌وگو با محمد غرضی، رئیس سازمان نظام مهندسی کشور

احمد کشاورز | ماجراهای سازمان نظام مهندسی هر روز ابعاد تازه‌تری به خود می‌گیرد. سال گذشته گروهی از نیروهای نزدیک به جریان دولت در انتخابات سازمان نظام مهندسی شرکت کرده‌بودند. حضور این چهره‌ها سبب شد تا برخی واکنش‌های انتقادی در مورد سازمان نظام مهندسی اتخاذ شود. چندی پس از این ماجرا برخی رفتارها در سازمان نظام مهندسی صورت گرفت که رفتاری‌های سازمان را افزون‌تر ساخت؛ تعداد اعضای هیات مدیره سازمان نظام مهندسی کاهش پیدا کرده و همین، جریان مواضع انتقادی به سازمان را شدت بخشیده‌است. بسیاری از ناظران بیرونی پیکان انتقادات خود را به سوی محمد غرضی، رئیس سازمان نظام مهندسی کشور نشانه رفته‌اند. آنها اعتقاد دارند که رفتارهای او سبب حضور این‌گونه دولت در سازمان نظام مهندسی شده‌است. اما غرضی در گفت‌وگوی خود با مجله همشهری ماه به دفاع از برنامه‌های خود در سازمان نظام مهندسی می‌پردازد.

زیادی پیدا کرده‌است. به موازات این جریان، دولت‌ها هم به حضور در این نهاد علاقه‌مند شده‌اند. حتی یکی از اعضای سازمان، طی مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های کشور منتشر کرد به این موضوع به صورت دقیق اشاره کرده‌است. شما در این مورد قدری توضیح می‌دهید؟ آیا سازمان نظام مهندسی به سمتی حرکت می‌کند که نهادی شبه‌دولتی شود؟

حرف این دوستان درست است. ما سازمان نظام مهندسی را به‌گونه‌ای نشان داده‌ایم که کارهای بسیار زیادی برعهده آن گذاشته می‌شود. حتی به جایی رسیده‌ایم که در سازمان مقررات ملی ساختمان تدوین شود. حتی قصد داریم که مقررات ملی استانی بنویسیم و نظارت هم داشته‌باشیم. حتی سازمان به جایی رسیده‌است که می‌تواند وارد فرایند مسکن‌سازی شود. حتی سازمان نظام مهندسی در برخی استان‌ها در پروژه مسکن مهر هم وارد شده‌است. اینها دولت و مجلس را قانع کرده‌اند که مسکن مهر را به جای اینکه به انبوه‌ساز واگذار کنند، اجازه بدهند که مجری با صلاحیت بسازد. اصولاً روش من در مدیریت، جذب کار است؛ یعنی با جذب کار بیشتر توسعه سازمان را شکل می‌دهیم. البته این روش در طولانی مدت دچار همین مشکلاتی می‌شود که برخی از دوستان مطرح کرده‌اند. سازمان منافع اقتصادی، اجتماعی، اداری و سیاسی دارد. بنابراین بخشی از دولت هم به سمت سازمان متمایل می‌شود. البته از نظر بنده این تمایل هم بسیار مثبت است، البته راه دخالت دولت هم از همین طریق بسته می‌شود.

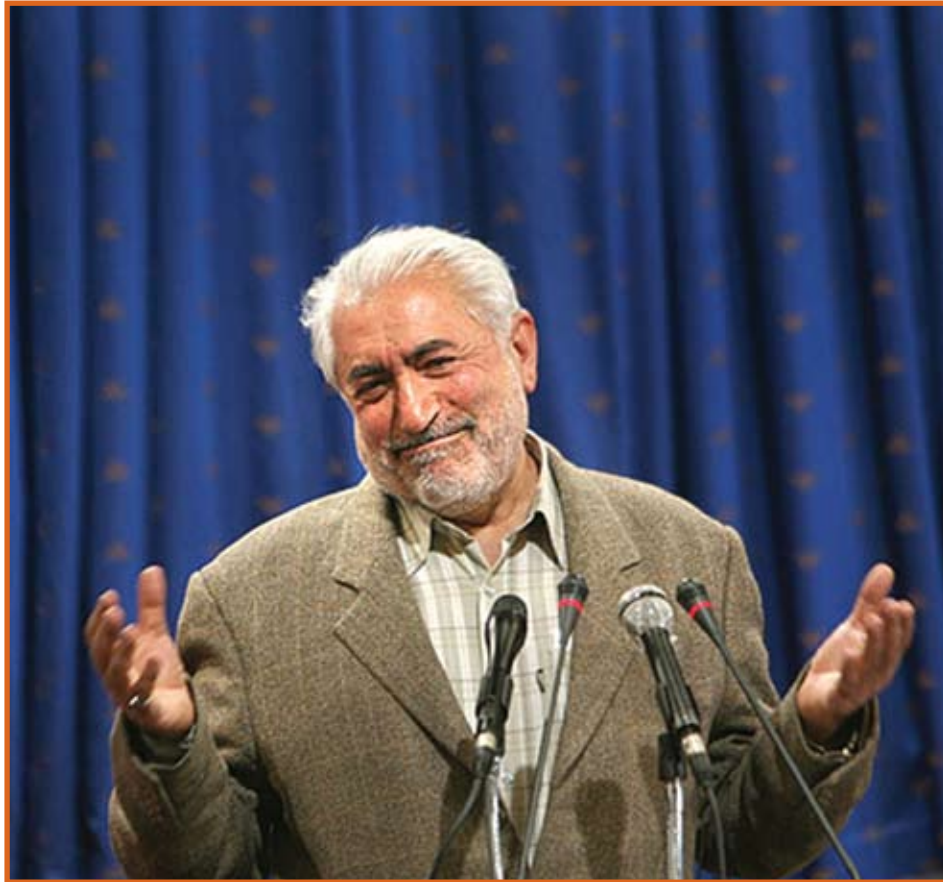
چطور؟

وقتی دولت به این حوزه ورود می‌کند، با حجم بزرگی از کار مواجه می‌شود. پس از آن دولت ترجیح می‌دهد که در این امور دخالت نکند. البته صلاح ما این نیست که با دولت وارد مبارزه شویم یا بگویم دولت چرا به چنین شیوه‌ای علاقه نشان می‌دهد. طی ۲۰ سال گذشته بسیاری از دولت‌ها را تشویق کرده‌ام که وارد کار و مشارکت با سازمان شوند. اما بعد از چند مدت همه فهمیدند که کارها سخت و بسیار دشوار است. آنها فهمیدند برای اینکه کار به نتیجه برسد باید انرژی بسیاری صرف کنند. بنابراین از حوزه نفوذ به معنای دخالت خارج شدند. طی سال‌هایی که عمر بنده در سازمان نظام مهندسی گذشته

آقای غرضی شما سال‌های بسیاری را به عنوان رئیس سازمان نظام مهندسی از سر گذرانده‌اید و تقریباً با ثبات‌ترین مدیر ایران بوده‌اید. پیش از شما آقای خاموشی در اتاق بازرگانی ایران نزدیک به ۲۵ سال ریاست را برعهده داشتند. پس از خروج ایشان از اتاق بازرگانی شما تنها مدیری به‌شمار می‌آید که سال‌های متمادی را در یک نهاد انتخابی بوده‌اید. با توجه به این موضوع عملکرد خودتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در حال حاضر گزارش عملکرد سازمان نظام مهندسی به صورت دقیق منتشر شده‌است. گزارش عملکرد سه ساله هم منتشر شده است. بنابراین عملکرد ما به صورت مکتوب منتشر شده و در معرض قضاوت عمومی قرار گرفته‌است. ما حتی منشوری در مورد چشم‌انداز سال ۱۴۰۴ هم منتشر کرده‌ایم تا برنامه‌های آینده سازمان نظام مهندسی هم مشخص شده‌باشد. بنابراین بررسی عملکرد ما تنها نیاز به بررسی گزارش‌های مکتوب دارد. اما آنچه در دهه گذشته رخ داده بسیار با اهمیت است. در حال حاضر آنچه نظام مهندسی در گذشته بیان می‌کرد، مسؤولان کشور در شرایط کنونی بیان می‌کنند. طی سال‌های گذشته ما چند مساله اصلی را در سازمان نظام مهندسی مطرح کرده‌ایم که به صورت سرفصل وارد شما موضوع عمر ساختمان، مبارزه با بلایای طبیعی و تخصص در ساختمان، شناسنامه فنی و ملکی در ساختمان بود که به لطف خداوند این چهار موضوع به خوبی در کشور جا افتاده و زبانزد عام و خاص شده‌است. حتی وزرای محترم و مقامات عالی‌رتبه کشور بر این اساس از این طرح‌ها حمایت می‌کنند. این بزرگ‌ترین دستاورد ما است که در جامعه نشر شده‌است. از سوی دیگر سازندگان هم به این موضوع واقف شده‌اند و چنین مواردی را در ساخت و سازهای خودشان رعایت می‌کنند. آنچه به عنوان دستاورد می‌توان بیان داشت این است که فرهنگ عامه مردم به این سمت در حرکت است. شما می‌دانید هر فرهنگی که در نهادهای ستادی کشور تایید شود به صورت مشخصی در جامعه هم نشر پیدا می‌کند. در حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد خواسته‌های ما محقق شده و مابقی هم به طور حتم طی سال‌های آینده پیگیری می‌شود و ان‌شاءالله نسل جدید دنباله‌رو این اهداف باشد.

سازمان با توجه به فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد وسعت



عکس: حسن قاندي

است، به این نتیجه رسیده‌ایم که هر اندازه وسعت کار بیشتر شود، به نیروی انسانی بیشتری نیاز است و به دنبال آن منافع ملی بیشتری تامین می‌شود. شیوه من در تمام سال‌های گذشته، تعامل با دولت‌ها بوده‌است. دولت‌ها هم پس از بررسی عملکرد سازمان نظام مهندسی ترجیح می‌دادند که کارها از سوی همین سازمان انجام شود.

شما اگر در پروژه مسکن مهر مشارکت می‌کنید، منافع به سازمان می‌آید؟

خیر، منابع به سمت مجریان ذی‌صلاح می‌رود. ما می‌گوییم که مجریان با صلاحیت را مأمور اجرای پروژه مسکن مهر کنید و نه سازمان نظام مهندسی را. به جای اینکه پروژه‌ها را کسانی انجام دهند که تخصصی ندارند آنها را به افراد با صلاحیت بدهید. ببینید برخی از انبوه‌سازان گروهی هستند که شرکتی را تشکیل داده‌اند و اتفاقاً تخصصی هم ندارند. اینها وارد فرایند ساخت و ساز می‌شوند و ساختمان‌هایی تولید می‌کنند که از نظر فنی با مشکل مواجه هستند. ما می‌گوییم اینگونه پروژه‌ها را به افراد با صلاحیت بدهید که سازمان معرفی می‌کند. انبوه‌سازان زمین، سرمایه و مشتری را از دولت می‌گیرند. اما ما می‌گوییم که اصلاً منابع سازمانی نیاز نداریم و تنها به منافع ملی چشم دوخته‌ایم؛ یعنی این امکانات را هم نیاز نداریم. اگر

۱۰۰ مهندس در استانی به مجری ساختمان بدل شوند، بهتر است یا یک عده‌ای انبوه‌ساز وارد کار شوند. شما توجه داشته‌باشید که اعضای سازمان نظام مهندسی مسؤولیت‌پذیر و پاسخگو هستند؛ یعنی آنها وقتی ساختمانی می‌سازند در برابر دولت و مردم در مورد کیفیت ساختمان پاسخگو و متعهد می‌شوند. بنابراین نظریه اجتماعی ما با نظریه حکومتی قدری تفاوت دارد. ما دنبال منافع سازمانی نیستیم بلکه می‌خواهیم کیفیت ساخت و سازها ارتقاء پیدا کند.

اما آقای غرضی یک نکته وجود دارد: نهادهایی مانند اتاق بازرگانی، هم به تجار خدمات می‌دهند و هم در برابر دولت منتقد هستند. به طور نمونه اتاق بازرگانی هم از دولت در حوزه واردات انتقاد می‌کند و هم گروهی از نمایندگان دولت را در خود جای داده‌است. این الگوی رفتاری اتاق به شمار می‌آید ولی چنین رفتاری در سازمان نظام مهندسی دیده نمی‌شود. شما توضیح می‌دهید که شرایط در سازمان نظام مهندسی چگونه است؟

ما به شدت در این حوزه‌ها دخالت و ایستادگی کرده‌ایم؛ یعنی از دولت در برخی از رفتارها و حوزه‌ها به شدت انتقاد کرده‌ایم و ایستاده‌ایم. البته در برخی موارد توان اجرایی نداشته‌ایم؛ به طور نمونه در حوزه

مدارس این اتفاق رخ داد. حدود سال‌های ۱۳۸۰ به بعد مشخص شد که دو سوم مدارس باید بازسازی شوند؛ به دلیل اینکه مقررات فنی در مدارس رعایت نشده‌است. آن زمان آموزش‌وپرورش دلیل آورد که به دلیل فقدان نیروی انسانی و منابع، مقررات فنی ساختمان سازی در مدارس اجرایی نشده‌است. همان زمان ما با مجلس وارد مذاکره شدیم و مجلس هم مصوب کرد تا ۴ میلیاردتومان کمک کند. دولت هم مصوب کرد اگر قرار است، سرمایه‌های دولتی مورد استفاده قرار گیرد باید با نظارت سازمان نظام مهندسی باشد. البته سازمان نظام مهندسی در حال حاضر در بخش غیردولتی بسیار مؤثر است ولی در بخش دولتی هنوز مؤثر نیست؛ یعنی ساخت‌وسازهای دولتی به همان شکل گذشته ادامه دارد. تنها یک نکته وجود دارد آیا سازمان نظام مهندسی توان قانع کردن دولت را دارد؟ جواب ساده‌است. بعضی بخش‌های دولتی، حرف‌ها و گفته‌های سازمان نظام مهندسی را می‌پذیرند ولی برخی بخش‌ها نه؛ قبول نمی‌کنند؛ به طور مثال برخی استانداری‌ها حرف‌های سازمان در ساخت‌وساز را می‌پذیرند ولی برخی قبول نمی‌کنند. البته ما تمام توان خودمان را به کار گرفته‌ایم تا بخش‌های مخالف دولت را برای اجرای مقررات فنی در ساخت‌وسازها مجاب کنیم.

البته یک نکته هم وجود دارد. برخی از منتقدان سازمان نظام مهندسی روایت می‌کنند که در همین فضای گفت‌وگو با دولت، سازمان به سمت دولت متمایل شده‌است؛ یعنی به طور مثال هنگامی که اعضای هیات‌مدیره سازمان کم شد، این خواسته دولت بوده که محقق شده‌است. شما این را قبول دارید؟

در ایمن مورد باید به نکته‌ای خاص اشاره کنم. دولت به یک نکته بی‌توجهی کرد. وقتی سازمان رشد پیدا می‌کند، برای اینکه عقاید تمامی اعضای سازمان منعکس شود باید اعضای هیات مدیره افزایش پیدا کند و نه کاهش ولی در یک مقطعی دولت تعداد اعضا را کم کرد. این اقدام هم بحث‌هایی را پیش آورد که غیرقابل اجتناب بود. دولت به جای اینکه همراهی کند، در برابر سازمان ایستاد. البته در دولت دهم از این موارد کمتر می‌بینم و امیدوارم که آن‌شاه‌الله در دولت دهم روش دولت نهم پیش گرفته نشود. البته بعضی از مسؤولان دولت نهم در دولت دهم نیستند و بنابراین امیدوارم روش گذشته ادامه نداشته باشد.

سازمان نظام مهندسی با کدام دولت‌ها طی سال‌های گذشته ارتباط بهتری داشته‌است؟

طی سال‌های که حضور داشتم، موفق شدم تا نظر مساعد دولت‌ها را به سازمان نظام مهندسی جلب کنم. خدا، آقایان کارزونی، آخوندی و عبدالعلی‌زاده را پایدار نگه دارد. این دوستان کمک کردند تا برخی از مهم‌ترین قوانین مربوط به سازمان نظام مهندسی به مرحله تصویب

مجله‌های علمی و فنی در زمینه مهندسی

جریان نظام مهندسی، کاملاً فنی است. اما جریان،دولت سیاسی است. جریان سیاسی وقتی که با موفقیت روبه‌رو می‌شود کاری با ما ندارد

برسد. این دوستان قوانین را به مجلس بردند و در مجلس هم مورد استقبال قرار گرفت؛ البته در حال حاضر بخش‌هایی از دستگاه‌های اداری کشور پیگیری خواسته‌های سازمان را در چهارچوب منافع خودشان نمی‌بینند و کارها را پیگیری نمی‌کنند. این اتفاقات در

شوراهای شهر بیشتر رخ می‌دهد. ولی برای برخی از شهرداری‌های کشور هم مشکلاتی پیش می‌آید؛ به طور نمونه اجرای مقررات ملی ساختمان برای مردم هزینه‌های مادی به همراه دارد. از سوی دیگر شوراهای به رای مردم نیاز دارند و نمی‌خواهند که موجب نارضایتی آنها بشوند. بنابراین به سمتی نمی‌روند که برای مردم گرفتاری تولید کنند. تمامی این مسائل را ما در سازمان نظام مهندسی درک می‌کنیم. اما آنچه رخ می‌دهد این است که به تدریج شوراهای شهر هم با توجه به حضور نیروهای متخصص از طرح‌های سازمان نظام مهندسی استقبال کرده‌اند. به غیر از تهران و برخی از شهرهای بزرگ، بسیاری از عوامل نهادهای اداری با ما همراه بوده‌اند.

وقتی از بیرون به سازمان نگاه می‌کنیم حداقل سه طیف دیده می‌شود. طیف اول خود شما هستید. طیف دوم منتقدان شما هستند و طیف سوم هم افرادی هستند که علاقه به حضور در سازمان نظام مهندسی داشته‌اند. این طیف سوم، چهره‌های شاخصی هم داشته‌است. مانند آقای علی‌آبادی که سال گذشته در انتخابات سازمان نظام مهندسی هم شرکت کردند. یکی دیگر از معاونان وزیر کشور هم در این طیف بود.

این برداشت درست است. یک واحد اجتماعی که قصد رشد دارد باید مراحل مختلفی را پشت سربگذارد. واحد اجتماعی به وسعت سازمان نظام مهندسی هم باید آمادگی پذیرش این اتفاقات را داشته‌باشد. شما به حجم کارهای نظام مهندسی توجه داشته‌باشید. سازمان نظام مهندسی قصد دارد تا ساخت و سازها را از شکل سنتی به مدرن تغییر دهد. چنین هدف بزرگی حداقل به ۲۰ سال تعامل اجتماعی نیاز دارد. حضور چنین شخصیت‌ها و طیف‌هایی در سازمان نظام مهندسی بسیار طبیعی است. هر اندازه هم تعداد چنین حضورهای بیشتر باشد، در تربیت نیروی انسانی شکل موفق‌تری به خود می‌گیرد. یک سازمانی که رشد منطقی نداشته باشد در بلند مدت به اصطلاح رشد «بادکنکی» می‌کند و از حرکت بازمی‌ایستد. من تمام تلاشم طی ۲۰ سال گذشته این بوده که هر کسی که ادعایی داشته وارد سازمان نظام مهندسی بشود و مورد آزمون قرار گیرد. طی این سال‌ها حضور نیروهای متعهد و کارآمد در سازمان نظام مهندسی هم در قیاس با نهادهای دیگر بسیار خوب بوده‌است.

یک نکته را متوجه نشدم. آیا دولت قصد ورود به سازمان را دارد؟

خیر، به نظر م این مساله باید مطرح شود که آیا بخشی از قدرت سیاسی قصد ورود به سازمان را دارد؟ جواب من مثبت است. دولت اجزاء دارد. قدرت سیاسی در کشور نسبت به تمام سازمان‌های اجتماعی پتانسیل دارد؛ یعنی قدرت سیاسی قصد ورود به سازمان‌های اجتماعی را دارد. اما قدرت سیاسی باید به سمتی برود که نخبران را جذب کند ولی طی سال‌های گذشته روند عجیبی شکل گرفته است. دولت باید نخبران را برای اداره امور کشور انتخاب کند روال این شده که دولت برخی افراد را جذب می‌کند و سعی دارد تا با حضور آنها در نهادهای اجتماعی مانند سازمان نظام مهندسی بر شأن اجتماعی آنان بیفزاید. قدرت سیاسی اگر با نخبران زندگی کند در سازمان‌ها هم می‌تواند موفق باشد ولی عکس این رفتار مطلوب نیست.

سازمان ساختار عجیبی هم دارد. نظام مهندسی هم در کنار وزارت مسکن است و هم بخشی از وزار تخانه به شمار می‌آید. چرا سازمان نظام مهندسی ساختاری مانند اتاق بازرگانی را ترسیم نمی‌کند که هم نماینده دولتی داشته‌باشد و هم استقلال نسبی کسب کند؟

متوجه نمی‌شوم که چرا شما اتاق بازرگانی را نهاد موفق می‌دانید. مگر اتاق بازرگانی موفق بوده‌است؟ اینها که در سال‌های گذشته ۱۰۰ میلیارد دلار واردات یا ۸۰میلیارد دلار واردات را داشته‌اند. اینها که کلاهشان پس معر که است. اینها سیستم‌های موفق نبوده‌اند. ما اعتقاد داریم که در سازمان نظام مهندسی موفق بوده‌ایم ولی اجازه بدهید که وارد این بحث نشویم. شما یک زمانی از نمایندگان هر دو گروه دعوت کنید تا باهم مناظره کنند و مشخص شود کدام سیستم موفق‌تر بوده‌است. شما ولی بنده را به عنوان مدعی این حرف قبول کنید.

اصلاًالگوی سازمان نظام مهندسی در کشورهای توسعه‌یافته مانند همین ساختاری است که در ایران وجود دارد؟

خیر، به هیچ عنوان. در کشورهای صنعتی کار بدون مقررات شکل نمی‌گیرد. اصلاً قدمی بدون مقررات برداشته نمی‌شود. در آنجا جریان اجتماعی انقلاب صنعتی کرده‌است تا امور اجرایی با توجه به مقررات فنی اجرایی شود ولی در کشورهای جهان سوم این‌گونه امور بدون فشار قانون اساسا شکل نمی‌گیرد. این موضوع در تمامی حوزه‌ها هست. بنابراین حتی نمی‌توان جهان سوم و کشورهای توسعه یافته را قیاس کرد. در همین ایران اگر سازمان نظام مهندسی نبود، همچنان سنتی‌سازی دهه ۴۰ ادامه داشت. الان اگر قانون نبود واقعاً شرایط دگرگون می‌شد. متأسفانه در حوزه ساخت و ساز هم این جریان قوی‌تر است. شما می‌دانید در ساخت‌وساز هزینه‌ها بالاست. مردم هم از کلمه سرپناه خوششان می‌آید. این جریان نظام مهندسی بود که کلمه سرپناه را به مسکن تغییر داد. همین مسکن به واحد اجتماعی سرمایه‌ای بدل شد. امروز کسی جرأت نمی‌کند تا ساختمانی با عمر ۱۵ سال بسازد. این از طریق قانون صورت گرفت. اما در کشورهای توسعه یافته هیچ جریانی تلاش نمی‌کند که خودش را به قانون منگنه کند. جریان‌های اجتماعی در کشورهای توسعه یافته به سمتی می‌روند که نگاه خود را غالب کنند و اگر دولت هم اشتباهی کرد زیر سؤال می‌رود.

اما انتقاد از وزارت مسکن که می‌توانید بکنید. وزارت مسکن مدام اعلام می‌کند نظارت قوی وجود ندارد و با گوشه و کنایه از سازمان نظام مهندسی هم نام می‌برد. چرا از وزارت مسکن انتقاد نمی‌کنید؟

شما توجه داشته باشید که ما هم تازه متولد شده‌ایم و نظام صنعتی نداریم. برخی افراد می‌آیند و سوءاستفاده می‌کنند. به همین دلیل ما در سازمان نظام مهندسی، شورای انتظامی راه‌اندازی کرده‌ایم. وزارت مسکن وقتی دچار دردرس می‌شود، چاره‌ای ندارد که پای ما را وسط بکشد. ما هم جواب می‌دهیم که بله عوامل اجتماعی باید نظام‌مند شوند؛ به طور مثال امتیاز فروشی متوقف شود. در حال حاضر متأسفانه امضاء فروشی و امتیاز فروشی رسم شده‌است که ما باید با تلاش و بسترسازی زمینه‌های حذف چنین رفتارهایی را ایجاد کنیم.

البته یک نکته هم در مورد ماهیت سازمان وجود دارد. بسیاری از مسؤولیت‌های سازمان نظام مهندسی و وزارت مسکن یکسان شده‌است؛ به طور نمونه هر دو شما مسؤول نظارت هستید. اصلاً تفکیک وظایف دارید؟ سؤال این است که شما چطور با هم کار می‌کنید؟

وزارت مسکن تا زمانی که خودش ساخت و ساز می‌کند از مسؤولیت مقررات‌نویسی فاصله می‌گیرد. معمولاً در دنیا رسم است که وزار‌تخانه‌های دولتی باید مقررات را تدوین کنند ولی وزارت مسکن ما

در دو دولت گذشته خیلی مسؤولیت اجرایی پیدا کرده است و خیلی هم از این راه آسیب دیده‌است. وزارت مسکن قصد دارد تا مشکل مسکن مردم را حل کند. دولت تا زمانی که قصدی برای کنار گذاشتن مسؤولیت‌های اجرایی نداشته‌باشد به این امور خیلی علاقه‌مند می‌شود. دولت می‌گوید یک میلیون واحد در سال می‌سازد و این گفته برای دولت رای آور است. اما اگر دولت بگوید که مقرراتی نوشته که اجرایی نشده، از نظر سیاسی آسیب رسان است. بنابراین باید از این نظر به دولت‌ها حق داد. به هر حال ما خودمان را در کنار نمی‌بینم بلکه ما موید صنعتی‌سازی هستیم. یعنی اگر ساخت و ساز قرار باشد که صنعتی شود غیر از نظام مهندسی دولت راه حلی ندارد.

البته این نگاه شما در دسر آفرین است؛ به طور مثال شما به گونه‌ای می‌گویید که انتقاد نمی‌کنید ولی اگر پروژه‌های در کشور اجرایی شود که از نظر شما فنی نباشد، انتقاد می‌کنید؟

بخشی از اطلاعات به ما می‌رسد و ما هم به دولت انتقال می‌دهیم. جریان نظام مهندسی، کاملاً فنی است. اما جریان دولت، سیاسی است. جریان سیاسی وقتی که با موفقیت روبه‌رو می‌شود کاری با ما ندارد ولی در زمان گرفتاری به ما رجوع می‌کند. در چنین شرایطی ما گرفتاری‌های گذشته را می‌گوییم. این یک معادله چند وجهی است.

البته نگاه دولت به نظام مهندسی خیلی جالب است. آقای احمدی‌نژاد چند سال قبل به عنوان رئیس جمهور در انتخابات نظام مهندسی رای دادند. باز هم چند مدت بعد‌تر نیروهای نزدیک به ایشان در سازمان نظام مهندسی کاندیدای انتخابات شدند. این رفتار، علاقه دولت به سازمان نظام مهندسی را نشان می‌دهد؟

ایشان عضو نظام مهندسی بودند و در سال‌های قبل‌تر هم رای می‌دادند. ایشان عضو بودند و قانون را خوانده بودند. وقتی به اطلاع ایشان رسید که انتخابات است ایشان به سرعت از من و آقای سعیدی‌کیا، وزیر وقت مسکن خواستند که خدمتشان برسیم. بعد از آن هم ایشان در انتخابات شرکت کردند و رای دادند. وجود یک مهندس در جریان حاکمیت برای مهندسان مزیت بزرگ است. ما علاقه‌مند هستیم که مجموع اطلاعات به صورت دقیق در اختیار دولت قرار گیرد. به هر حال ما دوست داریم که دولت‌ها به ما توجه کنند ولی آنها براساس شرایط خودشان کار می‌کنند.

بعد از این علاقه‌مندی هم نزدیکان دولت به انتخابات آمدند. این برای سازمان که مفید نبود؟

به هر حال در جامعه، باز از این دست اتفاقات رخ می‌دهد. آنها آمدند و رای هم نیاوردند. به نمی‌توانیم بگوییم که دولت وارد نشود و قدم به سازمان نظام مهندسی نگذارند. آنها آمدند و رای نیاوردند. این دیگر

ساختمان‌های مسکن در تهران، در سال ۱۳۸۰

در کشورهای صنعتی کار بدون مقررات شکل نمی‌گیرد. در آنجا جریان اجتماعی انقلاب صنعتی کرده‌است تا امور اجرایی با توجه به مقررات فنی اجرایی شود

مجله‌های علمی و فنی در زمینه مهندسی

مشکلی ندارد. توجه داشته باشید که مهندسان بخشی از قدرت سیاسی کشور هستند. مهندسان قدرت بزرگی در کشور به شمار می‌آیند ولی هیچ وقت نشده که به صرف نفوذ سیاسی شخصی وارد سازمان نظام مهندسی شود. 🇮🇶



همه مبهوت شدیم

گفت و گو با عباس آخوندی در مورد بحران‌های سازمان نظام مهندسی

بهراد مهرجو

behrad.mehrjoo@gmail.com

ماجرای سازمان نظام مهندسی همچنان ادامه دارد. سال گذشته اتفاقاتی در انتخابات سازمان نظام مهندسی رخ داد که اثرات آن به انتخابات شورای مرکزی این سازمان در سال جاری نیز کشیده شد. عباس آخوندی وزیر اسبق مسکن و شهرسازی و یکی از اعضای سازمان

نظام مهندسی، از شاخص‌ترین منتقدان شرایط کنونی سازمان نظام مهندسی به شمار می‌آید. او در گفت‌وگوی خود با مجله همشهری ماه شناخت‌ترین بحران‌های سازمان نظام مهندسی را بیان کرده است.

حرکت می‌کند، تحلیل شما از شرایط حاکم بر سازمان چیست؟
مقدمه‌ای عرض می‌کنم که قدری طولانی است. سازمان‌های نظام مهندسی و نظام پزشکی و حتی کانون و کلاهمگی سازمان‌هایی حرفه‌ای هستند. اینها رانمی‌توان و نباید در دسته سازمان‌های صنفی دسته‌بندی کرد. سازمان‌های

در مورد سازمان نظام مهندسی بحث‌هایی مطرح شده که ریشه تمامی آنها به انتخابات سال گذشته و اقدامات دولت بازمی‌گردد. بعضی محافل روایت می‌کنند که سازمان نظام مهندسی از یک نهاد حرفه‌ای به سمت نهادی وابسته یا حداقل نزدیک به دولت

عباس آخوندی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های منتقد شرایط حاکم بر سازمان نظام مهندسی کشور است.

عکس:

عباس کوثری

سازمان نظام مهندسی ساختمان چندمطلب وجود دارد؛ اول اینکه از کان سازمان چگونه شکل می‌گیرد.

اتفاقا اوج انتقادات در همین بخش است.

بله، من مکانیسم را به صورت کامل می‌گویم. هیات عمومی شورای مرکزی سازمان نظام مهندسی را تشکیل می‌دهد. یک رکن دیگر در سازمان نظام مهندسی وجود دارد به نام «شورای انتظامی». این شورا اهمیت بسیار بالایی دارد؛ چراکه این شورا حکم صادر می‌کند و امکان دارد به دلیل صدور یکی از همین احکام، یک مهندس از ادامه فعالیت‌های مهندسی بازداشته شود. در واقع احکام اصلا ساده نیستند. این نقطه تمایز سازمان با امور صنفی هم هست. در سازمان صنفی چنین مکانیسمی وجود ندارد. اما نکته دیگر، حوزه مداخله سازمان در امور است؛ یعنی باید مشخص شود که سازمان نظام مهندسی در چه حوزه‌هایی می‌تواند اظهار نظر کند. در سال ۱۳۷۴ قانونی به نام «نظام مهندسی و کنترل ساختمان» به تصویب رسید. این قانون به عنوان قانون اصلی تعیین شد. البته این قانون تنها نمی‌گفت که سازمان‌ها چگونه تشکیل شوند. این قانون، کنترل را هم در خود داشت. در سازمان نظام مهندسی دو چالش عمده وجود دارد؛ چالش اول بنیادین است که در دهه ۷۰ رخ داد.

چه چالشی؟

دولت در نیمه دوم دهه ۷۰ که قانون تصویب شد، فعالیت‌های دولت در امور پیمانکاران، مشاوران و کل فعالیت‌های عمرانی دولت را از سازمان جدا کرد. بنابراین سازمان نظام مهندسی یک ضربه اساسی خورد. دولت در واقع فعالیت‌های خود را از چهارچوب نظارت سازمان نظام مهندسی جدا کرد. بنابراین ساخت‌وسازها در کشور با دو مرجع و شکل مواجه شد. ما دو نظام داشتیم؛ نظام مهندسی ساختمان و نظام فنی و اجرایی کشور. نظام فنی و اجرایی کشور در سازمان برنامه و بودجه تعیین تکلیف می‌شد و دیگر ساخت‌وسازها در سازمان نظام مهندسی تعیین تکلیف می‌شدند. این اتفاق تنها در ایران رخ داد؛ یعنی هیچ کشوری دو نظام ساختمان ندارد. در حال حاضر بر فعالیت‌های بخشی خصوصی یک نهاد نظارت می‌کند و بر ساخت‌وسازهای دولتی، نهادی دیگر.

این چه اشکالی دارد؟

توجه داشته باشید که دولت در اقتصاد ایران نقش بسیار بالایی دارد. بنابراین بخشی از مهندسان جذب نهادهای دولتی می‌شوند و زیر نظر دولت با یک اصول کار می‌کنند و بخش دیگری بر اساس قواعد سازمان نظام مهندسی کار می‌کنند. یک لطمه دیگر از سال گذشته بر سازمان نظام مهندسی وارد شد. در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۶ آیین‌نامه‌ای در دولت تصویب شد. این آیین‌نامه تعداد اعضای هیات مدیره سازمان‌ها را کاهش داد. بر اساس قانون، تعداد اعضای هیات مدیره سازمان نظام مهندسی در استان‌ها بر اساس تعداد مهندسان استان‌ها باید بین ۵ تا ۲۵ نفر باشد. این آیین‌نامه در سال ۱۳۷۵ تصویب شده بود. بر اساس تعداد مهندسان در استان‌ها، این قانون به تصویب رسیده بود. بر اساس آیین‌نامه جدید، ولی تهران با بیشترین تعداد مهندسان و بیشترین تعداد اعضای هیات مدیره، از ۲۵ عضو هیات مدیره به ۱۵ عضو کاهش پیدا کرد. شهرستان‌ها هم که معمولا ۲۱ عضو هیات مدیره داشتند، تعداد اعضای هیات مدیره آنها کاهش پیدا کرد. قانون اول ۱۵ سال قبل تصویب شده بود. طی این سال‌ها تعداد مهندسان هم به شدت افزایش داشته است. بنابراین باید آیین‌نامه‌ای ابلاغ می‌شد که تعداد اعضای هیات مدیره‌ها افزایش پیدا کند ولی آیین‌نامه جدید اعضا را کاهش داده بود. در سازمان‌های حرفه‌ای هر اندازه تعداد اعضا بیشتر باشد، محبوبیت و مرجعیت حرفه‌ای بیشتر می‌شود. در هیات مدیره با توجه به اعضا، تعداد سلیقه‌ها هم به شدت متفاوت می‌شود. در این شرایط جامعه مهندسی حق انتخاب پیدا می‌کند. اما وقتی این مشکل ایجاد شد، دو اتفاق رخ داد؛ اول اینکه تعداد اعضای که می‌توانستند کاندیدا شوند به شدت کاهش پیدا کرد و دوم اینکه

افراد فرصت رای دادن به سلیقه‌های متفاوت را از دست دادند. این اتفاق، مرجعیت حرفه‌ای سازمان را دچار خدشه می‌کند.

چرا سازمان اعتراض نکرد؟

سازمان سال گذشته در جلسه هیات عمومی‌ای که در شیراز برگزار شده‌بود، به این ماجرا اعتراض و اعلام کرد این رفتار خلاف قانون بوده است. هیات عمومی اعلام کرد قانون اعلام کرده که تعداد اعضا باید بین ۱۰ تا ۲۵ باشد؛ یعنی در یک استان باید این حداقل رعایت شود. دوستان، هم استدلال عرفی کردند و هم قانونی و حرفه‌ای.

چرا اعتراض را به نهادهای نظارتی‌ای مانند مجلس نکشاندید؟

دوستان به مجلس هم مراجعه کردند. مجلس مسؤؤل تطبیق قوانین است. مجلس یک هفته قبل از انتخابات، اعلام کرد این اقدام مغایرت قانونی دارد. البته کمیسیون تطبیق در انتظار نظر دولت باقی مانده؛ یعنی کمیسیون نظر مقدماتی خود را اعلام کرد و در انتظار نظر نهایی دولت ماند. دولت به نظر مجلس هم توجه نکرد و انتخابات را برگزار کرد. اما اتفاق بدتری رخ داد؛ هیات عمومی که باید با ۳۵۰ نفر تشکیل می‌شد، با ۲۹۰ نفر تشکیل شد. در واقع یک سوم اعضا کاهش پیدا کردند. در هر صورت براساس قوانین، انتخابات هیات اجرایی هم داشت.

چرا بعد از انتخابات اعتراض نشد؟

باید یک نکته اشاره شود. هنگامی که دولت نظر نهایی خود را روی نظر مجلس نداده‌است، همان تصویب‌نامه اشتباه مرجع قانونی خواهد داشت؛ یعنی می‌تواند اجرایی شود و احتمالاً بدترین ترکیب شعورا اعتبار قانونی داشت. در تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۲ انتخابات در سراسر کشور برگزار شد. انتخابات حرفه‌ای هم چندان بزرگ نیست و نتیجه همان شب اعلام شد. یک هفته هم فرصت اعتراض وجود داشت. به هر حال پس از اعلام نتایج انتخابات تهران، قانون اشاره کرده که وزیر باید اعتبارنامه منتخبین را صادر کند. اعتبارنامه تمامی منتخبین استان‌ها هم صادر شد. در مرداد ماه سال گذشته از منتخبین تهران دعوت شد که به دفتر وزیر مسکن بروند تا اعتبارنامه‌های خود را بگیرند؛ ولی ساعت ۸ صبح همان روز به‌منتخبین اعلام شد که جلسه کنسل شده‌است و پس از آن اعتبارنامه‌ها صادر نشد تا دی ماه.

علت چه بود؟

هنوز هم نمی‌دانیم. یا باید به قانون عمل نمی‌کردند و زمانی که عمل کردند باید برای تهران هم مانند استان‌های دیگر عمل شود. به هر حال اعضای منتخب به این جریان اعتراض کردند. وزیر مسکن در این فاصله تغییر کرد و وزیر جدید مسکن آمد. در آبان ماه رئیس مجلس به صراحت اعلام کرد که آیین‌نامه مغایرت قانونی دارد و باید لغو شود. حالا در تهران انتخابات براساس تصویب‌نامه غیرقانونی برگزار شده بود. البته اعتبارنامه‌ها اعلام نشده بودند. در تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۱ هیات وزیران آیین‌نامه را اصلاح کرد و بیان داشت در تهران تعداد اعضای هیات مدیره باید به ۲۵ نفر برسد. این در حالی بود که در شهرستان‌ها آیین‌نامه اصلاح نشده‌بود. فقط به تهران توجه داشتند. ماناگهان با این مواجه شدیم که در دی ماه، اعضای هیات اجرایی مرداد ماه که مدت

اعضای هیات مدیرهٔ سازمان نظام مهندسی ایران در جلسهٔ هیات مدیرهٔ سازمان نظام مهندسی ایران، بهار ۱۳۸۸

جلس یک هفته قبل از انتخابات اعلام کرد این اقدام مغایرت قانونی دارد. البته کمیسیون تطبیق در انتظار نظر دولت باقی ماند؛ یعنی کمیسیون نظر مقدماتی خود را اعلام کرد

به ۱۵ نفر رای دادند ولی ۲۵ نفر انتخاب شدند. در سال‌های پس از انقلاب در ایران شاهد چنین اتفاقی نبودیم. این نوع اقدامات به مرجعیت حرفه‌ای سازمان نظام مهندسی لطمه وارد می‌کرد. به هر حال، هیات مدیره با همین روال انتخاب شد که بسیار اتفاقی عجیبی بود. این اتفاقات اعتبار سازمان نظام مهندسی را زیر سؤال برد ولی در این ماجرا ادامه پیدا کرد. در تیرماه سال جاری باید شورای مرکزی، انتخاب می‌شد. هنگامی که رئیس مجلس تصویب نامه گذشته را فاقد اعتبار قانونی اعلام کرد، باید کارها به همان روال گذشته بازمی‌گشت. مصوبه قبلی هم ترکیب را در استان‌ها مشخص کرده بود. در استان‌های بزرگ تعداد اعضای کم شده‌بود. بنابراین در این استان‌ها باید انتخاب میان دوره‌ای برگزار می‌شد تا تعداد اعضا افزایش پیدا کند. این اقدام هم صورت نگرفت. بنابراین در تهران انتخابات پیچیده‌ای برگزار شد و در استان‌ها هم تعداد اعضای هیات مدیره از آیین‌نامه کمتر بود. به هر حال در تیرماه انتخابات شورای مرکز برگزار شد. حالا همین هیات مدیره باید شورای مرکزی را انتخاب کنند ولی وقتی یک خشت کج گذاشته‌شود تا پایان کار این روال ادامه می‌یابد. بیش از آنکه افراد مهم باشند، روال کار مهم است. طی ماه‌های گذشته همه ما نگران مرجعیت سازمان بوده‌ایم.

این اتفاقات محصول خواسته دولت بوده یا در فضای سوءمدیریت اتفاق افتاده‌است؟

من قصد نیت‌خوانی ندارم. در جلسات دولت هم هیچ زمان نبوده‌ام. اما به‌هر حال این اتفاقاتی که رخ داد، کار درستی نبود. سازمان نظام مهندسی ساختمان ۷ رشته مهندسی را نمایندگی می‌کند و هر سال هم بر تعداد اعضای سازمان افزوده می‌شود. بنابراین نباید تعداد اعضای هیات مدیره سازمان‌های مردم‌نهاد این‌گونه نیست که بگویم کاهش تعداد اعضای مانند نظام مهندسی، یک شرکت نیست که بگویم کاهش تعداد اعضای هیات‌مدیره به کوچک شدن شرکت کمک می‌کند. در سازمان حرفه‌ای مانند نظام مهندسی باید تبادل آرا صورت گیرد. سازمان نظام مهندسی باید از افراد با گرایش‌های مختلف تشکیل شود. هنوز هم متوجه نشده‌ام چرا تعداد اعضای هیات مدیره کاهش پیدا کرده‌است؛ تعداد اعضای این هیات می‌باید افزایش هم پیدا می‌کرد.

سازمان نظام مهندسی از یک گروه مهندس صاحب نفوذ تشکیل شده‌است ولی چرا سازمان قدرت ایستادگی در برابر این اتفاقات را ندارد؟ شما توجه داشته‌باشید که حتی در سازمان‌های صنفی‌ای مانند اتاق بازرگانی در برابر بعضی تصمیمات ایستادگی می‌شود ولی در سازمان نظام مهندسی چرا این اتفاق رخ نداد؛ یعنی چرا سازمان و اعضا اعتراض نکردند؟

نباید به این موضوع به شکل صفر و صد نگاه کنید. سازمان، هم مقاومت کرد و هم نامه‌نگاری کرد. سازمان، هم با دولت گفت‌وگو کرد و هم با مجلس وارد مذاکره شد. در نهایت هم مجلس مصوبه دولت را لغو کرد. بنابراین مقاومت صورت گرفته‌است. در این راه تلاش زیادی صورت گرفت. ولی باید توجه داشته‌باشید که ساختار اقتصادی ایران اثرات خودش را می‌گذارد. در ساختار اقتصاد ایران بخش مهمی از کارفرماها دولتی هستند.

این به دولت جدید مربوط نیست و این شرایط از دهه ۷۰ آغاز شده‌است.

در دهه ۷۰ چه اموری تفکیک شد؟

در دهه ۷۰ امور مربوط به پروژه‌های دولتی به صورت کامل از سازمان نظام مهندسی گرفته شُشد. در این دوره کشور با دو سیستم مواجه شد. اما ساختار اقتصاد ایران به شیوه‌ای است که بخش مهمی از کار از سوی دولت است. در بخش دیگر هم اتفاق بدی رخ داد؛ ساخت‌وسازهای خصوصی و شهری یک مرجع جدید نظارت پیدا کردند و شهرداری‌ها متولی این بخش شدند. بازم در این دوره یک نوع محافظه‌کاری به دلیل ساختار اقتصادی ایران شکل گرفت. این محافظه‌کاری در ساختار

سازمان نظام مهندسی هم وجود دارد. بنابراین سازمان نظام مهندسی را نباید با نهادهایی مانند اتاق بازرگانی قیاس کرد. اتاق بازرگانی، قدمتی طولانی دارد و فعالیت‌های صنفی می‌کند. به هر حال آنها باید هم به دلیل سابقه حضورشان موفق تر باشند. البته همین نهادها هم در دوره کنونی با مشکل مواجه هستند. در حوزه مهندسی، دولت نفوذ و حضور زیادی دارد و این میزان نفوذ در تجارت کمتر است.

اصلا تفکیک مسوولیت‌ها میان سازمان نظام مهندسی و وزارت مسکن چیست؟

سازمان، نمایندگی مهندسان را برعهده دارد. بنابراین آرای مهندسان در سازمان تنظیم می‌شود. سازمان حلقه واسط میان دولت و مهندسان است. ارتباط هم تنها باوزرات مسکن نیست؛ سازمان باوزرات نیرو و نفت هم حضور و رابطه دارد. به هر حال سازمان نفوذ بالایی دارد. اما در تقسیم‌کار جدید به شکل قانونی، صلاحیت توسط دولت تصویب می‌شود و آیین‌نامه‌های فرایند کنترل مهندسی و قیمت‌مدامات مهندسی هم توسط دولت تعیین می‌شود. در این بخش نقش اصلی با دولت است ولی سازمان بازم حضور و نفوذ دارد. در این بخش اگر سازمان بخواهد موثر باشد باید نقش برتری داشته‌باشد که دست سازمان بسته است.

علت اینکه دست سازمان بسته است، مشکلات قانونی است یا مورد دیگری؟

عرض کردم در دهه ۷۰ اتفاقاتی رخ داد که سنگ‌بنای کار را اشتباه گذاشت. قانون در این دوره تصویب شد. البته همین قانون گفته بود که پس از ۱۰ سال قانون باید اصلاح شود. این یک نکته است؛ ولی موضوع دیگری هم وجود دارد؛ دولت می‌تواند به قانون نظر انبساطی یا نظر دیگری داشته‌باشد. اما به هر حال رویکرد دولت موثر است. دولت با همین قانون کنونی می‌تواند به نهادهای مردمی نقش بیشتری بدهد. اما به هر حال نتیجه عملکرد نشان می‌دهد که دولت نخواست چنین اقدامی را صورت دهد.

در دوره‌های مختلف با کدام دولت راحت‌تر بوده‌اید؛ یعنی گرفتارهای سازمان چه دوره‌ای کمتر بوده‌است؟

تمام دولت‌های گذشته به سازمان برای ورود به پروژه‌های عمرانی اجازه دخول نمی‌دادند.

البته تشنیده‌ایم که دولت در پروژه‌هایی مانند مسکن مهر به سازمان اجازه ورود داده‌است. درست است؟

اینها پروژه‌های عمرانی نیستند. اینها پروژه‌های غیردولتی‌اند. به هر حال همه دولت‌ها در برابر اینکه سازمان به پروژه‌ها وارد شود، مقاومت داشته‌اند. به نظر من مهندسی ایران ارتقا پیدا نمی‌کند تا زمانی که نظام مهندسی پایدار و یکسان وجود داشته‌باشد. در حال حاضر روال کار به سمتی پیش می‌رود که مثلا ساخت‌وسازهای دولتی یک‌طرف خیابان به یک شکل باشد و طرف دیگر ساختمان روال دیگری داشته‌باشد. این دوگانگی امکان انباشت تجربه و دانش را گرفته‌است. این رفتار مانع رشد مهندسی کشور می‌شود. اصلی‌ترین بحث ما این است که باید نظام ملی ساخت‌وساز درست شود. البته هیچ دولتی به این سمت نرفته‌است. بنابراین در این بخش همه دولت‌ها شبیه به هم بوده‌اند ولی بحث اینجایی ما نحوه حضور دولت در ساختار مدیریتی سازمان است. تاکنون هیچ زمان پیش‌نیامده‌بود که دولت‌ها در ساختار مدیریتی سازمان به این اندازه دخالت کنند.

البته علاقه دولت به سازمان نظام مهندسی

دیده‌می‌شود. سال گذشته چند چهره نزدیک به

دولت در انتخابات سازمان شرکت کردند. این علاقه چطور ایجاد شد؟ حتی آقای احمدی‌نژاد خودشان چند سال پیش در سازمان رای دادند.

به هر حال هر مهندسی علاقه دارد بدون توجه به پست مدیریتی خود، در

انتخابات حرفه‌ای شرکت کند. این داستان تازگی هم ندارد. اولین انتخابات سازمان نظام مهندسی در دوران وزارت بنده صورت گرفت. همان زمان هم خیلی از وزرا که مهندس بودند آمدند و عضو سازمان شدند و در انتخابات شرکت کردند. همان زمان آقای غرضی به عنوان وزیر پست و تلگراف آمدند، آقای زنگنه، آقای ترکان و بسیاری دیگر هم به عنوان مهندس در انتخابات شرکت کردند. به هر حال حضور در سازمان نظام مهندسی به مهندسان شأن حرفه‌ای می‌دهد. بنابراین حضور در انتخابات بسیار مهم است.

مکانیسم انتخاب رئیس را هم توضیح می‌دهید؟

هیات مدیره‌ها، شورای مرکزی را انتخاب می‌کنند. انتخاب هیات مدیره‌ها به‌گونه‌ای است که دولت نمی‌تواند در آن دخالتی داشته‌باشد ولی در دوره اخیر که این اتفاقات رخ داد، همه تعجب کردند؛ چراکه دولت دولت خیلی به چشم آمد. به هر حال شورای مرکزی از ۲۵ عضو رسمی و ۷ عضو علی‌البدل تشکیل می‌شود. حالا در اینجا دو نظریه است؛ شورای مرکزی باید دوبرابر ۲۵ نفر را به وزیر معرفی کند یا دو برابر ۳۲ نفر را. در این مورد هنوز تعیین تکلیف نشده‌است. به هر حال طی سال‌های گذشته ۶۴ نفر معرفی شده‌اند. در این ۶۴ نفر از هر رشته باید حداقل ۴ نفر باشند. در این مرحله وزیر مداخله می‌کند. در مرحله بعدی از میان ۶۴ نفر ۲۵ نفر انتخاب می‌شوند که این ۲۵ نفر باید سه نفر را به رئیس جمهور معرفی کنند که از میان این سه نفر باید یک نفر انتخاب نهایی شود.

در سازمانی تا به این اندازه حرفه‌ای، چرا باید انتخاب رئیس این‌گونه باشد؛ یعنی دولتی باشد؟

شما باید درباره هر جریانی در زمان خودش بحث کنید. من هم این اعتراض را دارم. ۵ سال قبل سازمان برنامه از من خواست تا لایحه‌ای را برای نظام جامعه مهندسی ایران تدوین کنم. این لایحه با همین نام تهیه و تدوین شد. در لایحه جدید همه این مشکلات رفع شده‌بود. اما اصل قانون در سال ۱۳۷۴ نگاشته شده بود. آن قانون در سال‌های پس از جنگ و در فضای اقتصاد دولتی تدوین شده‌بود ولی در دهه ۸۰ و شرایط کنونی نیازی وجود ندارد که همان روال باقی بماند. در حال حاضر، می‌شود در مورد این قوانین تجدید نظر کرد. در همان لایحه جدید هم قوانین را به شکلی در آوردیم که وزیر و رئیس جمهور و هیچ مقام دولتی‌ای در سازمان نظام مهندسی دخالتی نداشته‌باشند.

کار این لایحه به کجا کشید؟

این لایحه در اواخر کار دولت هشتم به مجلس رفت ولی دولت نهم لایحه را پس گرفت. دولت لایحه را برای بازبینی و بررسی پس گرفت ولی این بازبینی و بررسی هنوز تمام نشده‌است.

یک نکته دیگر هم وجود دارد. در سازمان نظام مهندسی چرا این اندازه ثبات مدیریت وجود دارد؟ آقای غرضی چند دوره رئیس هستند؟

ایشان ۴ دوره است که رئیس هستند. به هر حال نظام مهندسی سازمان اجرایی و حرفه‌ای است. در سازمان‌های اداری تغییر مدیریت به صورت

اعضای هیات مدیرهٔ سازمان نظام مهندسی ایران در جلسهٔ هیات مدیرهٔ سازمان نظام مهندسی ایران، بهار ۱۳۸۸

سازمان، نمایندگی مهندسان را برعهده دارد. بنابراین آرای مهندسان در سازمان تنظیم می‌شود. سازمان حلقه واسطه میان دولت و مهندسان است. ارتباط هم تنها با وزارت مسکن نیست

نگرانی نداریم؛ نظام مهندسی باماست

پاسخ وزیر مسکن به انتقادها از سازمان نظام مهندسی در گفت‌وگو با همشهری ماه

سیمه فتحی Sf.sayeh@gmail.com

سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور با یکی از مهم‌ترین نهادهای تخصصی کشور محسوب می‌شود. سال‌هاست این سازمان با گرد آوردن جامعه مهندسی در بخش ساختمان، نقش تعیین‌کننده‌ای در امور مسکن کشور ایفا کرده است. گرچه از همان سال‌های اولیه سایه دولت بر فعالیت سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور هم دیده شده؛ اما این روزها شرایط برای سازمان متفاوت‌تر از گذشته شده است. نمونه علنی آن هم دستور اخیر علی نیکزاد – وزیر مسکن دولت دهم – است که از نظام مهندسی کشور خواست تا نقشه‌هایی را که با معماری ایرانی-اسلامی‌سنخیت ندارد، تایید نکنند و به‌الگوهای قدیمی‌ای چون ساخت اندرونی و بیرونی توجه بیشتری کنند. با این همه ریشه اختلافات سازمان نظام مهندسی ساختمان به انتخابات پنجمین دوره هیات مدیره نظام مهندسی برمی‌گردد؛ به طوری‌که اخیرا عباس آخوندی – وزیر اسبق مسکن و شهرسازی و عضو هیات مدیره نظام مهندسی کشور – در یادداشتی پاره‌ای از مسائل در برگزاری این انتخابات را گوشزد کرد. با وجود برخی سوالات در برگزاری این دوره از انتخابات در ماه‌های اخیر باید منتظر ماند تا وزیر مسکن و شهرسازی بر اساس قانون از میان اعضای منتخب شده نیمی از آنها را برگزیند و به عنوان اعضای شورای مرکزی سازمان نظام مهندسی ساختمان معرفی کند. علی نیکزاد در گفت‌وگوی تلفنی به سوالات همشهری ماه درباره اتفاقات اخیر سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور پاسخ گفت. هر چند نیکزاد اجازه نداد بعضی گفته‌هایش در پاسخ به یادداشت عباس آخوندی منتشر شود اما تاکید دارد که قانونی عمل کرده‌اند و این همان قانونی است که در زمان ریاست آقای آخوندی در وزارت مسکن و شهرسازی نوشته شده است.

آقای وزیر! بعضی خبرها حکایت می‌کنند که در انتخابات پنجمین دوره هیات مدیره سازمان نظام مهندسی کشور به ویژه در استان تهران اتفاقاتی رخ داده که گروهی از آن با عنوان تخلف صنفی نام می‌برند که این ظاهرا باعث بروز چالش‌هایی هم در این بخش شده است؛ به طوری‌که ماجرای این انتخابات به دوران وزارت شما موکول شده است. اخیرا نیز آقای آخوندی در رسانه‌ها بعضی ایهامات این انتخابات را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند «وزارت مسکن و شهرسازی در دی ماه سال ۱۳۸۸ به صندوق‌های اخذ رای ماخوذه مرداد ماه که بر خلاف قانون نزد خود نگاه داشته بود. مراجعه کرده و به هیات اجرایی و هیات نظارتی که مدت اعتبار قانونی آنها ماه‌ها بود که سپری شده بود و یک بار پیش از این نتایج قطعی انتخابات را اعلام کرده بودند، دستور داد تا اولاً از میان ۱۵ نفر افراد منتخب پیشین به بهانه عدم تناسب تعداد منتخبان بار رشته‌های نظام مهندسی ساختمان این بار تنها نام ۱۲ نفر را اعلام کنند. ثانيا، اسامی ۱۳ نفر جدید غیر منتخب را از انتهای فهرست به عنوان افراد منتخب اعلام کنند. شاید این تنها انتخاباتی در کشور باشد که رای دهندگان به ۱۵ نفر رای داده‌اند و از صندوق‌های اخذ رای ۲۵ نفر منتخب بیرون آمده‌اند. به وضوح آشکار است که نتیجه چنین انتخاباتی از نظر جامعه مهندسی تهران مخدوش باشد. این خشت کجی است که دیوار رفیع سازمان نظام مهندسی ساختمان را برای سالیان دراز در کژی قرار خواهد داد. آیا شما این مسائل را تایید می‌کنید؟

براساس قانون نظام مهندسی ساختمان کشور باید در این دوره ۶۴ نفر انتخاب می‌شدند و پس از آن به وزارت مسکن و شهرسازی معرفی شوند. وزیر مسکن هم طبق قانون اختیار دارد تا از بین آنها ۳۲ نفر را انتخاب کند که ۲۵ نفر اعضای اصلی و هفت نفر عضو علی‌البدل هستند. همچنین سه نفر از این تعداد هم انتخاب می‌شوند تا به رئیس‌جمهور معرفی شده و در نهایت یکی از آنها ریاست این سازمان را برعهده گیرد. تاکنون هم این روال طی شده است و در مرحله معرفی به وزارت مسکن و شهرسازی قرار دارد. از این حرف و حدیث‌ها که بعضی به آن دامن می‌زنند تعجب می‌کنم. بنده نمی‌پسندم که عده‌ای دنبال مسائل حاشیه‌ای هستند؛ در حالی که تمام هم و غم متولیان بخش مسکن باید رفع نیاز مردم باشد.

ظاهرا فعالیت‌های این سازمان طی سال‌های گذشته با بعضی حواشی همراه شده و مسائل این انتخابات نیز بر آن افزوده شده است. حضور چهره‌های سیاسی در انتخابات اخیر به شائبه‌های تازه‌ای دامن زده است. آیا دولت به سازمان نظام مهندسی به عنوان تشکیلی حرفه‌ای نگاه می‌کند یا از آن به عنوان مهره‌ای سیاسی بهره می‌گیرد؟

آنچه در انتخابات اخیر نظام مهندسی پیش آمده به دوره وزارت بنده بر نمی‌گردد. اگر موردی هم باشد در دوره قبل است چراکه انتخابات نیز در آن زمان انجام شده است. حال اگر مشکلاتی هم به وجود بیاید به گذشته ربط دارد اما آنچه مشخص است براساس قانون عمل خواهد شد و ما نسبت به نیازهایی که کشور دارد در بخش فنی و مهندسی طبق قانون عمل خواهیم کرد. وزارت مسکن و شهرسازی طبق قانون این اختیار را دارد هر جا با مشکل مواجه شود وارد میدان شود اما ما در ایسن زمینه حتی از اختیار اتمان هم استفاده نکرديم؛ بنابراین نمی‌خواهم به این مسائل حاشیه‌ای دامن زده شود. ما باید به وظیفه اصلی در تامین نیاز جامعه بپردازیم و همه نهادهای ذی‌ربط نیز در این زمینه به ما یاری رسانند. تصور نمی‌کنم نظام مهندسی هم مشکلی داشته باشد و در حال همکاری است.

با توجه به اینکه وزارت مسکن و شهرسازی همه هم و غم

نظام مهندسی ساختمان کشور یکی از ارکان اساسی در بخش مسکن است و سابقه طولانی‌ای دارد؛ به همین خاطر اگر همه نهادها با یکدیگر همکاری کنند تبعا با موفقیت چند برابری مواجه خواهند شد.

● **عکس: مصطفی قلیبی / اجام جم**



خود را بر به سرانجام رساندن برنامه‌ها – به ویژه مسکن مهر – گذاشته است تا مردم بی‌خانمان به زودی صاحب خانه شوند. اما موضوع کیفیت ساختمان‌های مسکن مهر همچنان بر سر جای خود باقی مانده است. اخیرا هم نظام مهندسی اعلام کرده تعرفه خدمات مهندسی برای مسکن مهر بسیار ناچیز است و در حالی که این هزینه برای سازمان بسیار بالاست، آبا قیمت ۳ هزار تومان در هر متر تعرفه مناسبی برای نظارت کیفیت ساختمان است؟

در مجموع برای پروانه ساختمان در هر متر ۱۰ هزار تومان تعیین شده است که ۵ هزار تومان متقاضی می‌دهد و ۵ هزار تومان دولت پرداخت می‌کند. برای نظارت هم در این اینجا سازمان نظام مهندسی ساختمان وارد می‌شود که متری ۳ هزار تومان در هر متر در نظر گرفته‌ایم. وقتی این پروژه به شکل انبوه است و در هر شهری انبوهی از ساختمان ساخته می‌شود، به طور طبیعی نظام مهندسی متضرر نخواهد شد؛ به طور مثال در شهری ۶ هزار واحد در قالب مسکن مهر ساخته می‌شود که اگر ۳ هزار تومان اجرای فاز ۳ را در نظر بگیریم در هر متر مربعی که ساخته می‌شود رقم بزرگی به دست می‌آید. دوستان سازمان نظام مهندسی در مسکن مهر این ارقام را پذیرفته‌اند و در حال حاضر همکاری داریم.

به اعتقاد شما سازمان نظام مهندسی در ساختار اقتصادی کشور چه نقشی دارد؟ آیا این سازمان توان اداره و هدایت صنعت ساختمان کشور را دارد؟ سازمان نظام مهندسی طی سال‌های گذشته قدری منفعل عمل کرده است. دلیل انفعال این سازمان چیست و اصلاح‌زاییی شما در فعالیت این سازمان چیست؟

اگر می‌خواهیم از بحران مسکن عبور کنیم باید همه گروه‌ها و بخش‌های مختلف جامعه دست به دست هم دهند و به وزارت مسکن و شهرسازی یاری رسانند. نظام مهندسی ساختمان کشور یکی از ارکان اساسی در بخش مسکن است و سابقه طولانی‌ای دارد؛ به همین خاطر اگر همه نهادها با یکدیگر همکاری کنند تبعا با موفقیت چند برابری مواجه خواهند شد. حتی در این بین رسانه‌ها هم نقش مهمی دارند. آنها به جای اینکه به دنبال پیدا کردن سوژه‌ای باشند که تنها نکات منفی را بزرگ کنند می‌توانند با تبلیغ نکات مثبت فعالیت‌های دولت در مسکن مهر امید در مردم را افزایش دهند که به زودی صاحبخانه خواهند شد.

طی ماه‌های گذشته اختلافاتی میان وزارت مسکن و سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور دیده شده است. حتی بحثی در مورد دخالت مستقیم دولت در سازمان نظام مهندسی مطرح شده است. شما در این مورد چه نظری دارید؟

خیر ما با سازمان نظام مهندسی ساختمان چالشی نداریم. آنها هم پذیرفته‌اند و یا هم در حال همکاری در مسکن مهر هستیم. به صراحت می‌گویم در جمهوری اسلامی ایران نمی‌توان ساخت و سازی را انجام داد؛ به ویژه در پروژه مسکن مهر که یک مهندس دارای صلاحیت فنی مسؤولیت نظارت آن را قبول نکرده باشد. نظام مهندسی ساختمان وظیفه‌اش نظارت بر کیفیت ساختمان است و طبق برنامه این کار را انجام می‌دهد. ما در وزارت مسکن و شهرسازی برنامه مشخصی داریم برای مسکن‌دار شدن مردم و تمام گروه‌های ذی‌ربط از تعاونی‌ها، انبوه‌سازها، مهندس‌ها، انجمن‌های صنفی و سازمان‌های نظام مهندسی همکاری دارند تا نیاز مسکن کشور هر چه زودتر پاسخ داده شود. 📍

آنچه در

انتخابات اخیر

نظام مهندسی

پیش آمده به

دوره وزارت بنده

بر نمی‌گردد.

اگر موردی هم

باشد در دوره

قبل است چرا که

انتخابات نیز در

آن زمان انجام

شده است. حال

اگر مشکلاتی

هم به وجود

بیاید به گذشته

ربط دارد اما

آنچه مشخص

است براساس

قانون عمل

خواهد شد

قصه تجميع

تمديد شورای سوم در گفت و گوی اختصاصی همشهری ماه با
رئيس و سه عضو شورای شهر تهران

سیاست
شورای شهر

عکس:
مهدي حسيني

۹۱

همشهری ماه • مردادماه ۹۰

۹۰

همشهری ماه • مردادماه ۸۹

افراد نخبه، برگزیده و دلسوزاز حضوردرشوراها استقبال خواهند کرد و این خود بزرگ‌ترین کمک خواهد بود که بتواند هر چه بیشتر به اهدافی که برای شوراها ترسیم شده (هم درفرمان حضرت امام ^(و) و هم درقانون اساسی) دست پیدا کنیم.

از صحبت‌های شما چنین بر می‌آید که در رابطه دولت و شوراها هنوز بخش‌هایی از تصدی‌گری‌های دولت در دستگاه‌های اجرایی خود واگذار نشده است. یا با اینکه واگذاری آن مصوب شده اما در عمل شاهد آن نیستیم. از طرفی با چنین مشکلی مواجه هستیم و از طرف دیگر در مصوبات اخیر شهری دیده می‌شود که مدیریت شسهر در حال چند تکه‌ای شدن است. **شوراها چطور می‌توانند با توجه به همه مشکلاتی که دارند بر این تناقضات هم غلبه کنند؟**

این کار سختی است که ماهم در شورای عالی استان‌ها با آن دست به گریبان هستیم و به شدت هم در این زمینه تلاش کرده‌ایم. تعدادی از نمایندگان محترم مجلس که با بسیاری از آنها هم به شدت صمیمی هستیم، طرحی را تهیه کرده‌اند؛ مبنی بر اینکه شهرداران را استانداران انتخاب کنند. این طرح با اینکه حدود ۷۰ امضا داشت، با تلاش و هماهنگی‌هایی که شوراها با نمایندگان مجلس داشتند پس گرفته شد. به هر حالت می‌شود گفت که یک مسابقه است، (نمی‌خواهم بگویم مبارزه می‌گویم مسابقه) و کشمکش‌ی وجود دارد بین تفکری که می‌گوید دولت در سیاست‌های کلان کشور با بدنه چابک و کوچک حکمفرمایی کند و سیاستگذاری اجرا را انجام دهد اما در مدیریت‌های محلی این مدیریت اداره امور را به منتخبین مردم همان محل بسپارد. بلکه هماهنگی‌ها و سیاست‌های کلی را دولت و مجلس تصویب کند و مدیریت‌های محلی به صورت مجلس کوچکی مانند شورواقوه اجرایی کوچکی مانند شهرداری کار خود را انجام دهد. این یک تفکر است که مسیرشوراها را روشن می‌کند و جلو می‌برد و دنیای امروز رو به این سمت حرکت می‌کند. خود آقای رئیس‌جمهور هم مرتب همین تفکر را تاکید می‌کنند که دولت کوچک و چابک و از فریگی و کندی آن کاسته شود. این هم کاملا منطقی است که مدیریت محلی – چه در شهر و چه در روستا– مطابق قوانینی که بگذارند می‌تواند به خوبی کارسازباشد، خود را اداره کند و دولت هم آن هدایت‌ها و حمایت‌های کلان را انجام دهد.

تفکر دیگری هم وجود دارد که سنتی است و عادت دستگاه‌ها و سازمان‌های ماست که به قولی «نمی‌خواهند امپراتوری‌شان کوچک شود.» حتی در دولت هم با کوچک شدن دولت عملا مقابله می‌کنند.

شرکت‌هایی که باید منحل شوند واز تهران بروند، شرکت‌ها یاسازمان‌هایی که باید به مردم واگذار شود در مقابل واگذاری آن مقاومت می‌کنند.

حال ایسن دو تفکر وجود دارد و مبارزه این دو با هم سرنوشت ما را رقم می‌زند. در یک جایی اولی و در جای دیگر دومی پیروز می‌شودو این مسائلی که می‌بینید پیش می‌آید.

آقای مهندس چمران! **با توجه به تفکراتی که فرمودیدو تحولات اخیرو تصمیم‌گیری‌های مجلس و دولت؛** **ار تباط مجلس، شورای عالی استان‌ها و مدیریت شهری (که قرار است اتفاق بیفتد) را چقدر خوشبینانه و مثبت ارزیابی می‌کنید؟**

به طور کلی می‌توانم بگویم تفکرات ما و مجلس چندان با هم متفاوت نیست بلکه بسیار با هم هماهنگ هم هست. (کل مجلس و کل شوراها را می‌گویم) این تفکر که شوراها این ظرفیت بالا را دارند و می‌توانند کمک کنند باید مدیریت محلی باشد عموما همه قبول دارند و به دنبال آن نیز هستند؛ اما مشکلی که وجود دارد عملکرد بعضی شوراها یا برخی شهرداران شهرداست که مخالف توقع نمایندگان مردم آن شهر در مجلس شورای اسلامی هستند. عدم تعامل آنها هر قدر هم که کم باشد

بر تصمیم‌گیری مجلس سایه می‌افکند. اما من نمایندگان زیادی را می‌شناسم که روزی اعتقادات و تعهدات خود می‌گوید. مثلا من به این طرح شمارای می‌دهم با اینکه که با شهر دار منتخب شما یا شورای شهر خودمان مشکل دارم.

اما وقتی می‌بینم که این طرح خوبی است به آن رای می‌دهم؛ یعنی این تعهد را حقا دار ند. اما گاهی اوقات همان طور سایه می‌افکند و طرح‌هایی تهیه می‌شوند که می‌توانند به شورا آسیب برسانند. این هم موضوعی طبیعی است که در شرح‌های این اختلافات به وجود بیاید و ما از همه شوراها خواسته‌ایم که بیایند و با نمایندگان محترم مجلسشان در استان تعامل و نشست‌های نزدیک و ادواری داشته باشند که بتوانند افکار و خواست‌های خود را به یکدیگر نزدیک کنند و هر چه بیشتراز این تضاد کاسته شود. البته در برخی جاها هم واقعا نمایندگان مجلس شورای اسلامی به حق ودرست انتقادات خود را مطرح می‌کنند. برخی را ما رفته و رسیدگی کرده‌ایم و بدیدیم درست می‌گفته‌اند و باید آن شورا یا شهرداری را اصلاح کنیم. انتظار ما هم از نمایندگان این است که این معدود اختلافات یا کاستی‌ها روی کل تصمیمات مجلس درباره شوراها تاثیر نگذار د.

مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان به شوراها اعتماد کردند و به خاطر حفظ مصالح اجتماع بر عمر دوره این شوراها افزودند. شوراها چطور می‌توانند پاسخ این اعتماد را بدهند؟

در درجه اول شوراها باید با کار و فعالیت و افزودن بر حسن انجام وظیفه خود به شایستگی پاسخ این اعتماد را بدهند. در شورای عالی استان‌ها برای این موضوع تصمیمی گرفته شده که در این دوره چه کارهایی انجام بدهیم. (در شورای شهر تهران هم تصمیماتی در این زمینه گرفته شده است.) افزودن بر نظارت و کیفیت نظارتی خود از جمله این تصمیمات است. ما مصوبه زیادی داریم و این کار انجام می‌شود اما همراه با آن نظارت نیز ضروری است. در شورای عالی استان‌ها نظارت‌های خاصی را پیش بینی می‌کنیم که این نظارت شوراها بر شوراها دقیق، منصفانه و صحیح انجام شود و این حساسیت شوراها را در مورد نظارت می‌رساند. برنامه‌های دیگری هم برای آموزش‌های شوراهاتدوین کرده‌ایم (البته نه آموزش قوانین شوراها) بلکه آموزش‌های عمومی وار تقابلسطح آموزش‌های عمومی که طی مراحل دانشگاهی که آن هم می‌تواند به جایگاه شوراها کمک کند؛ آن را هم ان‌شالله اجرا می‌کنیم. برنامه‌های دیگری هم در دست تدوین داریم که بعد از بررسی اجرا می‌کنیم.

شورای شهر تهران هم همین برنامه‌ها را خواهد داشت؟

هنوز برای شورای شهر تهران در این زمینه به جز بحث نظارت فکر خاصی نکرده‌ایم. اما ان‌شالله در موضوعات دیگر هم باید فکر کنیم.

حضور زنان در شوراها در دوره سوم نسبت به دوره اول و دوم بیشتر بوده است و زنان تحصیل کرده بیشتر در شوراها حضور پیدا کرده‌اند. آیا این موضوع در قانونمندی و توانمندی شوراها تاثیر گذار بوده است؟

قاعدتا حضور زنان در شوراها می‌تواند مفید باشد. چون ممکن است زنان بسیاری از مسائل را سریع‌تر، راحت‌تر و با شناخت بیشتری درک کنند. البته این موضوع در همه شوراها عمومیت ندارد. همان‌گونه که در مورد مردان چنین وضعی صادق است. حضور زنان به هر حالت می‌تواند به فعال‌تر شدن شوراها کمک بیشتری کند. این موضوع به انتخاب مردم و توانمندی خود زنان برای حضور در شوراها بستگی دارد. طبق قانون، شوراها در این زمینه محدودیتی ندارند.

با مهندس خداحافظی می‌کنیم در خیابان بهشت! و مهندس می‌رود پی جلسسه‌ای که به دلیل سوالات زیاد ما دیر شده است.
📍

● **عکس:**

مهدی حسینی

نباید شورا سیاسی شود

روایت علیرضا دبیر، عضو هیات رئیسه شورای شهر تهران از تجمیع انتخابات

● **عکس:**

Lهر چند علیرضا دبیر از تجمیع انتخابات ریاست جمهوری و شوراها در مجموع راضی است اما به اعتقاد وی بر گزار کنندگان انتخابات باید به نحوی عمل کنند که بین این دو انتخاب تفکیکی ایجاد شود و بعد سیاسی انتخابات ریاست جمهوری بر انتخابات شوراها سایه نیندازد. در نظر گرفتن سازو کارهای مناسب برای برگزاری این دو انتخابات به صورت همزمان، اصلی‌ترین خواسته این عضو شورای شهر تهران از مسوولان کشور است.

علیرضا دبیر اکنون عضو هیات رئیسه شورای شهر تهران است. به نظر می‌رسد تا سال ۹۲ و برگزاری چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و شوراها وی همچنان در این مقام بماند. دکتر دبیر حالا هفت سالی است که با دنیای ورزش خداحافظی کرده و در حوزه مدیریت شهری و تدریس در دانشگاه فعال است.

وی با تاکید بر اینکه شورای دو ساله نمی‌تواند منافع شهر و شهروندان را تامین کند و بنابراین چنین شورایی کارآمد نخواهد بود، می‌گوید: «البته برگزاری همزمان انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای شهرها و روستاها به صلاح نیست ولی از آنجا که این موضوع به تصویب مجلس رسیده و در شورای نگهبان هم تایید شده، چاره‌ای جز اطاعت از قانون نداریم.»

وی در توضیح دلایل متفاوت بودن ایسن دو نوع انتخاب تاکید می‌کند: «انتخابات ریاست جمهوری با همه چیز متفاوت است. مردم و هنگام هر انتخاباتی از آنجا که می‌خواهند قدرت را تفویض کنند، یک حس و حال عجیبی دارند. نوع و نفس انتخابات شوراها و ریاست جمهوری متفاوت است. در انتخابات ریاست جمهوری، مردم قدرت را به یک نفر تفویض می‌کنند ولی در انتخابات شوراها مجموعه‌ای از نمایندگان برای اداره شهر و روستا انتخاب می‌شوند. بنابراین نوع این انتخابات کاملا متفاوت است.»

دبیر تاکید می‌کند: «البته من مخالف فعالیت ۲۲ ماهه شوراها هستم، چرا که فعالیت‌های شهری را نمی‌توان در دو سال برنامه ریزی کرد؛ تا شوراها بخواهند شهر دار را انتخاب کرده و شهر دار بر کارها مسلط شود، دوره تقریبا دو ساله فعالیت آنها به اتمام می‌رسد. بنابراین فعالیت دوساله شوراها به نفع کشور و شهر نیست.»

عضو هیات رئیسه شورای شهر تهران با اشاره به افزایش مدت فعالیت شوراها به شش سال در دوره سوم، می‌گوید: «از حالا تا پایان دوره نمایندگی‌مان در شورای شهر، بیش از ۳۰ ماه زمان در اختیار داریم و باید این زمان را برای پیگیری برنامه‌هایمان و ادامه نظارت بر فعالیت شهرداری صرف کنیم. علاوه بر آن پیگیری برنامه‌های استراتژیک برای اداره شهر تهران نیز در اولویت برنامه‌های شورای سوم خواهد بود.»

وی در ادامه با اشاره به مواعی که بر سر راه فعالیت شوراها قرار دارد، یادآور می‌شود: «ولین قانون بلدیه ایران در سال ۱۲۸۶ به تصویب رسید



● **عکس:**

که قانونی بسیار قوی‌تر از قانون حال حاضر در کشور بود و اختیاراتی به مراتب قوی‌تر را در اختیار انجمن‌های هر شهر گذاشته بود ولی عمر این قانون زیاد نبود و در نهایت با روی کار آمدن پهلوی اول، قانون تغییر کرد و در سال ۱۳۰۹ قانونی وضع شد که انجمن شهر شکل نگرفت و بر اساس قانون تقسیمات کشوری شهرداری‌ها زیر نظر دولت قرار گرفتند.»

عضو هیات رئیسه شورای شهر تهران با اشاره به اینکه برای فعالیت بهتر نهاد شوراها باید در کشور تمرکززدایی صورت گرفته و اختیارات تفویض شود، می‌افزاید: «هر چه نهاد شوراها قوی‌تر باشد، مردم قدرت بیشتری در دست دارند.»

دبیر با تاکید مجدد بر وجود خلأ در مقررات و قوانین مربوط به اداره شهرها می‌گوید: «علاوه بر اینکه باید ساز و کارهای لازم برای از بین بردن این خلأهای قانونی را به کار گیریم، باید کسانی که در اداره امور کشور دخیل بوده و تصمیم‌ساز هستند، در نحوه نگاه خود به شوراها تغییراتی ایجاد کنند تا کارها بر اساس مشورت شکل بگیرد. در این صورت شاهد حرکتهای رو به رشد در جامعه خواهیم بود.»

وی با اشاره به کشورهای دیگر دنیا خاطر نشان می‌کند: «در کشور های دیگر جهان سال‌هاست که حکومت‌های محلی ایجاد شده‌اند. به عنوان نمونه بیش از ۱۰۰ سال است که شهر لندن دارای حکومت محلی است. بنابراین اگر خواهیم مشکلات شهر را حل کنیم، باید شوراهای استانی فعال شده و اختیارات را تفویض کنیم. در این صورت نهادها و حکومت‌های محلی می‌توانند مشکلات عمرانی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و… را برطرف کنند. حتی برای ریشه‌کن کردن فقر نیز نیاز به تفویض اختیارات در سطح شهر داریم. با مدیریت متمرکز نمی‌توان شهر را اداره کرد. نتیجه این است که بدون داشتن شورای قوی نمی‌توان مدیریت یکپارچه را در شهر ایجاد کرد و این مدیریت در لوای شورایی قوی شکل می‌گیرد.»

عضو هیات رئیسه شورای شهر تهران در ادامه با اشاره به مواععی که در راه رسیدن به مدیریت یکپارچه در تهران وجود دارد، تاکید می‌کند: «ولین مانع در راه رسیدن به مدیریتی یکپارچه، مواع قانونی است که در ابتدای این بحث به آن اشاره شد. دومین عامل، تمرکز موجود در بحث مدیریت دولتی است. هر چه تمرکز زدایی و تفویض اختیار در بحث مدیریت بیشتر شود، فرایند فعالیت‌ها و کارها بیشتر شده و نتایج بهتری به دست می‌آید. باید در فعالیت‌هایی که در شهرها انجام می‌شود، شوراها را در اولویت قرار دهیم، چرا که شوراها از دل مردم بر آمده‌اند و مشکلات مردم را می‌دانند. شوراها باید در بحث‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری سرآمد باشند ولی

در بحث‌های سیاسی وارد نشوند. 📍

فرشته فرزانه

بعد از ۱۱سال فعالیت دارد، به گفت‌وگو بپردازد. نکات بسیاری در این مصاحبه مطرح شد، اما به باور من مهم‌ترین مساله‌ای که در جریان سوالات و رد و بدل کردن اطلاعات از سوی رسول خادم عنوان شد، جایگاهی است که او برای شوراهای قائل است؛ چراکه از نظر او «از طریق فعالیت شوراهاست که می‌توانیم تحقق مفهوم جمهوریت یک در کشور را داشته باشیم». به اعتقاد او شوراهای نه تنها یکی از ارکان و پایه‌های اصلی مدیریت و نظارت در کشور که یکی از اصلی‌ترین آنهاست، چراکه در سایه فعالیت این نهاد، امکان مشارکت مردم در اداره امور جامعه فراهم می‌شود. پای صحبت‌های رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای اسلامی شهر تهران می‌نشینیم؛ فردی که کمتر می‌توان او را در قضایی جز جلسه پیدا کرد.

آقای خادم، به‌عنوان اولین سوال در مورد جایگاهی که اکنون شوراهای کشور از آن بر خوردارند، صحبت کنید. همان‌طور که می‌دانید، ۱۱سال از فعالیت شوراهای کشور می‌گذرد. آیا با وجود گذشت یک دهه از زمان فعالیت شوراهای این نهاد توانسته به جایگاهی که در قانون اساسی برای آن تعریف شده، دست یابد؟

پاسخ به این سوال در یک کلمه «نه» است. باید گفت در طول سال‌های فعالیت این نهاد مناسبانه‌نه‌تنها جایگاه شوراهای تقویت نشده است بلکه مراجعی که در قانون و عرف به عنوان حمایت‌کننده شوراهای معرفی و در نظر گرفته شده‌اند، در هر فرصتی تلاش کرده‌اند با برجسته کردن نقاط ضعف و مشکلات شوراهای در جهت تضعیف این نهاد حرکت کنند. البته بخشی از این مقاومت طبیعی است، چراکه با تشکیل شوراهای در سال ۷۸ عرصه مدیریت سلیقه‌ای در کشور تنگ شد. در واقع با آغاز به کار شوراهای بسیاری از فرصت‌ها و وظایفی که پیش از این در اختیار دولت یا نمایندگان بود، به شوراهای واگذار شد و بدین ترتیب ورود شوراهای سلب اختیار از برخی مدیران در مورد تعدادی از مسائل مربوط به شهر و اداره آن شد و در نتیجه شوراهای با واگذاری برخی از اختیارات و وظایف روبه‌رو شده و موانعی در راه فعالیت آنها ایجاد شد.

بدین ترتیب شما معتقدید که در سال‌های اخیر حقوق شوراهای مرتباً از سایر بخش‌های مختلف تضعیف می‌شده است؟

بعد از تشکیل شوراهای، به‌جای اینکه شاهد رفتارهایی از سوی دولت و مجلس برای واگذاری امور به شوراهای و رساندن این نهاد به جایگاه پارلمان شهری باشیم، مرتباً اعمالی در جهت تضعیف شوراهای را شاهد بوده‌ایم. مثال بارز این موضوع طرح انتخاب شهردار با رأی مستقیم مردم است. این طرح با یک فشار بیرونی در قالب طرح از سوی نمایندگان مجلس ارائه شد؛ هرچند این طرح ظاهر بسیار جذابی دارد ولی در اصل در تقابل با حقوق مردم و حق نظارتی شوراهای بر عملکرد مدیران است، چراکه به محدود کردن سهم مردم در جایگاه‌های مدیریتی منجر می‌شود.

یعنی از نظر شما بحث انتخاب شهردار با رأی مستقیم مردم از هر جهت نامطلوب است؟

باید دقت داشت که برای این موضوع باید ساختار مدیریت شهری به‌صورت کلان در نظر گرفته شود و در صورتی که این ساختار آماده باشد، آن وقت شهردار هم با رأی مردم انتخاب شود ولی در شرایطی که

شوراهای باید تقویت شوند

گفت‌وگو با رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای اسلامی شهر تهران

در این مصاحبه با رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای اسلامی شهر تهران، در وقت اضافه انجام شد. یک هفته پیگیری مداوم بالاخره نتیجه داد و خادم قبول کرد تا ما در مورد شوراهای و وضعیتی که این نهاد

بعد از ۱۱سال فعالیت دارد، به گفت‌وگو بپردازد. نکات بسیاری در این مصاحبه مطرح شد، اما به باور من مهم‌ترین مساله‌ای که در جریان سوالات و رد و بدل کردن اطلاعات از سوی رسول خادم عنوان شد، جایگاهی است که او برای شوراهای قائل است؛ چراکه از نظر او «از طریق فعالیت شوراهاست که می‌توانیم تحقق مفهوم جمهوریت یک در کشور را داشته باشیم». به اعتقاد او شوراهای نه تنها یکی از ارکان و پایه‌های اصلی مدیریت و نظارت در کشور که یکی از اصلی‌ترین آنهاست، چراکه در سایه فعالیت این نهاد، امکان مشارکت مردم در اداره امور جامعه فراهم می‌شود. پای صحبت‌های رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر می‌نشینیم؛ فردی که کمتر می‌توان او را در قضایی جز جلسه پیدا کرد.

آقای خادم، از نظر شما چنین مقاومت‌هایی در مقابل نهادهای نوپا مانند شوراهای عادی است؟

خیر، به‌هیچ‌وجه. با توجه به جایگاهی که شوراهای در مدیریت شهری پیدا کرده‌اند، باید فضای بیشتری برای فعالیت این نهاد فراهم شود ولی مناسبانه تلاش‌ها در جهت توقف حرکت شوراهای و عدم امکان فعالیت این نهاد شهری است. نکته‌ای که در اینجا ذکر آن مهم است و جای شکر دارد، این است که خوشبختانه هر حرکتی که مراجع بالادستی برای محدودیت شوراهای انجام می‌دهند با عکس‌العمل سریع مردم روبه‌رو می‌شود و آنان به این موضوع واکنش نشان می‌دهند و این نشان‌دهنده تعامل مستقیم مردم و نمایندگان شورای شهر است.از سوی دیگر باید به این نکته اشاره کنم که در سال ۸۲ بحث واگذاری ۲۳فعالیت به شهرداری‌ها مطرح شد و شورای عالی اداری وقت کشور در مصوبه‌ای، بر این نکته تأکید کرد ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد، این بود که نه‌تنها با وجود گذشت هفت سال از آن زمان در این مساله به توفیقی دست نیافته‌ایم بلکه دغدغه حذف اختیارات شوراهای نیز به مسائل موجود اضافه شده؛ یعنی به‌جای اینکه اختیارات را افزایش دهیم، در واقع به سمت کاهش اختیارات نیز حرکت کرده‌ایم.

موضوع دیگری که می‌خواستم در مورد آن با شما صحبت کنم، بحث مربوط به تجمیع انتخابات است. همان‌طور که می‌دانید، طرح تجمیع انتخابات در شورای نگهبان نیز به تأیید رسید، بنابراین زمان فعالیت شوراهای سوم، دو سال افزایش یافت و انتخابات شورای چهارم، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۲ برگزار می‌شود. شما موافق این تجمیع هستید؟

در ایس مورد باید تأکید کنم که جنس انتخابات شوراهای و ریاست جمهوری با یکدیگر متفاوت است و اصلاً با هم همخوانی ندارند. به‌طور قطع سال ۹۲ انتخابات شوراهای متأثر از رویکردهای سیاسی ریاست

●**عکس:**

مهدی حسینی

در این مصاحبه با رئیس کمیسیون برنامه و بودجه شورای اسلامی شهر تهران، در وقت اضافه انجام شد. یک هفته پیگیری مداوم بالاخره نتیجه داد و خادم قبول کرد تا ما در مورد شوراهای و وضعیتی که این نهاد

جمهوری خواهد بود، بنابراین پیش‌بینی می‌شود که رویکرد محلی این انتخابات مورد آسیب قرار گیرد. مردم در انتخابات شوراهای که به صورت محلی است، به کار کردها و خدمات بومی و قابل شناسایی کاندیداها نظر دارند و در انتخابشان، افرادی که بتوانند مسائل شهر و روستای آنان را حل کنند، مورد توجه قرار می‌گیرند. در این انتخابات سوابق فعالیت‌های افراد در محدوده کوچک حوزه‌های انتخابیه مدنظر است، بنابراین نوع این انتخابات، یک انتخابات محلی است. حتی در شهرهای بزرگ که گروه‌های سیاسی فهرست‌های انتخاباتی ارائه می‌دهند، خیلی از مواقع کاندیداهایی که به‌طور مستقل در انتخابات شرکت می‌کنند، امکان رأی آوردن دارند و درمجموع رویکرد مردم نسبت به شوراهای شهروروستا یک رویکرد مبتنی بر فعالیت‌های خاص اجتماعی و خدماتی این نهاد است.اما در انتخابات ریاست جمهوری آنچه که به‌عنوان فضای انتخاباتی وجود دارد، یک فضای کلان و سیاسی است. بنابراین اگر قرار باشد این دو موضوع یعنی انتخابات شوراهای و ریاست جمهوری در کنار هم باشند، انتخابات شوراهای به شدت متأثر از انتخابات ریاست جمهوری و کاندیداهای آن خواهد بود. رویکرد اصلی تشکیل نهاد شوراهای، جذب مشارکت اجتماعی مردم در امور محلی و بومی است. علاوه بر آن، انتخابات شوراهای فرصت مغتنمی در جهت ایجاد فضای انتخاباتی با کارکرد سیاسی بسیار کمتر از ریاست جمهوری و مجلس است.

نمایندگان مجلس که بحث تجمیع انتخابات را مطرح کردند، دلیل اصلی این موضع را کاهش هزینه‌های انتخابات عنوان کردند، چراکه در کشور هر ساله یک انتخابات برگزار می‌شود؛ شما با این موضع موافقتید؟

بر خلاف نظر کسانی که معتقدند ضرورتی برای برگزاری هر ساله انتخابات نیست، برگزاری انتخابات صرفاً بخشی از مفهوم دموکراسی و حلقه مشارکت اجتماعی در فرایند تعریف شده، جهت مشارکت‌های اجتماعی است. درواقع در جریان انتخابات فرصتی به مردم داده می‌شود تا فارغ از دغدغه‌های سیاسی و امنیتی که برخی از مسوولان می‌توانند داشته باشند، فرصت سعی و خطایی قابل نظارت مناسب و منطقی در اختیار مردم قرار داده شود تا از این فرصت به‌نفع کشور و جامعه خود استفاده کنند.

بنابراین من اعتقاد دارم که مشارکت حداکثری در جامعه به‌نفع کشور است و محدود کردن این فضاها و فرصت‌ها با عنوان اینکه هزینه‌های اقتصادی و سیاسی دربی دارد، درنهایت به نفع مردم و کشور نیست. باید به این نکته توجه داشت که ارتقای سطح فرهنگ مشارکت‌پذیری در جامعه، یک روزه به‌دست نمی‌آید و سال‌ها تجربه و سعی و خطا برای این موضوع لازم است تا موضوع انتخابات جزو فرهنگ عمومی در جامعه شود.

یعنی شما معتقدید با وجود برگزاری سالانه یک انتخابات از زمان انقلاب تاکنون هنوز انتخابات جزو فرهنگ عمومی جامعه محسوب نمی‌شود؟

برای توضیح این مطلب باید موضوع انتخابات در ایران و دیگر کشورهای جهان به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. در برخی از کشورهای پیشرفته دنیا حتی برای اخذ مالیات پسماند، مردم را پای صندوق‌های رأی می‌کشاند و برگزاری فرمانوم برای این کشورها کاری بسیار سهل و آسان است و برای انجام هر کاری از مردم نظرسنجی می‌کنند. این موضوع را مردم به‌عنوان حق خود تلقی کرده و حکومت نیز خود را در قبال مردم پاسخگو می‌داند. باید در کشور ما نیز امروز به گونه‌ای پیش رفت که انتخابات به یک موضوع پیچیده و مشکل تبدیل نشود و هرچایی که نیاز است سریع از رأی مردم استفاده شود.

شورای سوم با تجمیع انتخابات تبدیل به شورای شش ساله



شد، شما به‌عنوان عضو شورای این موضوع موافق هستید؟

با توجه به اینکه شوراهای برای چهار سال انتخاب می‌شدند، به‌نظرم بهتر بود مجلس حتی اگر اصرار بر تجمیع انتخابات دارد، به شورای بعدی امکان شش ساله‌بودن را می‌دادیم. هم‌اکنون در محافل عمومی نیز مردم از اعضای شورا دلیل شش ساله شدن فعالیت شورای سوم را می‌پرسند ولی پاسخی متناسب و منطقی نداریم تا به مردم ارائه دهیم.

در بحث مربوط به تجمیع انتخابات، چهار گزینه مطرح بود؛

شورای دوساله افزایش فعالیت شورای سوم به شش سال، تشکیل شورای چهارم با شش سال عمر و یا حذف شوراهای به‌مدت دو سال و سپس آغاز به کار شوراهای از سال ۹۲. شما با کدام یک از این چهار گزینه موافق بودید؟

من با گزینه پنجم و تجمیع نشدن انتخابات شوراهای با انتخابات دیگر موافق بودم. یعنی به‌نظر من شوراهای باید روند عادی خود با انتخابات و دوره‌های فعالیت چهارساله را دنبال می‌کردند، چراکه این انتخابات نشان‌دهنده مشارکت واقعی مردم در اداره کشور است، مشارکتی که وعده آن در سال ۵۷ به مردم داده شده بود و درنهایت در سال ۷۸ محقق شد. مردم از طریق تعیین اعضای شوراهای در مشارکت جامعه نقش دارند و شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی برای نشان دادن میزان مشارکت مردم یک نمایش نمادین است؛ چراکه بعد از انتخابات این دو نهاد، امکان گفت‌وگوی متقابل بین مردم و رئیس‌جمهور وجود ندارد و در مواردی که نمایندگان مجلس در حوزه انتخابیه خود حاضر می‌شوند، سطح تصمیم‌گیری‌ها کلان بوده و تأثیرگذار در مسائل روزمره مردم نیست. از نظر من از طریق شوراهای می‌توانیم مسیر تحقق مفهوم جمهوری‌ت را در جامعه ادامه دهیم.

و سوال آخر اینکه در دو سالی که به فعالیت شوراهای اضافه شده، شورای شهر تهران چه فعالیت‌هایی را پیگیری خواهد کرد؟

شورای شهر تهران در دو سال آینده حتماً پیگیر برنامه‌های چهار سال گذشته خود خواهد بود. اجرای طرح جامع، اصلاح نظام مالی شهرداری تهران، نظارت بر حسن اجرای مصوبات شورای شهر در شهرداری‌ها، در دستور کار اصلی این نهاد خواهد بود.🗣️

بعضی‌ها کم‌لطفی می‌کنند

گفت‌و‌گویی هم‌شهری ماه با مرتضی طلائی در مورد تجمیع انتخابات

در این گفت‌و‌گو، مرتضی طلائی دربارهٔ تجمیع انتخابات، وضعیت شورای شهر تهران، عملکرد دولت روحانی و سایر مسائل سیاسی با مرتضی طلائی گفت‌و‌گو کرد.

لمرتضی طلائی از سرشناس‌ترین چهره‌های عضو شورای شهر تهران به‌شمار می‌آید. گفت‌و‌گو با او در شرایطی صورت گرفت که طلائی علاقه چندانی به حضور در رسانه‌های گرو‌هی از خود نشان نمی‌داد ولی پیگیری‌های مدام هم‌شهری‌ماه سرانجام سبب شد تا طلائی حاضر به انجام گفت‌و‌گو شود. طلائی اصلی‌ترین آراء و نظرات خود در مورد شورای شهر تهران و ماجرای تجمیع انتخابات را در گفت‌و‌گویی زیر بیان کرده‌است.

مرتضی طلائی در گفت‌و‌گو با هم‌شهری‌ماه از عملکرد شورای شهر تهران، وضعیت شورای شهر تهران، عملکرد دولت روحانی و سایر مسائل سیاسی با مرتضی طلائی گفت‌و‌گو کرد.

با توجه به گذر شوراها از سه دوره برگزاری، جایگاه شوراها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نهاد شوراها در ایران دوران پر فراز و فرودی را پشت سر گذاشته است. از همان آغاز فعالیت شوراها در بستر نظام سیاستگذاری کشور، بدنه نظام سیاستگذاری نتوانست جایگاه قانونی این نهاد را به‌عنوان واقعیتهی سیاسی در درون خود هضم و جذب کند. سرنوشت شورای اول و چالش‌هایی که در درون آن به‌وجود آمد نشان داد که در زمینه تفکر شورایی و تعریف کار ویژه بخشی از نظام سیاستگذاری چقدر فرایندهای سیاسی باچالش و پیچیدگی مواجه هستند. بر این اساس آنچه که همواره تحت عنوان چالش‌ها در این حوزه تعریف و تبیین می‌شود، خواسته هیچ گروه یا دسته‌ای نیست، بلکه ملزومات عدم تکامل نوع جریان حاکم بر اندیشه سیاسی جامعه، حاکمیت و نظام سیاستگذاری است. بر این اساس نباید از جامعه و بستر سیاستگذاری حاکمیت، انتظار داشت که از فرایندهای حاکم بر نوع تفکر سیاسی جامعه بی تفاوت عبور کنند و تاثیر منفی آن بر عملکرد آنان خود را بروز ندهد. بر این اساس شوراها در طول حیات نه چندان طولانی خود تکاملات ساختاری و هویتی‌ای را پشت سر گذاشته‌اند که چندان مطلوب نیست و جایگاه واقعی خود را هنوز به‌دست نیاورده‌اند. عوامل گوناگونی در این خصوص نقش دارند که در دو دسته عوامل ساختاری و فرایندی جای می‌گیرند. عوامل ساختاری مجموعه عواملی هستند که در بستر ساز و کارهای جامعه مانع رشد سیر تکامل نهاد شورا‌ها می‌شوند. ضعف قوانین و عدم تشخیص موضوعی مسائل در بطن قانونگذاری و چالش‌نهادی دولت با شورا در امر واگذاری بخشی از اختیارات خود و سعی مضاعف در تصرف حوزه‌های عملکرد این نهاد، از دیگر عوامل ساختاری برجسته‌ای است که باید از آن نام برد. نوع نگاه دولت در اداره امور عموماً غلبه بر تمرکزگرایی دارد و البته نباید در این خصوص مسؤولیتی به‌ناحق به گردن دولت بار کرد. ملزومات سیاسی کشورها‌ی در حال توسعه به دلایل متعددی این ذهنیت را در نزد دولتمردان تقویت می‌کند که می‌بایست برای بهتر اداره کردن امور سیاست یکدستی و یکپارچگی در تصمیم‌گیری و اجرا را مدنظر قرار دهند که البته این ذهنیت درست نبوده و فرایند سیاستگذاری نظام را با خطر اطلاق‌انگاری مواجه می‌کند.

اما عوامل فرایندی به‌صورت متفاوت‌تری عمل می‌کنند. آنها همواره، زمینه‌های عوامل ساختاری را فراهم می‌کنند. شاید فهم عوامل فرایندی کمی گنگ و نامشخص باشد و به راحتی نتوان آن را تشخیص داد؛ اما حضور آنها آشکارا جریان سیاستگذاری کشور را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. عوامل فرایندی مانند دوایر روی آب هستند که از گوشه‌ای به گوشه‌ای دیگر منتقل می‌شوند و در نهایت تاثیر عمل خود را در قسمتی دیگر از بدنه نظام بر جامی گذارند. در این میان فرایندهای حاصل از تعامل مردم با دولت، مردم با شورا، روابط سیاسی میان قوا، روابط سیاسی قوا با شورا، نوع فرهنگ سیاسی مردم در تعامل با دیگر نهادها و … مواردی است که قطعاً وجود دارند و نوع نگاه به جایگاه شورا را تحت

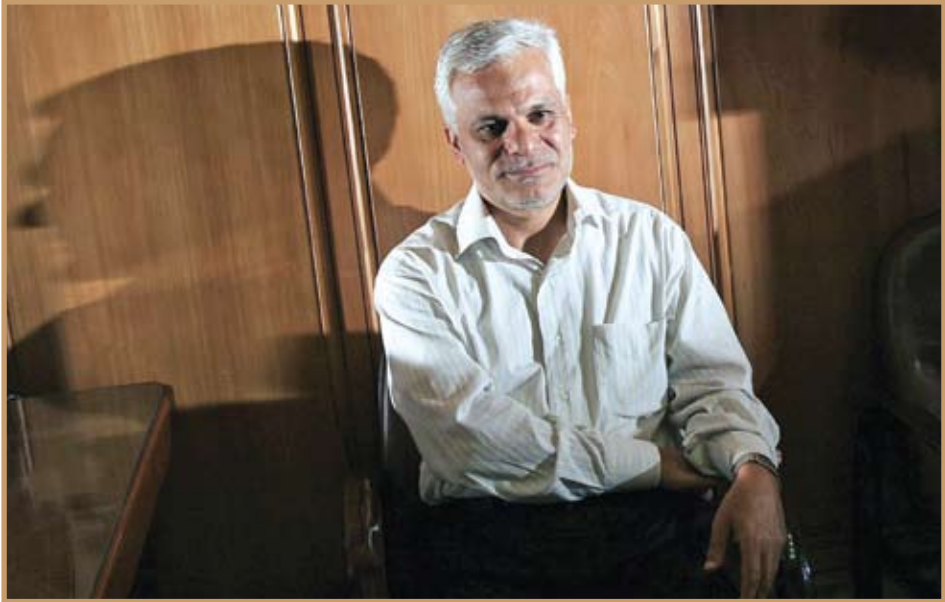
تاثیر قرار می‌دهند. فرایندهای مذکور به صورت نامتوازن عملکرد نهاد شورا را در ابعاد منطقه‌ای نیز تحت تاثیر قرار می‌دهند. به‌طور حتم تاثیر بعضی از این فرایندها، شورا‌های بعضی از شهرها را نسبت به شهرهای دیگر حساس‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌سازد.

نهاد شورا چقدر موفق بوده است و چشم‌انداز آینده آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نهاد شورا در راستای تحکیم مشروعیت نهادی خود در بستر نظام سیاستگذاری کشور، تمام سعی و تلاش خود را مصروف کاهش چالش‌ها و آسیب‌های فرایندهای معیوب نظام سیاستگذاری ساخته است. هر چند که کم‌کاری‌هایی در این خصوص بوده و آن‌هم به‌خاطر مسائل پیچیده‌ای است که فارغ از بعد خارجی آن بعد درون شورایی آن پررنگ‌تر است. نوع چیدمان گروهی و حزبی افراد، نبود تخصص کافی در شناسایی فرایندهای حاصله از کنش جریانات سیاسی کشور، نبود اتاق تفکر منسجم و بهره‌منداز متخصصان کارا و مجرب در شورای کلانشهرها، عدم همسانی جغرافیای تفکر شورایی در عرصه مدیریت کشور و … همه از عواملی هستند که از آنها باید در حوزه ضعف نهاد شورا سخن راند. نهاد شورا برای پیشبرد اهداف و وظایف خود و تحقق جایگاه واقعی و شایسته خود به‌طور قطع باید عوامل درون‌سازمانی و برون‌سازمانی موثر بر عملکرد خود را کشف و چاره‌جویی کند. تحولات سیاستی و نوع نگاه به آینده نظام سیاستگذاری کشور از سوی بازنگران داخلی نظام بطور حتم آینده نظام شورا را متفاوت‌تر از پیش‌رقم خواهد زد. روند طبیعی تکامل نهادی نظام شورا، می‌بایست به‌سمت قدرتمندشدن و گسترش حوزه‌های اختیار نهاد شورا سمت و جهت پیدا کند تا این نهاد بتواند، در جهت حرکت نظام سیاستگذاری کشور به سمت تحقق اهداف سند چشم‌انداز ابزار موثری محسوب شود.

تعامل دولت با این نهاد به چه صورتی بوده است و در واگذاری وظایف مشخص شده در قانون، حفظ و ارتقای جایگاه، اختیارات، مداخله در تصمیم‌گیری‌ها چگونه عمل کرده است؟

فرایندار تباط دولت با نهاد شورا، فرایندی متوازن و نظام‌مند نبوده است. بعضاً دخالت‌های در امور شوراها، قلمرو و وظایف آنها صورت می‌گیرد که می‌توان از آنها تعبیر به تداخلات نظام سیاستگذاری کرد. این تداخلات به نفع شورا و مطلوبیت کارویژه‌های حاکمیت کشور نیست. طرح مصوبات متداخل در حوزه اختیارات نهاد شورا از سوی نهادهای دیگر امری خلاف روند قانونی نظام سیاستگذاری کشور است. شورا در درون خود و نهادهای برآمده از روند قانون‌گذاری‌های خود، ملزومات و بایسته‌هایی را دنبال می‌کنند که چرخه مدیریت خود را تکمیل و بهینه‌کنند، اما شاهد کم‌لطفی‌های از جانب دولت در این خصوص هستیم. دولت هنوز نتوانسته است مشروعیت فرایندی فعالیت شورا، در نظام سیاستگذاری کلان کشور را قبول کند. چنین به‌نظر می‌آید که دولت خواسته یا ناخواسته، نظام سیاستگذاری شورا را با چالش مواجه می‌سازد.



● عکس:

میلاذ بیامی

البته تا تکامل نظام شورایی و برخورداری این نهاد از گستره بیشتر اختیارات، راهی طولانی باقی است.

مجلس در سال‌های اخیر به موضوعات شهری ورود داشته است، تعامل این نهاد را با شورا چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه ظرفیت‌ها و توانمندی‌هایی در این دو مجموعه برای کمک به مدیریت شهری وجود دارد؟

ماهیت عمل نهاد شوراها با مجلس تقریباً از یک سیاق پیروی می‌کنند؛ با این تفاوت که شوراها در سطحی خردتر و با تبعیت از الگوی پارلمانی به اعمال نفوذ و اقتدار در قلمرو اختیارات و وظایف خود می‌پردازد. ورود مجلس به موضوعات شهری در سطح کلان در مقابل فرایندسازی‌ها و دخالت‌های دیگر نهادها به نفع نظام مدیریت شهری و بر پایه کارآمدی نهاد شورا بوده است. نگاهی به مجموعه مصوبات مجلس و چیدمان موضوعی آن، نشان می‌دهد که مجلس، شوراها را از خطر سیاست‌زدگی و سیاست تضعیف‌حاکم بر مجموعه نظام سیاستگذاری رها می‌سازد و عامل تثبیت اختیارات قانونی شوراها به حساب می‌آید. مجموعه عملکرد نهاد قانونگذاری مجلس به نفع شوراها بوده و در تکامل نظام مند شوراها به نفع مدیریت شهری عمل کرده است. دو نهاد شورا و مجلس چون برخوردار از ماهیتی همسان هستند عملاً می‌توانند مسببات رشد و اعتدالی حاکمیت مردم و بهینه‌سازی نظام سیاستگذاری کشور را فراهم کنند. در خصوص مدیریت شهری و سیاستگذاری‌های مربوط به آن، چون مجلس از قابلیت قانونگذاری برخوردار است می‌تواند گام‌های موثری در ارتقاء اختیارات شوراها بردارد و لوازم گسترش حاکمیت نهاد شورایی را بر بستر نظام سیاستگذاری شهری فراهم کند.

ارزیابی شما در مورد قانون تجمیع انتخابات شوراها با ریاست جمهوری و افزوده شدن عمر دوساله شوراها چیست. چرا شهردار تهران از این طرح حمایت می‌کند؟ با اجرایی شدن این موضوع چه تغییراتی در مدیریت شهری ایجاد می‌شود؟

تجمیع انتخابات برای نظام سیاسی کشور منافع عمده‌ای به همراه دارد. کاهش هزینه‌ها، پرهیز از ایجاد چالش‌های سیاسی-قومی، گسترش مشارکت مردم و … عمده‌مواردی هستند که در این خصوص می‌توان از آن نام برد. ولی پیگیری این امر در سطح کلان نیازمند دقت در ملزوماتی است که بایسته‌های اساسی یک سیاستگذاری موفق به حساب می‌آیند. نهادهایی که در ایران طی فرایند انتخاب مستقیم و برای مردم در نظام سیاستگذاری وظایفی را متقبل می‌شوند ماهیتاً با یکدیگر، تفاوت‌هایی دارند. نقدهای که بر قانون تجمیع انتخابات می‌توان وارد ساخت، بیشتر به‌عدم دقت در ماهیت متفاوت نهادهای انتخاباتی

و کارویژه‌های آنهاست، بانگاهی سیاسی، ماهیت شوراها قطعاً بسیار ظریف‌تر و حساس‌تر از ماهیت نهاد ریاست جمهوری است. شوراها در برابر چالش‌های سیاسی بسیار آسیب‌پذیرند در صورتی که نهاد ریاست جمهوری بهتر و قدرتمندتر می‌تواند خود را از آسیب این چالش‌ها بدور نگه‌دارد و این امر قطعاً، دلایل موجهی دارد. استحکام نهاد ریاست جمهوری در بطن قانون اساسی و گسترده بودن ابعاد وظیفه‌ای و اختیاری، این نهاد را در راس روندهای سیاسی قرار می‌دهد. در حالی که شوراها از این قابلیت سیاسی محروم هستند و به همان میزان نیز چالش‌های سیاسی برای عملکرد و حیات آنها خطر سازند. شوراها در درون نظام سیاستگذاری کشور بخشی از کارویژه‌های سیاستی نظام را بر عهده می‌گیرند اما چون غالب عمده این کارویژه‌ها ابعاد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دارد، شوراها با ماهیتی غیر سیاسی نمود یافته‌اند. تجمیع انتخابات شوراها با ریاست جمهوری نهاد شورا را ضعیف، بی‌کیفیت و سیاسی وابسته می‌کند، لذا می‌توان گفت که هماهنگ کردن نظام انتخاباتی با قربانی کردن نهاد شورا عملی پسندیده و درخور یک نظام سیاستگذاری کارآمد نیست. فراتر از همه این‌ها در سوی دیگر این مساله مردم قرار دارند.

ارزیابی شما در مورد انتخاب شهرداران توسط مردم چیست؟ با اجرایی شدن این موضوع چه تغییراتی در مدیریت شهری ایجاد می‌شود؟

انتخاب شهرداران توسط مردم گام موثری در ورود جمهوری اسلامی به دهه سوم توسعه سیاسی محسوب می‌شود و یکی از ملزومات تحقق سند چشم‌انداز نیز همین امر است. مدیریت شهری بر این اساس بسیار کارها و قدرتمندتر می‌شود و می‌تواند بدون ترس از چالش با اعضای شورا به کارویژه‌های خود بپردازد. اما این امر ملزوماتی دارد که اگر رعایت نشوند، بخشی از نظام سیاستگذاری کشور را با مشکل مواجه می‌سازد. عقیده بر این است که لایحه انتخاب شهرداران توسط مردم فاقد مطالعات کارشناسی لازم است. مبانی مطالعاتی تحقق این لایحه فراتر از پژوهش‌های محدودی است که گاه در اتاق‌های تفکر انجام گرفته است. زوایای تاثیر‌پذیری و تاثیرگذاری سیاسی این لایحه بر نهادهای مرتبط با نهاد شهرداری کاملاً مبهم و غیرگویاست. واضح و گویاست که باید مطالعات بیشتری در امکان‌سنجی تحقق این امر صورت پذیرد. ملزومات تکامل نهاد شورا در این خصوص باید در نظر گرفته شود و اختیارات آن گسترده‌تر شده و بخش کلانی از حوزه اختیارات دولت در مدیریت شهری به آن واگذار گردد. این لایحه نباید اسباب ضعف نهاد شورا را با خود به‌همراه داشته و ابزار کنترل امور مدیریت شهری را از دست آن خارج کند که این فراتر از آن چیزی است که به‌اسانی بتوان آن را در متن قانونگذاری و لایحه نویسی سطحی قرار داد. 📍

محمدرضا نوریان

سال‌ها پس از آنکه طرح انتخاب

مستقیم شهردار در دوره خاتمی

مطرح و در شهرداری احمدی‌نژاد پی‌گیری شد حالا شهردار تهران برای اولین بار از انتخاب مستقیم شهردار با رای مردم صحبت کرد و گفت که با این طرح موافق است؛ چراکه شهرداری که با رای مردم انتخاب می‌شود، دستش در انجام امور بازتر است. کسی فکر نمی‌کرد که به این زودی‌ها طرح قالیباف در مجلس مطرح و از آن مهم‌تر یک فوریتش نیز تصویب شود.

امسال را می‌توان سال مدیریت شهری در مجلس نامید؛ خردادماه یک فوریت طرح انتخاب شهردار با رای مستقیم مردم در شهرهای بالای ۲۰۰ هزار نفر جمعیت به تصویب رسید و تیرماه نیز مجلس با افزایش عمر شوراهای سوم و به تبع آن شهرداران موافقت کرد.

اکنون طرح نمایندگان مجلس که یک فوریت آن به تصویب رسیده در کمیسیون‌های تخصصی مجلس در حال بررسی است تا در اولین فرصت و بعد از انجام اصلاحات و تغییراتی برای رأی‌گیری نهایی به صحن علنی مجلس بازگردد.

نظرات پیرامون این طرح فراوان است و در حالی که تعدادی این طرح را حرکتی رو به جلو و برای تحقق هر چه بیشتر مردمسالاری دینی در جامعه می‌دانند تعدادی هم در عین موافقت با اصل این طرح، تاکید می‌کنند باید بندهایی از این طرح اصلاح شده و علاوه بر آن موضوع انتخاب مستقیم شهردار در شهرهای بزرگ کشور در کنار اصلاح قوانین به نفع شوراها در ایران اجرایی شود.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی صبح روز سه‌شنبه ۲۵ خردادماه، با ۱۱۱ رأی موافق، ۷۱ رأی مخالف و ۸ رأی ممتنع، با طرح اصلاح موادی از قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران موافقت کردند که در صورت تصویب نهایی آن، شهرداران شهرهای بالای ۲۰۰ هزار نفر با رای مستقیم مردم انتخاب می‌شوند.

در صورت تصویب نهایی این قانون، انتخاب شهرداران شهرهای مراکز استان‌ها و شهرهای بالای ۲۰۰ هزار نفر در سطح کشور به صورت مستقیم و عمومی با رای مخفی مردم و هم‌زمان با برگزاری انتخابات شوراهای اسلامی و با اکثریت نسبی آرای مردم انجام خواهد شد. تهران از زمان شهر شدنش تا کنون بیش از ۵۸ شهردار را به خود دیده است؛ شهرداریانی که گاهی مدت فعالیتشان به یک ماه نیز نمی‌رسید و برخی از آنها مستقیم از شهرداری تهران راهی زندان شده و حتی پشت میله‌ها جان باخته‌اند.

اما جدا از این موضوع و زمان شهرداری هر یک از این ۵۸ مرد، نکته مهم این است که همیشه حکومت در شهردار شدن افراد نقش اصلی را داشته و تنها از سال ۱۳۷۸ و تشکیل شورای شهرها و به‌طبع شورای تهران این وظیفه از دوش دولت ساقط شده و به شوراها سپرده شده است.

اولین شهردار تهران میرزاعباس خان مهندس‌باشی نام‌داشت که در سال ۱۲۵۹ به عنوان شهردار منصوب شد و آنچه در تاریخ از وی مانده‌است، اینکه می‌خواست تهران را به پای شهرهای فرنگستان برساند.

دموکراسی شهری

شهردار پنجاه و نهم با رأی مردم انتخاب می‌شود؟

اولین شهردار تهران به دستور سلطان بر کرسی ریاست بلدیه تکیه

زد و این موضوع و دستور و انتخاب شاه برای تعیین شهردار در سال‌های بعد از مشروطه نیز جاری و ساری بود؛ البته این مساله با روی کار آمدن رضاخان رنگ و روی دیگری به خود گرفت و کار به آنجا کشید که چند تن از شهرداران منصوب رضاشاه در زندان جان خود را از دست دادند.

خلیل‌خان تقفی اعلم‌الدوله، اولین شهردار تهران پس از انقلاب مشروطه است و مدت زمامداری‌اش بر تهران به ۲۶ ماه یعنی سه سال رسید. او تهران را بر اساس قانون بلدیه اداره می‌کرد؛ قانونی که بعد از دوران مشروطیت واژه‌ای آشنا برای ایرانیان بود.

سیدضیاءالدین طباطبایی نیز به مدت ۲۴ ماه شهردار تهران بود، آنچه باعث شده نام سیدضیاء در اداره شهر تهران بماند، این است که وی تغییراتی جدی را در ارائه خدمات به شهروندان تهرانی به وجود آورد و کارهایی مانند جمع‌آوری کودکان بی‌سرپرست، رنگ‌آمیزی دکان‌ها به رنگ سبز را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد و در واقع شهرداری‌گری در تهران از زمان سیدضیاء آغاز شد.

اما رکورد طولانی‌ترین زمان تصدی بر شهر تهران از زمان پیدایش این ابر شهر تاکنون دراختیار سرتیپ آقاخان بوذرجمهری است؛ وی که منصوب رضاخان بود در مجموع ۱۲۰ ماه بر تهران حکم راند.

با این حال بیشترین تغییرات و اصلاحات در نحوه اداره شهر تهران، نه در زمان بوذرجمهری که در زمان شهرداری ۸۹ماهه غلامرضا نیکی پی در تهران اتفاق افتاد؛ وی اقدام به ساخت و اجرای اتوبان‌ها و پارک‌ها، طرح جامع تهران، اخذ عوارض شهری، احداث پارکینگ، تعیین حریم شهر تهران، ایجاد کارخانه تبدیل زباله به کود و ایجاد سازمان عمران و نوسازی عباس‌آباد کرد؛ اقداماتی که برخی از آنها در حال حاضر نیز در تهران پیگیری می‌شوند.

آخرین شهردار تهران در دوره طاغوت نیز جواد شهرستانی بود که نامش به دلیل دیگری نیز در تاریخ ثبت شده است؛ وی اولین مقام دولت شاهنشاهی بود که استعفای خود را به امام راحل ارائه داد.

تهران اما پس از انقلاب، ۱۵ شهردار را به خود دیده است، کرباسچی با ۱۰۸ ماه ریاست بر شهر تهران و سیدعباس زواره‌ای با کمتر از یک ماه شهرداری در این زمینه رکورددار هستند. البته غلامحسین کرباسچی در یک مورد دیگر نیز رکورددار است؛ او آخرین شهرداری بود که از سوی دولت به این مقام گمارده شد و پس از وی و با ایجاد شورای شهر تهران این نهاد، شهردار را انتخاب می‌کرد.

اولین شهردار پس از انقلاب تهران، محمد توسلی بود که کل‌هایی مانند، ایجاد محدوده طرح ترافیک، تشکیل شورای عالی ترافیک، انتخاب محل احداث میادین میوه و تره‌بار و … از اقدامات اوست. سرانجام کار اولین شهردار دوره جدید ایران که با انقلاب اسلامی آغاز شد به استعفا کشید و اختلاف‌نظر با وزیر کشور و جمعی از مقامات دولتی در نهایت توسلی را ناچار به استعفا کرد. درگیری شهرداری با «ستاد خانه‌سازی برای مستضعفین» نیز در این دوره در اوج خود قرار داشت.

تهران پس از انقلاب، دو سرپرست را به جای شهردار بر خود شاهد بوده است؛ نخست محمدحسین مقیمی که با انحلال شورای اول شهر

تهران و از سوی وزارت کشور که قائم‌مقامی شورای شهر را داشت برای مدتی کوتاه به این سمت منصوب شد.

پیش از انحلال شورای شهر تهران، شوراییان اول تهران که اکثرا اصلاح‌طلب بودند، پس از ماه‌ها درگیری با شهردار، بالاخره به استیضاح وی رای مثبت دادند و بدین ترتیب ملک مدنی از شهرداری تهران برکنار شد، با «رفتن ملک از بهشت» تهران بدون شهردار ماند و با انحلال شورای اول بازم اختیار عمل به دست وزارت کشور افتاد تا مقامی را که کمتر از چهار سال پیش به شوراها واگذار کرده بود، بار دیگر در دست بگیرد.

دومین سرپرست شهرداری تهران نه به خاطر استیضاح شهردار و بی‌شهردار ماندن شهر که به دلیل رئیس جمهور شدن شهردار برگزیده شد. با کوچ احمدی‌نژاد به عنوان اولین و تنها شهردار تهران که از این مقام به ریاست جمهوری رسیده‌است. علی سعیدلو، معاون مالی و اداری احمدی‌نژاد از تیر تا شهریور ۸۴ بر کرسی شهرداری تهران البته با عنوان سرپرستی شهرداری تکیه زد.

معروف‌ترین شهردار تهران پس از انقلاب غلامحسین کرباسچی است، او از سال ۶۸ و پس از پایان جنگ تحمیلی از استانداری اصفهان به شهرداری تهران منتقل شد و تا سال ۷۷ به عنوان شهردار در تهران خدمت می‌کرد. هرچند کرباسچی آخر و عاقبت خوشی در این مقام نداشت و از بهشت راهی اوین شد ولی اصلاحاتی که در دوره شهرداری وی در تهران انجام گرفت، بسیار زیاد و تاثیرگذار بود.

غلامحسین کرباسچی که سابقه تحصیل در حوزه علمیه قم را دارد،

در دوران جنگ نماینده امام خمینی^(ر) در ژاندارمری جمهوری اسلامی بود. پس از پایان جنگ در سال ۱۳۶۸ از استانداری اصفهان به شهرداری تهران منتقل شد و توانست دوباره طرح جامع شهر تهران را که در زمان شهرداری غلامرضا نیکی پی طرح‌ریزی شده‌بود، زنده کند و موجب کنار گذاشتن پیشنه‌ادات مطرح شده بعد از

دو شهردار متفاوت در پایتخت سیاسی و اقتصادی ایران
●**عکس:**
عباس کوثری

پایان جنگ مبنی بر انتقال پایتخت از تهران به شهری دیگر شود.

دوره وی به عنوان سومین دوره تحول در تهران محسوب می‌شود. مهندس کرباسچی در طول هشت سال مدیریت خود به تکمیل شبکه بزرگراهی تهران، ارتقای کیفیت محیط‌زیست، بهبود وضعیت مالی شهرداری و تقویت جایگاه شهرداری در تصمیمات اداری پرداخت و تا حدودی نیز در پیشبرد آنها موفق شد.

در دوران وی برای اولین بار شهردار تهران امکان حضور در هیات دولت را در کنار وزرا و معاونان رئیس‌جمهور یافت که این وضعیت تا انتصاب دکتر احمدی‌نژاد به سمت شهرداری تهران ادامه داشت.

تاسیس موسسه همشهری و انتشار روزنامه همشهری، نشریات ویژه‌نامه‌های وابسته به آن و راه‌اندازی فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ در تهران از جمله اقدامات وی بود.

پس از کرباسچی شوراها روی کار آمدند و شهرداران از سوی شوراها انتخاب شدند. در مجموع شورای شهر تهران در مدت فعالیت نزدیک به ۱۲ ساله خود چهار شهردار و یک سرپرست را برای این سمت انتخاب کرده است. از شهریورماه ۸۴ تا کنون نیز زمام اداره امور در دستان محمدباقر قالیباف است.

حالا طرحی که وی از مدت‌ها پیش، از آن اعلام حمایت کرده بود، با تصویب فوریتش در کمیسیون‌های مجلس در حال بررسی است تا در صورت تصویب نهایی، شهرداران شهرهای بالای ۲۰۰ هزار نفر جمعیت با رای مستقیم مردم انتخاب شوند؛ باید دید این موضع در سال ۹۲ محقق خواهد شد؟

شاید بعدها در تاریخ از محمدباقر قالیباف به عنوان آخرین شهرداری که با رأی شورای شهر انتخاب شده، یاد کنند، شاید نام وی نیز در تاریخ به عنوان اولین شهرداری که با رأی مستقیم مردم انتخاب شده، بماند؛ باید منتظر ماند و دید سال ۹۲ سرنوشت شهرداری تهران که حالا بیش از صد سال از عمرش می‌گذرد، چه خواهد بود.👉

انتخاب شهری در دنیای مدرن

شهرهای جهان و انتخاب شهردار

شهردارهای کشورهای مختلف در یک نشست رسمی

لقبسه حقیقت جوان
شهر تمیز و عاری از زباله با چراغانی‌های چشم‌نواز، درختان گل‌هایی که در یک روز پر هیاهو روح را جلا می‌دهند، شهروندانی که از رفت و آمد در شهر احساس رضایت می‌کنند و برای گذران اوقات فراغتشان یا خرید لوازم مورد نیاز، مکان و فضای کافی در اختیار دارند و… شهری است با شهرداری لایق که حضور وی در راس امور معمولاً نتیجه‌گزینش هوشمندانه مردمش است. شیوه انتخاب شهردار و نتیجه‌ای که از این گزینش به دست می‌آید، نه تنها به دلیل افزایش سطح رضایت از زندگی بلکه به سبب اینکه می‌تواند در شیوه زندگی ساکنان دیگر شهرها و حتی خود شهردار هم مؤثر باشد، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

بسیاری از رؤسای جمهور کنونی جهان روزی در قامت شهردار به مردم خدمت می‌کردند و عده‌ای از شهرداران موفق هم پس از پایان دوران ریاست جمهوری در پست یک شهردار با تجربه مدیر یت امور را به دست گرفته‌اند. شاید به همین دلیل باشد که شیوه گزینش شدن یک شهردار و چگونگی کسب اعتبار برای حضور در این مسند مهم و قابل تامل است؛ به ویژه که بعضی از این شیوه‌های گزینشی امتحان خود را به خوبی پس داده و اینک تبدیل به الگوی مدیریت شهری شده‌اند. البته نباید فراموش کرد نوع نظامی که مدیریت شهری در آن به فعالیت می‌پردازد، اهمیت فراوانی دارد؛ چرا که این نظام میزان قدرت مدیران شهر را مشخص می‌کند و به وی اجازه می‌دهد تا در بسیاری از موارد حرف اول را حتی در دولت بزند! اینکه مدیریت یک شهر تحت سلطه دولت باشد یا وظایف مدیریتی به مردم تنفیذ شود، در سرنوشت یک شهر تاثیر فراوانی دارد. در نظام‌ها مدیر شهر یا شهردار و شوراهای شهر از قدرت متفاوتی برخوردار هستند که بر اساس این قدرت، ارتباط آنها با مردم مشخص می‌شود.

در بسیاری از کشورها شهرداران غیرمستقیم و توسط مردم انتخاب می‌شوند. این به آن معنی است که ابتدا مردم اعضای شورای شهر را به عنوان نمایندگان خود برای رسیدگی به امور شهر برمی‌گزینند،

سپس آنها فردی را به عنوان شهردار انتخاب کرده و بر کار وی نظارت می‌کنند. در چنین شرایطی اگر چه شهردار مستقیم از سوی مردم گزینش نشده است اما مردم حق دارند تا در هر موردی که به آنها مربوط می‌شود از شهردار و سیاست‌های او سؤال کرده و اگر لازم باشد وی را استیضاح کنند. الگوی انتخاب مستقیم شهردار توسط شهروندان هم شیوه‌ای است که امروزه در بسیاری از کشورها، کلانشهرها و پایتخت‌های بزرگ و مهم جهان انجام می‌شود.

■ **پاریس، مادرید، تایوان**

پاریسی‌ها هر شش سال یک بار برای انتخاب شهردار و اعضای شورای شهرشان پای صندوق رای می‌روند. الگوی انتخاب مستقیم شهردار توسط مردم دقیقاً شبیه به شیوه انتخاب شهردار در مادرید است. در تایوان هم شهرداران به صورت مستقیم و توسط مردم انتخاب می‌شوند.

■ **بلژیک**

بلژیک از آن دسته کشورهایایی است که با وجود جمعیتی بالغ بر ۱۰ میلیون نفر، شهردارهای مستقیماً توسط دولت مرکزی انتخاب می‌شوند.

■ **فنلاند و پرتغال**

در فنلاند انتخاب شهرداران توسط شوراهای شهر صورت می‌پذیرد. پرتغال در زمره کشورهای اروپایی‌ای قرار دارد که گزینش شهردانش غیرمستقیم و از سوی شوراهای شهر انجام می‌شود.

■ **مسکو**

قانون به شهروندان روسیه اجازه می‌دهد تا هر چند دوره که صلاح می‌دانند فرد شایسته‌ای را به عنوان شهردار انتخاب کنند. به همین سبب هم یوری لوژکوف که از ۶ ژوئن ۱۹۹۲ تاکنون شهردار مسکو است، در سه انتخابات بی در پی در سال‌های ۱۹۹۶، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۳ به عنوان شهردار محبوب مسکو انتخاب شد.

■ **برلین، مونیخ**

عملکرد مطلوب و برآورده کردن خواسته‌های شهروندان آن قدر بر

محبوبیت شهردار مونیخ افزوده که وی از سال ۱۹۹۳ (در ۴ دوره انتخابات) با رای مردم همچنان شهردار این شهر است. همچنین کلایوس ووریت، با وجود مشکلات اقتصادی فراوان جزو شهرداران موفق‌ی است که به عنوان محبوب‌ترین سیاستمدار یک پایتخت با رای مستقیم مردم همچنان سمت شهردار را با خود یدک می‌کشد.

■ **هند**

هند یکی از کشورهایی است که در آن شهردار به شیوه‌ای غیرمستقیم برگزیده می‌شود. در واقع در این کشور شهردار یکی از اعضای شورای شهر است که برای مدت یک سال انتخاب می‌شود؛ البته به شرطی که خدمات مطلوبی به مردم ارائه داده باشد، نمایندگان مردم در شورای شهر این اجازه را دارند تا مدت تصدی و خدمت وی را تمدید کنند.

■ **استکهلم**

آنیکا بیلستروم– شهردار استکهلم سوئد– با وجود اینکه یکی از اعضای فعال حزب سوسیال دموکرات بوده و حزبش در عرصه سیاست نمایش ضعیفی از خود به نمایش گذاشته است؛ اما به دلیل سیاست‌های عمل‌گرایانه خود و دوری جستن از تصویر گرایی موضوعی طرفداران زیادی به خصوص بین گروه‌های کم درآمد جامعه دارد و بسیاری از شهروندان استکهلمی همچنان حاضرند وی را به عنوان گزینه نهایی خود برای شهرداری شهرشان انتخاب کنند.

■ **ایالات متحده**

ایالات متحده یکی از معدود کشورهای جهان است که اشکال مختلفی از حکومت‌های شهری را در آن واحد تجربه می‌کند.

■ **نیویورک**

در بعضی از کشورها اما شیوه انتخاب شهردار کمی متفاوت با مدل گزینش مستقیم و انتخاب از سوی اعضای شورای شهر است. مثلاً در نیویورک حکومت محلی (Government of New York City)، هر چهار سال یک بار و تقریباً اوایل ماه نوامبر شهردار را انتخاب می‌کند. شهردار جدید هم دو ماه پس از انتخاب، همزمان با آغاز سال نوی میلادی زمام امور را به دست می‌گیرد و کار خود را آغاز می‌کند.

■ **شیکاگو**

بیش از ۵۰ سال است خانواده دالی کلید شهرداری شهر شیکاگو را به عنوان سومین شهر بزرگ ایالات‌متحده در دست دارند. ریچارد ژوزف دالی در سال ۱۹۵۵ به نمایندگی از حزب دموکرات در انتخابات شهرداری‌های شیکاگو شرکت کرد. وی با کسب ۱۵۹ هزار و ۷۶۲ رای بر رقیب جمهوریخواه خود پیروز شد و توانست عنوان شهردار شیکاگو را از آن خود کند

■ **لندن**

انگلستان کشوری است که سابقه طولانی‌ای در تشکیل پارلمان‌های محلی دارد اما مدت زمان طولانی‌ای از سابقه تاریخی انتخاب مستقیم شهردار توسط مردم در این کشور نمی‌گذرد. مسؤولان حزب کارگر انگلستان در سال ۱۹۹۷ بارائه مانیفست انتخاباتی خود درصدد اصلاح سیاست‌های شهرداری‌ها برآمدند. آنها دریافته بودند که انتخاب مستقیم شهردار از سوی مردم می‌تواند بهترین وسیله برای احیای سیستم رو به زوال دولت‌های محلی باشد.

■ **پکن**

چین یکی از نمونه‌های مثال زدنی حاکمیت کمونیست‌ها بر شهرداری‌ها به شمار می‌آید. شهرداری پکن یکی از شهرداری‌هایی است که مستقیماً تحت رهبری دولت مرکزی اداره می‌شود و شهردار آن هم مستقیماً به دولت مرکزی گزارش می‌دهد. شهردار و معاونان او توسط کنگره خلق شهرداری انتخاب می‌شوند. طبق قوانین چین، کمیته ثابت کنگره خلق در سطح محلی اختیار تعیین مقامات محلی تا سطح معاونان ارشد را دارد؛ اما فقط در جلسه سالانه با حضور تمام اعضا، حق انتخاب رئیس دولت محلی شهردار را پیدا می‌کند. کنگره خلق شهرداری پکن یک نماینده مقتدر دولتی است که نمایندگان آن توسط نمایندگان کنگره‌های خلقی مناطق و بخش‌ها انتخاب می‌شوند. این کنگره پنج سال حق خدمت دارد و شهردار و معاونان وی در جلسات از طریق رای‌گیری انتخاب می‌شوند. کمیته حزب کمونیست شهردار پکن از اقتدار و قدرت بالایی در تصمیم‌گیری‌ها و رهبری امور پکن برخوردار است. دولت شهری پکن از شهردار، معاونان شهردار، دبیر کل رؤسای کمیته‌های مختلف، ادارات و دفاتر تشکیل می‌شود. دولت خلق شهرداری پکن برای یک دوره پنج ساله تعیین می‌شود و از اختیاراتی مانند اجرای تصمیمات کنگره شهرداری پکن و کمیته ثابت آن اجرای تصمیمات و دستورات شورای دولتی، اتخاذ معیارهای اداری و صدور آیین‌نامه، هدایت و نظارت بر کار دپارتمان‌های کاری مربوط به خود، تدوین برنامه‌های شهری و بودجه برای برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، مدیریت اداری، اقتصادی، آموزشی، پرورشی، علوم، فرهنگ، بهداشت عمومی… برخوردار است. شهرداری پکن، هشت شهرداری منطقه‌ای دارد اما همیشه سطح پایین‌تر تابع سطح بالاتر است.

میزان نفوذ دولت چین در گزینش شهردار به قدری زیاد است که پنگ چن– شهردار سابق پکن– سال ۲۰۰۴ به دلیل عدم توانایی در

کنترل شیوع بیماری سازاز ابتدا از حزب کمونیست برکنار و سپس از سمت خود خلع شد. پس از وی وانگ چی شان در دومین جلسه دوازدهمین کنگره خلق شهرداری پکن جای شهردار قبلی را گرفت و توسعه اقتصادی را مهم‌ترین وظیفه خود عنوان کرد. او تصویرسازی در بعد خارجی و تکیه بر مردم را در بعد داخلی به عنوان اصلی‌ترین شعار خود مطرح کرد و استراتژی‌ای تحت عنوان «پکن جدید، المپیک‌های بزرگ» را تدوین کرد.

■ *توکیو*

احزاب سیاسی تاثیر قابل توجهی بر انتخاب شهرداران ژاپن دارند. ژاپنی‌ها به یمن قانون ساختار دولت‌های محلی این کشور که در سال ۱۹۴۷ میلادی به تصویب رسید، از چنان اختیاراتی در به دست گرفتن سرنوشتشان برخوردار هستند که بسیاری حقوق شهروندی آنها را برابر با حقوق و اختیارات شهروندان آمریکایی توصیف می‌کنند. این اختیارات به ژاپنی‌ها اجازه می‌دهد تا خود دربارہ سیاست‌های محلی که به شهرداران محول کرده‌اند تصمیم‌گیری کنند. آنها همچنین به‌موجب این قانون، شهردارهایشان را با رای مستقیم خودشان انتخاب می‌کنند.

توکیو به عنوان پایتخت این کشور، یکی از ۴۷ منطقه استانی ژاپن است که در آن همچون ۴۶ منطقه دیگر دولت محلی حاکمیت دارد اما اطلاق عنوان پایتخت به این شهر موجب شده تا ساختار شهرداری در این کلانشهر وظایف سنگین و پیچیده‌تری داشته باشد.

توکیو کلانشهری با جمعیتی بیش از ۱۲ میلیون تن است. وجود این جمعیت انبوه از یک طرف و محدودیت زمین برای زندگی از سوی دیگر، موجب شده تا این شهر به ۲۳ ناحیه مجزا تقسیم شود و هر یک از این نواحی شهردار و شهرداری مخصوص به خود را داشته باشد. شهرداری توکیو از سوی دولت موظف است بر شبکه‌های آبرسانی، فاضلاب و آتش‌نشانی نظارت کند.

شهرداری توکیو، نماد بارز تعامل مقامات عالی‌رتبه و کارمندان ژاپنی‌هاست. این ویژگی حتی در ساختمان شهرداری توکیو و چگونگی تعامل مدیران و کارمندان هم به چشم می‌خورد؛ به طوری که محل سکونت و فعالیت اداری کارکنان شهرداری و شهردار در یک مجموعه ساختمانی واحد قرار دارد. ساختمان شهرداری توکیو در ۴۷طبقه ساخته شده و تمامی کارمندان آن در این ساختمان –البته در بخش‌های مجزا از بخش‌های اداری– زندگی می‌کنند.

■ *مالزی*

مالزی فدراسیونی متشکل از ۱۳ ایالت است که سیستم پادشاهی دارد و از نظر اداری دارای سه سطح فدرال، ایالتی و حکومت محلی در سیستم حکومتی خود است.

بر اساس قانون اساسی مالزی، حکومت‌های محلی در قلمروی اداری ایالت و به عنوان زیر مجموعه آن تلقی می‌شوند. قانون حکومت محلی مالزی که در سال ۱۹۷۶ میلادی به تصویب رسیده است، واحدهای محلی را در قالب شهرداری برای شهرهای بزرگ و شورای دیستریکت برای شهرهای کوچک تقسیم‌بندی می‌کند. البته قبل از تصویب این قانون شش نوع حکومت محلی شامل شهرداری کوالالامپور، شورای شهرداری، شورای شهرک، هیات حاکمهٔ شهرک، شورای روستایی و شورای محلی در مالزی وجود داشت. اما با ساختاردهی مجدد حکومت‌های محلی (در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۸ میلادی) ۳۷۴ واحد محلی که قبلاً وجود داشتند و شامل شوراهای شهر، هیات‌های شهرک، شوراهای شهرک و شوراهای روستایی می‌شدند، به ۱۴ شهرداری و ۷۹ شورای بخش در شبه جزیره مالزی تبدیل شدند که اعضای آن را مردم بر می‌گزینند.🇲🇾

پایان ایده تجمیع

ایستگاه پایانی طرح تجمیع انتخابات

به‌سرانجام رسید

ل طرح تجمیع انتخابات که برای اولین بار در سال ۸۵ از سوی نمایندگان مجلس هفتم مطرح شده بود، بالاخره بعد از چهار سال به مقصد رسید و شورای نگهبان با تایید آن در ۲۱ تیر ماه ۸۹، اجازه داد تا از این پس انتخابات هر دو سال یک‌بار در کشور برگزار شود و در هر دوره برگزاری، کشور شاهد دو انتخاب همزمان باشد.

■ **ایستگاه اول: تصویب طرح اولیه تجمیع در مجلس هفتم**

۱۳۱ نماینده مجلس شورای اسلامی دوره هفتم طرحی را تصویب کردند که با تایید شورای نگهبان، انتخابات دوره هشتم مجلس شورای اسلامی و دوره دهم ریاست جمهوری به طور همزمان با انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در سال ۸۸ برگزار می‌شد. طرحی که هیچ‌گاه به تصویب شورای نگهبان نرسید و مجلسیان دوره هفتم در مدت مقرر و در اردیبهشت سال ۸۷ کرسی‌ها را به نمایندگان دوره هشتم تحویل دادند. انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم هم در مهلت مقرر و در ۲۲ خرداد سال ۸۸ برگزار شد تا آرزوی مجلسیان دوره هفتم برای افزایش زمان فعالیتشان فقط یک آرزو باشد و نه چیز دیگر.

مصوبه مجلس در شورای نگهبان متوقف شد و مرکز تحقیقات این نهاد اعلام کرد که این مصوبه خلاف اصول ۶۳، ۶۸، ۱۱۴ و ۱۱۹ قانون اساسی است و چنانچه تجمیع انتخابات منجر به جابه‌جایی انتخابات مجلس شورای اسلامی و یا ریاست جمهوری و تغییر در مدت دوره آنها شود، با قانون اساسی مغایر است.

اصل ۶۳ قانون اساسی دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی را چهار سال تعیین کرده است و طبق اصل شصت و هشتم قانون اساسی، تعویق انتخابات شرایط سختی دارد و فقط در زمان جنگ و اشغال نظامی کشور و به پیشنهاد رئیس جمهور و تصویب سه چهارم نمایندگان و تایید شورای نگهبان این امر امکان پذیر است.

همچنین اصل ۱۴ قانون اساسی مقرر می‌کند رئیس جمهور برای مدت چهار سال انتخاب شود و از سوی دیگر اصل ۱۱۹ تصریح کرده است که انتخابات ریاست جمهوری حداقل یک ماه قبل از پایان دوره ریاست جمهوری قبلی باشد، لذا دوره ریاست جمهوری رانمی‌توان تغییر داد.

اما آنچه باعث شد با این اشکالات قانون اساسی که به مصوبه مجلس هفتم وارد شد، همچنان طرح تجمیع داستان خود را دنبال کند و وارد ایستگاه دیگری نشود، اصرار مجلس هفتمی‌ها بر مصوبه خود بود و با همین اصرارها بود که مصوبه مجلس به مجمع تشخیص مصلحت نظام و ایستگاه دوم رفت.

■ **ایستگاه دوم: تجمیع انتخابات از نوعی دیگر**

طبق قانون اگر مصوبه‌ای مورد تاکید مجلس باشد و شورای نگهبان هم با تاکید بر اینکه مخالف قانون اساسی است بر رای خود اصرار کرده و از تایید آن خودداری کند، مصوبه در مجمع تشخیص مصلحت نظام مورد بررسی قرار می‌گیرد و رای این مجمع هر چه باشد، باید مورد اجرا قرار گرفته و دو طرف نمی‌توانند با آن مخالفت کنند و به این ترتیب مصوبه تجمیع انتخابات مجلس هم با عدم تایید شورای نگهبان و اصرار مجلس راهی مجمع شد تا این نهاد فرادستی درباره آن تصمیم‌گیری کند.

اما آنچه در نهایت از پشت درهای بسته مجمع درباره این مصوبه اعلام شد، برای بسیاری غیرقابل پیش‌بینی بود، چرا که مجمع با وارد دانستن ایرادات قانون اساسی شورای نگهبان، این مصوبه را به گونه‌ای تغییر شکل داد که حتی همان طرح‌کنندگان اولیه هم مصوبه خود را نشناختند.

مجمع تشخیص مصلحت نظام در مرداد سال ۸۶ پس از طی شدن روند قانونی و بررسی این مصوبه، اعلام کرد که «با کوتاه‌تر شدن دوره چهارم شوراهای اسلامی شهرها و روستاها، انتخابات دوره پنجم شوراهای اسلامی، همزمان با انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری در یک روز برگزار می‌شود و انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان هم در یک زمان برگزار خواهد شد» تا بدین ترتیب هدف مجلس از ارائه این طرح که کاستن از بار مالی برگزاری انتخابات و مسائل متعدد دیگر مربوط به ایام برگزاری انتخابات است تأمین شود.»

با این نظر مجمع، نمایندگان مجلس هفتم کوله‌بار نمایندگی‌شان را در بهار ۸۷ جمع کرده و صندلی‌های سبز را به نمایندگان دیگری از شهر و شهرستانشان واگذار کردند، اما آنچه با رای مجمع پدیدار شد، موجود ناقص الخلقه و ۲۲ ماهه‌ای به نام شوراهای چهارم بود. حالا که نمایندگان مردم در مجلس دستشان به جایی بند نبود، این بار نمایندگان مردم در شوراهای دست به کار شدند و طرحی به مجلس ارائه دادند تا زمان فعالیت شوراهای سوم به شش سال افزایش یابد و از این به بعد قطار تجمیع وارد ایستگاه دیگری شده بود؛ ایستگاه سوم.

■ **ایستگاه سوم: ارائه طرح شورای عالی استان‌ها به مجلس**

مدت زمان کوتاه برای فعالیت شوراهای در دوره چهارم، دلیل اصلی مخالفت بیشتر آنان با مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام بود. به اعتقاد آنان زمان کم فعالیت در این دوره، امکان حضور نخبگان در لیست‌های انتخاباتی را پایین آورده و از سوی دیگر باعث عدم‌برنامه‌ریزی برای شهر در این دوره کوتاه‌کتر از دو سال می‌شود.

در این مورد علی دشتی، مشاور حقوقی شورای عالی استان‌ها با تاکید بر اینکه «قانون تجمیع انتخابات که با هدف کاستن از هزینه‌ها تصویب شده موفق نخواهد بود» می‌گوید: این قانون حتی باعث افزایش هزینه‌ها در دوره چهارم و پنجم شوراها خواهد شد.

وی می‌افزاید: به دلیل وظیفه مهم انتخاب شهردار از سوی شورای شهر، مسائل شوراها در ۲۲ ماه فعالیت ابر خواهد شد، البته این موضوع با فرض استیضاح و عزل شهردار از سوی شورای شهر پیچیده‌تر می‌شود.

وی مشکل اصلی ناشی از ایجاد شورای ۲۲ ماهه را در شوراهای فرادست می‌داند چرا که معمولاً این شوراهای سه تا چهار ماه بعد از شکل‌گیری شوراهای شهر و روستاها تشکیل می‌شوند و در صورت دو ساله بودن آنها، امکان برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت و بلند مدت برای اداره مناطق وجود نخواهد داشت.

تمامی این مشکلات و دیگر مسائلی چون برگزاری دو انتخاب شوراهای، در فاصله‌ای کمتر از دو سال، احتمال حضور افراد ضعیف در شوراهای با توجه به عدم‌رغبت افراد سرشناس برای حضور در شوراهای دو ساله و دلایل دیگر، شورای عالی استان‌ها به ریاست مهدی چمران را بر آن داشت تا طرحی به مجلس ارائه دهد که براساس آن عمر شوراهای سوم به شش سال افزایش یافته و انتخابات شوراهای چهارم و دوره یازدهم ریاست جمهوری همزمان برگزار شود تا هم از آسیب‌های احتمالی برای شوراهای کاسته شده و هم مصوبه مجمع اجرایی شود.

عدم‌اشاره به مدت زمان فعالیت شوراهای در قانون اساسی، برگ برنده پیشنهاد شورای عالی استان‌ها به مجلس بود و این موضوع در اظهارنظرهای کارشناسی که از سوی موافقان طرح بیان می‌شد، مورد تاکید قرار می‌گرفت.

شورای عالی استان‌ها در پیشنهاد خود عنوان کرده است که با توجه به

گذشت بیش از دو سال از زمان فعالیت شوراهای، بهتر است شوراهای سوم، دو سال دیگر بعد از دوره سوم به فعالیت خود ادامه دهند تا انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری و دوره چهارم شوراهای به طور همزمان برگزار شود.

این طرح در شورای عالی استان‌ها هم به تصویب رسیده و براساس آن شروع به کار دوره چهارم شوراهای یک ماه پس از آغاز دوره یازدهم ریاست جمهوری خواهد بود و دوره فعالیت شوراهای سوم تا زمان شروع دوره فعالیت شورای چهارم ادامه خواهد داشت.

شورای عالی استان‌ها این طرح را در اواخر پاییز سال ۸۸ به مجلس ارائه داد و با این کار، قطار تجمیع به ایستگاه چهارم رسید.

■ **ایستگاه چهارم: تصویب افزایش دوره فعالیت شوراهای سوم**

بار دیگر مجلس برای بررسی طرح تجمیع انتخابات، این بار از نوعی دیگر استین‌های خود را بالا زد؛ طرح شورای عالی استان‌ها در مجلس بود و این نهاد باید برای آن تصمیم‌گیری می‌کرد و در نهایت پس از شش‌ماه کار کارشناسی مجلس بر روی طرح شورای عالی استان‌ها و تصویب آن در کمیسیون‌های مربوطه، طرح افزایش دوره فعالیت شوراهای در اولین روز تابستان سال جاری در مجلس مورد بررسی قرار گرفت و کلیات آن به تصویب رسید.

مجلس شورای اسلامی در اول تیر امسال کلیات طرح و در دومین روز از تابستان سال ۸۹ جزئیات این طرح را به تصویب رساند تا دوره سوم شوراهای دو سال دیگر تمدید شده و انتخابات چهارمین دوره شوراهای شهر و روستاها و یازدهمین دوره ریاست جمهوری همزمان برپا شود. کلیات این طرح با ۱۱۷ رای موافق، ۱۰۰ رای مخالف و ۸ رای ممتنع به تصویب رسید.

رئیس شورای شهر تهران در جریان بررسی این طرح در حاشیه جلسه‌ای به خبرنگاران گفته بود که «دو ساله کردن دوره شوراهای به معنی تحقیر کردن این نهاد است.»

با همین توجهات بود که نمایندگان مجلس در دوم تیر ماه هم جزئیات این طرح را با ۱۴۸ رای موافق و ۴۸ رای مخالف، در صحن علنی مجلس شورای اسلامی به تصویب رساندند.

در بررسی جزئیات این طرح، پیشنهاد تعدادی از نمایندگان مجلس هم به تصویب رسید که بر اساس آن، شهرداران و دهیاران به خدمت خود ادامه می‌دهند و تمدید مدیریت شهرداران و دهیاران مانع استیضاح آنها توسط شوراهای شهر و روستا نیست.

۱۲۰ هزار عضو شوراها که از تصویب این طرح در مجلس خوشحال بودند با چشم‌هایی نگران، قطار تجمیع را پیگیری کردند تا سرنوشت آن را در ایستگاهی دیگر که شورای نگهبان نام داشت دنبال کنند.

■ **ایستگاه پنجم؛ افزایش فعالیت شوراهای سوم تصویب شد**

چهار سال از حرکت قطار تجمیع می‌گذرد، حالا این قطار به جایی رسیده که در سال ۸۵ رفته بود. این بار شکل و روی مصوبه تغییر یافته و موضوع اصلی آن نه افزایش عمر مجلس هفتم که افزایش دوره فعالیت شوراهای سوم است.

۱۹ روز پس از توقف این قطار در ایستگاه شورای نگهبان که می‌تواند ایستگاه پایانی باشد، سخنگوی این شورا خبر از قبول این مصوبه داد. توقف مصوبات معمولاً در این ایستگاه، دو هفته‌ای است و افزایش پنج‌روزه این توقف باعث دلنگرانی‌هایی شده بود ولی در نهایت این قطار هم به مقصد رسید.

بدین ترتیب شورای نگهبان قانون اساسی، طرح مجلس شورای اسلامی را برای تجمیع انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهر و روستا تایید کرد و بر این اساس دوره کنونی شوراهای اسلامی دو سال دیگر تمدید می‌شود.🇲🇾

چهار سال

از حرکت

قطار تجمیع

می‌گذرد،

حالا این

قطار به جایی

رسیده که

در سال ۸۵

رفته بود.

این بار شکل

و روی مصوبه

تغییر یافته

و موضوع

اصلی آن نه

افزایش عمر

مجلس هفتم

که افزایش

دوره فعالیت

شوراهای

سوم است

ماز چشم یار درس انتظار آموختیم

بروندهای برای منتظران اصلاح‌گر بزرگ

بیش از ۱۱ قرن است که شیعیان منتظر ظهور حضرت قائم (عج) هستند. انتظار مایه پویایی و امیدواری شیعیان نسبت به دیگر فرقه‌های اسلامی شد. مکتب انتظار البته همچون دیگر مکاتب حق جویانه، در مسیر تاریخی خود با فراز و نشیب‌ها و گاه انحراف‌هایی همراه شد که علمای دین به نقد آن و دفاع از حقیقت ناب انتظار پرداختند. در صفحات پیش‌رو، با دیدگاه‌های برخی از پژوهشگران و همچنین تاریخی از فریبکاران مدعی مهدویت آشنا می‌شوید.

عکس:
عباس کوثری

دروغ پردازان

مدعیان دروغین مهدویت

۱۰۰ نفر مدعیان دروغین مهدویت

در یازده قرن اخیر که شیعیان منتظر ظهور حضرت قائم(عج) هستند، افراد زیادی به دروغ ادعای مهدویت کردند. البته پیش از به امامت رسیدن آن حضرت هم مدعیان دروغینی وجود داشتند که خود را امام آخر می‌نامیدند. نکته جالب توجه در میان همه این مدعیان آن است که حتی برای خود اختیارات و ویژگی‌هایی فراتر از امامان واقعی نیز قائل بودند. برخی از این مدعیان در یکی دو قرن اخیر، حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و در مراحل بعدی، خود را پیامبر یا خدا نامیدند.

۱۰۱ تا ۲۰۰ نفر مدعیان دروغین مهدویت

۱ **فرقه سبائیه:** سال ۴۰ قمری (پس از شهادت حضرت علی^(ع)) اولین گروهی هستند که در اسلام قائل به غیبت باقی است.^(ع) و باز گشت او شدند. آنها ادعا کردند که او نمرده و تا آخرالزمان عدل پـر خواهد کرد؛ چنان که از ظلم پر شده است. اولین بار «عبدالله‌بن سبا» قائل به رجعت علی^(ع) شد و فکر رجعت را میان شیعه القا کرد. در کتاب تاریخ طبری در مورد سبا آمده است: «او مردی یهودی از صعا، با مادری سیاه‌پوست بود و در زمان عثمان مسلمان شد؛ به این قصد که در پوشش اسلام شروع به فساد کند و اسلام را براندازد و در قتل عثمان هم شریک بود.»

۲ **عمر بن عبدالعزیز اواخر قرن اول ه.ق:** سعیدبن مسیب قائل به مهدویت او شده است. عمر بن عبدالعزیز هشتمین خلیفه امویان بود که به مدت دو سال و پنج ماه خلافت کرد؛ یعنی از صفر سال ۹۹ هجری قمری تا رجب سال ۱۰۱. مسیب از امام سجاد^(ع) روایت نقل کرده و در محضر حضرت درس آموخته است. او امام را والاترین فقیه زمان می‌دانست. نکته قابل توجه این است که سعیدبن مسیب در سال ۹۴ هجری از دنیا رفته و عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ در گذشته است. سندی هم مبنی بر اینکه خود عبدالعزیز هم مدعی مهدویت بوده است، وجود ندارد.

۳ **زیدیه قرن دوم ه.ق:** زیدیه، از فرقه‌های معروف شیعه و پیرو زیدبن علی بن حسین بن علی بودند. پیروان زید قائل به مهدویت او بودند و منتظر ظهورش شدند. زید از نظر علم، زهد، ورع، شجاعت و دیانت از بزرگان اهل بیت به شمار می‌رود. اینکه خود زید ادعای امامت یا مهدویت داشته باشد، در منابع یافت نشده است؛ بلکه روایتی از او وجود دارد که مؤید عقیده صحیحش در امر مهدویت است. او می‌فرماید: «پدرم، علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از رسول خدا روایت کرده است: ای حسین! تو امامی و نه تن از فرزندان تو امینان و امامان معصومند و نهمین آنان، مهدی ایشان است.»

۴ **محمد بن عبدالله محض اوایل قرن دوم ه.ق:** عبدالله بن حسن معروف به عبدالله محض حوالی سال ۱۲۶ ه.ق در نزدیکی مدینه در ابواء (یا ابویه) از خویشان و پیروان خود دعوت کرد تا با سپرش (محمد) به عنوان مهدی بیعت کنند. محمد بن عبدالله به عنوان یکی از برهیزگارترین مردان روزگار خود به نفس زکیه شهرت یافت. از نواده‌های حضرت مجتبی^(ع) بود؛ به همین دلیل فرصت‌طلبان و عناصر زورپرست، با استفاده از فرصت، او را مهدی موعود لقب دادند و روایت ساختگی المهدی… و اسم ایبه اسم ابی را بر او تطبیق کردند.

۲۰۱ تا ۳۰۰ نفر مدعیان دروغین مهدویت

• هشمپه‌ری ماه • مردادماه ۸۹ •

شد و تا سال ۱۵۸ هجری حکومت جامعه اسلامی را برعهده داشت. بخشی از دوران امامت امام صادق^(ع) مصادف با حکومت منصور دوانیقی بوده است. گفته می‌شود او از جمله کسانی بوده که ادعای مهدویت کرده است.

۱۰ **ابن مقفع اواسط قرن دوم ه.ق:** او نقابدار خراسان بود و چون مقنعه‌ای زربفت روی خود می‌انداخت، به او مقفع می‌گفتند. در کتاب‌های تاریخی در مورد او آمده است که «در سال (۱۴۰) وزارت عبدالجبار، امیر خراسان را گرفت و بعد در مرو بساط پیامبری بگسترده و تا سال (۱۶۳) ۱۴ سال به عیش و عشرت پرداخت و داعیان او به اطراف او را تبلیغ می‌کردند. آخرالامر خود را در تنور پر از آتش چنان سوزانید که اثری از وی نماند و پیروانش او را زنده می‌دانند و گویند به آسمان عروج کرده و روزی ظهور می‌کند.»

۱۱ **اسماعیلیه نیمه دوم قرن دوم ه.ق:** گروهی از اسماعیلیه اعتقاد داشتند که اسماعیل فرزند امام‌صادق^(ع) فوت نکرده‌است بلکه از باب تقیه نسبت مرگ به او داده‌شده‌است. از نظر آنها، او رجعت و جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد؛ به همین دلیل او را مهدی و قائم منتظر می‌دانستند. این گروه را نوبختی، خالصه یا پیروان ابوالخطاب کوفی معرفی کرده‌اند. آنها معتقد بودند که امام ششم^(ع) او را در زمان خویش به جانشینی منصوب کرده‌است. از دید آنها، چون نص بر امامت رجوع‌ناپذیر و بدأ نیز محال است، پس امام هفتم اسماعیل خواهد بود و امام‌صادق^(ع) از بیم آسیب رسیدن به وی، او را از دید مردم پنهان می‌کرد.

۱۲ **مبارک‌یه اواسط قرن دوم ه.ق:** آنها گروهی از اسماعیلیه بودند که مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش را پذیرفته و پس از وفات امام صادق^(ع)، فرزند ارشد اسماعیل، محمد را به امامت شناختند.

۱۳ **واقفیه اواخر قرن دوم ه.ق:** گروهی از اصحاب موسی بن جعفر^(ع) پس از درگذشت امام، به امامت و وصایت امام رضا^(ع) ایمان نیاوردند و گفتند: «حضرت موسی بن جعفر زنده است و روزی ظهور خواهد کرد.» این گروه چون در امامت حضرت موسی بن جعفر توقف کردند به واقفیه معروف هستند. به این گروه «ممطوریه» و «موسویه» یا «موسائیه» هم گفته‌اند. مطوره لقبی است منفی و زشت که پیروان امام هشتم^(ع) به این گروه دادند: «ما انتم الا کلاب ممطوره؛ شما چیزی جز سگ‌های باران خورده نیستید.»

۱۴ **باقریه قرن دوم ه.ق:** این فرقه معتقد بودند که امام باقر (شهادت ۱۱۴ قمری) زنده و همان مهدی موعود است. از نظر آنها امام باقر ظهور و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. پیروان این فرقه آن حضرت را امام می‌دانستند ولی رحلت او را قبول نداشتند و منتظر رجعت (بازگشت) او بودند. به نظر می‌رسد این گروه همان کیسانیه سابق باشند که ابوهاشم را ترک کرده و به پیروی امام باقر^(ع) گردن نهاده بودند.

۱۵ **جارودیه قرن دوم و سوم ه.ق:** این فرقه یکی از شاخه های زیدیه است که به نام برجسته‌ترین فرد آن، ابوالجارود زیادبن منُذر مشهور شد. ابوعیسی وراق دیدگاه‌های جارودیه درباره مهدویت را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱) کسانی که به مهدویت و رجعت محمد بن عبدالله نفس زکیه (متوفی ۱۴۵) اعتقاد داشته‌اند. ۲) معتقدان به مهدویت محمد بن قاسم طالقانی (متوفی ۲۱۹) ۳) کسانی که یحیی بن عمر را قائم می‌دانستند و منتظر رجعت وی بودند.

۱۶ **حسن شریعی اواسط قرن سوم هجری:** ابومحمد حسن شریعی سردمدار فرقه شریعیه بود. او ابتدا بین شیعیان بوده

و بین اصحاب امام هادی و امام حسن عسگری^(ع) قرار داشت. در مورد او افرادی مانند او گفته شده است که ابتدا به دروغ اعلام کردند که از وکلای امام^(ع) هستند و به این ترتیب ضعفا را به طرف خود جذب می‌کردند. سپس خود را بالاتر می‌بردند و مدعی باییت و سپس امامت و مهدویت و در آخر الوهیت می‌شدند.

۱۷ **محمدیه اواسط قرن سوم ه.ق،** فرقه محمدیه پس از وفات ابوجعفر محمد بن علی الهادی، برادر امام حسن عسکری در سال ۲۵۴ ه.ق به مهدویت و امامت او قائل شدند. فرقه محمدیه استدلال می‌کردند که امام هادی^(ع) جعفر را به عنوان وصی معرفی نکرده‌اند و هیچ کس حق ندارد خود را امام بدانند. از طرفی امام هم بدون جانشین از دنیا نمی‌رود؛ پس چنین نتیجه‌گیری می‌کردند که چون قطع امامت و بی‌اعتباری آن ممنوع شده، از این رو ناچار بودند به امامت محمد بن علی^(ع) رجوع کنند که این امر باعث شد عده‌ای او را قائم بدانند و برخی تا آنجا پیش رفتند که مرگ او را منکر شدند. البته باید یادآوری کرد که خود محمد بن علی^(ع) هرگز چنین ادعایی نکرده بود.

۱۸ **ناووسیه قبل از تولد حضرت مهدی:** این فرقه امامت را در اولاد علی بن ابی طالب^(ع) تا امام صادق^(ع) قبول داشت اما منکر شهادت امام صادق^(ع) بود. آنها علاوه بر این انکار، معتقد بودند که امام صادق^(ع) مهدی موعود است و نمی‌میرد بلکه از نظر ها غایب شده است. چون این فرقه بر امام صادق^(ع) تطبیق مهدویت کرده بودند، به آنها جعفر به هم گفته شده است. یکی از دیگر از عقاید این فرقه این بوده است: «علی^(ع) بمرد ولی در روز قیامت زمین شکافته شود و او از خاک به درآید و زمین را پر از عدل و داد کند.»

۱۹ **فرقه جعفر به اواسط و اواخر قرن سوم ه.ق:** فرقه جعفریه قائل بودند که جعفر بن علی، برادر امام حسن عسکری^(ع) امام است و مهدویت او را باور کردند. این فرقه در چگونگی انتقال امامت از امام هادی^(ع) به جعفر دچار اختلاف و به چهار فرقه منشعب شدند. عده‌ای از افراد این فرقه معتقد بودند که امامت جعفر از جانب پدرش تعیین شده است و امامت امام عسکری^(ع) را فاقد اعتبار می‌دانستند. این فرقه در زمان حیات امام عسکری^(ع) وجود داشته است.

۲۰ **فرقه عسکریه اواخر قرن سوم ه.ق:** این فرقه معتقد به مهدویت امام حسن عسکری^(ع) بودند. از نظر آنها امام عسکری^(ع) رحلت نکرده و قائم است. فرقه عسکریه اعتقاد داشتند امام در حالت غیبت به سر می‌برد و بعد ظاهر خواهد شد تا جهان را از عدل و داد پر کند. این فرقه در کیفیت قائم بودن امام عسکری^(ع) به سه گروه منشعب شدند. به نظر می‌رسد که هواداران امام عسکری^(ع) در اماکنی دور از شهر سامرا زندگی می‌کردند که چنین ادعایی داشتند و لحظه رحلت حضرت حضور نداشتند.

۲۱ **محمد بن نصیر نمیری اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم ه.ق:** او در دوران محمد بن عثمان به دروغ ادعای نیابت کرد.

فرقه نمیره منسوب به محمد بن نصیر نمیری است. نمیره فرقه‌ای از قائلین به امامت امام هادی^(ع) در زمان حیات او بودند. آنها بعدا منحرف و قائل به نبوت محمد بن نصیری نمیری شدند و ادعا کردند که محمد بن نصیر را امام هادی^(ع) مبعوث کرده است. چون نمیری از شیعیان نبود، ادعاهای او نه موقعیت محمد بن عثمان را تضعیف کرد و نه هیچ یک از پیروانش را به جانب خود کشانید.

۲۲ **احمد بن هلال کرخی عبر تائی اواخر قرن سوم و اواخر قرن چهارم ه.ق:** او سابقه و کالت برای امام هادی^(ع) و امام عسکری^(ع) را داشت و فردی صوفی مسلک و به ظاهر دیندار بود. او بارها سفر حج انجام داده بود که ۲۰ دفعه آن را با پهای پیاده بوده

۱۰۹

• هشمپه‌ری ماه • مردادماه ۸۹ •

انتظار، فقط «یابن الحسن» گفتن نیست

گفت‌و‌گو با حجت‌الاسلام‌والمسلمین علوی تهرانی

خلاصه

لمعتقد است که مهدویت، بحثی صرفا اسلامی نیست و تمایل به برقراری عدالت و حکومت عدل در ذات انسان‌ها ریشه دارد. سرنگونی حکومت‌ها را تصدیق‌کننده این مدعا می‌داند و عقیده دارد که این آزمون و خطاها برای رسیدن به شرایطی است که حقوق انسان‌ها چونان که باید استیفا شود. البته موضوع این‌گونه مباحث از دید وی گسترده و کلی است و برای به نتیجه رسیدن در زمان اندک باید از هر گلیستانی، شاخه گلی چید. گمان می‌کنم حاصل این گفت‌و‌گو هم دسته‌گلی باشد که پاسخ‌های مناسبی برای بعضی ابهام‌ها دارد. گفت‌و‌گوی ما با حجت‌الاسلام‌والمسلمین علوی تهرانی، در اوایلین روزهای پیش از نیمه شعبان و در حال و هوای آذین‌بندی و چراغانی همیشگی این ایام انجام شد. آغاز بحث را با رسالت و امامت گشود و در پایان بحث به مختصات منتظران قائم اشاره کرد.

موضوع بحث ما مهدویت است. اگر موافق باشید از تشریح فلسفه وجودی امامت شروع کنیم.

ببینید؛ شاخصه اصلی مکتب تشیع، بحث امامت است که البته این اعتقاد در تشیع برخلاف آن چیزی است که اهل تسنن نقل می‌کنند. آنها فقط شأن خلافت و حکومت را مطرح می‌کنند اما شیعیان معتقدند که امامت در تداوم رسالت انبیاست. بنابراین ما باید از رسالت خاتم‌الانبیا را درک کنیم و بعد به امامت و خاتم‌الاولیاء برسیم.

در قرآن کریم برای پیامبر، نه وظیفه را ترسیم کرده‌اند که یکی از آنها گرفتن وحی از ناحیه خداوند است و ابلاغ آن به مردم که به آن می‌گویند تشریح. حالا به جز این مورد، بقیه وظایفی که برای پیامبران هست برای ائمه هم صادق است. شیعه بر این معتقد است و در هیچ جای این مذهب چه در کتب و چه در نقل از امامان معصوم^(ع) هم داعیه تشریح برای ائمه مطرح نشده است. من فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین رسالت‌های رسانه، تبیین جایگاه امامت است. مثلا پرسشی که در این باره مطرح است، چرایی نفس وجود امام معصوم^(ع) است. آیا امام وجود دارد فقط برای اینکه حاجت ما را بدهد و اگر حاجت ما برآورده نشد، امامت آن شخصیت بزرگوار و معصوم هم زیرسؤال است؟ واقعا جایگاه امام فقط همین است؟ متأسفانه الان بیشترین دیدگاهی که درباره امامت وجود دارد، همین است. می‌بینیم و می‌شنویم که می‌گویند مشرف بشویم به مشهد یا عتبات عالیات در عراق تا حاجاتمان برآورده شود. ببینید؛ اگر چه امام حاجات ما را هم برآورده می‌کند اما این منحصرأ نقش و جایگاه امامت نیست.

خب، این نقش و جایگاه به طور واضح چیست؟

همان‌طور که گفته شد، نه وظیفه برای پیامبران مقرر شده و به جز تشریح، مابقی را ائمه ما صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هم دارا هستند؛ در این میان «اطاعت‌پذیری» از امامان معصوم یکی از مهم‌ترین حقوقی است که بر گردن مردم است و یکی از مهم‌ترین شؤنی است که مختص ائمه^(ع) است. در این باره از حضرت امام حسن عسکری^(ع) حدیثی داریم که در آن می‌فرماید اگر کسی رسالت تمام پیامبران را بپذیرد اما رسالت پیامبر خاتم‌را نپذیرد، انگار که همه را نفی کرده و اگر امامت همه را بپذیرد و امامت مهدی^(عج) ما را نپذیرد، انگار امامت هیچ‌کس را نپذیرفته است. ببینید، پس ذات وجود امامان معصوم،

برای اطاعت است. چنان‌که داریم «اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی‌الامر منکم» پس صاحبان ولایت، امامان معصوم‌علیهم‌السلام هستند. حالا وقتی امامت در ترسیم تشیع «تداوم رسالت» تعبیر می‌شود، دیگر باید هدف رسالت انبیا را تبیین کنیم تا مشخص شود آن اطاعتی که ذکر شد چیست و در کجاست. مهدویت فی‌الواقع تداوم خاتمیت است. مهدویت اصلا گره خورده به خاتمیت است. خداوند متعال در آیه ۲۵ سوره مبارکه حدید می‌فرماید که «مانبیا را فرستادیم و برای اثبات نبوتشان با آنها معجزه فرستادیم و با آنها کتاب و قدرت ایجاد قانون قرار دادیم؛ برای آنکه مردم خودشان قائم به قسط باشند» الان در کشور ما هم یکسری قانون‌ها شرعی هستند و یکسری مدنی؛ قانون‌های شرعی همان‌هایی است که در شرع آمده و توسط انبیا به مردم رسیده است. اما همین‌طور که در این آیه آمده است، هدف نهایی از فرستادن ۱۲۴ هزار پیامبر این بوده است که مردم خودشان عدالت را بپذیرا باشند و بدانند عدالت چیست و به آن عمل کنند حتی اگر به ضررشان باشد؛ برای آنکه مردم عدالت‌طلب و عدالت‌پذیر باشند.

آیه‌ای که اشاره شد، وجه افتراق حکومت امام علی^(ع) و حضرت مهدی^(عج) است. در روایات محکم شیعه و سنی آمده است که حضرت علی^(ع) حق و ملاک حق بود و حکومت حق را تشکیل داد اما چرا آن حکومت در اجرای عدالت توفیق پیدا نمی‌کند؟ ایشان که خود مظهر عدالت بودند و معصوم و تایید شده توسط پیامبر^(ص)، پس چرا چنین شد؟ دلیل این بود که مردم آن دوران خواهان عدالت نبودند. هر وقت آشوبی برپا شد، توسط سران ایجاد شد. «لیقوم الناس بالقسط» که در این آیه گفتیم، رخ نداده بود و علی‌القاعده مردم هم عدالت‌پذیر نبودند. لذا علی^(ع) را در مسجد به شهادت می‌رسانند و آن دانشمند مسیحی در این باره می‌گوید که «قتل علی فی محراب عبادته لشدت لشدت العدالة» پس حضرت امیر^(ع) نقضی در حکومت عدل نداشتند چون مواضع عدالت‌رामी شناختند و خود عادل بودند اما مردم آن دوران دارای ملکه عدالت نبودند اما شاخصه عصر امام زمان^(ع)، مردمی است که قائم به قسط هستند. مردم این عصر در پی یافتن عدالت هستند؛ حال ممکن است بر اثر مطالعه و شناخت کامل یا بر اثر آزمون و خطا ولی در نهایت به همین نتیجه می‌رسند.

در آغاز بحث، از تفاوت‌های دیدگاه میان شیعه و سنی در

موضوع امامت گفته شد. این عدالت‌طلبی هم آیا چنین است و هر گروه به گونه‌ای خاص فکر می‌کند؟

موضوعی که بسیار مهم است، این است که مسئله مهدویت یک موضوع دینی و اسلامی صرف نیست. این اعتقاد همه ادیان است و اساسا فطری است، چرا که همه در پی موعود و مصلح جهانی هستند. شما امروز می‌بینید که بعضی حکومت‌ها ملغی می‌شوند و تغییر می‌کنند؛ دلیل این چه می‌تواند باشد جز اینکه مردم می‌بینند که حکومت‌ها خواسته‌هایشان را برآورده نمی‌سازند. مثلا یک حکومت ۷۰ ساله در شوروی تغییر می‌کند چون خواسته‌های مردم را برآورده نمی‌کرد. این شاخصه عصر پیش‌رو است؛ مردم به هر حال رشد پیدا می‌کنند، حالا عده‌ای بر مسیر شریعت حرکت می‌کنند و زودتر به مقصد می‌رسند اما عده‌ای دیگر هم با آزمون و خطا به دنبال هدف خود هستند که این باعث می‌شود کندتر به مقصد خود نزدیک شوند. عقل اما نمی‌تواند با سرعت و دقت شرع و دین، انسان را به هدف عدالت‌طلبانه برساند و آن تحول آرمانی را ایجاد کند. مردم به این نکته می‌رسند و خواهند رسید؛ اصلا بیداری امت‌ها پیش‌بینی شده و در روایات دیده شده است. حال وقتی مردم خواهان عدالت شدند، حکومت عدل امام عصر^(ع) برپا می‌شود. حال اگر ما قرار است قائم به قسط بشویم، شرایط برپایی حکومت عدل

مصلح آخرالزمان را درک کنیم و در پی گشایش هستیم؛ آن انتظار برای گشایش برترین عمل است.

این انتظار یعنی چه؟ یک فرد باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا بشود به او گفت منتظر؟

ببینید؛ انتظار معنی‌اش به هیچ وجه این نیست که شخص فقط بنشیند و تنها یک عقیده تئوریک داشته باشد. در حقیقت، انتظار یک عمل تلقی شده است نه اینکه آدم فقط یک عقیده‌ای داشته باشد. ما وقتی می‌گوییم انتظار، باید بدانیم که این انتظار چیست؟ آیا یعنی فقط اینکه من نوعی منتظر باشم و بنشینم؟ قطعاً پاسخ منفی است. چون انتظار بنا به روایات، یک عمل است. انتظار در حقیقت یک جوشش درونی است که مبتنی بر یک عقیده که لازمه آن عقیده هم یک عمل است. انتظار، به «یابن‌الحسن» گفتن صرف نیست. ذکر گفتن، جنبه شعاری دارد و خیلی هم خوب است اما کافی نیست. در این باره روایات متعدد از ائمه معصومین^(ع) داریم که اگر کسی چنین بود، دیگر تفاوتی ندارد که زمان ظهور امام را درک کند یا نه. امام باقر^(ع) می‌فرمایند «کسی که از شما بمیرد و منتظر امر الهی باشد مانند این است که در خیمه یا حضرت قائم بوده باشد» امام در اینجا مکث می‌کنند و می‌فرمایند «نه مثل این است که با شمشیر در کنار او می‌جنگیده است» سپس امام مکث

گفت‌و‌گو
حجت‌الاسلام
والمسلمین علوی
تهرانی، در اوایلین
روزهای پیش از نیمه
شعبان و در حال و
هوای آذین‌بندی و
چراغانی همیشگی
این ایام انجام
شد. آغاز بحث را
با رسالت و امامت
گشود و در پایان
بحث به مختصات
منتظران قائم اشاره
کرد.

عکس:

عباس کوثری

دوباره‌ای می‌کنند و می‌فرمایند که «به خدا سوگند مثل کسی است که در رکاب حضرت رسول اکرم(ص) به شهادت رسیده است». این نقل قول بیش از هر چیز تاییدکننده‌ا ین مطلب است که هدف انبیا قیام به قسط است و امامان هم که مکمل این مسیر هستند، همین هدف را دارند. اما این قیام به قسط باید توسط خود مردم صورت گیرد تا نتیجه‌بخش باشد؛ به عبارت دیگر، وقتی مردم قائم به قسط می‌شوند، عدالت‌پذیر می‌شوند.

مردم ما باید قائم به قسط باشند اما آیا تمایل فطری و گذر زمان برای نیل به این مهم کافی است؟

دین مردم را به گونه‌ای تربیت می‌کند که مردم عدل را بپذیرند حتی اگر به نفعشان نباشد. در عصر غیبت هر کدام از ما در جامعه یک وظیفه‌ای داریم. اما وظیفه مشترک همه از کان جامعه‌از صدر تا ذیل، حرکت به سمت قیام به قسط است. اگر ما این وظیفه را به خوبی انجام بدهیم، می‌توانیم بگوییم که بالاترین اعمال را انجام دادیم. اما برای این مهم تا جایی که من بررسی کرده‌ام، ۵ عقیده وجود دارد که باید بر آنها استوار باشیم؛ لازمه این ۵ عمل هم سه رفتار است که نسبت به خود، اجتماع و امام معصوم^(ع) صورت می‌گیرد.

عقیده اول این است که امام زمان را باید تا قیامت واسطه فیض الهی بدانیم و سبب اتصال بین خلق و خالق. در مرتبه دوم ما باید یقین داشته باشیم که همواره تحت سرپرستی و رهبری امام عصر^(ع) هستیم ولو ایشان غایب باشند. در این باره در روایات معتبری داریم که امام به مانند خورشید پشت ابر هستند و اگر چه غایب هستند ولی فقط غایب از دیده هستند و به همه چیز و همه رفتارها آگاهند.

عقیده سوم این است که امام ما زنده است و در دار دنیا زندگی می‌کند. امام ما نه در غار است، نه در جزیره خضرا و نه در مثلث برمودا. در این باره هم روایت‌های مهم و محکمی داریم. چهارمین عقیده شیعه این است که ما اسباب غیبت امام زمان^(ع) را فراهم کردیم. از خواجه نصیرالدین طوسی نقل است که می‌گوید وجود امام، لطف است و غیبت او از ناحیه ما است. امام باقر^(ع) هم می‌فرماید که هر وقت خداوند غضب کند نسبت به جامعه، ما را از جامعه دور می‌کند و بالاخره عقیده پنجم این است که قیام رخ خواهد داد، چون می‌گویند این قیام آن قدر طول می‌کشد که بعضی تصور می‌کنند قیامی رخ نمی‌دهد و حتی امام زنده نیست.

به عنوان سؤال پایانی؛ مردم در عصر غیبت چه وظیفه‌ای برعهده دارند؛ چه درقبال امام غایب و چه درقبال یکردیگر؟

وظیفه مردم در عصر غیبت، چند بعد دارد. آنها همان‌گونه که وظیفه دعا برای امام^(ع) را دارند و برای سلامتی ایشان صدقه می‌دهند و کار نیک انجام می‌دهند، همان‌طور هم وظیفه یاری‌رسانی به بقیه و یکدیگر را دارند. مردم باید اندکی از علاقه به مال‌اندوزی بکاهند و از یکدیگر دست‌گیری کنند. الان متأسفانه هستند مردمی که یادآور مثل معروف آن شخصی هستند که نان در دست داشت و به اندوه کودکی گرسنه می‌گریست اما حاضر نبود تکه‌ای از نان‌ش را به او بدهد. یک منتظر وظایفی دارد که دستگیری و یاری‌رسانی از مهم‌ترین آنها است. متمولین ما امروز وظیفه مهمی دارند؛ باید به دیگران یاری برسانند و باید گره‌گشایی کنند. این وظیفه برعهده کسی است که منتظر است و خود را منتظر می‌داند؛ گفتیم که انتظار یک عمل است. حالا اعمال مذهبی و واجبات و مستحبات هم لازم است اما همان‌طور که ذکر شد، انتظار مجموعه‌ای از افعال است.^[۵]

مهدویت یک مساله عقلی است

نماینده مردم کرمانشاه در مجلس خبرگان

رضا عبداللهی	
	
<div>هر ساله با نزدیک شدن ایام ولادت امام مهدی (عج) تمامی توجه‌ها به مساله مهدویت جلب شده و همتگی سعی دارند که چالش‌های پیش روی این فرهنگ را رفع کنند؛ هرچند همین مقطعی بودن توجه بعضی افراد، نواقصی را در این مسیر پدید می‌آورد. برای درک بهتر چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی فرهنگ مهدویت لازم است شناخت عمیق نسبت به این فرهنگ، عناصر، ویژگی‌ها و کارکردهای آن حاصل کرد. برای این بحث سراغ آیت‌الله حسن ممدوحی کرمانشاهی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم رفتیم. او در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در کرمانشاه در خانواده‌ای متدین و دانش دوست متولد شد. آیت‌الله ممدوحی از جمله شاگردان عمومی و خصوصی علامه طباطبایی است. از دیگر استادان حوزوی وی می‌توان به آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله نوری همدانی، مرحوم آیت‌الله آذری قمی، آیت‌الله سلطانی، مرحوم محقق داماد، آیت‌الله العظمی کلبایگانی، مرحوم میرزاهاشم املی، آیت‌الله جوادی املی و آیت‌الله حسین‌زاده املی اشاره کرد. این مدرس علوم اسلامی در شهر مقدس قم مهدویت را یک محبت تخصصی می‌داند که ناآگاهان را از ورود به آن بر حذر می‌دارد. گفت‌وگوی همنشهری ما با نماینده مردم استان کرمانشاه در مجلس خبرگان را می‌توانید در ادامه بخوانید.</div>	

جناب آیت‌الله ممدوحی! برای شروع بحث راجع به ویژگی‌های فرهنگ مهدویت بفرمایید و اینکه یک منتظر باید چه رفتار و عملکردی داشته باشد؟

مهدویت یک مساله عقلی و کاملاً مشهود است. کسی که از وضعیت موجود عالم راضی نباشد و خود نیز به رنگ آنها نباشد، یک منتظر حقیقی است. مانند کشور ما که از وضعیت موجود جهان ناراضی بوده و خود نیز شامل وضعیت موجود عالم نیستیم. بنابراین چون جامعه ما از آنها نیست مساله انتظار بر آن صادق است. الان جامعه ما منتظر ظهور حضرت ولی عصر^(ع) است. چون از وضعیت فعلی جهان راضی نیست و هر چه از سوی جامعه جهانی برای همرنگ شدن با آنها بر کشور ما فشار می‌آید زیر بار نمی‌رود. پس یک منتظر واقعی باید این حالت را داشته باشد. این فرد باید هر جا خلافی دید از آن تبری جوید و اگر می‌تواند با آن مبارزه کند. مساله انتظار و مهدویت چنین تلاشی است که بیان کردم و گر نه پیرو فرهنگ مهدویت بودن و انتظار حضرت قائم به گریه و دعا خواندن و … نیست.

ارزبایی شما به عنوان یک عالم دینی از جامعه مذهبی ما چیست؟ آیا با ویژگی منتظران حقیقی ظهور مطابقت دارد؟

نسبتاً مطابقت دارد.

منظور شما از نسبی بودن این انطباق چیست؟

این مساله در کشور ما نسبی است. عده‌ای در جامعه هستند که بر این مساله واقف هستند و آن را به کار می‌بنند. یعنی از موقعیت موجود راضی نبوده و منتظر ظهور هستند. عده‌ای نیز حضور دارند که نسبت به امام عصر^(ع) بی‌محبت نیستند ولی محبت آن چنانی‌ای که باید داشته باشند ندارند.

شرایط قبل از ظهور حضرت بقیه‌الله^(عج) چیست؟

در بعضی از روایات ذکر شده است که قبل از ظهور حضرت ولی عصر^(ع) تحولی عظیم در جهان هستی اتفاق می‌افتد؛ آن چنان که سلاح‌ها در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. در روایات ذکر شده است که در این تحول برابند نیروی مقابل دشمنان اسلام به صفر می‌رسد و جهان هستی خود را برای ظهور بقیه‌الله آماده می‌کند. **با توجه به احادیث و روایاتی که در زمینه ظهور داریم، فکر می‌کنید شباهتی بین جامعه امروزی ما و جامعه‌ای که در آستانه ظهور است، وجود دارد؟**

البته. بهترین جامعه کشور ماست و هم اکنون بهتر از آن وجود ندارد. بهترین منتظران حضرت در جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند ولی در همین جامعه اوایل انقلاب اسلامی گروه‌هایی مانند انجمن حجتیه حول محور مهدویت فعالیت می‌کردند که مورد مخالفت حضرت امام^(و) و به تبع آن، مورد مخالفت نظام قرار گرفتند. انجمن حجتی‌های‌ها منحرف‌فند و جایگاهی بین مردم ندارند.

اما به نظر می‌رسید که این تفکر در حال نمایان شدن در بخش‌های مختلف جامعه است.

اینها که انحرافشان بر همه مشخص است، امروز دارند آنچه مورد توجه امام زمان^(عج) است، یعنی انقلاب را می‌کوبند. اینها عنوان منتظر را نیز بر خود اطلاق می‌کنند.

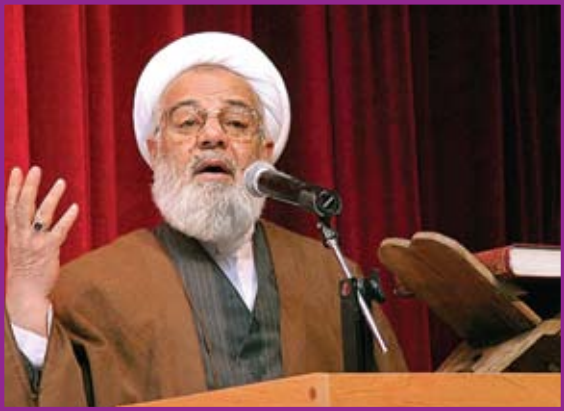
اخیرا اسلام منهای روحانیت نیز در جامعه مطرح شده است و اینکه در دوران غیبت امام‌زمان^(عج) گروه خاصی مسؤولیت تبیین یا ترویج دین را بر عهده ندارند. ارزیابی شما از دلایل مطرح شدن این ایده چیست؟

اسلام منهای روحانیت مثل این است که شما وارد پیچیده‌ترین و فنی‌ترین کارخانه صنعتی شوید و تک‌تک متخصصان آن را بیرون کنید. آیا این امکان وجود دارد؟ دین یک واقعیت تخصصی است. ما در دین متخصص به معنای خبره از تمام متخصصان در علوم جهان کمتر داریم. چون احکامی مانند روزه، نماز و … لایه ظاهری دین است. دین دارای لایه عمیقی است. چنانچه اگر طی ۳۰سال یک نابغه حوزه دین روی آن کار کند، تنها به بخش کوچکی از آن دست پیدا می‌کند. آیا می‌توان این دین را منهای روحانیت فرض کرد؟ عمق دین امیرالمومنین^(ع) و قرآن است. چه کسی می‌تواند به کنه آن دست پیدا کند؟

روحانیت چه نقشی می‌توانند در تبیین مساله مهدویت ایفا کند؟

مساله مهدویت تماماً مربوط به روحانیت است و غیرروحانیت نمی‌تواند کنه و عمق این مساله را درک کند. دستاوردی که بشریت بعد از غیبت داشته نیز به خاطر تلاش جامعه روحانیت است.

با توجه به تحولات فکری که در جهان و جامعه ما رخ داده



است، آیا روحانیت رسالت متفاوتی در این زمینه ندارد؟

عرض کردم روحانیت باید این مساله را برای مردم تبیین کند؛ همان‌طور که تاکنون این کار را کرده است. تا به امروز تبیین این کار بر عهده روحانیت بوده و لاغیر. هر فرد دیگری که در این بابت همایش برگزار می‌کند، کلاس آموزشی و سخنرانی دارد و … وابسته به مسائلی است که در کتب روحانیت تبیین شده و راه آن نشان داده شده است.

شناخت امام زمان^(عج) دارای مراتب و درجاتی است. شناخت درجات حضرت مهدی^(عج) به ظرفیت و جودی و رشد معنوی هر فرد بستگی دارد. از این‌رو هر فرد با توجه به رشد معنوی که کسب کرده این درجات را درک خواهد کرد. درک و شناخت مسائل علمی و عرفانی از ابتدایی‌ترین مرتبه تا عالی‌ترین درجه آن وابسته به ظرفیت هر فرد است و این امر در گرو شناخت فرهنگ مهدویت محقق می‌شود. مهدویت از جنبه‌های علمی هم برخوردار است که اظهارنظر در خصوص آن در صلاحیت هر کسی نیست.

مصلح موعود که قرار است جهان را از ظلم پاک کند،

امام دوازدهم شیعیان است ولی مظلومیت در عصر ما، مختص شیعیان نیست. آیا امام مهدی^(عج) فقط قرار است منجی ما شیعیان باشد؟ شیعه چه رسالتی در قبال مساله ظهور دارد؟

مساله مهدویت به طور کلی مربوط به جهان است ولی عامل اصلی تحقق زمینه ظهور و نوید آن شیعه است؛ یعنی شیعه زمینه‌ساز حکومت جهانی است. امام زمان^(عج) صرفاً متعلق به شیعه نیست ولی زمینه‌ساز ظهور تنها شیعه است.

همچنان که شیعه در تاریخ خود با پدیده‌هایی انحرافی همچون غلات و مقصره مواجه بوده، تفکر مهدویت هم از انحراف‌های خاص خود رنج می‌برد و آسیب‌هایی نیز دارد. تکلیف کیست که در برابر انحرافات بایستد؟

این وظیفه بر عهده علماست. متأسفانه ما دو مساله داریم که خیلی مظلوم واقع شده و همه در آن دخالت می‌کنند؛ یکی دین است. هر فردی که چهار کلمه مطالعه کرده در این زمینه اظهارنظر کرده و صاحب‌نظر است؛ غافل از اینکه دین یک حوزه تخصصی است و غیر از متخصص کسی حق اظهارنظر در این زمینه ندارد. دوم مسائل فلسفی و عقلی است که همه به خود اجازه می‌دهند در این زمینه اظهارنظر کنند. در حالی که تبیین این دو حوزه احتیاج به تخصص لازم دارد و هر کسی حق اظهارنظر در آن ندارد.

به نظر شما راهکار از تقای شناخت از مبانی فکری فرهنگ

مهدویت چیست؟

باید عده‌ای از دانش پژوهان برای شکل‌گیری دانشگاه مهدویت متمرکز شده و تمام جنبه‌های دقیق علمی را با استفاده از آیات و روایات تبیین کرده و مورد بحث قرار دهند.^[۶]

^[1] همشهری‌ماه • مردادماه۸۹ •

^[2] همشهری‌ماه • مردادماه۸۹ •

^[3] مساله

^[4] مهدویت

^[5] به طور کلی

^[6] مربوط به

^[7] جهان است

^[8] ولی عامل

^[9] اصلی تحقق

^[10] زمینه ظهور

^[11] و نوید آن

^[12] شیعه است؛

^[13] یعنی شیعه

^[14] زمینه‌ساز

^[15] حکومت

^[16] جهانی است

یک سر فتنه به حجتیه می‌رسد

محسن دعاگو امام جمعه شمیرانات

مریم جمشیدی
m.emertat@gmail.com

ل اعیاد شعبانیه بهانه خوبی بود برای اینکه بشود درباره جریان مهدویت با حجت‌الاسلام والمسلمین محسن دعاگو به گفت‌وگو نشست و از نشانه‌های ظهور و بروز انحرافات سوال کرد. هر چه هست صحبت با نماینده ولی فقیه و امام جمعه شمیرانات فرصت مغتنمی بود برای اینکه به خودم قول بدهم انجمن حجتیه‌ای‌ها را بیشتر از اینها واکاوی کنم. سال‌ها قبل پس از آنکه خواندن و نوشتن را یاد گرفتم، همیشه شعاری را موقع رفت و آمد به مدرسه روی دیوار می‌خواندم که نوشته شده بود «مرگ بر انجمن حجتیه کتیف»؛ آن زمان نمی‌دانستم اینها چه کسانی‌اند که این چنین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. اینک سال‌ها از آن دوران می‌گذرد و من اندکی بیش از یک سال است که باز درباره این انجمن می‌شوم. این بار نه دیوارنوشته است بلکه هشدار داده می‌شود؛ آن هم از سوی افرادی که مویی در این انقلاب سپید کرده‌اند و از جمله آنها امام جمعه شمیران است. حاج آقا دعاگو تاکید دارد یکی از جریان‌هایی که باعث بحرانی شدن فضای کشور شده انجمن حجتیه‌ای‌ها هستند. به باور او «گروه‌های دیگر نیز دارند فریب این جریان را می‌خورند. اگر این جریان تندرو در کشور گسترش پیدا کند باعث می‌شود تا باور مردم نسبت به نظام حکومتی تغییر کند و در عین حال با باوری که غربی‌ها می‌خواهند القا کنند، همسو و به آن نزدیک شود.»

شرایطی مدیریت حضرت حجت علی می‌شود بدین شکل که آرام آرام بین مستکبرین و مستضعفین در سطح جهان درگیری به وجود می‌آید. یعنی مستضعفین که اکثریت در زمین را تشکیل می‌دهند با مستکبرین درگیر می‌شوند. منظور از مستکبرین نوعا حکومت‌ها هستند که افرادی را هم با خود به همراه دارند. مستضعفین نیز اکثریت مردمند. بعد از آن، لحظه شکست مستکبرین فرا می‌رسد و مدیریت حضرت مهدی^(عج) علی می‌شود. ایشان بر جامعه جهانی حکومت می‌کنند و این حکومت ادامه دارد تا آخر الزمان و پایان زندگی انسان. به عبارتی تا آخر دنیا. این نگاه ما است.

شرایط آستانه ظهور حضرت مهدی چیست؟

مهمترین دلیل افزایش ظلم است. وقتی جامعه جهانی بیدار می‌شود، آگاه می‌شود، به اسلام گرایش پیدا می‌کند. یعنی می‌شود جامعه جهانی اسلامی. وقتی این جامعه شکل می‌گیرد امام زمان^(عج) این جامعه را مدیریت می‌کند. وقتی که بیداری زیاد می‌شود، مقاومت هم زیاد می‌شود. مستضعفین با مستکبرین درگیر می‌شوند. معنی امامت متضعفین نیز همین است. این آیه را دقت بفرمایید «و نرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض و نجعلهم الائمه و نجعلهم الوارثین»(قصص آیه ۵).

اما تا کنون این تصور وجود داشته که امام زمان^(عج) می‌آید تا مستضعفین را نجات دهد!

در واقع این تصور غلط است چرا که امام زمان^(عج) مدیریت را دارد، حکومت را دارد اما علی نیست و زمانی که مستضعفین بر مستکبرین پیروز می‌شوند مدیریت امام زمان^(عج) علی می‌شود. در واقع هدایت این جریان کاملا با امام زمان است و وقتی پیروزی اتفاق افتاد، این مدیریت پنهان، آشکار می‌شود و ظهور ایشان در مرحله‌ای است که مستضعفین بر مستکبرین چیره شده‌اند.

بنابر فرموده شما این استنباط درست است که حضرت حجت^(عج) می‌خواهند خود مردم سرنواشت‌شان را تعیین کنند؟

بله قطعاً همین طور است. یعنی مردم شرایط انتظار را داشته باشند و خودشان را برای تشکیل حکومت جهانی آماده کنند، ارزش‌گرا باشند؛

ستم ستیز باشند و حق معیار و خدامدار باشند. وقتی این شرایط به اوج خودش برسد، امام زمان^(عج) حضورشان را علی می‌کنند و حکومت جهانی آغاز می‌شود.

پس در خیلی از مراسم مذهبی و حتی مدارس گفته می‌شود تا مثلاً دعا شود امام زمان^(عج) بیایند و زودتر ظهور کنند تا مردم از دست فلان قدرت استکباری نجات یابند و خلاص شوند، اشتباه است؟

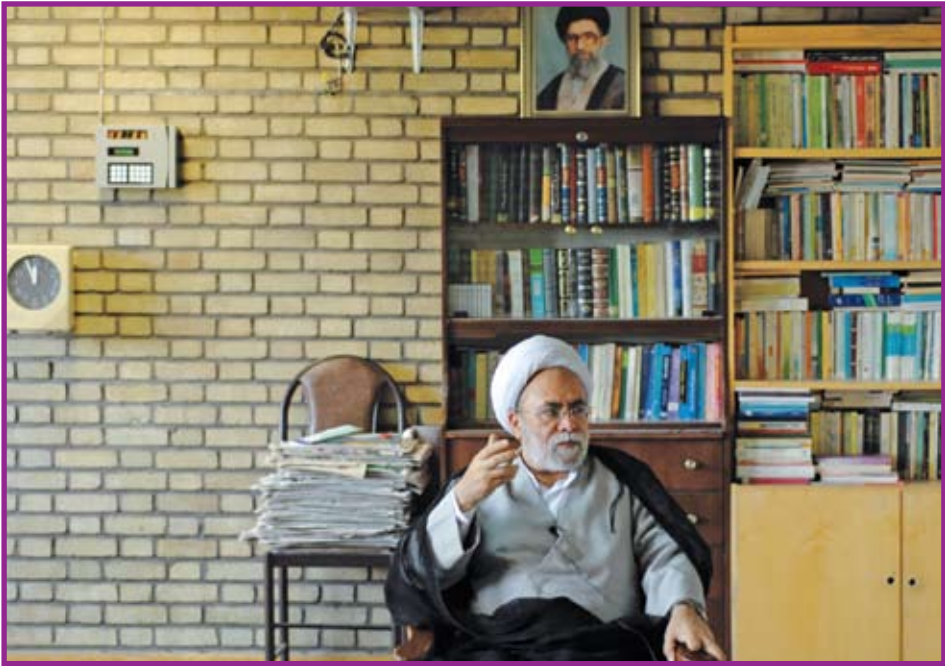
یعنی امام زمان^(عج) بیاید علیه استکبار کاری کند و مردم را نجات دهد؟

بله!

اگر منظور این باشد، بله اشتباه است. این تصور که امام زمان^(عج) باید بیاید و ما را نجات دهد و ما خودمان نباید هیچ تلاشی کنیم، تصور غلط و اشتباهی است. ما باید تلاش کنیم و بخواهیم که از دست مستکبرین نجات یابیم و امام زمان نیز این خواسته را مدیریت می‌کنند.

باور دیگری هم وجود دارد که می‌گوید امام زمان^(عج) وقتی ظهور می‌کنند که زمین پر از فساد شده باشد. این باور به قدری قوی است که حتی بر حفی‌ایش فساد و گناه را به عنوان یکی از شروط ظهور، توصیه می‌کنند. آیا این تصور هم اشتباه است؟

بله؛ کاملاً هم اشتباه است. اولاً آنچه در روایات وجود دارد بحث افزایش ظلم و جور است و نه فساد. اینکه گفته می‌شود دنیا پر از ظلم و جور شود، معنایش این نیست که مردم گناه کنند. اصلاً ظلم و جور با گناه فرق دارد. آدمی هست که ظلم می‌کند به شخص خودش. منظور از ظلم و جور این است که یک عده مستکبر، بر عده‌ای مردم که همان مستضعفین نامیده می‌شوند، ظلم و جور می‌کنند. هرچه درگیری مستضعفین با مستکبرین بیشتر شود، درجه ظلم و جور نیز بیشتر می‌شود. ظلم و جور هم ظالم دارد و مردمی که به‌شان ظلم می‌شود. یعنی به عده می‌شوند ظالمین و عده‌ای دیگر می‌شوند مظلوم. کثرت ظلم و جور هم زمانی به وقوع می‌پیوندد که مظلوم یا همان اکثریتی که به آنان ظلم می‌شود، برای اعاده حق خودشان قیام کنند. وقتی این مبارزه به انتها نزدیک می‌شود، ظالمین کاسه صبرشان تمام می‌شود لذا هر چه در توان دارند علیه مظلومین به کار می‌گیرند. این لحظه،



● **عکس:**

عباس کوثری

لحظه سقوط ظالمین است. وقتی از تمام امکانات‌شان برای نابودی طرف مقابل استفاده می‌کنند، دیگر لحظه شکست‌شان فرا می‌رسد و سقوط می‌کنند.

پس به نظر شما این تصور از کجا پیدا شده که امام زمان^(عج) هنگامی ظهور می‌کنند که زمین پر از فساد شده است؟ ریشه چنین تصویری در کجاست؟

این تصور نه ریشه روایی دارد و نه قرآنی بلکه یک خرافه است که توسط برخی از انجمن‌های حامی مهدویت به وجود آمده است. در واقع در بین کسانی که دارای انحراف در خصوص بحث مهدویت شده‌اند، چنین بحثها و خرافاتی مطرح است. مانند افرادی که طرفدار انجمن حجتیه هستند. این نظریه در واقع یک نظریه انحرافی است. کدام منطق می‌پذیرد کسانی که منتظر امام زمان^(عج) هستند باید فساد کنند، گناه کنند تا ایشان ظهور کنند؟ شرط ظهور امام زمان^(عج) گناه کردن است یا ثواب کردن؟ کسی که منتظر امام عادل است باید عدالت‌گرا، مبارز و پاک و ارزش‌گرا باشند تا شرایط ظهور حضرتش مهیا شود.

آیا شرایط آستانه ظهور حضرت حجت^(عج) به شرایط عصر ما شبیه است؟

جامعه نزدیک ظهور، جامعه شایستگان، صالحان، جامعه مجاهدان، پاداران و آراستگان به موهبت خدامداری، حق‌معیاری، شایسته‌گرایی، شایسته‌گزینی و شایسته‌سالاری است، تراز خدا و وراثت سراسر زمین در عصر ظهور منجی انسانهاست، شایستگی امامت بر جهان را داراست و در اداره جامعه جهانی اسلام در شایستگی مورد رضایت خداست. اگر بتوانیم ملت ایران را به ملت منتظر و جامعه ایران را به جامعه شایستگان صالح تبدیل کنیم، در نقش اصلاح جهان اسلام با کفایت و درایت بدرخشیم و با جهان اسلام جامعه جهانی را اصلاح کنیم، جامعه جهانی صالحین شکل می‌گیرد و در این جامعه، خردورزی، منطق‌گرایی، شایسته‌کاری، ارزش‌افزینی و رشد و شکوفایی در عرصه آراستگی به منش‌های الهی جایگزین شعارگرایی، تهمت‌پراکنی، دروغ‌پردازی، بدگمانی و خودمحموری می‌شود، مدینه فاضله اسلامی به معنی واقعی شکل می‌گیرد و حاکمیت اسلام بر جهان و پیروزی آن بر همه ادیان که وعده خداوند سبحان است تحقق می‌یابد.

به انحرافات جریان مهدویت اشاره کردید. این انحرافات از

چه زمانی به وجود آمد؟

از زمان غیبت امام زمان اروحنا فدا، بطور طبیعی در بین عوام دیدگاه‌های منحرفی شکل گرفت.بدین گونه که افراد کم سواد یا بی سواد مطالبی را بیان کردند و این باعث شد تااین انحرف گسترش یابد. بنابراین، انحرافات مذکور مبتنی بر توهمات ذهنی است و هیچ ریشه قرآنی و روایی ندارد.

این انحرافات به طور خاص در ایران از کی و چه زمانی شدت گرفت؟

طرفداران انجمن حجتیه بیشترین انحرافات در این مورد را اشاعه کردند. یعنی کسانی که به ظهور امام زمان^(ع) به عنوان نقطه آغاز همه خوبی‌ها فکر می‌کنند بدین معنی که قبیش باید همه بدی‌ها را انجام بدهیم و فساد به اوج برسد تا حضرت حجت بیایند و بعد از آن لحظه همه خوبی‌ها را بیاورد. این افراد معنی روایت «یَمَلَأُالْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا کَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَ جُورًا» را نفهمیده‌اند و تصور می‌کنند معنایش این است که مردم دنیا را پر از گناه وفساد کنند تا امام زمان بیاید و زمین را پر از ثواب کند. در حالی که معنی روایت این نیست. ما که منتظر امام زمانیم باید خودمان زمینه پر شدن زمین رااز ارزش و پاکی و خوبی فراهم کنیم؛ نه بدی و زشتی.

پس شما انجمن حجتیه را انجمنی انحرافی می‌دانید؟
بله بنده معتقدم جریانی انحرافی است.

برچه اساس و معیاری این جریان را انحرافی می‌دانید؟

معتقدم دو تشکیلات را به طور غیر مستقیم آمریکایی‌ها و بیشتر انگلیسی‌ها در ایران طراحی کردند. یکی انجمن بهابیت و دیگری انجمن حجتیه برای مبارزه با بهابیت. معتقدم که هر دوی این تشکیلات انگلیس طراحی کرد.نگاه من با مطالعاتی که درباره این دو جریان داشته‌ام، این است. نظام شاهنشاهی هم هر دو جریان را حمایت می‌کرد. عده زیادی از مردم ایران مذهبی بودند لذا برای اینکه مردم را به لحاظ مذهبی تخلیه کنند، می‌بردند به انجمن حجتیه. انجمن حجتیه در دوران قبل انقلاب هرگز با حکومت شاه مبارزه نکرد. هرگز با ستم و استعمار مبارزه نکرد. چون معتقد بودند فساد و گناه باید در جامعه زیاد شود و حکومت شاه را به عنوان ابزار افزایش فساد قبول داشتند. پس معتقد بودند باید شاه باشد تا فساد باشد تا در نتیجه امام زمان^(ع) زودتر بیاید. بنابراین انجمن حجتیه درست شد برای انحراف کردن ذهن جوانان مذهبی. انجمن بهابیت را هم درست کرده بودند برای افسرادی که گرایش دینی ندارد. از طرف دیگر این دو را هم در مقابل هم قرار دادند و همزمان نیزاز هر دو حمایت می‌کردند. به نظرم در تاسیس هر دو انجمن انگلیسی‌ها به‌طور غیر مستقیم دست داشتند و اجنبی از آنها حمایت میکرد. هدف از تاسیس انجمن حجتیه هم این بود که جوان‌های ایرانی به جای مبارزه با ظلم و ستم شاهنشاهی، مبارزه با غار تگری و فسادگستری، یک نفر را پیدا کنند که بهایی باشد

شعارهای انجمن حجتیه در جریان تظاهرات در تهران، اردیبهشت ۱۳۶۲.

غرب دنبال تضعیف ایران است و یکی از عواملی که قدرت ایران را تضعیف می‌کند انجمن حجتیه است. معتقدم در این مقطع یکی نهضت آزادی و جریان ملی گرایي و دیگری انجمن حجتیه در پی تضعیف ایران هستند

شعارهای انجمن حجتیه در جریان تظاهرات در تهران، اردیبهشت ۱۳۶۲.

او را ارشاد کنند تا دوباره مسلمان شود. انجمن بهابیت نیز فعالیت می‌کرد تا جوانان را از مذهب تشیع جدا کند. بنابراین کار طرفداران این دو انجمن چیزی جز این نبود. به عبارتی انجمن حجتیه و بهابیت به خاطر تخلیه انرژی مذهبی جوانان طراحی شد.

سال ۱۳۶۲ بعد از نامه حضرت امام (ره)، انجمن حجتیه رسماً فعالیت خود را متوقف کرد اما اکنون چند سالی است که مجدداً از سوی برخی فعالان سیاسی، در خصوص بازگشت مجدد حجتیه‌ای ها، هشدارهایی داده می‌شود. به نظر شما این هشدارها صحیح و جدی است؟

معتقدم خطر حجتیه بسیار جدی است. انجمن حجتیه درحال حاضر فعال است و من نسبت به این مساله بسیار بدبینم چرا که معتقدم بسیاری از مشکلاتی که در داخل کشور به لحاظ سیاسی پیدا کرده ایم، مربوط به کسانی است که دارای تفکر مربوط به انجمن حجتیه هستند.

بر چه اساسی چنین هشداری می‌دهید؟

در حال حاضر یک جریان به شدت افراطی و تندرو شکل گرفته است و بسیاری از درگیری های سیاسی موجود مربوط به این جریان است و تفکر مربوط به حجتیه، بسترساز تنشهای سیاسی و حتی اجتماعی و حتی خشونت‌ها شده است.این جریان در حال حاضر قصد دارد بین نیروهای انقلابی تفرقه ایجاد کند واز سوی دیگر به وحدت ما آسیب برساند. متاسفم که بگویم حتی برخی از عزیزان معمم ما نیز دراین قضیه دخالت دارند یعنی عملاً دارند این تفکر را گسترش می‌دهند. شما هرکجا ترویج خشونت، بدانید که در زیرساختش انجمن حجتیه قرار دارد. این جریان دارد همان نقش استعماری خودش را اجرا می‌کند چون درگیری در داخل کشور، امنیت‌ملی ما را خدشه دار می‌کند. ایران ضعیف، انرژی هسته‌ای نمی‌خواهد، قدرت بازدارندگی نظامی نمی‌خواهد، قدرت سیاسی موثر در منطقه و جهان را ندارد و ایران ضعیف حتی به لحاظ اقتصادی هم به شدت مشکل پیدا می‌کند. غرب دنبال تضعیف ایران است و یکی از عواملی که قدرت ایران را تضعیف می‌کند انجمن حجتیه است. معتقدم در این مقطع یکی نهضت آزادی و جریان ملی گرایي و دیگری انجمن حجتیه در پی تضعیف ایران هستند. حجتیه جریان تندش است و نهضت آزادی جریان کندش است و در پی آن است تا ساختارهای دینی و ملی ما را تضعیف کند. حجتیه نیز در پی ایجاد اصطکاک است. لذا توطئه ای که در حال حاضر در کشور شکل گرفته و خطر محسوب می‌شود این دو جریان است. متاسفانه همان طور که عده ای همسو با جریان نهضت آزادی می‌شوند عده ای هم با جریان حجتیه همراه می‌شوند و در خیابان راه‌ها می‌افتند و حرکتهای افراطی انجام می‌دهند. از سوی دیگر انجمن حجتیه با تندوری‌های خود نیز در خدمت اثبات منطق ضد انقلاب درباره نظام جمهوری اسلامی هستند و تفکرات آنان را جا می‌اندازد.

به نظر شما آیا حامیان حجتیه‌ای‌ها و نهضت آزادی با یکدیگر در از تباطند؟

احتمالش هست هر چند که طراحان این دو جریان حتما با یکدیگر در ارتباطند زیرا هر دو طرح خارجی است. به هر حال کار این دو گروه مانند آن است که عده‌ای در یک بستر غلط حرکت می‌کنند و برای اینکه این منطق غلط را جا بیندازند و بگویند که اسلام آیین خشونت است، نیاز دارند تا حرکات افراطی و تندی انجام شود تا از آن به عنوان سند و دلیلی برای اثبات ادعایشان بهره ببرند لذا این جریان تند را فعال می‌کنند تا منطق خودشان جابفتد.

به نظر شما انگیزه اصلی حامیان حجتیه از این بازگشت به عرصه سیاست چیست؟ انتقام‌گیری از گذشته و اینکه دیگر اجازه نیافتند رسماًفعال باشند یا که این برگشت مجدد، به‌خاطر خط‌گیری است که خارج از مرزها صورت

می‌گیرد؟

معتقدم اینها مزدورانی‌اند که غالبشان متوجه نیستند در یک بستر عاملیت خارجی، دارند فعالیت می‌کنند. یعنی اینن جریان طرح و برنامه غربی‌هاست و اکثر حامیان‌شان این را متوجه نیستند که با رفتارهای تندگرایانه خود فقط و فقط این تصویر را به وجود می‌آورند که نظام جمهوری اسلامی، نظامی مردمی نیست و با آزادی و منطق موافق نیست. برای همین جریان‌های مورد اشاره را خطرناک برای آینده انقلاب می‌دانم.

اما متاسفانه بسیاری از این حرکت‌ها بدین‌گونه عنوان می‌شود که برای دفاع از ارزش‌ها انجام می‌گیرد.

جریان حجتیه قطعاً طرفدار ولایت نیست.

پس یعنی هیچ اعتقادی به ارزش‌ها ندارند و فقط تظاهر می‌کنند؟

این گروه به باور من منافقند ارزش‌ها ولایت نفوذ می‌کنند و آنها را به تندوری تشویق می‌کنند چرا که امروز آنچه منافع غرب را تامین می‌کند وجود تندوری در داخل کشور است زیرا تندوری اعتبار، اقتدار و امنیت کشور را خدشه دار می‌کند.

حاج آقا دعاگو، شما در سخناناتن بر تندوری این انجمن تاکید زیادی دارید در حالی که قبل انقلاب آنها بسیار اهل مماشات و حتی تساهل و تسامح بودند. این تفاوت رویکرد، ناشی از تغییر تاکتیک آنان است؟

همان طور که گفتم رسالتی که آنها قبل انقلاب داشتند تخلیه انرژی جوانان مذهبی بود. چرا؟ برای اینکه جوان‌ها ذهنشان سیاسی نشود و درگیر با حکومت نشوند و کلا کاری به این مسایل نداشته باشند. پس هدف اصلی انحراف نیروی جوان کشور از سمت و سوی مبارزات سیاسی بود. این تاکتیک آن روزشان بود اما امروز دیگر این‌گونه نیست. امروز صحنه نظام جمهوری اسلامی است و به اندازه کافی انگیزه کافی برای ورود جوانان به صحنه سیاسی وجود دارد چرا که صدا وسیما، رسانه‌ها، انتخاباتی که هر ساله در کشور برگزار شده، به خودی خود انگیزه فعالیت سیاسی و بی تفاوت نبودن نسبت به مسایل را در مردم ایجاد کرده است. پس ذهن‌ها سیاسی است. به همین علت عرصه‌ای که حجتیه‌ای‌ها برای ادامه کار خود انتخاب کرده‌اند آن است که فضایی ایجاد کنند که امنیت ملی را آسیب پذیر کند. برای تحقق این هدف خود نیز به شدت مشغول کارند زیرا از یک سو بدین طریق در داخل کشور، تنش ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر نگاه مردم جهان به ایران تبدیل می‌شود به اینکه در ایران آزادی نیست، امنیت نیست و این تمام خواسته آنان است.

الان ملی‌گراها که وطن دوشمنان قطعاً اروپاست درصدد این هستند که نظام فعلی را ناکارآمد نشان دهند و بگویند اسلام قابلیت این را ندارد که بر اساس آن بتوان نظام سیاسی –اجتماعی را شکل داد. برای همین تلاش دارند تا مسوولین حکومت را افرادی نشان دهند که بی تدبیر هستند و ناتوان در اداره جامعه. بنابراین این افراد در قالب بیانیه‌هایشان چنین استدلال می‌کنند و گروه دوم یعنی انجمن حجتیه، ماموریت دارند که شاهد و دلیلش را فراهم می‌کنند. برای همین حمله می‌کنند به بیوت مراجع، در قم و تهران بعد از نماز جمعه راهپیمایی راه می‌اندازند و شعارهای تند سر می‌دهند و شعارهایی توهین آمیزعلیه شخصیت‌ها کشور می‌دهند. این مواردی که به آنها اشاره کردم یک توطئه بزرگ است.

به نظر شما چه کار می‌توان کرد؟

تنها و بهترین راهکار آن است که باید به اجرای قانون برگشت.

این اجرای قانون نیست که عده‌ای مقابل مجلس روند و یک سری شعارهای ساختار شکنانه سردهند و بخواهند کار قانونی مجلس را مختل کنند. یا مثلاً فوه قضاییه بخواهد کاری انجام دهد و عده‌ای بخواهند مقابل آن صف آرایی کنند، اینها قانون مداری نیست. باید بساط حرکات غیرقانونی اعم از تجمع مقابل مجلس یا بیوت مراجع و برچیده شود. دولت نیز باید قانون را اجرا کند. دولت نباید به جریان تندرو دامن بزند بلکه باید در چارچوب قانون، مجری قانون باشد. اگر بعد از امنیت ملی همه به قانون برگردیم؛ همه چیز درست می‌شود و اساساً حربه تندروی در جامعه کند می‌شود زیرا تندورها می‌فهمند که در جامعه مقبولیت و جایگاه ندارند. باید تندوری در نگاه مردم به ضد ارزش تبدیل شود و اعتدال به ارزش تبدیل شود. نظر مقام معظم رهبری نیز به باور من اعتدال است و نه تندوری یا کندروی.

تحلیل شما این است که انجمن حجتیه مورد حمایت انگلیس قرار داشته و از همان ابتدا در جهت تامین منافع اجانب حرکت می‌کرده است. پذیرش تحلیل شما این سوال را مطرح می‌کند که آیا حضرت امام خمینی^(ره) به عنوان یک مرجع تیزهوش و سیاست مدار به آنها اجازه مصرف سهم امام^(ع) را داده است؟

من فتوای امام را در این زمینه ندیده‌ام و نمی‌دانم این ادعا راست است یا نه. به عبارتی من چنین اجازه‌ای را ندیده‌ام و به همین خاطر نمی‌توانم قضاوت کنم ولی آنچه مسلم است و همه یقین بدانیم این است که امام^(ع) فرد بسیار باهوشی بوده است. بنابراین اگر فرضاً از ایشان پرسیده‌اند و برای فعالیت‌های مذهبی استفتاء کرده‌اند، آن فرد سوال کننده ممکن است انجمنی بوده و باطن‌حامی این جریان باشد و مثلاً «برای خرج کردن در راه دین یا مبارزه با بهابیت ما مجاز هستیم از وجوهات مصرف کنیم؟» چنین اجازه‌ای را صادر کرده باشد. با وجود این یقین دارم چیزی به عنوان اجازه امام به تشکیلات مورد اشاره وجود ندارد یعنی امام^(ع) هرگز به خود انجمن حجتیه اجازه مصرف وجوهات را صادر نکرده است.

وضع فعلی ما به گونه‌ای است که خود را منتظران مصلح بدانیم؟

برای رسیدن به این مرحله کار زیادی باید کرد. به نظر من حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها و همه عرصه‌های فرهنگی ما فاصله زیادی با سطح مطلوب دارند و سطحی که در آن قرار دارند سطح مطلوبی نبوده و چیزی نیست که باید در آن باشند. باید همه اصلاح‌گرا بشوند یعنی از ناپاکی پاک بشوند، ظلم بستیز باشند، عدالت‌گرا باشند، دادگر باشند و با بیادای مبارزه کنند. البته نشانه‌هایی از حق مداری، دادگرایی و حرکت در جهت اهداف امام زمان^(ع) وجود دارد و این عرصه‌های خالی از این ارزش‌ها نیستند بلکه تحرکاتی وجود دارد اما اصلاً گسترده نیست یعنی در حدی نیست که بشود گفت حوزه‌های

شعارهای انجمن حجتیه در جریان تظاهرات در تهران، اردیبهشت ۱۳۶۲.

به نظر من حوزه های علمیه، دانشگاه‌ها و همه عرصه های فرهنگی ما فاصله زیادی با سطح مطلوب دارند و سطحی که در آن قرار دارند سطح مطلوبی نبوده و چیزی نیست که باید در آن باشند

شعارهای انجمن حجتیه در جریان تظاهرات در تهران، اردیبهشت ۱۳۶۲.

علمیه و دانشگاه‌های ما مجموعاً منتظران واقعی امام زمانند و شرایط اصلاح‌گرایی و شایسته‌گرایی در آنها وجود دارد. نه این گونه نیست اگر چه در این مسیر حرکت می‌کنند اما در سطحی نیستند که بشود گفت مطلوب است. 🇵🇸



از راست: دکتر
موسی غنی نژاد،
دکتر محمد طیبیان
● عکس‌ها:
امیر جدیدی

درباره اندیشه آزادی

گفت‌وگوی مشترک با محمد طیبیان و موسی غنی نژاد درباره اولین کتاب مشترکشان

پیرامون مهر چو

نگارش مقدمه برای گفت‌وگو با محمد طیبیان و موسی غنی نژاد قدری دشوار است. این دو اقتصاددان در تازه‌ترین اثر خود با عنوان «اندیشه آزادی» بسیاری از پرسش‌های شاخص سال‌های گذشته اقتصاد ایران را مطرح کرده‌اند و با نگاهی تحلیلی به پاسخگویی به آنها پرداخته‌اند. مطالعه کتاب اندیشه آزادی نمایان می‌سازد که کمتر پرسش بی‌پاسخی باقی‌مانده که این دو استاد اقتصاد از آنها بدون توجه گذر کرده باشند. در متن گفت‌وگو نیز این دو پاسخ بسیاری از سوالات را به متن کتاب ارجاع می‌دهند که به صورت تکمیلی‌تر در مورد بسیاری از مفاهیم بحث کرده‌است. اما به هر حال اهمیت این اثر موجب شد تا از دکتر محمد طیبیان و دکتر موسی غنی نژاد بخواهیم تا برخلاف روال یک سال گذشته‌شان، رودرروی رسانه‌ای قرار گیرند و آرای خود را بیان دارند. هر دو استاد نیز دعوت ما را پذیرفتند تا در فضایی بدون جنجال به گفت‌وگو در مورد متن کتاب بپردازیم. کلام هر دو نیز چنان تکمیل است که نیازی به مقدمه برای آن نیست. آنچه بیان می‌شود نیز در مورد چگونگی انتشار کتاب است. «اندیشه آزادی» به تازگی روانه بازار شده‌است. رساله‌ای به زبان ساده ولی با مفاهیم کلیدی درباره اندیشه‌های دو استاد اقتصاد یعنی محمد طیبیان و موسی غنی نژاد است. آنچه کتاب «اندیشه آزادی» را از سایر نوشته‌های این دو استاد متمایز می‌سازد، زبان ساده و فنی این کتاب است. این مجموعه با نگاهی تاریخی و تحلیلی به بررسی شرایط کلان اقتصادی و اجتماعی کشور پرداخته است و در پایان، جمع‌بندی‌ای در مورد ملزومات آینده سیاسی ارائه داده‌است. اهمیت اثر فوق باعث شد تا از دو استاد اقتصاد درخواست کنیم تا در گفت‌وگویی مشترک پرسش‌هایی را پاسخ دهند که هم به متن کتاب مربوط می‌شد و هم به حاشیه‌های آن. مطالعه «اندیشه آزادی» سوالاتی را در ذهن خوانندگان ایجاد می‌کرد که پرسش‌های همشهری ماه از این دو استاد اقتصادی سعی داشته بخشی از آنها را پاسخ دهد. به طور حتم «اندیشه آزادی» یکی از شاخص‌ترین کتاب‌های حوزه اقتصاد سیاسی به شمار می‌آید که طی سال‌های گذشته روانه بازار نشر شده‌است. این مجموعه همزمان با پیچیدگی‌های خود مفاهیم بسیار کلیدی‌ای را بیان کرده‌است.

هدف از نوشتن کتاب اندیشه آزادی چه بود؟

موسی غنی نژاد: همان‌طور که در پیش‌گفتار کتاب آمده است، هدف اصلی نویسندگان از تالیف این کتاب طرح فرضیاتی درباره علل واپس ماندگی در بعضی از حوزه‌ها جامعه ما با کمک گرفتن از مبانی خردورزی مدرن است. به عقیده نویسندگان، تلقی منفی افکار عمومی به ویژه روشنفکران در کشور مانع از نظام بازار آزاد، ریشه در غفلت از این مبانی دارد. عناصر اصلی سازنده اندیشه مدرن آزادی‌ها و ارزش‌های فردی است و کل سیاست و اقتصاد دنیای جدید بر این اساس شکل گرفته‌است. آزادی فردی بدون مالکیت شخصی قابل تصور نیست و نظام بازار در حقیقت با به رسمیت شناختن این مالکیت و انتقال ازادانه آن به وجود می‌آید. بازار آزاد در واقع عبارت است از نظم حاصل از شبکه‌های گوناگون مبادلات داوطلبانه حقوق مالکیت شخصی. کارکرد دموکراسی‌های مدرن صیانت از حقوق و آزادی‌های فردی با توسل به حکومت قانون است. متأسفانه روشنفکران ایرانی از بدو آشنایی با اندیشه‌های مدرن همیشه تحت‌تأثیر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی بوده‌اند و از توجه به حقوق و آزادی‌های فردی غفلت ورزیده‌اند. هدف این کتاب نشان دادن این معضل و نتایج زیانبار ناشی از آن، از یک سو و توضیح هر چند اجمالی خردورزی مدرن از سوی دیگر است.

ظاهر این کتاب نیز همانند «آزادی انتخاب» فریدمن مجموعه‌ای از گفتارهای دو استاد بوده که از سوی آقای عباسی منقح شده است. لطفاً در این مورد بیشتر توضیح دهید. روند نگارش مشترک چگونه پیش رفت؟ با تقسیم فصول بین دو استاد یا جمع‌بندی گروهی مباحث و سپردن قلم به دست یک نفر؟

محمد طیبیان: چنین نیست. این کتاب توسط هر سه نفر نوشته شده و فصل‌های بیشتری توسط آقای دکتر غنی نژاد و اینجانب مستقیماً تدوین شده.

ما هیچ کدام اهل این سبک کار نیستیم که دیگری مطلبی را تهیه کند و ما نام خود را پای آن قرار دهیم. نمی‌دانم شما چگونه به این تصور رسیده‌اید. لازم به یادآوری است که ویرایش اول این کتاب با همکاری جناب آقای دکتر غنی نژاد و بنده همراه با آقای حسین عباسی علی‌کمر انجام شد. بزرگواران حیطه اقتصاد در داخل کشور با نام جناب آقای دکتر غنی نژاد و بنده به دلیل کارهای دیگر آشنایی داشته‌اند، لکن مولف سوم کمتر شناخته شده بوده و لازم است در مورد ایشان توضیح دهم. در آن زمان آقای مهندس عباسی دانشجوی کارشناسی ارشد موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه بود و به دلیل علاقه وافر به مباحث تاریخی برای همکاری در تدوین کتاب دعوت شد. علاوه بر کمک در فراهم کردن منابع و متون تاریخی، ویرایش اولیه برخی فصل‌های تاریخی کتاب را نیز تدوین کرد که به وسیله آقای دکتر غنی نژاد و بنده تکمیل شد. ایشان با یک ذهن جوان و فعال و برخوردار از استعداد درخشان در مباحث و چالش‌های تدوین کتاب کمک کرد. در تالیف برخی بخش‌ها آقای دکتر غنی نژاد و دیگر بخش‌ها بنده ابتکار عمل را در دست داشتیم لکن می‌توانم بگویم جمله‌ای در این کتاب نیست که ما هر دو در نوشتن یا تصحیح و تکمیل آن مشارکت نداشته باشیم. آقای عباسی پس از فارغ‌التحصیل شدن از موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه منحل به آمریکا رفت و پس از گرفتن دکترا اکنون استاد اقتصاد در دانشگاهی در آمریکا است. بنابراین در تدوین ویرایش دوم کتاب نتوانستند همکاری کنند.

در شاکله استدلال و جهان‌بینی اندیشه آزادی، خود را وامدار کدام یک از فلاسفه یا اقتصاددانان می‌دانید؟

موسی غنی نژاد: ما خود را وامدار همه اندیشمندانی می‌دانیم که به پیشرفت علم انسان از روابط پیچیده اجتماعی و تاریخی کمک کرده‌اند. هیچ دانشمندی مصون از خطا نیست. آنچه اهمیت دارد آنباشته شدن علم و تجربه بشری و



استفاده در‌ست از اینها برای فراهم آوردن زندگی توأم با سربلندی و رفاه برای همه انسان هاست. ما علی‌الاصول خود را پایبند اقتصاد علمی می‌دانیم، به این مفهوم که بدنه نظری این رشته نیز با تجربه و تحقیق محک خورده و تکامل یافته است. علاوه بر آن میراث بسیار غنی‌ای از روش‌ها و تجارب عملی در‌سایر جوامع برای استفاده وجود دارد.

حرقه تدوین این مجموعه کی و کجا زده شد؟ تصور نمی‌کنید این کتاب (رساله مانند) نسبت به مدعای بزرگش در میان روشنفکران و دانشگاهیان باز تاب پیدا نکرد؟

محمد طیبییان: ضروری است چند نکته را در مورد کتاب برای خوانندگان توضیح دهیم. زمانی که فکر تدوین این کتاب مطرح شد، در واقع زمانی بود که بسیاری از فعالان اجتماعی کشور در حال تجدیدنظر یا بررسی در دیدگاه‌های اقتصادی خود و ارزیابی گفتمان‌های رایج در کشور پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی بودند (سال‌های پایانی دوره اول ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی). تاآن زمان بعضی از اقتصاددانان و روزنامه‌نگاران از جمله جناب آقای دکتر غنی‌نژاد و اینجانب توجه روشنفکران را به پارادایم اقتصاد آزاد و ضرورت توجه به آن برای گذر از گرداب عقب‌ماندگی در حیطه‌های مختلف مطرح می‌کردیم. این امر چالش‌های فکری روشنفکران و سیاسیون گرایش‌های مختلف را برمی‌انگیخت. در آن زمان از جانب محافل مختلف فکری و سیاسی افرادی تماس گرفته و پرسش‌هایی را مطرح می‌کردند؛ مانند اینکه چرا در گذشته‌ها که اقتصاد آزاد در کشور برقرار بوده، کشور پیشرفت نکرده است؟ آیا ما که از ریشه‌های فرهنگی متفاوتی برخوردار هستیم نباید روش توسعه اقتصادی بلکه اندیشه و تئوری نویی برای خود طراحی کنیم و نظریه‌های غربی را کنار بگذاریم؟ آیا نمی‌توان خارج از سیستم اقتصاد آزاد، یک سیستم جایگزین که بتواند رشد و توسعه و به‌روزی مردم را به همراه بیاورد تصور کرد؟ چرا ابتدا نباید به توسعه سیاسی‌سی‌بیردازیم و بعد از آن به توسعه اقتصادی؟ به چه دلیل می‌گویید که توسعه اقتصادی و سیاسی لازم و ملزوم یکدیگر هستند؟ در هند توسعه سیاسی هست لکن توسعه اقتصادی نیست (در آن زمان لاقبل ابعاد فعلی نرخ رشد هند مشخص نبود). در عربستان و چین وضع مردم بهتر شده لکن توسعه سیاسی نیست. نسبت اقتصاد آزاد و عدالت چیست؟ آیا در اقتصاد آزاد قدرت و ثروت همراه نمی‌شود؟ آیا الگوی چینی تمرکز قدرت سیاسی همراه با اقتصاد آزاد الگوی مناسب‌تری برای کشور ما نیست؟ آیا آزادی، منجر به گمراهی و فساد نمی‌شود؟ تلاش نویسنندگان این بود که پاسخ این پرسش‌ها را در چهارچوب تاریخ -اجتماعی کشور ما و ارتباط آن با تحولات فکری دو قرن اخیر در داخل و خارج تبیین و پاسخ‌هایی ارائه کنند. این کتاب گرچه در چهارچوب فصول مختلف سازمان یافته لکن در پشت آن درواقع پاسخ‌هایی است به پرسش‌های مختلفی که مطرح می‌شده است. در واقع پشت آن با توجه به هدف تهیه یک کتاب بسیار موجز، لاجرم بسیاری از نکات به طور خلاصه مرور شده و توضیح داده شده و جای بحث و تشریح بسیار دارد. این کتاب در واقع یک مانیفست نیز هست، به این معنی که نکات عمده‌ای را که در اداره کشور توجه‌به آنها ضروری است، برمی‌شمرد.

در مورد بخش دوم پرسش شما که این کتاب بر طبق مدعای بزرگ خود مورد توجه روشنفکران قرار نگرفته، باید بگویم که ما مدعایی نداریم. دیگر اینکه ویرایش قبلی کتاب در دولت دوم جناب آقای خاتمی، آماده شد به دلیل برخی از مشکلات، از جمله مشکل شرکت منتشرکننده این کتاب عملا به صورت غیر فعال در آمد، به همین علت توزیع کتاب با مشکل روبه‌رو شد و شاید به صورت عمده کسانی آن را دریافت کردند که مانسخه‌های سهمیه مؤلفان را در اختیار آنها قرار دادیم. در مورد چاپ جدید نیز کلیه نسخه‌ها طی

کمتر از یک‌سال به فروش رسیده است. در مورد محافل اجتماعی و دانشگاهی و روشنفکری اکنون رویکرد فکری علمی خاصی در جریان نیست بلکه رویکردهای سیاسی مطرح است. بنابراین آمادگی چنین بحث‌هایی اصولاً وجود ندارد. به‌قول معروف آسوده دلی خواهد و مهتاب شی.

با توجه به سوابق اجرایی دکتر طیبییان انتظار می‌رفت وجوه تجویزی کتاب از جنبه‌های توصیفی آن بیشتر باشد. به نظر شما کتاب پاسخ در خوری به پرسش «چه باید کرد» می‌دهد؟

محمد طیبییان: توجه بفرمایید که این کتاب یک برنامه نیست که روش اجرایی لازم داشته باشد. همان‌گونه که گفته شد، به دنبال کنکاش چرایی عقب‌ماندگی‌ها و ناکامی‌های ما به عنوان یک ملت است. مؤلفان سعی نکردند از خود نظریه پردازی کنند بلکه از ثروت فکری انباشته شده در مجموعه اقتصاد و خصوصاً اقتصاد سیاسی، برای تشریح این امر در چهارچوب تاریخی خود دستمایه وام گرفته‌ایم. لکن این کتاب جهت‌گیری‌های عمومی‌ای را نیز که به نظر ما راه کار برون رفت از این بن‌بست است، در حیطه‌های مختلف ارائه می‌کند.

در مطالعه متن کتاب نکته جالبی جلب توجه می‌کند. در بخش‌هایی از کتاب، اقتصاد آزاد به عنوان راه‌کاری برای اقتصاد تجویز می‌شود. در بخش دیگری این احساس به خواننده منتقل می‌شود که دولت در ساختار اقتصادی می‌تواند حضور داشته‌باشد و اقتصاد بازار به معنای رقابت مطلق تفسیر نمی‌شود. آنچه به خواننده (استنباط ما) منتقل می‌شود این است که دولت باید نقش‌های حاکمیتی برای خود تعریف کند. چنین الگویی در کشورهایمانند سوئد، نروژ، بلژیک و کشورهای همین حوزه جغرافیایی مورد استفاده قرار گرفته‌است. آیا این تحلیل ماز بخش‌هایی از کتاب شما درست است؟ و اگر چنین است آیا این ساختار در اقتصاد ایران اجرایی است؟ کتاب به صورت کاملادقیق ساختار دولت‌داری و اداره کشور را تعیین کرده‌است. اما از آنجایی که این کتاب برای خواننده ایرانی و تکنوکرات‌های ایران تدوین شده‌است، یک سوال باقی می‌ماند: با توجه به شرایط کلان اقتصادی ایران، الگوی چنین توسعه‌یافته چگونه قابل اجراست و در صورت اجرا چه مقاومت‌هایی در برابر آن صورت می‌گیرد؟

محمد طیبییان: در کشور ما یک سوءتفاهم عمیق در مورد نقش دولت در جامعه امروزی مطرح است که خود ناشی از ضعف دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی رایج در کشور است؛ از جمله این مفهوم که برخی افراد نقش‌های اقتصادی را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: نقش «حاکمیتی» و نقش «تصدی‌گری»، بعد می‌گویند که دولت باید نقش حاکمیتی داشته و نقش تصدی‌گری نداشته باشد. نمی‌دانم ریشه این تفسیر از کجاست که شما هم به آن اشاره می‌کنید. در یک سیستم دموکراتیک دولت در همه کارها نقش تصدی‌گری دارد و در حیطه‌های مختلف اقتصاد، اجتماع و فرهنگ و سیاست باید نقش ایفا کند. امور حاکمیتی نیز به همه مربوط است و حیطه ویژه و انحصاری دولت نیست لکن چگونگی ایفای این نقش‌هاست که از اهمیت برخوردار است. مهم‌ترین نقش دولت حفاظت از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم در قالب برپایی حکومت قانون است. این، هم دربرگیرنده ایفای نقش حاکمیتی است و هم نقش تصدی‌گری. دیگر اینکه نقش دولت ارائه برخی کالاها(و خدمات) عمومی است (دفاع، امنیت، برخی زیربناهای...) که نقش حاکمیتی و تصدی‌گری را لازم می‌کنند. دیگر نقش نظارت به صورت جلوگیری از کژمنشی است... کتاب به این مباحث توجه کرده‌است. آیا اجرای این شیوه‌ها در ایران عملی‌است؟ البته که عملی است. چنین نیست که ما از مردم کشور‌های دیگر که موفق‌تر هستند ناتوان باشیم. نکته این است که روشنفکران و متفکران جامعه ما و همه افراد تحصیلکرده، به مسائل نه از دید ادبی بلکه از دید علمی نگاه کنند.

این جمله بخشی از کتاب است: «تعیین حداقل دستمزد توسط دولت، آزادی قرارداد میان شهروندان را محدود می‌کند.» تعیین

غنی‌نژاد: هدف اصلی نویسندگان از تالیف این کتاب طرح فضیلتی درباره علل واپس ماندگی در بعضی از حوزه‌ها جامعه ما با کمک گرفتن از مبانی خردورزی مدرن است

حداقل دستمزد نقش حاکمیتی نیست؟ آیا در غیر این صورت کارفرمایان حقوق جامعه کارگری را رعایت می‌کنند؟ در کشورهای توسعه نیافته چه تضمینی برای رعایت حقوق بخش کارگری بدون دخالت دولت وجود دارد؟

محمد طیبییان: مجموعه پرسش‌هایی که در مورد نقش دولت مطرح کرده‌اید، در کتاب پاسخ داده شده و نیاز به تکرار ندارد. طبعاً اگر بسیاری از تحصیلکرده‌های ما بخواهند این مطالب را سرسری مطالعه کنند، آنگاه سوءتفاهم‌ها پیوسته باقی می‌ماند. لکن پاسخ به پرسش اخیر این است که تعیین حداقل دستمزد ربطی به دولت ندارد. در یک جامعه دموکراتیک این امر باید بین سندیکاهای کارگری مستقل و تشکل‌های کارفرمایی فیصله یابد. در کشور ما که حداقل دستمزد را دولت تعیین می‌کرده است، در واقع این حداقل و حداکثر دستمزد، مبنای پرداخت هزینه‌های تأمین اجتماعی و بیمه‌ای هم می‌شود که اشکالات بسیار دارد.

«اجازه داده شود هر فرد از آحاد جامعه و هر تولیدکننده به دنبال منافع شخصی خود فعالیت کند و اگر این فعالیت در چهارچوب اخلاقی و حقوقی عام صورت گیرد، به معنای آن است که فرد به دنبال منافع جامعه حرکت کرده است.» این هم جمله دیگری از کتاب بود. چهارچوب اخلاق به صورت فردی تعریف می‌شود یا جمعی؟ چه تضمینی وجود دارد که تولیدکننده اخلاق را به معنای همان کاری تلقی کند که نفع عمومی است؟ اساساً در صورتی که اخلاق تفسیر فردی داشته‌باشد، یک تولیدکننده می‌تواند عملی را اخلاقی بداند و انجام دهد، در صورتی که شاید از نظر منافع اجتماعی، عمل او به مصرف‌کننده آسیب وارد کند. در این مورد قدری توضیح می‌دهید.

محمد طیبییان: همان‌گونه که در کتاب توضیح داده شده، مبانی اخلاقی‌ای که در پیگیری منافع فردی مطرح‌ند، مبانی‌ای بسیار عامند؛ یعنی اینکه پیگیری منافع فردی در چهارچوب تولید و تجارت کالاها و خدماتی انجام شود که برای انسان عادی متعارف، مفید باشد و ضابطه‌ای که آن کالا برای فرد عادی قابل استفاده باشد، این است که علی‌الاصول قابل مبادله در بازار باشد. این قید اخلاقی که آدم اسمیت برای فعالیت انسان‌ها در کسب منافع شخصی برمی‌شمرد، قید بسیار ساده‌ای است و فعالیت‌هایی مانند پیگیری منافع شخصی از طریق دزدی و ارتشسا و زورگیری و سواستفاده از ثروت‌های عمومی...و مانند آن را منتفی می‌کند.

شما باز هم در جایی اشاره کرده‌اید: «هیچ موردی تا این حد جمع‌افضاد نیست: حکومتی که بخواهد تجارت کند و با تجاری که بخواهد حکومت‌کنند.» آیا در ساختار اقتصاد آزاد و نظام سیاسی دموکرات، تجار به مقام‌های بالای دولتی نمی‌رسند یا در تصمیم‌گیری‌های سیاسی اثر نمی‌گذارند؟ در این مورد قدری توضیح می‌دهید؟

محمد طیبییان: این جمله تلاشی از آدم اسمیت و از کتاب «ثروت ملل» نقل شده. در هر کشوری نیز که این جدایی نقض شده، نتایج ناگوار برای سیاست و اقتصاد ایجاد شده است. در کشورهای پیشرفته اگر احیاناً تجاری به مقامات سیاسی برسند، دخالت آنها در کار تجاری تعطیل می‌شود و فعالیت آنها جهت جلوگیری از تعارض منافع تحت نظارت قرار می‌گیرد. در متن کتاب توضیح داده شده که حتی رئیس‌جمهور آمریکا در دوره تصدی باید سهام و دارایی‌های سودآور خود را در یک حساب کور نگهداری کند که شرکت‌های تخصصی آن را مدیریت می‌کنند و او تا پایان دوره از چگونگی آن بی‌خبر می‌ماند.

آیا به مسیری میانبر برای تحقق رشد اقتصادی، بدون وارد آوردن شوک به بنیان‌های سیاسی -اجتماعی قائل هستید؟

موسی غنی‌نژاد: ما بر این رأی هستیم که راه‌حل‌های درست از اندیشه‌های درست نشأت می‌گیرد بنابراین نگاه ما عمدتاً معطوف به بنیادهای نظری است. موانع اصلاحات اقتصادی دو دسته‌اند: یکی از جنس اندیشه و ایدئولوژی و

دیگری از جنس منافع خاص فردی یا گروهی. برداشتن موانع دسته دوم برعهده سیاستمداران و سیاستگذاران است. بنابراین اساساً ما در خصوص موانع اندیشه‌ای سخن می‌گوییم. بهبود وضع اقتصادی ملت‌ها نیازی به شوک ندارد. همان‌گونه که در چین و هند و دیگر کشورها اتفاق افتاد، نیازمند اندیشه صحیح و خط‌مشی‌ء‌های سازگار با اصول علمی و دولت‌کارآمد است. آنچه شالوده‌های سیاسی و اجتماعی را به خطر می‌اندازد، منافع رانتی ریشه‌دار و سازمان‌یافته‌ای است که در مقابل تغییراتی که امتیازهای غیرقابل‌توجه آنها را به خطر می‌اندازد، مقاومت می‌کنند در مقابل هر تغییری که قرار است شرایط اقتصادی عمومی را بهتر کند، لکن وضع آنها را بدتر می‌کند، با همه نیرو می‌ایستند.

اقتصاد ایران به نفت وابسته است. بنابراین دولت‌ها تا حدودی خود را از منابع غیر نفتی مستقل می‌دانند. همین عامل دولت‌ها را از سایر منابع مستقل می‌کند. نگاه شما به این شیوه عمل اقتصادی چیست؟

موسی غنی‌نژاد: معضل اصلی ما نفت نیست بلکه نفت مزید بر علت است. اقتصادهای دولتی سابقه‌ای دیرینه‌تر از نفت دارند. درآمدهای آسان‌یاب نفتی، قدرت اقتصادی دولت و اقتصاد دولتی را می‌تواند به راحتی تحکیم‌بخشد اما نطفه اقتصاد دولتی در اندیشه است و نه در نفت. سرانه درآمد نفتی نروژ چندین برابر ایران است اما اقتصاد نروژ نفتی نیست. در زمان رضاشاه نیز که نفت اهمیت کنونی را نداشت، دولت از طریق انحصار گندم و تنباکو و شکر و پنبه...در سیستم اقتصادی اختلال ایجاد می‌کرد.

در زمان قاجار نیز به سبک و شیوه‌های مخرب دیگر، مساله اصلی را باید به نوع نگرش دولت‌ها نسبت داد و این نکته‌ای است که در فصول تاریخی کتاب بر آن تأکید شده است.

شما در جایی از کتاب به این نکته اشاره کرده‌اید که رشد جامعه از طریق توجه به ارزش‌های فردی صورت می‌گیرد. در این مورد یک سوال به ذهن ما می‌رسد. در گذشته جریانی موسوم به بازار به فعالیت‌های خیریه و با منافع عمومی اقدام می‌کرد. به طور نمونه بازار بان دهه ۴۰ صندوق‌های قرض‌الحسنه تأسیس می‌کردند یا موسسات آموزشی رایگان راه‌اندازی می‌کردند اما در دوره کنونی بازار چنین مشخصات اجتماعی‌ای ندارد. بنابراین نوعی توجه به «خیر عمومی» در ساختار اقتصادی ایران کم‌رنگ شده‌است. از شما می‌خواهیم که این رفتار را تحلیل کنید. در واقع به عنوان نویسندگان کتاب آزادی اندیشه چنین تحول اجتماعی‌ای را تفسیر و اثرات اقتصادی آن را نیز بیان کنید.

موسی غنی‌نژاد: توجه به آزادی‌های فردی ربطی به موسسات خیریه ندارد. احترام به آزادی و حقوق فردی به خودی خود متعالی‌ترین خیر عمومی است. بازار سنتی ایران را با نظام بازار که ما در این کتاب مورد بررسی قرار داده‌ایم، نباید اشتباه گرفت. متأسفانه بازاریان کشور ما بیش از دیگر اقشار جامعه به موضوع حقوق و آزادی‌های فردی کم‌الفتات بوده‌اند و تحصیل‌کردگان و اقشار متوسط جامعه ما نظر مثبتی نسبت به بازاریان نداشته‌اند و آنها را کسانی تلقی می‌کنند که صرفاً در پی منافع خاص و کوتاه‌مدت صنف خود هستند. بر اساس شواهد تاریخی آنها در این داوری زیاد هم برخط نیستند.

محمد طیبییان: منظور از بازار در علم اقتصاد مکانیسم مبادله داوطبانه‌است که همه‌ما در امور روزمره در آن درگیر هستیم. این امر را نباید با بازار به مفهوم متعارف آن؛ یعنی یک محل یا گروه‌های صنفی -اجتماعی - سیاسی اشتباه گرفت. منظور شما در این سوال این مفهوم از بازار است. منظور ما مفهوم اولی است.👍

موسی غنی‌نژاد یکی از همفکران شاخص محمدطیبییان به‌شمار می‌آید. این استاد اقتصاد طی سال‌های گذشته تلاش بسیار گسترده‌ای برای معرفی آثار اقتصاددانان برجسته کشور صورت داده‌است. او هم‌اکنون مشغول ترجمه کتابی جدید است و به‌زودی اثر او از سوی نشر ماهی روانه بازار می‌شود. کتاب اندیشه آزادی آخرین اثر او بوده‌است.



محمود صدری
روزنامه‌نگار

آزادی و مالکیت

بررسی و نقد کتاب اندیشه آزادی

ل بررسی و نقد آثار پر مایه، کاری باحلاوت اما بسیار پر مخاطره است. کتاب «اندیشه آزادی» از جمله این آثار است. این کتاب توسط آقایان دکتر محمد طیبیان، دکتر سوسن غنی نژاد و دکتر حسین عباسی علی کمر نگاشته شده و مشتمل بر هفت فصل است؛ یک پیشگفتار، نتیجه‌گیری، کتاب‌نامه و نمایه. پانویس‌ها و ارجاعات کتاب نشانه‌ای از تلاش محققانه نویسندگان برای مستند کردن فرضیه‌های آن است. دغدغه اصلی کتاب، آن گونه که در پیشگفتار آن آمده، «راشه بسیار خلاصه‌ای از خردورزی در امور سیاسی و اقتصادی» و نشان دادن این است که «بی‌اعتنایی و حتی تلقی منفی نسبت به اقتصاد آزاد و غفلت از منطق حاکم بر آن و ناشی از آن، ریشه در مهاجور ماندن مفهوم آزادی در اندیشه‌ورزی ایرانیان معاصر دارد» (صفحات ۷ و ۸).

فصول اول، دوم و سوم کتاب به تلاش‌های تجددخواهانه در ایران می‌پردازد. فصل چهارم، مبنای نظری اندیشه اقتصادی مدرن را واکاوی می‌کند و فصل‌های پنجم تا هفتم، ساختار و عملکرد نهادهای مهم سیاسی و اقتصادی جامعه مدرن را به صورت چکیده بررسی می‌کنند. اگرچه از سیاق قلم و با رجوع به پیشینه و تخصص مولفان محترم می‌توان حدس زد که هر یک چه بخش‌هایی را نگارش کرده‌اند اما از آنجا که در فهرست عناوین و در آغاز مقالات، نام نویسندگان دیده نمی‌شود، منطقاً می‌توان نتیجه گرفت که مولفان همه آنچه را که با امضای مشترک منتشر شده، اثر مشترک تلقی کرده‌اند از همین رو فصول هفتگانه را می‌بایست در قالب اثری مشترک تحت عنوان «اندیشه آزادی» خواند و درباره‌اش داوری کرد.

جامه‌ی کتاب را در همان صفحات نخست آن می‌توان دید. در فرضیه آغازین کتاب به درستی گفته شده است که «آنچه در اندیشه و عمل بسیاری از اندیشمندان ایران غایب بوده است، توجه به این مبنای فکری مهم – یعنی ارزش و اصالت و حقوق فرد انسانی – است.» (ص ۱۲).

تمام فصل نخست کتاب، تلاش برای مستندسازی این فرضیه است. اقوال و افکار و آرای تجددطلبان و جهان‌دیدگان ایرانی از سفرکردگان عصر صفوی تا روشنفکران عصر قاجار در این فصل و البته دو فصل بعدی به اجمال بازگویی و به گونه‌ای درخشان این واقعیت بازنموده شده است که «در نوشته‌های باقیمانده از این دوران، نمی‌توان نشانه‌ای از توجه نویسندگان به علل پیشرفت اروپائیان یافت. در نخستین رویارویی ایرانیان با تمدن غرب، بیشتر نمادهای ظاهری غرب مانند کارخانه‌ها، جاده‌ها، شهرهای تمیز و مظاهر صنعتی، توجه ایرانیان را جلب کرده است...»

با وجود این روایت حکیمانه از رفتار ایرانیان در دوره‌های صفوی و قاجار ایضا عنایت ویژه به غفلت روشنفکران این دوره‌ها از فردیت، به نظر می‌رسد چرایی این وضع مورد بی‌اعتنایی مولفان محترم اندیشه آزادی قرار گرفته است.

وقتی از بی‌اعتنایی روشنفکران و مسافران غرب به علل پیشرفت اروپائیان و توجه آنان به مظاهر سخن می‌گوییم، در واقع از معلول،

سخن گفته‌ایم و این پرسش همچنان باقی است که چرا اندیشه آزادی و خردورزی در ایرانیان عصر صفوی و قاجار، غایب یا کمرنگ است و تا امروز هم این وضع کم‌وبیش ادامه یافته است؟ به این پرسش شاید بتوان از منظر نسبت آزادی و مالکیت پاسخ داد. فی‌المثل در دوران صفوی که کتاب اندیشه آزادی هم به آن اشاراتی دارد، در حوزه مالکیت، حادثه‌ای رخ داد که تاثیر آن بر کمرنگ‌تر شدن زمینه‌های آزادی در ایران، درخور تامل است. در آن دوران از مالکان بزرگ که عمدتاً حاکمان ولایات بودند خلع مالکیت شد و تقریباً همه املاک ایران جزو خالصجات حکومتی یا دارایی شاه شد. انسان غیرمالک هم قهراً نمی‌تواند انسان آزاد شد و انسان غیرآزاد را با اندیشه آزادی چه کار؟

به نظر می‌رسد خلاصه کردن مشکل در درک ناصحیح تجددطلبان ایرانی از مفهوم فردیت و تالی ناگزیر آن یعنی آزادی، تنها بیان‌بخشی از واقعیت است. در واقع یکی از عناصر مهمی که در مطالعات ایرانی از جمله مطالعات روشنفکران و تجددخواهان ایرانی مورد غفلت واقع شده، همین نسبت آزادی و مالکیت است، حال آنکه در مطالعات غربی بسا تاکیدات ویژه بر روابط مالکیت در قرون وسطی، به خوبی نشان داده شده که مفاهیم امروزی «فردیت و قرارداد» که مقدمات و در عین حال نتایج آزادی‌اند، از درون مفاهیم قرون وسطایی احترام به مالکیت و وفای به عهد یا به طور خلاصه نظامات فنودالی، بیرون آمده‌اند.

ضعف مفرطی که عارض جامعه مدنی ایران است، در وهله نخست، محصول فقدان مالکیت است. البته این موضوعات در کتاب‌ها و مقالات دیگر نویسندگان «اندیشه آزادی» به وفور دیده می‌شود و این استادان بزرگوار از آن بی‌اطلاع نیستند اما گویی ایجاز مقالات تشکیل دهنده کتاب «اندیشه آزادی» مجال پرداختن دوباره به این موضوع را از آنان گرفته است.

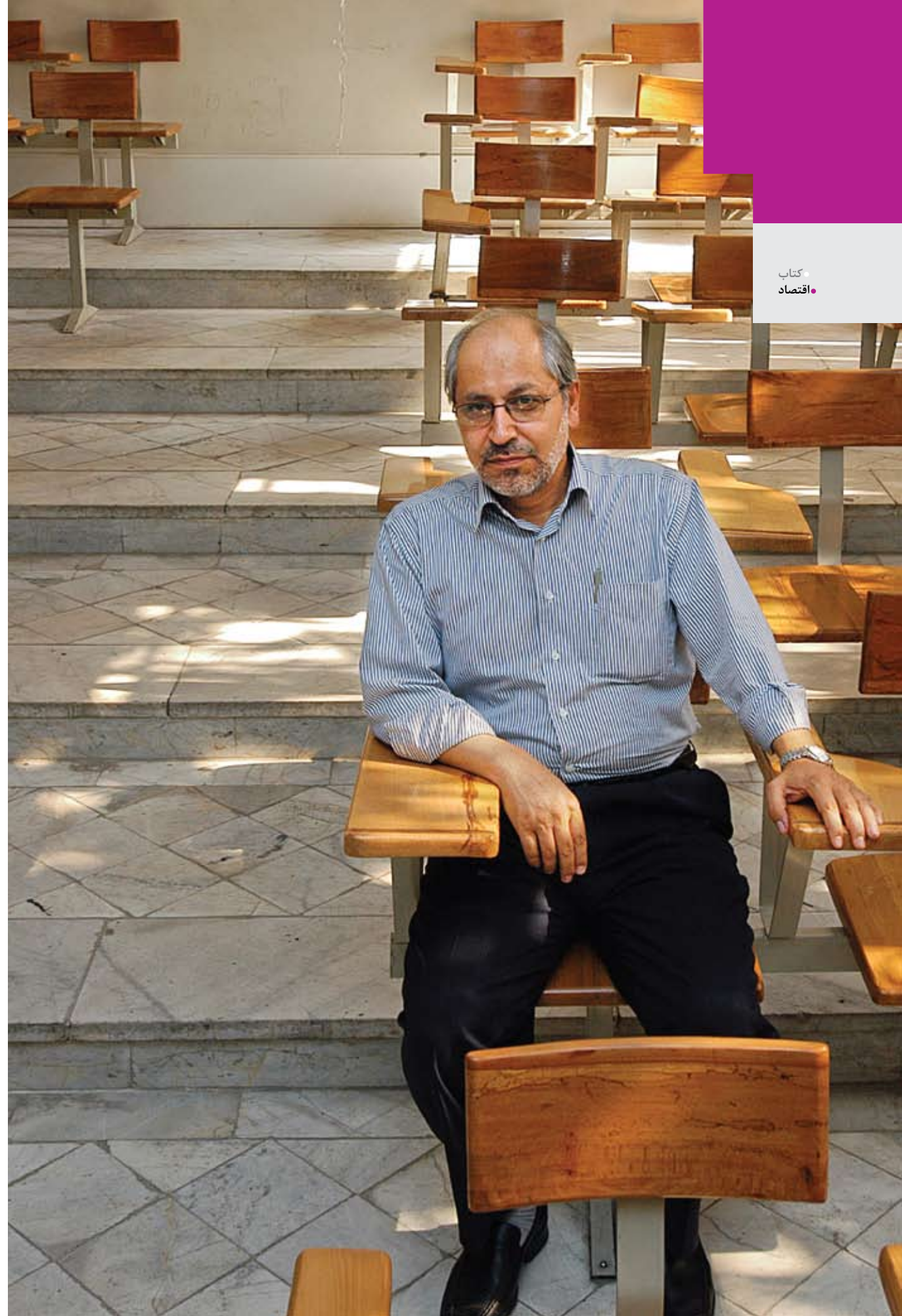
موضوع دیگری که محل اعتنا و پرسش است، میزان انتظار از تجددطلبان ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش ایران است. در جاهایی از کتاب، سیاست‌های بعضی اصلاح‌طلبان به صورت تلویحی نکوهش شده است؛ مثلاً در صفحه ۱۶ کتاب آمده است که هر چند اقدامات امیرکبیر، بعضی نهادهای تاثیرگذار مانند آموزش و مطبوعات را دربر گرفت و از این رو زمینه‌ساز بروز اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه بعدی شد، لیکن از نظر فکری مبنای این نوسازی را می‌توان همان حرکت «اصلاح توسط حاکم خیرخواه» دانست. این روش اصلاح امور در میان اغلب نوگرایان دوران قاجار حتی آنها که جزو نظام حکومتی نبودند، اندیشه غالب بود. به عنوان مثال فردی مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی که در جهت نوسازی فکری جوامع اسلامی گام برمی‌داشت هم تا اواخر عمر نفوذ در دربار و انجام اصلاحات از طریق حکومت را تنها راه اصلاح و نوسازی می‌پنداشت و فقط در آخر عمر بود که به ناکارآمد بودن روش خود پی برد، او در سال ۱۲۷۶ در بستر مرگ از اینکه اصلاحات را از طریق دربارهای سلطنتی دنبال کرده است، ابراز پشیمانی می‌کند و می‌گوید: «ای کاش تخم افکارم را بر خاک

حاصلخیز افکار مردم پاشیده بودم.»

از سیاق و لحن این جملات و نوع چینش واژگان این گونه برمی‌آید که کتاب «اندیشه آزادی» با اصلاحات از بالای امیر کبیر مخالف و همچنین با ندامت جمال‌الدین اسدآبادی از چنین رویه‌ای موافق است. در اینجا این پرسش پیش می‌آید که در ایران نیمه قرن نوزدهم چه روشی می‌توانسته از روش اصلاح بالا، موثرتر باشد؟ آیا آن گونه که جمال‌الدین اسدآبادی در اواخر عمر می‌پنداشته است اگر بدر افکارش را بر اذهان مردم می‌کاشت، نتیجه بهتری می‌گرفت، آیا در سرزمین سترون اذهان مردمان، ۱۵۰ سال پیش که هنوز آثار آن باقی است، اساساً نهال اندیشه‌ای می‌روید که میوه‌اش اصلاحات باشد؟ در واقع اگر به روش سیدجمال‌الدین اسدآبادی نقدی وارد باشد، این است که او خیال‌پردازانه در پی احیای خلافت اسلامی بود و گمان می‌کرد اتحاد مسلمانان امری ارادی است. و گرنه در دایره محدود امکانات آن زمان اگر می‌شد شاه مستبدی مانند ناصرالدین‌شاه را متقاعد کرد که روزنامه را بخواند و احیاناً گوشه‌ای از نوشته‌های آنان را به گوش مردم ایران برساند، کاری بزرگ بود. دست بر قضا این کاری بود که سیدجمال و امثال او نکردند، بلکه درباریان و فرهیختگان قاجاری بودند که ناصرالدین‌شاه را با جهان پیرامون آشنا کردند. سیدجمال در زمانه‌ای به این نتیجه رسید که می‌شود بذرفکار را بر اذهان مردم پاشید که همان روش‌های «اصلاح توسط حاکم خیرخواه» تا حدودی بر مردم اثر گذاشته‌بشود و در کنار آن قدرت سیاسی دربار، کاهش یافته بود. بر امیر کبیر هم به دلایل دیگر نقد وارد است نه اصلاح‌گری از بالا. محمدتقی‌خان، گمان می‌کرد فساد حکومتی محدود به ریخت‌پاش‌های درباریان است و به جای خلق فرصت‌های تازه برای افزایش تولید، به قطع مواجب شاهزادگان پرداخت. او قدرت آشنی دادن منافع را نداشت و به یک معنا بیشتر انقلابی بود تا اصلاح‌طلب و علت شکست برنامه‌هایش این بود که به صورت ناخواسته بنیان‌های حکومت ناصرالدین‌شاه را سست می‌کرد. زیرا حکومت قاجارها در واقع برآیند توافق و مصالحه درباریان و حکام ولایت بود و برنامه‌های امیرکبیر این فرایند را به خطر انداخته بود. خطای سیدجمال نیز در اصلاح‌گری از بالا نبود، بلکه تأکیدش بر

اتحاد ملل اسلام، شاهان قاجار را از مستحیل شدن در قدرت همسایه غربی یعنی امپراتوری عثمانی بیمناک می‌کرد. ترویج انترناسیونالیسم دینی در نیمه دوم قرن نوزدهم که هنگامه نضج گرفتن ناسیونالیسم در جهان بود، نوعی رفتار چپگرایانه به شمار می‌رفت و طبیعی بود که مورد توجه و عنایت دربار قاجار و حتی دربار عثمانی قرار بگیرد. اگر سیدجمال به جای رجوع به دربارها به مردم رجوع می‌کرد، نتیجه عملش یا ناکامی بیشتر بود یا شکل‌گیری جنبش‌های رادیکال که فرجامش احتمالاً بهتر از گفت‌وگو با دربارها و حاکمان نبود. شاید رمز وجاهت آخوند خراسانی در همین باشد که ریشه گرفتاری‌های فکری امیرکبیر و سیدجمال را می‌شناخت و هرگز سخنانی از لون سخنان این دو اصلاح‌طلب بر زبان نراند. میرزای شیرازی نیز هرگز وسوسه تحریکات سیدجمال نشد و به تقاضای او برای شوراندن مردم علیه حکومت قاجارها اعتنا نکرد. افزون بر این مباحث محتوایی که محدود به فصل اول و تا حدودی فصول دوم و سوم بود، پاره‌ای لغزش‌های نگارشی جزئی هم در کتاب وجود دارد که رفع آنها در چاپ‌های آتی، کتاب ارزشمند اندیشه آزادی را خواندنی‌تر می‌کند. پاره‌ای از این موارد عبارتند از نام کتاب نخستین رویارویی... در پاورقی صفحه ۱۳ ناقص است. در همین صفحه از واژه ترکیبی اندیشمند به جای متفکر استفاده شده که ادیبان آن را نادرست می‌دانند و می‌گویند در زبان فارسی اندیشمند یعنی بیمناک؛ بنابراین وقتی این واژه به معنای متفکر به کار می‌رود، صورت درست آن «اندیشه‌مند» است نه اندیشمند. البته زبان‌شناسان این خرده‌گیری ادیبان را بی‌وجه می‌دانند. نام انورخوجه در صفحه ۲۴۲ نادرست حروفچینی شده است. عبارت‌های معترضه در جاهای متعدد مانند جمله اصلی با نقطه جدا شده‌اند؛ مانند سطر چهارم پیشگفتار و آخر بند دوم صفحه ۱۱. سخن آخر اینکه، آنچه در این نقد اجمالی و احتمالاً پراکستی آمد، چیزی از ارزش کتاب ارزشمند اندیشه آزادی کم نمی‌کند. خواندن این کتاب برای همه کسانی که در حوزه‌های سیاست، اقتصاد، اندیشه و تاریخ فعالیت می‌کنند، ضرورت تام دارد. زیرا چشم‌اندازی که در اندیشه آزادی ترسیم شده، الهام‌بخش و محمل صدها مقاله و کتاب دیگر می‌تواند باشد. 📖





عکس:
عباس کونوی

فقر نباید فقیرتر شوند

گفت‌وگو با دکتر مسعود نیلی

شرح شرایط جاری اقتصاد ایران موضوع گفت‌وگو با دکتر مسعود نیلی نبود ولی بحث به داستان اقتصاد ایران نیز کشیده شد. اصل قرار گفت‌وگو با نیلی در مورد «اندیشه آزادی» آخرین اثر محمدطیبیان و موسی غنی‌نژاد بود ولی گفت‌وگو آن قدرها ادامه یافت تا مسعود نیلی به تشریح وظایف دولت‌ها در برابر مردم و بخش خصوصی نیز پرداخت. مسعود نیلی هم اکنون تمرکز اصلی خود را در دانشگاه شریف گذاشته است. او رشته اقتصاد را به این دانشگاه وارد کرده و به عنوان رئیس دانشکده به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. آنچه می‌خوانید محصول گفت‌وگوی طولانی با مسعود نیلی است.

شما چه تحلیلی از محتوای کتاب «اندیشه آزادی» دارید؟

آیا این کتاب را مبنای فکری مناسب و دقیقی می‌دانید؟

جواب پرسش شما را با یک مقدمه می‌دهم؛ یعنی در مورد کتاب «اندیشه آزادی» باید یک توضیح مقدماتی عرض کنم. اصولاً در کشور ما تالیفات تحلیلی - تاریخی بسیار کمی صورت می‌گیرد. متأسفانه یکی از خلأهایی که در تحقیقات کشور وجود دارد، همین تالیفات تحلیلی-تاریخی است. آنچه در حوزه تاریخ ارائه می‌شود عمدتاً وقایع‌نگاری است. وقایع‌نگاری هم معنای مشخصی دارد. در وقایع‌نگاری عمدتاً شرحی از اتفاقات رخ داده یا حوادث تاریخی ارائه می‌شود. این آثار وقایع را در یک چهارچوب نظری قرار نمی‌دهند. بنابراین از اتفاقات تاریخی نمی‌توان تحلیلی دقیق و علمی ارائه کرد. آسیب چنین شیوه‌ای این است که اگر ما از وقایع تحلیل تاریخی نداشته باشیم، نمی‌توانیم از آنها برای جلوگیری از تکرار اشتباهات استفاده کنیم. تنها در صورتی می‌توانیم از اشتباهات گذشته درس بگیریم که آنها را در چهارچوب تحلیل نظری قرار دهیم.

البته این کتاب هم تاریخی نیست.

بله، کتاب اندیشه آزادی چنین موضوعی را رسالت خود عنوان نکرده و چنین ادعایی هم ندارد اما از این جهت اهمیت دارد که این کتاب یک قدم مؤثر در رفع خلئی است که عرض کردم. در تحلیل محتوا، این کتاب را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. در بخش اول تفکرات افراد حاکم بر سیاست کشور اعم دو نیروی مطرح شده است. البته این بخش به دوران مشروطه و پهلوی اشاره می‌کند و اشاره کوتاهی هم به دوران اخیر دارد. این بخش یک فرضیه مهم را مطرح می‌کند، با این محتوا که به رغم تفاوت‌هایی که میان این دو فکر وجود داشته، اینها در مبانی اصلی اشتراکات بسیاری با هم داشته‌اند. این نکته بسیاری مهمی است که با بیان شواهد تاریخی بدان اشاره شده است. در واقع این موضوع مطرح می‌شود که هر دو سمت به یک «مفهوم» معتقد بودند.

بنابراین قسمت اول کتاب این مشابهت‌ها را با بیان وقایع ذکر می‌کند اما یک امتیاز خیلی خوب کتاب به مطالب فصل‌های ۴، ۵، ۶ و ۷ مربوط می‌شود که به بیان مبانی‌ای می‌پردازد که به آزادی‌های فردی کمک می‌کنند. آزادی فردی نیز به رشد و توسعه مستمر و پایدار کشور کمک می‌کند. این فصل‌ها آزادی‌های فردی را از زوایای گوناگون حقوقی، سیاسی و اقتصادی بررسی می‌کنند و سرانجام هم در نتیجه‌گیری ارتباط بسیار خوبی میان این مفاهیم برقرار می‌شود.

از نگاه شما این کتاب تاریخی است یا نه؟

به نظر من این کتاب اصلاً ادعایی ندارد که اثری تاریخی باشد. شواهد یک فرضیه را در سه فصل تاریخی مطرح می‌کند و در فصل‌های بعدی به تحلیل مبانی اندیشه خود می‌پردازد. پیوندی که میان مجموعه رویکردهای فکری ۱۰۰ سال گذشته برقرار می‌کند، موضوعی است که در کتاب به خوبی بدان اشاره شده است. از جنبش مشروطه به بعد، هر کسی که در حوزه تجدیدطلبی وارد می‌شده، نمی‌توانسته نسبت به پیشرفت‌های سریعی که در دنیا رخ می‌داده، بی‌تفاوت باشد. در دنیای امروز به واسطه پیشرفت تکنولوژی در عصر مدرن، اطلاعات به خوبی منتقل می‌شوند ولی در آن دوره چنین امکاناتی نبود ولی با این حال بسیار مشخص بود که میان شرایط ایران در دوره قاجار به بعد و کشورهای توسعه‌یافته تفاوت بسیاری وجود داشته است. افرادی که به‌نوعی در جریان پیشرفت‌های سریع و بزرگ کشورهای صنعتی قرار می‌گرفتند، نوع واکنششان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد. دسته اول کسانی بودند که تنها به سطح اول و ظاهری پیشرفت که شامل ظواهر تمدن غرب می‌شد توجه می‌کردند. این سطح توسعه شامل راه‌ها، ساختمان‌ها و ماشین‌آلات و سایر موارد مشابه می‌شد. در این دسته، نگاه ساده‌انگارانه، به شدت احساس می‌شود. این افراد خود به دو دسته تقسیم می‌شدند: گروهی که خواسته‌های ملی داشتند، می‌گفتند ما باید همه چیز را خودمان تولید کنیم و به کشورهای خارجی وابسته نباشیم. در واقع اینها پیشرفت را در ساخت ابزار می‌دانستند و برای جلوگیری از وابستگی می‌گفتند باید خودمان به هر قیمتی ابزار را بسازیم. کتاب «غریب‌دگی» مرحوم آل احمد چنین نگاهی را توسعه می‌دهد اما دسته دوم شامل کسانی می‌شدند که مانند گروه اول توسعه و پیشرفت را در ظاهر و شکل می‌دیدند ولی این گروه می‌گفتند که ما باید همه چیز را وارد کنیم. اینها می‌گفتند باید پیشرفت را وارد کرد. در واقع به جهان مانند یک سوپرمارکت نگاه می‌کردند و اعتقاد داشتند که باید از این سوپرمارکت خرید کرد. گروه سوم یک لایه عمیق‌تر نگاه می‌کردند. اینها به زیرساخت‌های اداری کشور توجه داشتند. این گروه می‌گفتند باید به آنچه موجب ساخته شدن این ابزارها می‌شود توجه کرد. این گروه می‌گفتند که باید زیرساخت‌های اداری را توسعه داد. همین گروه دولت را به عنوان نهادی می‌دانستند که زیرساخت‌ها را مهیا می‌کرد. اینها در واقع توجهشان به جای کالاها و مصنوعات دنیای پیشرفته، معطوف به وجود دولتی بود که بخواهد پیشرفت را ایجاد کند. در نهایت دسته چهارم کسانی بودند که عمیق‌تر نگاه می‌کردند و در این کتاب بر

ضرورت این رویکرد تاکید شده است که مبتنی بر نهادهایی است که آزادی‌های فردی را محور اصلی می‌شناسد. آنچه در اینجا مورد توجه است، این نکته است که این گروه بر این موضوع تاکید داشتند که در دولت باید اراده قوی وجود داشته باشد تا توسعه در کشور رخ دهد اما این اراده باید در چهارچوب نظری اندیشه آزادی و توجه به آزادی‌های فردی باشد. براساس آنچه در فصل‌های ابتدای کتاب آمده، دو گروه در دوره‌های تاریخی در کشور نقش بازی می‌کرده‌اند: یک گروه جریان حاکم بوده است و گروه دوم به مبارزه با این جریان حاکم که معتقد به ظلم آن بوده، می‌پرداخته است ولی این نخله فکری در یک نکته اشتراک داشتند. آنها هر دو می‌گفتند که باید دولت متمرکز و قوی تشکیل شود. گروهی که مبارزه می‌کردند، می‌گفتند دولت برخوردار از قدرت باید صالح باشد. آنها طرف مقابل را متهم می‌کردند که دولت مستقر حاکم از قدرت برای توسعه و پیشرفت و ایجاد عدالت استفاده نمی‌کند. این اندیشه نیروی پیش‌رونده‌ای است که سازمان‌های توسعه‌ای را ایجاد می‌کند. هر دو گروه به این نکته بی‌توجه بودند. اصلا چه تضمینی وجود داشت که اگر دولت متمرکز خیرخواه روی کار آمد، باز هم همان شرایط قبلی را تحت تاثیر قدرت باز تولید نکند. آنچه در این کتاب به آن اشاره می‌شود، شباهت بسیار بالامیان سازوکارهای هر دو طرف است. این کتاب از گونه‌های فکری، نوعی دست‌بندی ایجاد کرده است. همان‌طور که گفتیم، قوت کتاب در جایی است که چهارچوب اندیشه مدرن را معرفی و تعریف می‌کند. البته می‌توان جاهایی را نیز که کتاب کمبود دارد مشخص کرد.

نویسندگان کتاب این ادعا را نداشته‌اند؛ آنها هیچ‌جا اشاره نکرده‌اند که این کتاب الگویی برای ایران است ولی وقتی کتاب خوانده می‌شود، این احساس ایجاد می‌شود که این کتاب قصد داشته الگویی برای مدیریت کشور باشد. به نظر شما این کتاب می‌تواند الگویی برای ایران باشد؟

الگو تعریف دیگری دارد. در الگو به مسائل مشخص تر اشاره می‌شود اما هر رویکردی برای معرفی الگو باید یک مبنای معرفتی داشته باشد. این کتاب بخشی از مبنای معرفتی مدنظر نویسندگان را معرفی کرده است؛ یعنی کتاب یک الگو را معرفی نکرده است. کتاب به‌طور نمونه می‌گوید شما اگر بخواهید به توسعه اقتصادی کشور توجه کنید، باید تعریفی هم برای حقوق فردی و آزادی‌های اجتماعی داشته باشید. این کتاب می‌گوید تا زمانی که چنین تعریفی نباشد، با جابه‌جایی افراد و دولت‌ها همه چیز تغییر می‌کند و هیچ اصلی ثابت و پابرجا باقی نمی‌ماند. به‌رحال یک الگو باید خیلی دقیق‌تر از این باشد. بنابراین به‌نظر من کتاب ادعای ارائه الگو ندارد.

البته یک نکته دیگر هم وجود دارد. نویسندگان کتاب به‌خصوص آقای طبیبیان سابقه اجرایی داشته‌اند. بنابراین وقتی نام ایشان را می‌بینیم انتظار داریم که کتاب خیلی

کتاب به صورت دقیق گفته که توجه به حقوق فردی سنگ زیر بنا و قدمی ابتدایی است؛ به‌خصوص اشاره کرده که حقوق فردی در رابطه با اقتصاد که همان حقوق مالکیت می‌شود، بسیار مهم و اثرگذار است

راهکارهای اجرایی داشته باشد. البته ایشان کار آکادمیک کرده‌اند ولی به‌هر حال بحث‌ها خیلی ملموس نیست. شما چه نظری دارید؟

مخالف هستم. ببینید، زمانی عنوان کتاب یا مقاله را می‌گذارند

● عکس:

عباس کوثری



به‌طور مثال «موانع توسعه در ایران». در این شرایط باید به موانع به صورت دقیق پرداخته شود و راهکارهایی ارائه شود. چنین کتابی واقعیت‌های ملموس را مورد توجه قرار می‌دهد اما کتاب «اندیشه آزادی» استنادات تاریخی خود را حداکثر تا پایان دوره پهلوی قرار داده و اصلا وارد دوره ۳۰ سال اخیر نشده است. تنها اشاره‌ای شده که خواننده متوجه شود اگر بخواهیم در شرایط حاضر هم توسعه داشته باشیم، باید سنگ زیر بنا را درست بگذاریم.

این سنگ زیر بنا را چه دانسته است؟

کتاب به صورت دقیق گفته که توجه به حقوق فردی سنگ زیر بنا و قدمی ابتدایی است؛ به‌خصوص اشاره کرده که حقوق فردی در رابطه با اقتصاد که همان حقوق مالکیت می‌شود، بسیار مهم و اثرگذار است. وجه اقتصادی در این کتاب پررنگ می‌شود و می‌گوید اگر آزادی‌های فردی مجهز به منابع مالی نباشد، می‌تواند به‌سرعت از بین برود. بنابراین ارتباط عرصه اقتصاد و حقوق مدنی را مشخص می‌کند.

البته مطالعه کتاب این احساس را به خواننده می‌دهد که کتاب کاملا برای دوره معاصر است. به‌طور نمونه وقتی در مورد تمرکز اقتصاد دولتی صحبت می‌شود، دهه ۶۰ را به یاد می‌آورد. شما این تصور را قبول دارید؟ البته قبل از آن توضیحی در مورد ارتباط جامعه مدنی و اقتصاد بفرما بید.

اگر در جامعه نهاد بخش خصوصی ایجاد نشود و از درجاتی از قدرت برخوردار نباشد، گفت‌وگو از حقوق اساسی فردی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی (به حوزه فرهنگ اشاره نمی‌کنم، چراکه بحث جدایی دارد) تقریبا بی‌معنی است؛ یعنی حقوق فردی بدون بخش خصوصی قوی ضمانت اجرایی ندارد. اصولا پیشرفت و

توسعه امری تدریجی است. یک‌سری تغییرات در جامعه با مقیاس ماه و سال است و یک‌سری دیگر تغییرات مقیاس ده‌ها سال دارد. بعضی‌ها هم مقیاس صدها سال دارد. تبدیل شدن یک جامعه در حال توسعه به یک کشور پیشرفته به زمان‌های طولانی‌ای نیاز دارد. البته در دهه‌های اخیر به دلیل توسعه ارتباطات، سرعت پیشرفت بیشتر شده است. شرایطی که در دنیا به‌وجود آمده، مقدماتی را ایجاد کرده تا کشورهای در حال توسعه پیشرفت سریعی داشته باشند. با این حال باز هم روند توسعه در کشورها در مقیاس ده‌ها سال است. بنابراین وقتی از این مبنای صحبت می‌کنیم، منظورمان این نیست که در یک جامعه، اول بخش خصوصی قوی شود و بعد از آن، اصولی مانند آزادی‌های فردی بیاید اما در این کتاب یک نکته جالب است. گروه بسیاری که طی ۱۰۰ سال گذشته به عرصه فعالیت برای توسعه آزادی وارد شده‌اند، اندیشه‌ای با پیشینه چپ داشته‌اند. این موضوع البته از فضایی که از ۵۰ سال قبل به صورت جدی در کشور حاکم بوده، نشأت گرفته است. شما توجه داشته باشید که از نظر جغرافیایی کشور ما به شوری نزدیک بوده است که نگاه چپ در آن حاکم بوده است. از سوی دیگر شرایط کلی جهان در آن دوره به شیوه‌ای دیگر بوده است. نگاه به بازتوزیع به دلیل نابرابری‌های زیادی بوده که در جامعه ما وجود داشته است. از سوی دیگر در جهان نگاه سوسیالیستی حاکم بوده است. بنابراین زمانی که این اندیشه‌ها در کشور مورد توجه قرار گرفت، اتفاق عجیبی رخ نداد. سوسیال دموکراسی وارد اروپا هم شد و به سرعت در اروپای غربی گسترش یافت. بنابراین در آن دوره نگاه چپ عجیب نبوده است ولی تداوم این نگاه خیلی نگران‌کننده شد؛ چراکه بانی‌های اصلی این تفکر

از این طرز نگاه دست برداشتند ولی اندیشمندان ما همچنان به دنبال آن بودند؛ به‌طور مثال شوروی از این نگاه دست برداشت یا اروپا به صورت کامل به اصالت خود بازگشت یا در منطقه‌ای دیگر می‌بینیم که چنین چه می‌کند ولی در ایران به دلیل اینکه تفکرات چپ وارد عرصه روشنفکری شد و پس از آن، تفسیرهای دیگری بر روی آن صورت گرفت، ماندگاری بیشتری پیدا کرد. متفکران ما تفسیری که از جامعه ارائه کردند با بازتوزیع و برخی مسائل این‌گونه همخوان و همراه شده بود. این اندیشه به مرور زمان به کتب ما هم وارد شد. این تفکر به اختیارات و حقوق بسیار زیاد برای دولت اعتقاد دارد. حتی خیلی از متفکران ما در عرصه اقتصاد مفاهیمی ارائه دادند که بر پایه این اندیشه بود. اساسا در این رویکرد مالکیت امری اعتباری اعلام شد. از همین‌رو چنین اندیشه‌ای در کشور و نگاه متفکران و مردم ماندگاری پیدا کرد. در ابتدای این بحث هم به اهمیت کتاب اشاره کردم که اهمیت اصلی آن در معرفی مبنای اندیشه‌ای اقتصاد آزاد است.

آقای دکتر، یک نکته را شما روشن بفرمایید. نویسندگان در چارچوب همان اندیشه‌های خودشان از برخی مفاهیم مانند عدالت چه تعریف مشخصی ارائه کرده‌اند؟ نکته دیگر به لحن نویسندگان مربوط می‌شود. از برخی بخش‌ها احساس می‌شود لحن‌ها قدری آرام‌تر شده است. از واژه «آرام‌تر» به این دلیل استفاده کردیم که نگوییم «منطقی‌تر»، چراکه پیش از این هم حرف‌ها در چارچوب منطق بوده است اما مثلا زمانی که در مورد قانون کار صحبت می‌کنند، می‌گویند قانون باید برخی از موازین به‌خصوص حقوق کارگران را رعایت کند و.... شما چه نظری در این مورد دارید؟

در مورد عدالت شما را ارجاع می‌دهم به کتاب «اقتصاد و عدالت اجتماعی» که در آن کتاب رویکرد به عدالت به صورت دقیق معرفی شده است. البته شما گفتید «آرام‌تر» ولی من می‌خواستم نکته‌ای در مورد نقش دولت بگویم تا این ابهام شما در مورد «آرام‌تر» با «تندرتر» برطرف شود. ما باید نقش دولت را مشخص کنیم. به نظر من یکی از شاخص‌های توسعه اقتصادی کیفیت دولت‌هاست. کیفیت دولت تناسب دقیقی با سطح توسعه یافتگی دارد. اگر دولت ضعیف باشد، نمی‌تواند از امکانات استفاده کند یا از ابزارهایی که در اختیار دارد، به‌خوبی بهره نمی‌گیرد. بنابراین کشور توسعه پیدا نمی‌کند. به یاد دارم زمانی یکی از مسؤولان شوروی سابق پس از فروپاشی مصاحبه‌ای کرده و در آن گفت‌وگو نقل کرده بود: «ما کشور توسعه‌نیافته نیستیم. ما کشوری هستیم که غلط توسعه یافته‌ایم.» ایشان می‌گفت اگر ما را با یک کشور توسعه‌یافته مقایسه کنید، می‌بینید که زیربناها مانند راه و کارخانه‌ها را داریم ولی توسعه پیدا نمی‌کنیم. دولتی ممکن است مانند شوروی فاسد باشد یا دولتی

به یاد دارم زمانی یکی از مسؤولان شوروی سابق پس از فروپاشی مصاحبه‌ای کرده و در آن گفت‌وگو نقل کرده بود: «ما کشور توسعه‌نیافته نیستیم. ما کشوری هستیم که غلط توسعه یافته‌ایم.»

دیگر مانند برخی از کشورهای آفریقایی ضعیف باشد. بنابراین این نکته بسیار مهم است که هر جایی در مورد اهمیت آزادی‌های فردی صحبت می‌کنیم، متناظر با آن دولت را هم معرفی کنیم؛ مثلا بگویم که آزادی‌های اجتماعی با شاخص‌های مشخص به دولتی با چه

خواصی نیاز دارد. در این کتاب اشاره شده برخی‌ها با حقوق و آزادی مخالف بوده‌اند؛ چرا که آزادی را با هرج و مرج یکی می‌دانسته‌اند. حالا در اینجا به اقتصاد آزاد اشاره هم شده است ولی اقتصاد آزاد به‌هیچ عنوان به‌معنای بی‌دولتی نیست. اقتصاد آزاد اتفاقا به دولتی قوی نیاز دارد؛ منتها دولتی که در عرضه کالا‌های عمومی قوی است، دولت که می‌تواند امنیت برقرار کند، دولتی که سیاست‌های خوبی را اتخاذ کند و دولتی که نظم را برقرار کند که ایسن با بی‌دولتی یا آنارشسیسم بسیار متفاوت است. اگر دولت به این نکات توجه نداشته باشد، در ابتدایی‌ترین مرحله، آزادی‌های فردی از میان می‌رود. در نتیجه رشد و پیشرفت هم نخواهیم داشت. در کتاب «اقتصاد و عدالت اجتماعی» به این نکته اشاره شده که، هم دولت به خوبی معرفی شود و هم بخش خصوصی تعریف شود. در این مفهوم دولت به معنای توانمندسازی است. این یعنی دولت اجازه ندهد فقرا همچنان فقیر بمانند. دولت باید مانع از توسعه فقر و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر شود. در واقع دولت باید از طریق تجهیز منابع و ارتقای قابلیت‌ها مانع از توسعه فقر شود.

احساس نمی‌کنید این تعریفی که ارائه می‌دهید، در دسر آفرین باشد؟ دولت‌هایی با همین تعریف می‌توانند به‌طور مثال توزیع و بازار را در اختیار بگیرند. آنها می‌توانند تنظیم بازار را به عنوان نقش دولتی تعریف کنند.

ببینید، پاسخ این پرسش را با موضوعی دیگر می‌دهم. یک نکته بسیار مهم وجود دارد؛ هیچ دولتی نمی‌تواند بگوید که در برابر فقر مسؤولیتی ندارد. اتفاقا به نظر من کفایت دولت‌ها را باید در نحوه مواجهه آنها با فقیرترین فقرا سنجید؛ منتها مهم راهی است که برای مبارزه با فقر انتخاب می‌شود. باید ببینیم دولت برای این هدف چه روشی را انتخاب می‌کند. اگر روشی را انتخاب کردید که در ظاهر میانبر است ولی در عمل به تشدید فقر کمک می‌کند، این بسیار بد است. این امکان وجود دارد که دولت‌ها روشی اتخاذ کنند که نشان دهد قصد یاری فقرا را دارند ولی نتیجه عکس بدهد. حتی اگر نیت دولتمردان هم خوب باشد باز هم عملکرد مهم است. اصلا در سیاست ما با نیت کاری نداریم. نیت در روابط فردی معنا دارد. در اداره کشور علم باید قضاوت کند که آیا راه درستی رفته شده یا نه. در این شرایط اصول اقتصادی مانند شیوه اخذ مالیات، توزیع، عدالت و این مفاهیم معنا می‌یابد. در بحث قبلی به یک نکته اشاره کردیم؛ مفاهیمی مانند سوسیال دموکراسی در کشور‌های غربی تغییر پیدا کرده است. شما ببینید، در کشور‌های غربی احزایی با اندیشه چپ وجود داشتند و در حال حاضر هم فعال هستند ولی در محتوا تغییر کرده‌اند، مانند حزب کارگر در انگلیس که در انگلیس دوران معاصر شباهتی با حزب کارگر دهه ۷۰ میلادی ندارد. در بخش راست هم همین جریان حاکم شده است؛ یعنی احزاب راست هم از تندروی دهه ۷۰ دست برداشته‌اند و در دوران کنونی به یک فضای منطقی رسیده‌اند. این رویکرد موجب شده تا راهکار‌های منطقی و درست برای جامعه اندیشیده شود؛ به‌طور مثال رویکرد به عدالت اجتماعی و خدمات اجتماعی در بسیاری از کشور‌های غربی اصلاح شده و نتیجه مناسب کنونی، محصول این دگردیسی و اصلاح است؛ البته این در یک طیف بررسی می‌شود؛ یعنی شرایط از آلمان تا سوئد در مورد مفاهیم این گونه متفاوت و در نوسان است ولی در همه این کشور‌ها می‌بینید که رضایت‌منندی عمومی وجود دارد؛ یعنی سطح رفاه عمومی به گونه‌ای است که همه به یک نسبت راضی می‌شوند.

شما به کشورهای اروپایی اشاره می‌کنید. در این کشور‌ها تفکر‌ها به مرور زمان تغییر کرده‌اند اما در ایران دو حالت

وجود دارد، در دهه ۶۰ بحث‌های چپ و راست بود ولی در دهه‌های دیگر این نزاع‌ها حداقل به صورت روشنی نبود؛ یعنی در مورد خصوصی‌سازی بحثی نبود که خصوصی‌سازی نباشد یا اصل ۱۴۴ اجرا نشود. این حرف‌ها در دهه ۶۰ با واکنش تند مواجه می‌شد ولی در دهه‌های بعدی این‌طور نبود. با این حال چطور است که همچنان مشکل داریم؛ یعنی خصوصی‌سازی با سرعت کم پیش می‌رود یا نرخ بیکاری همچنان دو رقمی باقی می‌ماند؟

به هر حال در اروپا برداشت‌های سیاستمداران به هم نزدیک شده است. شما گفتید در ایران دیگر دعوای چپ و راست اقتصادی نداریم ولی من به شما می‌گویم که نگاه به بسیاری از موضوعات عمق ندارد. به‌طور نمونه عرض می‌کنم؛ در حال حاضر بحث‌های جدی‌ای در مورد نحوه خصوصی‌سازی وجود دارند. این نشان می‌دهد که ما جمع‌بندی مناسبی در این مورد نداریم. اصل حرف این است که اقتصاد باید از دولت به بخش خصوصی انتقال پیدا کند ولی در مورد اینکه بخش خصوصی چیست یا کیست، بحث‌های بسیار جدی‌ای وجود دارد. شما توجه کنید، در دنیای امروز یکی از اصلی‌ترین مبانی توسعه اقتصادی تعامل با دنیاست ولی ما هنوز در این مورد جمع‌بندی نداریم. بنابراین در زمینه توسعه اقتصادی با کاستی‌های جدی‌ای مواجه هستیم. البته تجربیات زیادی داشته‌ایم ولی این تجربیات در اشخاص است و اشخاص هم به صورت مداوم تغییر می‌کنند و از همین‌رو توسعه اقتصادی به صورت دقیق باقی نمی‌ماند. تغییرات محتوایی باید به‌مرور زمان به علم تبدیل شود ولی می‌بینیم که در ایران چنین نشده است. همیشه در ایران افراد جدیدی داریم که ایده‌های جدیدی دارند. بنابراین اساسا انباشت تجربه وجود ندارد.

ولی توجه داشته باشید به‌طور نمونه شما در یک دوره‌ای با بسیج اقتصادی مخالف بودید. از سوی دیگر برخی می‌گفتند باید بسیج اقتصادی ادامه داشته باشد اما در دوره کنونی در مورد اصل ۱۴۴ این‌طور نیست؛ یعنی همه می‌گویند که اجرایی شود.

یک تفکر می‌گوید آزادسازی مقدم بر خصوصی‌سازی است. شما ببینید، ما هنوز در مورد این مسائل مشکل داریم؛ یعنی نیاز به زمان و بحث بیشتری در مورد مبانی داریم. بنابراین مساله این است که آیا پارادایم فکری اقتصاد آزاد در کشور، پارادایم پذیرفته شده‌ای است؟ اگر جواب منفی است، یعنی هنوز کار و راه بسیاری پیش‌رو داریم تا یک چارچوب فکری برای اقتصاد و دولت ارائه دهیم. سوال این است که آیا ما همگرایی داریم یا نه؟

و نکته پایانی در مورد کتاب؟

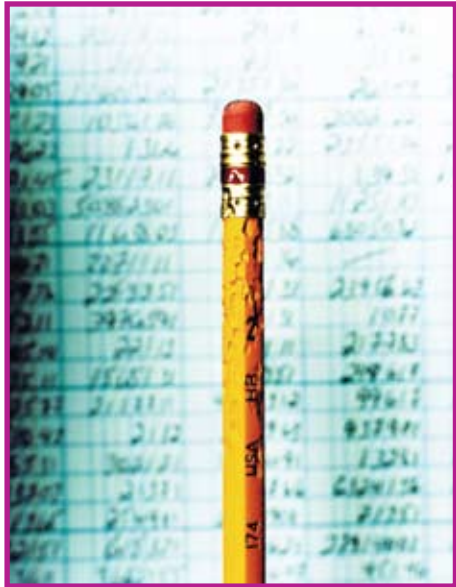
شاید بتوان گفت آنچه مطالب این کتاب را تکمیل می‌کند، باز کردن یک دریچه دیگری است در مورد اینکه چرا شرایط این‌گونه است. در این کتاب مجموعه‌ای از واقعیت‌های مستند ارائه شده است. کتاب می‌گوید کسانی که می‌خواستند آزادی‌هایی در کشور پیاده کنند، ساختار فکری مشخصی داشته‌اند که میان ساختار فکری آنان و جریان حاکم، مشابهت‌هایی بوده است. این کتاب می‌گوید این تفکر منجر به پیشرفت و توسعه نمی‌شود و باید این اصلاح شود ولی سوال این است که چرا شرایط این‌گونه بوده است؟ یعنی افرادی که در کشور حاکم بوده‌اند، چرا تفکری این‌گونه داشته‌اند؟ و سوال اساسی دیگر این است که چرا تفکری مانند اقتصاد آزاد در مبانی فکری حاکم نشده است؟ این موضوعی است که می‌توان در قالب آثار تکمیلی‌تر شاید با رویکرد غالب اقتصادی – سیاسی به آن پرداخت. 🇮🇶

اقتصاددانان روشنفکر درباره نسبت روشنفکری و اقتصاد

ل روشنفکران ایران فارغ از مذهبی و غیرمذهبی، متجدد و متعهد به سنت، از دوران ناصری تا به امروز همواره بر سیاقی رفته‌اند که اگر چه وامدار مظاهر مدرنیته بوده اما گویی روح و قوه محرکه مدرنیته و آنچه از دوران رنسانس تا عصر روشنگری نمود بارز داشت را نه در کلام و عمل که در مخیله خود نیز نداشتند. فراموش نکنیم ایرانیان همواره با این پرسش روبه‌رو بودند که چرا غرب توسعه یافت و ما عقب ماندیم؟ و پاسخ مسلما در آنجا بود که غرب دچار یک دگردیسی عمیق فکری شد و این نیز نه در دوره متاخر و قرن بیستم و رویکرد پست‌مدرن که شاید چندین قرن قبل تر و از انقلاب صنعتی باید جست‌وجو می‌شد. مساله آنجا بود که «انباشت سرمایه» چگونه رخ داد؟ «ابتکارات علمی» چرا به داشت و اصولا مشخصات این «آزادی» که بندهای ذهن و عمل انسان غربی را یک به یک پاره کرد چه بود؟ راه نه در کلام هگل و نیچه و هایدگر و سوسیالیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها که خود محصول «پس» از پیشرفت بودند بل در ادبیات اندیشمندانی بود که جهش و پیشرفت بزرگ را ممکن کردند. با اطمینان می‌توان مدعی بود که تا دوره اخیر اکثریت قریب به اتفاق جریان روشنفکری ایران راه‌حل‌ها را برای معمсай «عقب‌ماندگی» در آدرس‌های اشتباه جست‌وجو می‌کردند و دغدغه‌های متأخر غرب را به شکلی ایرانی متجسم می‌کردند اما گویی امروز جریان روشنفکری ایران کمی تغییر کرده است اما چرا می‌توان چنین ادعایی را مطرح ساخت؟

در دوره اخیر می‌توان تک ستاره‌هایی را در میان روشنفکران ایرانی یافت که از جهات بسیار رایج روشنفکری متمایزند و شاید از همین‌رو باشد که این معدود اندیشمندان به دلایل بسیار نمی‌خواهند نام روشنفکر را یدک کشند اما به هررو چه از حیث دغدغه‌هایی که دارند و چه از نظر مخاطبان و چه از منظر تأثیری که بر جامعه ایرانی می‌گذارند، باید آنان را روشنفکر خواند اما روشنفکرانی فارغ از آنچه ایران به خود دیده است.

اولین مشخصه این گروه آن است که برخلاف دیگران، اینان از علم اقتصاد برخاسته‌اند. تا پیش از این جریان روشنفکری ایران بیشتر متأثر از جامعه‌شناسان، فیلسوفان، تاریخ‌دانان، اساتید علم سیاست و حتی علوم فنی بود، لیک این گروه بیش از آنکه بتوان آنان را در ذیل عنوان روشنفکر قلمداد کرد. به تمسام معنی اقتصاددان هستند. این مشخصه اصلی خصوصیات دیگر را با خود به همراه دارد و مهم‌ترین آن، شناخت کاملتر و بهتر از جهش اقتصادی غرب است. به دیگر سخن، این گروه به خاطر علمی که در آن تخصص دارند نظام «سرمایه‌داری» و «بازار» را بیش از دیگر اندیشمندان می‌شناسند و خودبه‌خود پاسخ‌های جامع‌تری درباره «چرایی»



پویا جیل حاملی کارشناس اقتصادی

عقب‌ماندگی جامعه ایران و «چگونگی» رسیدن به مدرنیته دارند. اینکه چرا در غرب «انباشت سرمایه» صورت گرفت؛ به تمام معنی پرسشی است. اقتصادی که از دل آن «کارایی بازار» نمود می‌یابد و اینکه چرا بازار کارا شد در «آزادی» بازیگران این بازار نهفته است و اینکه چه چیز نمود این «آزادی» است، «حقوق فردی» را رخ می‌کشد. پرسش‌های اقتصادی که باز کردن هر یک، همان گفتاری است که مخاطبان روشنفکران از آنان انتظار دارند.

این اندیشمندان اقتصادی چون محمد طبیبیان به‌خصوص در اصلاح نگرش نسبت به «آزادی» و «فرد» بر جریان روشنفکری تأثیر گذارده‌اند. تا پیش از این جریان غالب همواره راه «سوم» و «میانی» که سعی در جمع کردن ارزش‌های فردی و اجتماعی داشت را راه نجات می‌دانستند، لیک این اقتصاددانان با نشان دادن تناقض‌های درونی این رویکرد، بر فرد به‌عنوان هسته مرکزی در اندیشه مدرن تأکید کردند و «حقوق طبیعی» را تنها معیار برای چهارچوب‌بندی قوانین و حدود آزادی دانستند و کارایی بازار را برای تحقق توسعه‌یافتگی مشروط به آن دیدند. چنین دیدگاهی کاملا منطبق بر اندیشه برخی فیلسوفانی چون جان لاک است که در ابتدای جهش بزرگ غرب می‌زیستند. به عبارت بهتر این اندیشمندان همان گوهری را در دست دارند که اندیشمندان دیگر ایرانی به دلایل مختلف بدان توجه نمی‌کردند.

اگر تا پیش از این روشنفکران موانع تاریخی ایران را در چهارچوب استعمار و استبداد شکل‌بندی می‌کردند و نقشه راه را در استقلال و دموکراسی می‌دیدند؛ این اقتصاددانان شکاف‌های عقب‌ماندگی را با ابزار «اصالت فرد» تحلیل می‌کنند و پر کردن این شکاف‌ها را در تحقق «حقوق فردی» می‌دانند. به هررو این گروه از اندیشمندان در دو دهه گذشته و با فروپاشی بلوک‌شرق، مخاطبان بیشتری را به خود جذب کرده‌اند، لیک نباید فراموش کرد که استقبال از این جریان فکری شاید هنوز به پای گروه‌های رقیب نرسیده است. 🇮🇶

مناقشه در سردر

آیا اکران سینماها دولتی می‌شود؟

زاده سهرابی
محمدحسین احمدی

اعلام سیاست‌های جدید معاونت یکی از مهمترین هنرهای کشورمان یعنی سینما در دو ماه گذشته محل مناقشه بسیار اهالی سینما و خصوصا اصناف با دولت شد. مناقشه‌ای که باعث شد مهم‌ترین بخش آن یعنی طرح اصلاح و ساماندهی حوزه اکران و نمایش فیلم‌های سینمایی با نامه معاون اول سینمایی به مدیر کل نظارت و ارزشیابی فعلا متوقف شود. نامه‌ای که خود آن هم محل مناقشه شد. نامه‌ای که در آن برخی سینماگران معترض متهم به تقابل با مدیران جدید سینمایی شدند. پرونده‌ای که پیش روی شماسست نقی است به درون سینما، امروز سیاست‌های دهه‌های گذشته در حوزه اکران و شنیدن حرف‌های اهالی سینما در این وادی....

بیداری اوییل



بعضی‌ها ماموریت سیاسی دارند

گفت‌وگو با سید علیرضا سجادی‌پور، مدیر کل نظارت و ارزشیابی معاونت سینمایی درباره دفترچه

سیاست‌های معاونت سینمایی

لزاده سهرابی شاید باید این دو ماه اخیر را در سینمای ایران دو ماه تب نامید. تبی که به درستی نشانه‌ای از وجود یک بیماری در عرصه سینماست. اما پی بردن به علل و عوام این تب و بعد احیانا تجویز یک تب‌بر مناسب خود نیازمند حضور پزشکی کار بلد بر بالین این بیمار است. شاید باید گفت که این تب از اواخر خردادماه و اعلام سیاست‌های جدید معاونت سینمایی در بخش‌های به قول این معاونت، میانی رویکردها، شیوه‌های اجرایی، حمایت‌ها، زیرساخت‌ها و بایسته‌ها بروز پیدا کرد؛ سیاست‌هایی که برای نخستین بار نه مستقیم از سوی معاون سینمایی بلکه از سوی مدیر کل نظارت و ارزشیابی معاونت سینمایی اعلام شد که به نظر بسیمنگران مهم‌ترین درونمایه این دفترچه سیاستگذاری حذف دخالت اصناف در تصمیم‌گیری‌ها خصوصا در مهم‌ترین پرونده آن یعنی اکران فیلم‌ها بود. البته جز، جز، این دفترچه مورد بحث اهالی سینما بوده و هست اما پس از مخالفت‌های بسیاری برخی از اهالی سینما و بیاتیه‌ها و نامه‌ها، این نامه معاون سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود که با خطاب قرار دادن سید علیرضا سجادی‌پور، مدیر کل نظارت و ارزشیابی معاونت سینمایی و بیان اینکه به دلیل عدم آمادگی و مشارکت جدی اهالی سینما اجرای این طرح که وی همچنان از آن حمایت کرد، به تعویق افتاد و کمی قائله خوابید. اما همه اینها به معنای خوابیدن تب و بهبود بیمار نبود که بنا به متن نامه جواد شمقدری، معاون سینمایی و گفته سید علیرضا سجادی‌پور در گفت‌وگویی که پیش روی شماست این طرح صرفا به تعویق افتاده است.

برای وقتی که خود صنف افراد نامناسب و بی منطق را که سنگ اندازی می‌کنند، کنار بگذارند.

پس پرونده طرح بسته نیست؟

اصلا. حتما ما وارد بحث ساماندهی اکران می‌شویم و این، یکی از دغدغه‌های اصلی ماست و معتقدیم هر چه این کار جلوتر بیفتد بهتر است چون کارهای دیگری داریم که باید به آنها برسیم. البته اگر عده‌ای که مدام از آب گل آلود ماهی می‌گیرند ما را راحت بگذارند. ما معتقدیم وضع فعلی اکران بسیار نابسامان است.

بگذارید از همین جا شروع کنیم. شما به این نتیجه رسیدید که وضعیت فعلی اکران ناایسته و نابسامان است و دنبال طرح جدید برای اکران فیلم‌ها رفتید و به این طرح و سیاست‌ها رسیدید. ممکن است توضیح بدهید این روال و رسیدن به طرح چگونه طی شد؟

ببینید الان فرصت ورود به این بحث نیست و فعلا شخصا پرونده را بسته‌ام و ضرورتی نمی‌بینم وارد جزئیات آن شوم اما اجمالا عرض می‌کنم، در برنامه‌ریزی که برای سامان دادن وضعیت سینمای کشور داشتیم اکران، یکی از مهم‌ترین بخش‌ها بود و از اول هم مهم‌ترین معضل سینمای کشور را در بخش اکران و توزیع یعنی بازاریابی داخلی و خارجی می‌دیدیم که به شدت نابسامان و بی حساب و کتاب و بر اساس تصادف است. بازاریابی خارجی را می‌شود گفت کاملا تعطیل است. این بخش مطلقا بی‌صاحب است و این همه تلاش برای سینمای کشور می‌شود اما با کمال تعجب مدیریت سینمای کشور طی بیش از ۱۰ تا ۱۲ سال گذشته مهم‌ترین بخش یعنی توزیع و بازاریابی و اکران را اساسا به حال خود رها کرده بود. درست مثل باغبانی که به زحمت تلاش می‌کند بذر فراهم کند، زمین را شخم می‌زند و آبیاری می‌کند و تمام مدت مواظب است تا محصول به بار نبنشیند اما وقت درو که می‌رسد می‌گوید ولش کن. هر کس خواست می‌آید می‌بردش و این، جزو اولین چالش‌هایی بود که ما در برنامه‌ریزی‌مان با آن رو به رو شدیم اما اتفاقا به خاطر پیچیدگی آن گذاشتیم جزو آخرین موضوعاتی باشد که واردش شویم.

مگر این امر اکران به شورای صنفی واگذار نشده بود؟ پس بی‌صاحب بودنش و به حال خود رها شدنش را نمی‌فهمم؟
شورای صنفی هم از وضعیت راضی نیست. من عرض کردم طی آخرین جلساتی که خودم با شورا داشتم اکثریت، موافق طرح بودند. **خب با توجه به اینکه اقلیت مخالف مشخص هستند، نمی‌خواهید مساله را باز تر کنید؟**

نه، من وقتی مساله‌ای را فریز می‌کنم با همه جزئیاتش فریز می‌کنم و هر وقت لازم شد از فریز در می‌آورم و متناسب با شرایط تغییرات لازم را می‌دهم.

اما شما می‌فرمایید قرار است وقت مناسب این طرح اجرا شود.

الان بحث‌های خوبی صورت صنف در گرفته است. موافقان و مخالفان دارند صحبت می‌کنند. انشاءالله خود صنف به جمع‌بندی مشخص می‌رسد. هر چند ما منتظر آنها نیستیم و برنامه‌ریزی و زمان‌بندی خود را داریم. می‌خواستیم کمی اجرای طرح را جلو ببندازیم منتها با مشورت با آقای شمقدری و دیگر مدیران تصمیم گرفتیم در همان زمان‌بندی خودش کار را اجرا کنیم.

یعنی الان نمی‌توانیم وارد نقد این سیاست‌ها بشویم؟ مثلا نقد منوط کردن اکران فیلم‌ها به ثبت نام در جشنواره که جای بحث بسیاری دارد؟

من خودم علاقه‌مند این موضوع هستم و از اختیارات اداری‌ام استفاده

● عکس:
عباس کوثری

می‌کنم و اجازه نمی‌دهم فیلمی که در جشنواره نبوده و خودش را به جشنواره نرسانده بیاید و امکان اکران استفاده کند.

ببینید بحث منوط کردن اکران به این موضوع چند اتفاق را به همراه دارد. اولاً فصل‌بندی فیلم‌ها به هم می‌ریزد. فیلمی هست که فرض کنید احتیاج دارد در فروردین تولید شود اما با این طرح باید صبر کند تا به جشنواره برسد و بعد در جدول اکران قرار بگیرد. یعنی چیزی حدود بیش از یکسال سرمایه‌ای می‌خوابد.

مثلاً فروردین چه مشخصه خاصی دارد که فیلم‌ها باید در آن تولید شوند؟

به هر حال ما چهار فصل در تهران داریم و نمی‌توانیم بگوییم هیچ فیلمی فصل‌ها برایش مهم نیستند.

خیر، فیلم‌های زمان‌دار فیلم‌هایی هستند که بخواهند از فضای پاییزی استفاده کنند یا زمستانی. فضای بهاری و تابستانی یکی است و فضای معمول و مرسومی است و زمان‌بندی خاصی ندارد.

اصلاً فرض کنید بخواهد فیلمی در شش ماه اول سال تولید شود. باید صبر کند و به جشنواره برسد و بعد سال بعدش اکران شود.

بله، همان زمان مطمئناً خیلی فیلم‌ها در نوبت اکران هستند. در جشنواره قبلی شرکت کردند و تازه به همه آنها شاید امکان اکران نرسد. طبیعی است در این فضا عده‌ای که به هیچ‌وجه این صف را رعایت نکرده فوراً فیلم را تولید کرده و می‌خواهند اکران شود ما اجازه آن را ندهیم. در جدول بندی که کاملاً رعایت کردیم اما خارج از جدول بندی، من کاملاً کنترل می‌کنم و اجازه نمی‌دهم.

یعنی این حق را برای سینماگران قائل نیستید که نخواهند در جشنواره شرکت کنند؟

اگر نخواهند شرکت کنند باید بروند در انتهای صف اکران. ممنوع‌الاکران که نمی‌شوند.

درست است اما ما سینمایمان دیگر خیلی دولتی می‌شود. مگر حضور در جشنواره دولتی شدن است؟

به هر حال دولت این جشنواره را برگزار می‌کند!

امسال ۸۴ فیلم برای جشنواره ثبت نام کرده‌اند اما ۲۴ فیلم امکان شرکت در مسابقه را داشتند ولی ما همه را به عنوان فیلم‌های حاضر در جشنواره ارزیابی می‌کنیم.

ببینید سینمای ما از پروانه ساخت تا نمایش همه دولتی است…

شما سینمایی در دنیا سراغ دارید که بدون مجوز فیلمی تولید شود؟

یعنی منوط کسب مجوز هستند و یا حضور در جشنواره؟

در خود انگلیس شورایی هست که حتی فیلم‌های تلویزیونی را ارزیابی و درجه‌بندی می‌کند و محدودیت می‌دهد و حتی به برخی

نمایش داده نمی‌شود!

در دوره ما این اتفاق نیفتاده و سعی می‌کنیم معضل را حل کنیم.

اینکه شما سعی می‌کنید حل کنید یک بحث دیگر است…

ببینید اشتباهات زیادی در دوره مدیران قبلی صورت گرفته و ما خود منتقدش هستیم و سعی می‌کنیم آنها را رفع کنیم اما به شدت به مجوز اعتقاد داریم. صراحتاً بگویم این را یک روشنفکر بازی کاملاً متظاهرانه می‌دانم و معتقدم کسانی که به مجوز اعتقاد ندارند مطلقاً منط ندارند و انگار دارند برای یک عده آدم نا آگاه میتینگ سیاسی می‌دهند که رای جمع کنند. هر کس کوچکترین اطلاعاتی از مکانیزم سینما در ایران و دیگر نقاط دنیا داشته باشد می‌داند سینما بدون کنترل امکان ندارد و آنهایی که شعار بدون مجوز می‌دهند در خلوت خواهند گفت که این، شعار تو خالی‌ای بیش نیست. اگر بگوییم مجوز نمی‌خواهیم یعنی قانون نمی‌خواهیم.

یعنی مجوز نیست. بحث این است که چه کسی مجوز بدهد و سلیقه‌ای نباشد و مجوز را از چه منظری بدهد یا ندهد.

این بحث دیگر است. منظورمان این است که قانون نداریم. ولی من می‌گویم ما قانون داریم اما قبول دارم جاهایی سلیقه‌ای عمل می‌شد. از اولی که ما آمدیم گفتیم مقررات را شفاف باید بیان کنیم و اعلام شوند و بر اساس آن عمل شوند.

الآن آیین‌نامه‌ها دست همه هست و اولویت‌ها را هم گفته‌ایم که کسی نگوید اینها روی شانس و سلیقه شخصی و ارتباط است. حتی بحث ما صفر و صد نیست. یعنی یک فیلم یا برای همه خوب است یا اگر برای اقتشاری خوب نیست کلاً بگذاریمش کنار. نه. برخی فیلم‌ها برای برخی اقتشار مناسب نیست چرا همه را از دیدنش محروم کنیم؟ اینها را با لیبیل سنی عرضه می‌کنیم. یا برخی فیلم‌ها مختص برخی مناطق کشور است. مثلاً فیلمی که درباره دختران فراری است ممکن است فقط برای اکران در تهران مناسب باشد و برخی شهرهای بزرگ. این اتفاقاً خیلی منطقی است. برخی از این قانون کاملاً مدرن و مشخص هم عصبانی می‌شوند چون مأموریت حزبی دارند.

بباید این بعضی‌ها را کنار بگذاریم…

نه، اتفاقاً این بعضی‌ها تریبون‌های جالبی دارند و برخی نشریات و… حرف‌م این است که این افراد حتی از این بحث منطقی این تلقی را می‌کردند که مایی احترامی می‌کنیم به شهرهای کوچک و آنها افره‌نگی نمی‌دانیم. می‌گفتیم این چگونه تفسیری است. اگر بگوییم فیلمی برای زیر ۱۶ سال مناسب نیست آیا بی‌احترامی به زیر ۱۶ ساله‌هاست؟

در حالی که ما می‌خواهیم دوره اکران بگذاریم برای فیلم‌هایی که هیچ‌گونه شانسی برای اکران در کشور نداشتند. مثل فیلم‌های آقای کیارستمی که به خاطر عدم علاقه خودشان یا دیگر مسائل خیلی فیلم‌هایشان دیده نشده در حالی که می‌شود این فیلم‌ها را در دوره‌های خاص برای علاقه‌مندان خاص نمایش داد.

یعنی کجا؟ چطور؟

یعنی طراحی نمایش فیلم برای مخاطب خاص در تهران و چند شهر بزرگ.

برگردیم به عقب؛ شما می‌فرمایید نداشتیم فیلمی که پروانه نمایش بگیرد و اکران نشود.

در دوران ما نبود.

تکلیف فیلم صد سال به این سال‌ها چه می‌شود؟

این فیلم با اصلاحاتی پروانه نمایش گرفته و فیلم‌هایی چنین که دورانی را از سر گذرانده‌اند و فیلم‌های توقیفی محسوب می‌شوند در یک جدول زمانی خاص و با هماهنگی معاونت سینمایی اکرانشان مقدور است و با

همان لیبیل‌گذاری زمانی و مکانی.

واگر برگردیم به بحث اصلی همچنان معتقدم داستان شرط پر کردن فرم جشنواره برای اینکه فیلمی اکران عمومی بگیرد.

یکی از سیاست‌های ما هر چه محترم شمردن جشنواره‌های اصلی کشور است. چون این جشنواره‌ها ویرتین اصلی سینمای کشور هستند. بسیاری از سینماگران، مشتاق حضور در جشنواره هستند. با گرمی و شور فراوان تلاش می‌کنند که فیلم‌هایشان را به جشنواره برسانند و ما می‌خواهیم این مهم‌ترین جمع سینمایی کشور را گرمی بیشتری بدهیم. هرگز نمی‌خواهیم تلاش و گرمی این جمع بزرگ، تحت الشعاع برخی اداهای خاص افرادی قرار بگیرد که به نوعی برای خودشان عدم شرکت در جشنواره نوعی ادا شده. اینها اگر جایزه جشنواره فجر را بگیرند با آن هزار تا عکس یادگاری می‌اندازند اما چون احتمال این را می‌دهند که با حضور در جشنواره و در رقابت با بقیه مطرح نشوند می‌آیند و با یکسری اداها مانع می‌شوند. شما ببینید این زمزمه کم کم داشت عادی می‌شدد که برای اینکه برای بیگانگان خودشان را لوس کنند می‌گفتند حضور برای مادر جشنواره فجر و جوایزش اهمیت ندارد. ببخشید پس چرا وقتی از بخش مسابقه کنار گذاشته می‌شوند صدایشان به آسمان می‌رود؟ اگر مدیریت سینما به این رفتار نابه‌جا بی‌توجهی می‌کرد به سینماگران دیگر بر می‌خورد.

من می‌گویم حرف شما کاملاً قبول اما وقتی عده سینماگرانی که جشنواره ذاتاً برایشان مهم است بسیار زیاد است چرا چنین قانونی بگذاریم؟

این احترام به اکثریت است.

اما شبیهه اجبار حضور هر کدام از سینماگران در جشنواره پیش می‌آید؟

ما گفتیم اجباری نیست. هر کس می‌تواند در جشنواره شرکت نکند. من بارها گفته‌ام اولویت ما حضور در جشنواره است و نگفتم تنها شرط.

سینماگری است که در این شرایطی که تولید فیلم بالاست و امکان اکران کم، از این اولویت چشم‌پوشد؟ در واقع این اولویتی که شما می‌گویید یعنی همه ظرفیت اکران.

نه، ممکن است فیلم‌ها و آثاری بدون سوءنظر امکان حضور در جشنواره را پیدا نکرده باشند اما همان افرادهم باید بدانند اولویت اکران نیستند. گفتم اولویت و نه ممنوعیت. بله، اینقدر هم تعداد حاضرین در جشنواره زیاد است که شاید به بقیه وقت نرسد. به هر حال سیاست ما در کوتاه‌مدت ارج گذاشتن هر چه بیشتر به جشنواره فجر است. برای همین افرادی که زمزمه بی‌اعتنایی به جشنواره پارسال را داشتند از همین حالا بدانند از دایره حمایت‌های ما خارج هستند

به بحث ۵۰ فیلمی برسیم که پروانه ساخت می‌گیرند و مجوز اکران و بقیه به شبکه خانگی یا تلویزیونی می‌روند. این هم باب جدیدی است. این ۵۰ عدد را چگونه تخمین زده‌اید و چطور در مرحله پروانه ساخت آنها را تشخیص می‌دهید و جدا می‌کنید؟ حال آنکه بحث حضور در جشنواره هست و بحث فیلم‌هایی که پروانه ساخت می‌گیرند اما در مجوز اکران می‌مانند.

من به طور اجمال می‌گویم. ما ظرفیت اکرانمان محدود است. ۵۰ تا ۶۰ فیلم و در همین حد هم موقع پروانه ساخت گرفتن اعلام حمایت از آنها را می‌کنیم. بقیه تحت عنوان غیراکرانی پروانه ساخت می‌گیرند. اولاً جریان تولید متوقف نمی‌شود. ظرفیت تولید که همین‌الآن معتقدیم ۱۵۰ تا فیلم است از رونق نمی‌افتد. یعنی لزومی ندارد به خاطر ظرفیت ۵۰ فیلم روند تولید را متوقف کنیم. انگار کل ناوگان را با سرعت کندترین کشتی راه ببریم.

منطقی نیست. ما می‌گوییم نیاز مردم در سال به فیلم چیزی حدود ۴۰۰ فیلم تخمین زده شده. فقط تلویزیون ما دارد به مرز تولید ۷۰۰ فیلم در سال می‌رسد. ایده‌آل ما برای سینمای خانگی ۲۵۰ فیلم است. همه عدد‌های ما منطقی هستند. چرا باید به خاطر ظرفیت محدود اکران سینماها کل چرخ تولید را متوقف کنیم؟ ریتم در خواست تولید همین الان هم خیلی بالاست. ببینید یک فیلم غیراکرانی از تمام مزایای یک فیلم اکرانی استفاده می‌کند جز اینکه در اکران سینماهای گسترده مورد حمایت ما نیست. البته ما یک ضریب‌خطا برای این موضوع در نظر گرفته‌ایم چون ممکن است به فیلمی پروانه بدهیم ولی ببینیم امکان اکران ندارد یا برعکس فیلمی مجوز غیر اکران گرفته ولی توانایی اکران گسترده دارد.

این ضریب در حد چند فیلم است؟

۱۰ تا ۲۰ فیلم.

در باره زمان‌های اکران هم فکر کردید؟ ما زمان‌های مرده در طول سال داریم و زمان‌هایی که تهیه‌کنندگان برای اکران فیلم‌هایشان در آن مقطع سر و دست می‌شکنند. عدالت چگونه قرار است رعایت شود؟ مثلاً میان اکران فیلم‌های طنز و فیلم‌هایی که دارای ارزش هستند اما ممکن است آن مخاطب گسترده را صرفاً نداشته باشند.

اصلاً ما برای همین به جدول اکران ورود کرده‌ایم. حس ناشی از بی‌عدالتی. اما یک نکته درباره فیلم‌های طنز بگویم. یک آمار ی گرفتم از ۴۵ پروانه ساختی که از هفته آخر اسفند ماه تا این طرف سال دادیم. جالب بود که در میان آنها فقط یک فیلم طنز است در حالی که در همین گروه، ۹ فیلم خانوادگی، ۸ فیلم اجتماعی، ۷ فیلم کودک، ۵ فیلم دفاع مقدس، ۴ فیلم تاریخی و دینی، ۵ فیلم سیاسی با موضوع جنگ نرم و حتی یک فیلم با تم ورزشی وجود دارد. خود ما در مرحله پروانه ساخت با توجه به فضایی که از تولیدات گذشته داشته سعی کردیم تعادل را برقرار کنیم و افراطی که شده بود در برخی ژانرها را با سختگیری مقطعی به تعادل برسانیم تا تمامی ژانرها از امکان مشخص برخوردار شوند. در جدول اکران هم پیش‌بینی داریم در تمام فصل‌ها حداقل یک فیلم کودک، دو فیلم خانوادگی یک فیلم سیاسی خانوادگی، یک فیلم مخاطب خاص و البته فیلم کم‌دی داشته باشیم و در ماه‌های محرم و صفر سهمیه فیلم‌های کم‌دی را قطع کنیم و به فیلم‌های خانوادگی بدهیم.

این را در نظر دارید که تا الان اگر فیلمی در فروش به‌شکست می‌رسید و اعتراضی در جدول اکران داشت، اعتراضش به صنف بود اما از حالا اعتراضش به دولت خواهد بود؟

بله و ما آمادگی این موضوع را داریم. البته فعلاً طرح متوقف شده و شما برای آینده مههم سوال می‌کنید. ما این آمادگی را داشتیم. به هر حال وقتی حاکمیت وارد موضوع می‌شود همه جنبه‌ها را در نظر می‌گیرد و

امسال ۸۴ فیلم برای جشنواره ثبت نام کردند اما ۲۴ فیلم امکان شرکت

در مسابقه را داشتند ولی ما همه را به عنوان فیلم‌های حاضر در جشنواره ارزیابی می‌کنیم.

بسته‌های تشویقی‌اش را به کار می‌گیرد و برای جذب مخاطب تلاش می‌کند و در عین حال گروه‌هایی که بدون تقصیر خودشان ممکن است متضرر شوند مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند اما فعلاً کل موضوع فریز شده و به تعویق افتاده.👍

• عکس:
عباس کوثری

تکرار کارهای دهه شصت اشتباه است

گفت‌وگو با سیدمحمد بهشتی، اولین مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی

دومین دوره جشنواره فیلم فجر را سیدمحمد بهشتی برگزار کرد. او را که در سال ۶۲ به بنیاد سینمایی فارابی رفت و ۱۲۲ ماه بر این صندلی تکیه زد تا رکورددار باشد، به نوعی معمار سینمای ایران می‌توان خواند؛ سینمایی که هنوز یا نگرفته بود و زمانی که او بنیاد فارابی را ترک کرد صاحب خانه سینما شده بود. دوران جنگ تحمیلی را پشت سر می‌گذاشتیم و طبیعتاً اولویت‌های دیگری به جز سینما وجود داشت. اما سینما شکل گرفت، فیلم‌های بسیاری تولید شد و جشنواره فجر هر سال به کار خود ادامه داد. داستان این روزهای سینمای کشور بهانه‌ای بود تا نقیبه گذشته بزیم و رودرو با سیدمحمد بهشتی، اولین مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی بنشینیم تا از آن دوران که سنگ بنای سینمای این روزها گذاشته شد بپرسیم و البته از سیاست‌های بعد از او که بر سینما رفت. هر چند او همان ابتدا این تذکر را داد که از احوال سینما و جزئیاتش پس از ترک سینما اطلاعی ندارد و بی‌انصافی است در باره‌اش اظهار نظر کند. ما بیشتر از دهه ۶۰ پرسیدیم و برخی اطلاعات را در اختیارش گذاشتیم تا پرسش‌هایمان بی‌پاسخ نماند و بعد دوباره او را با دنیای معماری تنها گذاشتیم.

سینمای ایران تشکیل شد.

می‌شود توضیح بدهید...

وقتی صحبت از دهه ۶۰ می‌کنیم باید ببینیم قبل از آن چه شرایطی بر سینمای ما حاکم بود. شرایط سینمای قبل از انقلاب تحت فشار حجم زیادی فیلم خارجی نفس می‌کشید؛ طوری که در سال ۵۶ تقریباً سینمای ایران ورشکسته شده بود و تک و توک فیلم‌هایی ساخته می‌شد ولی جریان تولید طبیعی نبود. انقلاب که شد بخش زیادی از سینماها مصادره شدند و در اختیار نهادهایی مثل بنیاد مستضعفان یا حوزه هنری قرار گرفتند. پس عمده سینماها در اختیار بخش خصوصی نبود و آن نهادها وظیفه خودشان نمی‌دیدند از تولیدات داخلی حمایت کنند. حالا یک سینمایی برپا شده بود و نیاز به حمایت داشت. سالن‌های سینما سودشان را در این می‌دیدند که یک فیلم را تنها در دوره اوج فروشش به نمایش بگذارند. خوب هر فیلم یک منحنی فروش دارد و سالن سینما می‌تواند فقط اوج این منحنی را در نظر بگیرد و به محض افت فروش آن را از اکران بردارد. چون چند سینما را همزمان در اختیار داشتند حتی می‌توانستند یک فیلم را به نمایش نگذارند و از اکران آن جلوگیری کنند. این مسائل سینما را به مخاطره می‌انداخت. برای حمایت از این سینما خیلی اقدامات باید می‌شد. یکی از آنها این بود که برای روند تولید اهمیت قائل شویم و سعی کنیم این سینما در فضایی بتواند عرض اندام کند. این شد که جشنواره فیلم فجر به وجود آمد. جایی که شما دیگر بنا به معیارهای اقتصادی به فیلم نگاه نمی‌کنید بلکه بنا به معیارهای فرهنگی و هنری به آن می‌نگرید و همه فیلم‌ها در این فضا امکان مقایسه پیدا می‌کنند.

ولی آیا آن زمان فکر می‌کردید جشنواره‌ای که برای حمایت از سینما به وجود آمد حالا به نوعی عرض اندام کند که این سینما باشد که برای جلوه دادن به آن مجبور است به سمتش برود؟

نه فقط جشنواره فجر بلکه همه راه حل‌هایی که برای موضوعی انتخاب می‌کنید اگر نابجا استفاده شوند منجر به خسارت می‌شوند؛ چنان که در آن سال‌ها، در ابتدای دهه ۶۰ یعنی ۶۲ تا ۷۲- ما یک شعاری داشتیم با این مضمون که «به امید روزی که بنیاد سینمایی

طرحی که در حال حاضر در بحث اکران فیلم‌ها از سوی معاونت سینمایی ارائه شده و البته فعلاً اجرای آن به تعویق افتاده، بیش از هر چیز برای بسیاری یادآور دهه ۶۰ است؛ دهه‌ای که علاقه‌مندان سینما در اسفندماه و پس از جشنواره می‌توانستند جدول اکران سال آینده را که از روی فیلم‌های حاضر در جشنواره تهیه شده بود ببینند. اگر همچنان به عقب برگردید به عنوان مدیری که ۱۲۲ ماه بر صندلی فارابی تکیه زده از این روال حمایت می‌کنید و آیا به نظر شما این طرح می‌تواند مناسب حال امروز سینما باشد؟

در درجه اول باید توجه کنید که شرایط آن زمان سینمای ما چه بود. آن زمان مدیریت سینما نقش حمایتگر تولیدکننده را داشت. هیچ‌کس مجبور نبود در جشنواره شرکت کند بلکه اهالی سینما مشتاق بودند در آن شرکت کنند. چون می‌دیدند از آنها حمایت می‌شد، طبیعی بود همه فیلم‌ها در جشنواره حاضر شوند. پس جدول اکران هم طبیعتاً می‌توانست همان موقع تنظیم شود. مبنای ما هم حمایت از تولیدات داخلی بود. طبیعی بود همان زمان هم هر کس ایرادهایی به اجزائی از این جدول می‌گرفت اما شما ببینید، این طرح را باید با فرض این تحلیل کنید که عمده سالن‌های سینما در دست نهادهای غیر خصوصی بود و تنظیم جدول از سوی ما اختیارات صاحبان سینما را کاهش می‌داد. در حقیقت این جدول در مقابل صاحبان سینما و در حمایت از تولیدکننده تهیه می‌شد. اما آیا الان ما همان شرایط را داریم؟ آیا الان مدیریت سینمایی نقش حمایتی دارد؟ آیا الان صاحبان سینما کنار زده می‌شوند (یا باید کنار زده شوند) برای حمایت از صاحبان فیلم؟ آیا جشنواره فیلم فجر همان جایگاهی را دارد که در دهه ۶۰ داشت؟ خیلی چیزها دچار دگرگونی شده است.

اما قبول دارید که پایه و سنگ بنای سینمای دولتی در دهه ۶۰ گذاشته شده؟ شاید شما بگویید اقتضای آن زمان بوده. سینما تازه پا گرفته بوده و به حمایت و هدایت نیاز داشته؛ اما آیا همین هدایت و حمایت در خودش نوعی اجبار نبوده؟

ببینید، نباید یادمان برود که جشنواره فیلم فجر در حمایت از



فارابی وجود نداشته باشد. « چون این راه‌حل یعنی تشکیل بنیاد سینمایی فارابی متعلق به یک مقطع زمانی بود، طبعا شرایط تغییر می‌کند و شما باید راه حل مناسب آن را داشته باشید.

پس معتقدید آن راه حل برای این زمان مناسب نیست؟
اصلا بگذارید بگویم که راه حل سال ۶۲ به درد سال ۶۵ نمی‌خورد. راه حل سال ۶۵ به درد سال ۷۰و…

یکی از صحبت‌هایی که برای تغییر در شیوه اکران شده، حمایت از جشنواره فیلم فجر است. آیا به نظر تان این هم منطقی نیست؟

معنی این حرف آن است که شما آشنیزی کنید برای حمایت از دیگ. یعنی این مهم نباشد که عده‌ای را سیر کنید بلکه مهم این باشد که دیگتان را به نمایش بگذارید و حالا طبیعتا محتویاتی هم درون دیگ هست.

پس شما با هر ح‌حی که بعدا ارائه شدد و اکران به شورای صنفی واگذار شد موافق هستید!

ببینید، من به وضعیت سینما بعد از ترک فارابی خیلی اشراف ندارم و منصفانه نیست درباره جزئیات آن نظر بدهم. اما وقتی ما سینما را ترک کردیم برعکس ابتدای کار با بدنه کارآز موده‌ای در سینما مواجه بودیم. طبیعی بود کارهایی که به عهده معاونت سینمایی و فارابی بود و کالتا آنها را به عهده داشتند حالا که بدنه سینما شکل گرفته، انسجام یافته و توانا شده به عهده خودش گذاشته شود و در زمان آقای داد سینما این مسؤولیت را به عهده گرفت و همین که توانست جشن سینما برگزار کند کار بسیار مهمی بود. یادم است سال‌های آخری که در معاونت سینمایی بودیم حرف ما به خانه سینما این بود که برگزارای جشنواره فجر کار شماس‌ت. آن زمان که جشنواره شکل گرفت شما به عنوان تشکل موجودیت نداشتید اما الان که وجود دارید باید عهده‌دار آن باشید. آن وقت که ما وارد این حوزه‌ها می شدیم به خاطر عدم انسجام سینما بود. نهاد تولیدکننده برای تولید فیلم تشکیل و بعد هم متلاشی می‌شد. ولی وقتی تشکل صنفی هست و می‌تواند از حقوق خودش دفاع کند باید امور به خودش واگذار شود و این اتفاقی بود که در زمان آقای داد رخ داد.

حالا در شرایط فعلی اگر مسؤولیتی داشتید و می‌دیدد تشکل‌ها با خودشان درگیری دارند، دچار نوساناتی هستند و اختلاف نظرهایی در صنف هست بر سر همین اکران – اختلاف‌هایی درون گروهی – آیا باز هم به عنوان مدیر دولتی وارد این حوزه می‌شدید؟ مثلا برای حمایت دوباره یا به دست گرفتن امور؟

ببینید، اگر من عهده‌دار مسؤولیتی می‌شدم که نمی‌شوم، اول سعی می‌کردم بفهمم مشکل کجاست و مطلوب‌ترین صورت

کنند و هر زمان بنابه‌دلایلی دخالت می‌کنیم. هنوز که هنوز است بودجه خانه سینما اول باید برود به ارشاد و بعد برود خانه سینما. چه دلیلی دارد؟

در زمان شما هم این‌گونه بود؟

شاید روزهای اول برای اینکه معلوم شود اینها (خانه سینما)صاحب حقی هستند لازم بود این کار انجام بشود. اما این پول مال خود خانه سینماست. در واقع فیلم‌ها فروش می‌کنند و درصدی از فروش آنها سهم خانه سینماست. برای اینکه این حق احراز شود لازم بود آن زمان چنین تمهیدی اندیشیده شود اما در ادامه‌اش چه لزومی به آن است وقتی این حق عیان شده؟ که هر روز باید خانه سینما گردنش را در مقابل وزارت ارشاد کج کند که حق و حقوق خودش را بگیرد؟ اصلا شاید مداخلات دولتی در تشکلات صنفی باعث و بانی اختلافات باشد. خیلی از وظایف پیش‌تر و کالتا توسط دولت انجام می‌شد اما امروز انکار حق دولت به شمار می‌آید. همان زمان به خانه سینما می‌گفتیم شما بیا بید جشنواره فیلم فجر را برگزار کنید. می‌ترسیدند و نگران بودند نتوانند به آن کیفیت برگزار کنند. می‌گفتیم تمرین می‌کنیم که متاسفانه عمرمان کفاف نداد این امر را با این تمرین واگذار کنیم اما بعدها دیدیم خودشان توانستند و جشن سینما برگزار کردند.

اما همچنان حرفی از واگذاری برگزاری جشنواره به آنها نیست!

بله، چون می‌خواهند دیگشان را به نمایش دربیاورند!

حتی در دوره اصلاحات؟

من در زمان آقای داد شاهد بودم بدنه سینما و تشکلات صنفی خیلی به مشارکت دعوت شد و از سایه بیرون آمد. چیزی که داریم می‌بینیم عملا دارد کنار زده می‌شود. برای همین است که بدنه سینما از دوران آقای داد خاطره خوشی دارد؛ با آنکه دوره طولانی‌ای نبود. خاطره خوبش حاصل این است که به رسمیت شناخته شد.

اما فاصله دهه ۷۰ تا زمان آقای داد متاسفانه این اتفاق نیفتاده بود… اصلا چرا باید سینما در کشور ما این قدر دولتی باشد؟

سینمای ما دولتی نیست. یعنی این واژه درستی برای تعریف آن نیست چون سینمای دولتی یک مصداق روشن دارد و آن سینمای اتحاد جماهیر شوروی است. ما هر گز چنین سینمایی نداشتیم؛ اینکه همه کارمند دولت باشند و دولت تصمیم بگیرد این فیلم را بسازد و تهیه‌کننده خود را داشته باشد و مهم هم نباشد فیلم فروش بکند یا نه. در واقع ماموریتی دارد که می‌خواهد از طریق سینما اعمال کند. ما چنین چیزی نداشتیم. حتی در فارابی وقتی تهیه‌کننده بودیم و فیلم «شهر موش‌ها» را می‌ساختیم یا «مادیان» را.

حرف شما درست است اما مجوزهای متعدد دولتی و تصمیم‌گیری‌های دولتی این شبیه‌را ایجاد می‌کند.
به‌هر حال من درباره زمان خودمان می‌توانم نظر بدهم و مثلا بگویم اصلا خانه سینما را چه کسی درست کرده؟ من بودم و آقای حیدریان و آقای انوار. کجای دنیا دولت چنین نقشی ایفا می‌کند. آن کس که انگیزه دولتی کردن دارد که نمی‌آید برای خودش دردرس درست کند. اما نگاه ما اصلا دولتی نبود. نگاه ما این بود که بدنه سینما باید توسط خودش اداره شود. آن زمان آمادگی‌اش را نداشت، خود ما خانه سینما را درست کردیم و بعد هم کنار رفتیم.

حالا شما می‌گویید جریان سینما را از مقطعی به بعد دنبال نکردید اما ما در همه عرصه‌ها داریم حضور دولت و ضعیف بودن تشکل‌های صنفی را می‌بینیم. به نظر تان چرا تشکل‌های صنفی نمی‌توانند تعیین‌کننده تکلیف خودشان باشند؟

خیلی دلایل هست ولی ما اصطلاحی داریم که مکرر درباره‌اش بحث شده و در برنامه‌های توسعه به عنوان محور اصلی مطرح شده و آن کوچک‌سازی دولت است. متاسفانه این بحث توسط خود دولت هم درست فهمیده نشده است؛ یعنی کوچک‌سازی را کمی و مکانیکی قلمداد کرده‌اند. متوجه نشده‌اند زمانی دولت کوچک می‌شود که حوزه اختیاراتش و اوتوریت‌ه‌اش کم شود. به طور طبیعی در آن صورت کارمندهایتان هم کمتر می‌شود. این کار باعث می‌شود دولت به کار دولت برسد نه به کاری که ملت باید انجام دهد اما وقتی دولت کار ملت را می‌کند معلوم نیست چه کسی باید کار دولت را انجام دهد!

و کار دولت دقیقا چیست؟

اینکه وقتی شما می‌خواهید شیر بخريد باید خیالتان راحت باشد که یک جایی هست که نظارت می‌کند این شیر سالم به دست شما برسد ولی وقتی خود دولت تولیدکننده شیر شود نمی‌دانی اگر شیر سالم نبود باید از دولت به چه کسی شکایت کنی. این یک مثال است. نقش دولت حاکمیتی است نه اجرایی.

چقدر خود جامعه، حالا در اینجا اصناف سینمایی مقصر هستند که نمی‌توانند به‌طور منسجم عهده‌دار کار اجرایی شوند؟

این مسئله‌زم این است که من دقیق به جزئیات اشراف داشته باشم تا اظهار نظر کنم. اما حضرت امیر^(ع) می‌فرمایند هیچ حکومتی نیست که شبیه مردمش نباشد. اگر بخواهد تغییری ایجاد شود حتما باید مردم تغییر کنند و تقاضای این حقوق باید شکل گرفته باشد. وقتی جامعه صنفی نسبت به حقوق و تکالیفش اشراف نداشته باشد طبیعی است از آن نیز دفاع کند.

ببینید، همین بحث که جشنواره را خانه سینما نمی‌گیرد شاید دلیلش این باشد که دنبال دردرس نمی‌گردد یا همین که برخی تهیه‌کننده‌های ما یا سینماگران ما سودشان را در این می‌بینند که با چنین طر‌حی به منفعت می‌رسند…

یک نکته کلی به ذهنم می‌رسد؛ ما همیشه یک سلسله مراتب منافع داریم. نازل‌ترینش منافع کوتاه مدت شخصی است و عالی‌ترینش منفعت ملی طولانی‌مدت. بین اینها سلسله مراتبی هست. معمولا در شرایط نرمال تمام این منافع در نسبت برد–برد با هم قرار دارند. یعنی اگر شما منفعت ملی طولانی‌مدت را حفظ کنی منفعت کوتاه مدت شخصی‌ات هم حفظ می‌شود. اما در شرایط غیرنرمال شما دچار شرایط برد–باخت می‌شوید. یعنی یک مرتبه از منافع زمانی قابل حفظ کردن است که یکی دیگر از دست برود. البته در صحنه عمومی جامعه همیشه توصیه می‌شود در این شرایط مرتبه عالی‌تر به مرتبه پایین‌تر ترجیح داده شود اما در عمل برعکس اتفاق می‌افتد. حالا بحث این است که شواهد دال بر اینجاست که در شرایط نرمال نیستیم. یعنی تهیه‌کننده هم

منفعت کوتاه مدت شخصی‌اش ارجح می‌شود بر منفعت طولانی مدت سینما. حتی دولت هم منفعت کوتاه مدت نهادی‌اش ترجیح داده می‌شود به منفعت طولانی مدت ملی‌اش؛ چون در منفعت طولانی مدت ملی سودش بی‌شک در این است که سینما توسط

خود جامعه سینمایی اداره شود، نام این سرزمین را در جامعه جهانی به نیکی معرفی کند و دولت از این فرایند سود ببرد. بدون اینکه اصلا نیازی به حمایت دولت باشد. این بهترین حالت است. اما به‌جای آن به این کار دارد که در جشنواره فجر با درست کردن یک ویت‌ترین پز بدهد حالا به اینکه سینما وجود دارد یا نه کاری ندارد. اتفاقا جاهای زیادی در دنیا هست که جشنواره دارند اما سینما ندارند؛ مثلا شما جشنواره دمشق دارید اما سوریه سینما ندارد. یک دوره‌ای جشنواره قاهره داشتیم؛ درست در زمانی که مصر یک سینمای واجد ارزش نداشت. جشنواره مانیل داشتیم اما فیلیپین سینمای قابل اعتنایی نداشت. اینها ویت‌ترین‌های دولتی هستند. بله می‌شود در عین اینکه سینما دارد رو به نابودی می‌رود ما یک جشنواره شکل درست کنیم.

برمی‌گردم به دهه ۶۰ اگر بخواهید با تمام تصمیم‌ها مرور کنید موافقتی؟

اگر در زمان خودش بگویم بله ولی اگر این قدرت را داشتیم که از تونل زمان به این دهه بروم کارهای بهتری می‌کردم.

مثلا؟

مثلا من زمانی که به میراث رفته و با تاریخ و فرهنگ آشنا شدم چون خیلی از سینماگران آن زمان می‌آمدند مشورت می‌گرفتند، بعدها گفتم اگر چیزهایی که الان می‌دانم آن موقع می‌دانستم مشورت‌های دیگری می‌دادم. یک کم تذکر نسبت به تاریخ و فرهنگ بیشتر بود. یا خیلی مسیرهای دیگر را بهتر می‌رفتم. اما از جمله کارهای خوب ما برگزاری جشنواره فیلم فجر بود ولی سعی می‌کردیم خیلی زود آن را به بدنه سینما واگذار کنیم تا این توهم به وجود نیاید که برگزاری این جشنواره جزء حقوق دولت است.

و درباره جدول‌بندی‌ها و نحوه اکران همین‌طور عمل می‌کردید؟ چون آن زمان هم دولت خودش جدول را می‌بست…

ما که ذی‌نفع نبودیم. اولین شرط عدالت این است که ذی‌نفع نباشید. اعتراض‌هایی هم که گاهی آن زمان می‌شد طبیعی بود. اگر فیلمی فروش نمی‌کرد می‌گفتند تقصیر ماست و جای بدی در جدول اکران به آن دادیم اما اگر فروش می‌کرد می‌گفتند خود فیلم فروش کرده.

الان هم بحث همین است. معاونت سینمایی می‌گوید ما ذی‌نفع نیستیم پس عدالت را رعایت می‌کنیم.

الان بحث این است که مرد ۲۸ ساله را که دیگر پوشک نمی‌بندند. راه حل آن وقت متعلق به زمان طفولیت سینما بود. اما سینمای ما امروز مرد بزرگی شده است. حالا اکثریت سالن‌ها در دست بخش خصوصی هستند. آن زمان ما اکران می‌دادیم تا حکمی باشد برای سینمادارها که اکثرا نهاد‌های غیر خصوصی بودند تا

این بحث که جشنواره را خانه سینما نمی‌گیرد شاید دلیلش این باشد که دنبال دردرس نمی‌گردد یا همین که برخی تهیه‌کننده‌های ما یا سینماگران ما سودشان را در این می‌بینند که با چنین طر‌حی به منفعت می‌رسند…

فیلم‌ها نمایش داده شوند. شما باید روزگار آن دهه را درک کنید. مردم در صف‌ها می‌ایستادند و ما در حال جنگ بودیم و آژیر قرمز به صدا در می‌آمد و… اگر کارهای دهه ۶۰ را در دهه ۹۰ تکرار بکنیم اشتباه است.‏ 👉

مشارکت اوضاع را بهتر می‌کند

گفت‌وگو با علیرضا رضاداد، هفتمین مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

در میان هشت مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی که از سال ۶۲ تا به حال عهده‌دار این منصب بوده‌اند، پس از سید محمد بهشتی یا رکورد ۱۲۲ ماه تکیه زدن بر این مسند، علیرضا رضاداد است که با ۵۲ ماه تصدیگری این سمت از سال ۸۱ تا ۸۶ (دوره دولت هشتم و نهم) دومین رکورددار است. کسی که هم مدیر دولت اصلاحات به حساب می‌آید و هم پس از ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد و تحول در مدیریت هنری تا مدتی این صندلی را حفظ کرد و در نهایت به عنوان هفتمین مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی ترجیح را بر استعفا دید. به هر روی با او که در اواخر دوران مدیریتش با انتقادهایی روبه‌رو بود و از سوی دیگر در کارنامه کاری خود اقدامات قابل تقدیری از سوی سینماگران به جا گذاشت که مرور هر دوی آنها در این مجال نمی‌گنجد به گفت‌وگویی کوتاه نشستیم که بهانه ما هیچ‌کدام از این موارد نبود. مدیرعامل سابق فارابی که ابتدا تمایل زیادی به گفت‌وگو نداشت در نهایت حرف‌های بسیاری درباره ابهاماتی که این روزها در حوزه سینما مطرح شده است داشت. ابهاماتی که ما با او در میان گذاشتیم و او برای همه آنها تقریبا پاسخ مشخص داشت. گفت‌وگو با او را بخوانید.

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

بگذار بد از اصل مطلب شروع کنیم. حتما شنیده‌اید که این روزها دفتر چه سینمایی منتشر شده و حرف از سیاست‌های جدید معاونت سینمایی است. این سیاستها خصوصا در بحث اکران مورد بحث‌های زیادی قرار گرفته از جمله درباره بحث درجه‌بندی فیلم‌ها و بعد منوط کردن اکران (اولویت دادن) به فیلم‌هایی که در جشنواره فجر ثبت نام کنند و بعد به دست گرفتن داستان اکران توسط دولت و بیرون آوردنش از اختیار شورای صنفی. به طور کلی نظر شما درباره اوضاع و احوال این روزهای سینما چیست؟

خب شما ۵-۴ بحث را مطرح کردید. اول بگویم که شخصا با بحث درجه‌بندی فیلم‌ها موافق هستم. چون در حال حاضر یک بی‌توجهی مغرطی به آثار برتر سینمای ایران وجود دارد منتها نه به هر شکلی از درجه‌بندی و به نظرم از این قضیه دارد یک استفاده بد می‌شود. معتقدم باید برای سینما یک تعریف درستی داشته باشیم تا اکران از این شلختگی در بیاید. باید عوامل گسترش فیلم‌های سطحی را بشناسیم تا بتوانیم با این شلختگی روبه‌رو شویم اما راه حل‌های درست برای حل مشکل پیدا کنیم نه اینکه مشکل را بهانه کنیم تا راه دخالت در امور صنفی را هموار کنیم. ملزم کردن اکران فیلم‌ها به ثبت نامشان در جشنواره هم امکان‌پذیر نیست و غیرقانونی هم هست در دفتر چه هم نیامده که این الزام هست.

اما به‌هر حال وقتی گفته می‌شود فیلم‌هایی که در جشنواره ثبت نام می‌کنند در اولویت اکران هستند و عملا ما ظرفیت اکرانمان در سال ۵۰ فیلم است و این همه فیلم در طول سال تولید می‌شود، معنایش همین است که یا در جشنواره ثبت نام کنید و اکران بگیرید یا ثبت نام نکنید و از دور اکران حذف شوید.

به‌هر حال این کار که ما درباره اموال دیگران تصمیم‌گیری کنیم غیرقانونی است. تهیه‌کننده پولش را به فیلم تبدیل می‌کند و منطقی است که منتظر سود بردن است. نمی‌توانیم به او بگوییم برای اکران فیلمت یک دور باید بروی دستت را به دیوار بزنی و بر گردی.

به گفته مسوولان سینمایی این تصمیم برای رونق بخشیدن به جشنواره است

رونق جشنواره فجر خوب است اما این شیوه هم خلاف قانون و هم خلاف عقل است چون یکی از اتفاقات خوبی که داشت رخ می‌داد کم شدن فاصله تولید و نمایش بود و این یکی از راه‌های رونق سینماست چون کاهش زمان بازگشت

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

علیرضا رضاداد، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی، در جریان دیدار از اعضای هیئت مدیره بنیاد سینمایی فارابی.

چه نکاتی هست که فکر می‌کنید مدیریت فعلی سینما باید به آن توجه کند؟

شورای صنفی قبلا هم وجود داشت و چیز جدیدی نیست ببینید قبلا آیین نامه‌ها مثل آیین نامه جدا شدن پخش از تولید در اتاق درسته نوشته نشد. طبیعی است وقتی از دل صنف بیرون آمد با نقطه ضعف کمتری روبه‌رو می‌شود و در ضمن آن کسانی که به مشارکت طلبیده شدند با استدلال آمدند و انجام چنین جراحی بزرگی که در زمان خود صورت گرفت و هر روز تاثیر مثبت آن بیشتر نمایان می‌شود را انجام دادند و در این صورت مدافعانشان هم خوداصناف هستند. این بزرگ‌ترین کلید است. حتی اگر بعضی‌های خواهند ذی نفعان را در هنگام تدوین دستورالعمل‌ها دعوت نکنند.

خب قبل از اجرا درباره آنچه قرار است اتفاق بیفتد از آنها سؤال شود. البته نه به صورت تشریفاتی و از سر رفع تکلیف.

در داستان حذف تصدی‌گری فارابی روی وسایل و تجهیزات خود بدنه متخصص سینما مدافعان اولیه این کاهش تصدی‌گری شدند. بعد مسأله کرایه دادن وسایل صدا از سوی فارابی از بین رفت و بخش خصوصی فعال شد و چندین گروه از وام فارابی

استفاده کردند. هم

تجهیزات هم نو

شد و هم یکی

از مشکلات در یک شیب ملایم و آرام اتفاق افتاد. این روش‌ها جزء اصول اولیه اداره هر مجموعه‌ای است. اگر جامعه را به مشارکت دعوت کردیم هم اشکالات را زود می‌فهمیم و هم آنها را با خود همراه کرده‌ایم.

هر چند از بحث اصلی دور می‌شویم اما داستان کاهش فیلم‌های

سطحی را چگونه می‌توان کنترل کرد؟

می‌توان فیلمسازی را به سمت ساخت فیلم‌های برگزیده ترغیب کرد. سینما و اداره آن نیازمند داشتن یک برنامه جامع برای همه بخش‌های آن است تا از تصمیم‌گیری‌های شتابزده و کم‌بازده یا بی‌فایده و معمولا دارای ضررهای درازمدت فراوان جلوگیری کرد. قبل از اکران باید هزار و یک کار کرد تا مشکل در اکران خودش را به ما نشان ندهد برای خیلی چیزها باید بسترسازی کرد تا فیلمسازان بتوانند به دل‌بستگی‌های خودشان بیشتر بپردازند. و دل‌بستگی‌های آنان اولویت‌های کشور باشد. می‌توان دایره را بازتر کرد تا حرف حساب بیشتر شنیده شود. آنهایی که امروز منتهم به سطحی‌سازی هستند غالبا خودشان هم از آثارشان راضی نیستند و دلیل روی آوردنشان را به ساخت این گونه آثار میل اعلام نشده مدیریت یا نتیجه طبیعی سیاست‌های موجود اظهار می‌کنند. مشکل را در محدودیت‌های موجود در فیلمسازی می‌دانند پس باید دید چرا به این سمت سوق پیدا کرده‌اند. آیا به خاطر کم‌تدبیری و میل مدیران به ساخت همین‌ها نبوده؟ یا شاید ما تلقی درستی از سرگرمی نداریم. شما از تاثیر مخرب رسانه‌های دیگر روی سطح سلیقه و انتظار مخاطب غافل نشوید حتی از تاثیر شرایط اجتماعی. من معتقدم که در سینمای ایران هم مثل همه جا

همه‌چیز فیلم ساخته می‌شود. سینمای ما هم به فیلم‌های هنری محض نیاز دارد و هم به محصولات سرگرم‌کننده صرف. اما باید تدبیری اندیشید که ویت‌ترین سینمای ما آن فیلم‌هایی باشد که هم قدرت جذب مخاطب را دارد و هم دارای ترازوی فرهنگی. هالیوود هم در است

از فیلم‌های سطحی اما مناسبات به گونه‌ای طراحی شده که توانسته فیلم‌های با قدرت جذب مخاطب بالا و فرهنگی جامعه خودش را ویت‌ترین و معرف سینما کند. راه حل هم این است که نگاه یکپارچه چه برای حل مسائل داشته باشیم اگر دولت به سمت انجام وظایف خودش برود و کار دیگران را به اهلش واگذار کند همه این تدبیرها در پس هم‌نشینی‌ها و همدلی‌ها و گفت‌وگوها با اهالی سینما و صنوف به دست می‌آید. ما باید فرصت‌سازی برای تولید و عرضه آثار برتر را بیاموزیم و تمرین کنیم و آب را از سر چشمه گل آلود نکنیم تا خودبه‌خود جا برای آثار سطحی تنگ شود و این دسته آثار تا تغییر مجدد ذایقه مخاطب موثر سینما از متن به حاشیه تغییر مسیر بدهد. این تنها چیزی است که

می‌توانم بگویم.

قبلاً آیین‌نامه‌ها مثل آیین‌نامه جدا شدن پخش از تولید در اتاق درسته نوشته نمی‌شد؛ طبیعی است وقتی از دل صنف بیرون بیاید یا نقطه ضعف کمتری روبه‌رو می‌شوید و در ضمن آن کسانی که به مشارکت طلبیده شده‌اند یا استدلال می‌آیند و انجام چنین جراحی بزرگی که در زمان خود صورت می‌گیرد.

● **عکس:**

حسین فاطمی

اکران همیشه محل منازعه بوده

نگاه مدیر عامل فعلی خانه سینما به سیاست‌های جدید معاونت سینمایی

محمدمهدی عسگرپور ۱۶ ماه در فارابی به عنوان مدیر عامل مشغول به کار بود؛ در سال‌های ۸۰ و ۸۱ او در حال حاضر مدیر عامل خانه

سینماست. برای همین هر دو سمت را خوب می‌شناسد؛ هم مدیر یت سینما و هم داستان‌های صنفی را. او آنچه در آغاز دفترچه جدید معاونت سینمایی آمده را آمل و آرزو می‌خواند. آنجایی که آمده سینما چه موقعیت حساسی دارد و باید به چه جایگاهی برسد. وی که کلمه شعار را برای این عبارات مناسب می‌بیند و دادن آنها را بد نمی‌داند در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که «باید دید در چه مقطعی داریم این شعارها را می‌دهیم؟» و در ادامه می‌گوید: «گاهی در زمان پیدایش سینما در آغاز انقلاب هستیم و دادن این شعارها بجاست اما حالا که سال‌ها گذشته و سینما مفروضات زیادی پیدا کرده و جایگاهی دارد، این شعارها قاعدتا برای کسانی داده می‌شود که یا سینما را نمی‌شناسند یا آنهایی که همیشه مشکوک به آن نگاه می‌کنند.»

وی در ادامه درباره سیاست‌های اعلام شده در بخش‌های اجرایی می‌گوید: «تفقا این بخشی است که اهالی سینما تشنه آن هستند که روشن و شفاف دربراهش صحبت شود؛ البته متأسفانه در این بخش هم با وجود این دفترچه چیز زیادی نصیب اهالی سینما نمی‌شود به جز بخش درجه‌بندی فیلم‌ها و نحوه اکران که همیشه محل منازعه بوده.»

عسگرپور برای ورود به بحث درجه‌بندی فیلم‌ها از اینجا آغاز می‌کند که: «اول باید بگوییم یک بخشی که در معاونت سینمایی دارد کم‌کم معلوم می‌شود این است که در وزارت‌تخانه‌ای که معتقد است بودجه‌اش چند برابر شده است اما توان پرداختی حداقلی‌اش به خانه سینما را ندارد آن بحث حمایتی‌اش از فیلم‌های فرهنگی چگونه می‌تواند رخ دهد؟ اینکه ما آیا وزارت ارشادی بی‌پول مواجهیم یا پولدار؟ اینکه بگوییم می‌خواهیم با سینما دنیا را فتح کنیم خوب است اما نه وقتی موقع پرداخت به کار مندها می‌رسد نتوانیم حقوقشان را بدهیم. پس آن بخش خوب حمایت از بخش فرهنگی را باید منتفی شده بدانیم. بلبه بودجه سینما زیاد شده اما نه به طور متمرکز بلکه عمده آن به شهرستان‌ها رفته که معمولا هم بودجه‌ای که به شهرستان‌ها می‌رود می‌دانیم چه می‌شود. باز اگر صرف ساخت سالن می‌شد خوب بود اما نهایتا به بخش‌های محروم که می‌رود صرف مسابقه طناب کشی و… می‌شود.»

مدیر عامل خانه سینما در ادامه می‌گوید: «انگار همه دولت‌ها وقتی به حوزه سینما می‌رسند و خصوصا به بخش فیلم‌های فرهنگی می‌رسند ساده‌ترین راه حل را در این می‌بینند که خودمان تولید می‌کنیم و خودمان مدیریت و اکران؛ یعنی از صفر تا انتها دست خودمان. البته ابتدا این را نمی‌گویند، اول می‌گویند ما کمک می‌کنیم و بعد می‌شود مدیریت یکپارچه. اما این بدترین و عقب افتاده‌ترین راه است و نسبتی با دنیای امروز ندارد و بیش از هر چیز عدم تسلط را می‌رساند.»

وی درباره اعلام سیاست‌ها در بخش اکران و اهمیت دادن به جشنواره فیلم فجر برای رد شدن از صف اکران می‌گوید: «این شیوه‌ای است که سال‌ها پیش اجرا کردیم و باز هم این‌گونه اعلام نمی‌شد. جالب است که خود این دوستان



به این شیوه و سیاست‌ها نقد داشتند اما فارغ از این تناقض رفتاری و نگاهی

و اینکه ای‌کاش سال‌های پیش در این‌باره اظهار نظر نمی‌کردند که جشنواره چرا نسبتش با اکران این‌گونه شده و… باید بگوییم هر سال درباره جشنواره فیلم فجر حرف و حدیث‌های بسیاری هست و جشنواره‌ای داریم که به جای آنکه محل اجتماع شود محل افتراق است. یک بخشی از این منازعه‌ها در فرهنگ ما ایرانی‌هاست که دوست داریم مسابقه بدهیم اما با داوری مشکل داریم و بخش دیگر هم این است که با شکل و شمایل آن مشکل داریم که با استانداردها یکی نیست. اما ریشه مشکل اکران و بحث‌هایی که می‌شود در اقتصاد سینماست.» عسگرپور برای پرداختن به ریشه اصلی مشکل سینما که اقتصاد آن و به قول او سیاست‌ها به‌گونه‌ای بوده که در بخش تهیه‌گانی ضد سینما عمل شود توجه ما را به یک مثال جلب می‌کند و می‌گوید: «من از تهیه‌کنندگان بسیاری این را شنیده‌ام که می‌گویند ما با دولت‌ها این‌گونه توافق می‌کنیم که اگر فیلمی توقیف شد آن قدر مصاحبه می‌کنیم که با ساخت فیلم بعدی ضررمان جبران شود یا بهتر است بگوییم ضررمان را جبران کنند و دولت بعدی هم که آمد فیلم قبلی را از توقیف درمی‌آوریم.»

در نهایت به اعتقاد عسگرپور گره زدن جشنواره فیلم فجر به اکران چند پدیده بیمارگونه را تشدید می‌کند؛ اول اینکه اگر جشنواره را یک مسابقه تلقی کنیم به اعتقاد او این چه مسابقه‌ای است که من تهیه‌کننده مجبور به حضور در آن باشم. او در این باره می‌گوید: «فرض کنید من تهیه‌کننده دوست ندارم در این مسابقه شرکت کنم. این چه میزآسنی است که برای من می‌چینند که تو حتما باید در این میزآسنن باشی؟ هر جا این اجبار دیده شده تلخی روابط دولتمردان و سینماگران را شاهد بودیم که در نهایت باید وام‌ها و کمک‌ها کمی آن را به شیرینی تبدیل کنند. این تناقضات در اکران سم مهلک است.»

اما در ادامه عسگرپور از قانون مصوب سال ۱۳۸۰ سخن می‌گوید که دولت را موظف به این کرده، در حوزه فرهنگ، خصوصی‌سازی و توجه به نهادهای صنفی را جدی بگیرد و با کمک به اصناف در به دست گرفتن امورشان خود را در سیاستگذاری حفظ کند. عسگرپور می‌گوید: «اما از همان سال ۸۰ شما بگویید کی به این موضوع عمل شده است؟ تا به حال که کم‌توجهی بوده و حالا دارد عکس آن عمل می‌شود. دولت دارد تلاش می‌کند به جای اینکه با گروه‌افراد برای حل مشکل وارد بحث شود با تک‌تک آنها صحبت کند. مادامی که دولت این اصرار را داشته باشد صنفی شکل نمی‌گیرد. ما با تسامح داریم مشکلات حوزه اکران را به خودمان در صنف نسبت می‌دهیم (کما بیش) اما واقعیت این است که به دولت برمی‌گردند. تا به حال دولت‌ها کمی ژست این را می‌گرفته‌اند که کار را به نهادهای صنفی واگذار می‌کنند اما حالا دیدن آن ژست را هم نمی‌گیرند. نتیجه‌اش این است که نهادهای صنفی نمی‌توانند قدرتمند عمل کنند. اما باید توجه داشت امکان ندارد یک صنف ضعیف شده و دولت تقویت شود چون در چنین دولت‌هایی که اصنافش را ضعیف می‌کند خود مدیرانش می‌آیند و فیلم می‌سازند زیرا اگر بخواهد از نیروی انسانی حوزه فرهنگ برای فیلمسازی استفاده کند با مشکل مواجه می‌شود.»

فراموشی خودخواسته

درباره شیوه اکران سینماها

محمدمهدی عسگرپور ۱۶ ماه در فارابی به عنوان مدیر عامل مشغول به کار بود؛ در سال‌های ۸۰ و ۸۱ او در حال حاضر مدیر عامل خانه

سینماست. برای همین هر دو سمت را خوب می‌شناسد؛ هم مدیر یت سینما و هم داستان‌های صنفی را. او آنچه در آغاز دفترچه جدید معاونت سینمایی آمده را آمل و آرزو می‌خواند. آنجایی که آمده سینما چه موقعیت حساسی دارد و باید به چه جایگاهی برسد. وی که کلمه شعار را برای این عبارات مناسب می‌بیند و دادن آنها را بد نمی‌داند در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که «باید دید در چه مقطعی داریم این شعارها را می‌دهیم؟» و در ادامه می‌گوید: «گاهی در زمان پیدایش سینما در آغاز انقلاب هستیم و دادن این شعارها بجاست اما حالا که سال‌ها گذشته و سینما مفروضات زیادی پیدا کرده و جایگاهی دارد، این شعارها قاعدتا برای کسانی داده می‌شود که یا سینما را نمی‌شناسند یا آنهایی که همیشه مشکوک به آن نگاه می‌کنند.»

وی در ادامه درباره سیاست‌های اعلام شده در بخش‌های اجرایی می‌گوید: «تفقا این بخشی است که اهالی سینما تشنه آن هستند که روشن و شفاف دربراهش صحبت شود؛ البته متأسفانه در این بخش هم با وجود این دفترچه چیز زیادی نصیب اهالی سینما نمی‌شود به جز بخش درجه‌بندی فیلم‌ها و نحوه اکران که همیشه محل منازعه بوده.»

عسگرپور برای ورود به بحث درجه‌بندی فیلم‌ها از اینجا آغاز می‌کند که: «اول باید بگوییم یک بخشی که در معاونت سینمایی دارد کم‌کم معلوم می‌شود این است که در وزارت‌تخانه‌ای که معتقد است بودجه‌اش چند برابر شده است اما توان پرداختی حداقلی‌اش به خانه سینما را ندارد آن بحث حمایتی‌اش از فیلم‌های فرهنگی چگونه می‌تواند رخ دهد؟ اینکه ما آیا وزارت ارشادی بی‌پول مواجهیم یا پولدار؟ اینکه بگوییم می‌خواهیم با سینما دنیا را فتح کنیم خوب است اما نه وقتی موقع پرداخت به کار مندها می‌رسد نتوانیم حقوقشان را بدهیم. پس آن بخش خوب حمایت از بخش فرهنگی را باید منتفی شده بدانیم. بلبه بودجه سینما زیاد شده اما نه به طور متمرکز بلکه عمده آن به شهرستان‌ها رفته که معمولا هم بودجه‌ای که به شهرستان‌ها می‌رود می‌دانیم چه می‌شود. باز اگر صرف ساخت سالن می‌شد خوب بود اما نهایتا به بخش‌های محروم که می‌رود صرف مسابقه طناب کشی و… می‌شود.»

مدیر عامل خانه سینما در ادامه می‌گوید: «انگار همه دولت‌ها وقتی به حوزه سینما می‌رسند و خصوصا به بخش فیلم‌های فرهنگی می‌رسند ساده‌ترین راه حل را در این می‌بینند که خودمان تولید می‌کنیم و خودمان مدیریت و اکران؛ یعنی از صفر تا انتها دست خودمان. البته ابتدا این را نمی‌گویند، اول می‌گویند ما کمک می‌کنیم و بعد می‌شود مدیریت یکپارچه. اما این بدترین و عقب افتاده‌ترین راه است و نسبتی با دنیای امروز ندارد و بیش از هر چیز عدم تسلط را می‌رساند.»

وی درباره اعلام سیاست‌ها در بخش اکران و اهمیت دادن به جشنواره فیلم فجر برای رد شدن از صف اکران می‌گوید: «این شیوه‌ای است که سال‌ها پیش اجرا کردیم و باز هم این‌گونه اعلام نمی‌شد. جالب است که خود این دوستان



شاهین امین منتقد سینما

به این شیوه و سیاست‌ها نقد داشتند اما فارغ از این تناقض رفتاری و نگاهی

و اینکه ای‌کاش سال‌های پیش در این‌باره اظهار نظر نمی‌کردند که جشنواره چرا نسبتش با اکران این‌گونه شده و… باید بگوییم هر سال درباره جشنواره فیلم فجر حرف و حدیث‌های بسیاری هست و جشنواره‌ای داریم که به جای آنکه محل اجتماع شود محل افتراق است. یک بخشی از این منازعه‌ها در فرهنگ ما ایرانی‌هاست که دوست داریم مسابقه بدهیم اما با داوری مشکل داریم و بخش دیگر هم این است که با شکل و شمایل آن مشکل داریم که با استانداردها یکی نیست. اما ریشه مشکل اکران و بحث‌هایی که می‌شود در اقتصاد سینماست.» عسگرپور برای پرداختن به ریشه اصلی مشکل سینما که اقتصاد آن و به قول او سیاست‌ها به‌گونه‌ای بوده که در بخش تهیه‌گانی ضد سینما عمل شود توجه ما را به یک مثال جلب می‌کند و می‌گوید: «من از تهیه‌کنندگان بسیاری این را شنیده‌ام که می‌گویند ما با دولت‌ها این‌گونه توافق می‌کنیم که اگر فیلمی توقیف شد آن قدر مصاحبه می‌کنیم که با ساخت فیلم بعدی ضررمان جبران شود یا بهتر است بگوییم ضررمان را جبران کنند و دولت بعدی هم که آمد فیلم قبلی را از توقیف درمی‌آوریم.»

در نهایت به اعتقاد عسگرپور گره زدن جشنواره فیلم فجر به اکران چند پدیده بیمارگونه را تشدید می‌کند؛ اول اینکه اگر جشنواره را یک مسابقه تلقی کنیم به اعتقاد او این چه مسابقه‌ای است که من تهیه‌کننده مجبور به حضور در آن باشم. او در این باره می‌گوید: «فرض کنید من تهیه‌کننده دوست ندارم در این مسابقه شرکت کنم. این چه میزآسنی است که برای من می‌چینند که تو حتما باید در این میزآسنن باشی؟ هر جا این اجبار دیده شده تلخی روابط دولتمردان و سینماگران را شاهد بودیم که در نهایت باید وام‌ها و کمک‌ها کمی آن را به شیرینی تبدیل کنند. این تناقضات در اکران سم مهلک است.»

اما در ادامه عسگرپور از قانون مصوب سال ۱۳۸۰ سخن می‌گوید که دولت را موظف به این کرده، در حوزه فرهنگ، خصوصی‌سازی و توجه به نهادهای صنفی را جدی بگیرد و با کمک به اصناف در به دست گرفتن امورشان خود را در سیاستگذاری حفظ کند. عسگرپور می‌گوید: «اما از همان سال ۸۰ شما بگویید کی به این موضوع عمل شده است؟ تا به حال که کم‌توجهی بوده و حالا دارد عکس آن عمل می‌شود. دولت دارد تلاش می‌کند به جای اینکه با گروه‌افراد برای حل مشکل وارد بحث شود با تک‌تک آنها صحبت کند. مادامی که دولت این اصرار را داشته باشد صنفی شکل نمی‌گیرد. ما با تسامح داریم مشکلات حوزه اکران را به خودمان در صنف نسبت می‌دهیم (کما بیش) اما واقعیت این است که به دولت برمی‌گردند. تا به حال دولت‌ها کمی ژست این را می‌گرفته‌اند که کار را به نهادهای صنفی واگذار می‌کنند اما حالا دیدن آن ژست را هم نمی‌گیرند. نتیجه‌اش این است که نهادهای صنفی نمی‌توانند قدرتمند عمل کنند. اما باید توجه داشت امکان ندارد یک صنف ضعیف شده و دولت تقویت شود چون در چنین دولت‌هایی که اصنافش را ضعیف می‌کند خود مدیرانش می‌آیند و فیلم می‌سازند زیرا اگر بخواهد از نیروی انسانی حوزه فرهنگ برای فیلمسازی استفاده کند با مشکل مواجه می‌شود.»

محمدمهدی عسگرپور ۱۶ ماه در فارابی به عنوان مدیر عامل مشغول به کار بود؛ در سال‌های ۸۰ و ۸۱ او در حال حاضر مدیر عامل خانه سینماست. برای همین هر دو سمت را خوب می‌شناسد؛ هم مدیر یت سینما و هم داستان‌های صنفی را. او آنچه در آغاز دفترچه جدید معاونت سینمایی آمده را آمل و آرزو می‌خواند. آنجایی که آمده سینما چه موقعیت حساسی دارد و باید به چه جایگاهی برسد. وی که کلمه شعار را برای این عبارات مناسب می‌بیند و دادن آنها را بد نمی‌داند در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که «باید دید در چه مقطعی داریم این شعارها را می‌دهیم؟» و در ادامه می‌گوید: «گاهی در زمان پیدایش سینما در آغاز انقلاب هستیم و دادن این شعارها بجاست اما حالا که سال‌ها گذشته و سینما مفروضات زیادی پیدا کرده و جایگاهی دارد، این شعارها قاعدتا برای کسانی داده می‌شود که یا سینما را نمی‌شناسند یا آنهایی که همیشه مشکوک به آن نگاه می‌کنند.»

وی در ادامه درباره سیاست‌های اعلام شده در بخش‌های اجرایی می‌گوید: «تفقا این بخشی است که اهالی سینما تشنه آن هستند که روشن و شفاف دربراهش صحبت شود؛ البته متأسفانه در این بخش هم با وجود این دفترچه چیز زیادی نصیب اهالی سینما نمی‌شود به جز بخش درجه‌بندی فیلم‌ها و نحوه اکران که همیشه محل منازعه بوده.»

عسگرپور برای ورود به بحث درجه‌بندی فیلم‌ها از اینجا آغاز می‌کند که: «اول باید بگوییم یک بخشی که در معاونت سینمایی دارد کم‌کم معلوم می‌شود این است که در وزارت‌تخانه‌ای که معتقد است بودجه‌اش چند برابر شده است اما توان پرداختی حداقلی‌اش به خانه سینما را ندارد آن بحث حمایتی‌اش از فیلم‌های فرهنگی چگونه می‌تواند رخ دهد؟ اینکه ما آیا وزارت ارشادی بی‌پول مواجهیم یا پولدار؟ اینکه بگوییم می‌خواهیم با سینما دنیا را فتح کنیم خوب است اما نه وقتی موقع پرداخت به کار مندها می‌رسد نتوانیم حقوقشان را بدهیم. پس آن بخش خوب حمایت از بخش فرهنگی را باید منتفی شده بدانیم. بلبه بودجه سینما زیاد شده اما نه به طور متمرکز بلکه عمده آن به شهرستان‌ها رفته که معمولا هم بودجه‌ای که به شهرستان‌ها می‌رود می‌دانیم چه می‌شود. باز اگر صرف ساخت سالن می‌شد خوب بود اما نهایتا به بخش‌های محروم که می‌رود صرف مسابقه طناب کشی و… می‌شود.»

مدیر عامل خانه سینما در ادامه می‌گوید: «انگار همه دولت‌ها وقتی به حوزه سینما می‌رسند و خصوصا به بخش فیلم‌های فرهنگی می‌رسند ساده‌ترین راه حل را در این می‌بینند که خودمان تولید می‌کنیم و خودمان مدیریت و اکران؛ یعنی از صفر تا انتها دست خودمان. البته ابتدا این را نمی‌گویند، اول می‌گویند ما کمک می‌کنیم و بعد می‌شود مدیریت یکپارچه. اما این بدترین و عقب افتاده‌ترین راه است و نسبتی با دنیای امروز ندارد و بیش از هر چیز عدم تسلط را می‌رساند.»

وی درباره اعلام سیاست‌ها در بخش اکران و اهمیت دادن به جشنواره فیلم فجر برای رد شدن از صف اکران می‌گوید: «این شیوه‌ای است که سال‌ها پیش اجرا کردیم و باز هم این‌گونه اعلام نمی‌شد. جالب است که خود این دوستان

امکان ندارد شدن اصناف دولت‌ها

تقویت شوند

چون در چنین دولت‌هایی که

اصنافش را

ضعیف می‌کند

خود مدیرانش

می‌آیند و فیلم

می‌سازند زیرا

اگر بخواهد

از نیروی

انسانی حوزه

فرهنگ برای

فیلمسازی

استفاده کند با

مشکل مواجه

می‌شود

● همشهری‌ی ماه ● مردادماه ۸۹ ●

● همشهری‌ی ماه ● مردادماه ۸۹ ●

پای صحبت اهالی سینما

تو خود حدیث مفصل بخوان…

حرف از مرور دفترچه حمایتی و اجرایی معاونت سینمایی نیست که شاید بتوان برای موضوعات بسیاری از آن پرونده‌ای مجزا درآورد؛ مثل بحث درجه‌بندی فیلم‌ها یا بحث مربوط به فیلم‌های اکرانی و غیراکرانی. در این شماره اما تمرکز اصلی ما روی بحث مهم نحوه‌اکران فیلم‌ها و راه حلی بود که اعلام شد؛ اینکه اکران فیلم‌ها دوباره به دست دولت بیفتند و جدول توسط معاونت سینمایی تنظیم شود؛ آن هم یا تیسره‌هایی مثل اینکه ۵۰ فیلم بیشتر در طول سال در فهرست اکران قرار نمی‌گیرند و اولویت هم با فیلم‌هایی است که در جشنواره فجر ثبت‌نام کرده باشند. سراغ اهالی سینما رفتیم و حرف‌های آنها را شنیدیم؛ درحالی‌که عده‌ای از آنها یا حاضر به پاسخگویی نشدند یا گرفتار جشن خانه سینما و داوری فیلم‌ها بودند.

فرار مخاطبان از سینما

راه حل منطبق با زمان پیدا کنیم

۱- فکر می‌کنم این طرح مصداق ارتجاع باشد؛ یعنی رجوع به گذشته‌ای که تاریخ مصرف آن گذشته است.از یک زمانی به بعد شورای صنفی تشکیل شد و شکل اکران تغییر کرد تا صنوف دخیل باشند در امر اکران. در شورای صنفی هم متخصص و کارشناس هست و هم نظارتی که باید باشد و این گونه شخص و جریان خاصی امور را به دست نمی‌گیرد. سال‌ها طول کشید تا ما به این مرحله رسیدیم اما حالا دوستان فکر می‌کنند با سینمایی طرف هستند که دو روز است به وجود آمده و اصرار دارند تعریف جدیدی ارائه دهند و تجربه‌هایی را که در جمهوری اسلامی شده دور بریزند؛ آن هم در عرصه سینما که امروزه حتی از مینیاتور ما هم در دنیا شناسخته شده‌تر است. البته این سینمای امروز رو به افول است و ما هم از آن ناراضی هستیم اما با این طرح‌ها و این سیاست‌ها دقیقا سینمای ده‌نمکی می‌شود سینمای فاخر؛ سینمایی که بیشترین امکانات به آن داده می‌شود و وزیر ارشاد حاضر می‌شود ساعت‌ها سر صحنه آن برود؛ اتفاقی که پیش از این نیفتاده بود. و این یک تایید قومی و قبیله‌ای است. این را از این جهت می‌گویم که این روزها خیلی‌ها می‌گویند مخالفان این طرح جناحی برخورد می‌کنند و اتفاقا جناح اصلا چیز بدی نیست اما وقتی قبیله‌ای می‌شود بد است. این دوستان سال‌ها حمله می‌کردند که چرا فیلمی مثل «لیلی با من است» ساخته می‌شود اما خط قرمزی که خودشان تعریف می‌کنند اگر توسط یکی از خودشان شکسته شود ابرادی ندارد.

۲- ما سال‌هاست درگیر دخالت دولت در امور صنفی سینما هستیم اما حالا دیگر دارد رسماً اعلام می‌شود. قبلا ما با این حداز دخالت مواجه بودیم که به فیلمی پروانه نمایش می‌دادند و بعد می‌گفتند اکران نشود اما حالا آن قدر اوضاع را به نفع خود می‌بینند که می‌گویند اساسا هیچ‌کس حرفی نزند خودم همه کارها را می‌کنم! هیچ‌کس به صنف پارچه‌فروش‌ها هم جرات نمی‌کند چنین حرفی بزند که شما رئیس صنف را عوض کنید تا با شما همکاری کنیم اما در این صنف از این حرف‌ها هم زده می‌شود. البته همین که رئیس‌جمهور تصمیم می‌گیرد در راس شورای عالی سینما قرار بگیرد اهمیت این حرفه را می‌رساند و نشان می‌دهد دوستان می‌دانند این حرفه چه تأثیری در جامعه داخلی و جهانی دارد اما این به معنای آن نیست که هر کاری خواستند با آن بکنند و اگر اهالی سینما صبوری می‌کنند به معنای موافقتشان نیست. مثلا نامه آقای شمقدری به آقای سجادپور که جلوی طرح اکران را گرفت هم توهین‌آمیز بود. معنای آن، این بود که شما اهالی سینما یک عده نادان هستید که نمی‌دانید چه چیز برایتان خوب است. این ادبیات در شأن یک مدیر سطح بالا نیست.

۳- در سینما هم مثل همه جا همیشه یک عده اهل معامله هستند؛ کسانی که بازنده‌اند و در دعوا طرف آن را که به نظر قوی‌تر است می‌گیرند. حتی اگر تعداد این عده زیاد باشد دلیل بر حق بودن آنها و ناحق بودن اقلیت نیست که البته به گمان من تعداد مخالفان طرح بسیار بیشتر است. به‌رحال اینکه طرح اجرایی می‌شود یا نه موضوعی نیست که بشود درباره‌اش حرف زد اما نظر شخصی من این است که حتی کلیات این طرح هم روشن نیست. مثلا بحث درجه‌بندی قابل اجرا نیست. زمان و موقعیت دگرگون شده. اگر قرار است سینما را از ابتدال نجات دهیم بهتر است راه حل منطبق بر زمان پیدا کنیم.

عبدالحسین برزیده
کارگردان

دفترچه فاقدروح تازه است

هنوز با دیپلماسی می‌شود جلو رفت. چرا جنگ؟

۱) این دفترچه فاقدروح نوو تازه‌ای بود و یک جمع‌بندی از کل سیاست‌های ۳۰سال گذشته بود که در کلیت به آن پرداخته شده بود و ساختار منسجمی در اجرا نداشت. درباره جدول اکران، درجه‌بندی فیلم‌ها و اینکه استاندارد به چه مفهومی است پاسخی دریافت نمی‌شد. دارد یک سال از حضور آقایان در معاونت سینمایی می‌گذرد اما هیچ امر تازه‌ای رخ نداده. مهم‌ترینش همین که هیچ چیز ساختارمند نبوده. اجرا در ارتباط با هم و کامل‌کننده هم نبوده‌اند. درباره این سیاست‌ها هم با هیچ‌کس مشورتی نشده است.

۲) هر پدیده‌ای یک وجه بیرونی دارد و یک وجه درونی و تانسبت آنها را باهم نستجیم نمی‌توانیم به نقد درستی دست پیدا کنیم. این کاری که دولت می‌خواهد بکند نه ممکن است و نه معقول. امروز دنیای پدیده‌های نوین است که چگونه با سیاست‌های ۲۰سال پیش می‌خواهیم جواب امروز را بدهیم. اگر در آن دهه این کار می‌شد برای این بود که سه چهارم پول تهیه‌کننده را دولت می‌داد. اگر جدول‌بندی و اکران دست او بود، خسارت‌هایش را هم می‌دادان دولت نمی‌تواند برای سرمایه من تهیه‌کننده مستقل تصمیم بگیرد. پس این کار شدنی نیست و هر کس به عملیاتی شدن آن دستی بزند هم به خودش آسیب می‌زند و هم به سینما. اگر هم می‌بینیم شورای صنفی به آن بلوغ نرسیده -در حالی که مهم‌ترین رکن خانه سینماست- باید بررسی کرد که چرا. مجموع اینها باید نقد شوند و در نهایت ما به یک ساختار و فکر تازه برسیم که هم عوارض ساختار قبلی رانداشته باشد و هم بازگشت به گذشته نباشد. باید یک بار دیگر دولت و خانه سینما از منظر عقلی بنشینند و یک طرح مناسب که موضوع امروز باشد بریزند.به نظر من وقتی با دیپلماسی می‌شود کاری را پیش برد چرا با جنگ پیش ببریم؟ هنوز می‌شود با دیپلماسی به اعتراض‌ها پاسخ داد.

ضربه بر سینما

نمره مردودی گرفته‌ها از این طرح حمایت می‌کنند

۱- این شورای صنفی نیست که فیلم اکران می‌کند و ما نباید این را به غلط بگوییم که اکران الان دست شورای صنفی است بلکه صاحب فیلم باصاحب سینما توافق می‌کند بر سر اکران یک فیلم و شورای صنفی نظارت می‌کند و اگر محل اختلافی بود آن را رفع می‌کند که ظلمی به کسی نشود.

۲- من مطمئن هستم تنها کسانی از طرح جدید اکران حمایت می‌کنند که از سینما نمره مردودی گرفته‌اند. یک هفته قبل از اعلام طرح هم به آقایان گفتم که عده‌ای زیر پای شما پوست خربزه انداخته‌اند و گرته شما باید بدانید از نظر قانونی اجازه اجرای این طرح را ندارید. چطور ممکن است مثلا صاحب سینما قدس بگذارد شما جای او درباره سینمایش تصمیم بگیرید؟ این خلاف قانون و عقل است. هیچ آدم متخصصی نیست که از این طرح حمایت کند. گفتم و باز تکرار می‌کنم تنها آدم‌های رده‌شده در سینما از این طرح حمایت می‌کنند؛ کسانی که فیلم‌های به قول خودشان فرهنگی ساخته و فروش نکرده‌اند. خب صاحب سینما حق دارد مخارج سینمایش را در بیاورد. خسارت فیلم فرهنگی نفروش ساختن شما را که نباید صاحب سینما بدهد. اصلا همین جا باید گفت ما چیزی به اسم فیلم فرهنگی و غیرفرهنگی نداریم. فیلم پرمخاطب و فیلم مخاطب خاص داریم. بنده هم صدرصد با ساخت فیلم‌های مخاطب خاص موافق هستم اما یادمان باشد که اولاً می‌شود فیلم مخاطب خاص ساخت مثل «طلا و مس» که در فروش هم موفق است و فیلم مخاطب خاص که باید برود و چند ماه در سینماهای محدودی اکران شود نه اینکه مانند باقی فیلم‌ها بخواهد اکران گسترده بگیرد. این دوستان خودشان را به خواب زده‌اند و حالا با این طرح فکر می‌کنند دولت می‌آید و خسارت فروش پاینشان را می‌دهد.


علیرضا رئیسیان
رئیس سابق انجمن کارگردانان

حسین فرحبخش
تهیه‌کننده



ناصر صفاریان مستندساز و منتقد سینما

خلاصه ماجرا این است که در شرایط کنونی اکران سینما در قراردادی میان صاحب فیلم و سینمادار تعیین می‌شود. دولت هم جز یک ناظر بی طرف که کارش فقط ثبت این قرارداد است، نقشی ایفا نمی‌کند. موارد خاص و نظارت خاص هم که – اساسا – بحث دیگری است.

در این میان، بی‌هیچ تحقیق و تفحصی و – حتی – بی آنکه از فهرست فیلم‌های اکران شده این چند سال با خبر باشیم، می‌توانیم بفهمیم قضیه چیست. صاحب فیلم و صاحب سالن قدرتمندترین وجه‌های تجاری سینما را رهبری می‌کنند و در واقع، عینی‌ترین نمایندگان وجه صنعتی سینما تلقی می‌شوند. فراموش نکنیم که تعریف صنعت در سینمای ما معادلی جز تجارت ندارد و به جای کار درست مبتنی بر علم اقتصاد، با شکل‌هایی از «آب بستن» و «سری‌دوزی» و «بزن در رویی» روبه‌رویم. استثناهای موردی را که کنار بگذاریم، بهترین شکل صنعت سینما در این سرزمین، تعبیر بازاری «کاسب حبیب‌الله» است. در چنین حالتی ناگفته پیداست که نتیجه وضع موجود، حذف فیلم‌های فرهنگی است و بس.

ریشه این ماجرا – نه به این شکل و نه در این اندازه – به صورت علنی اعلام شده‌اش به دوره معاونت سینمایی سیف‌الله داد برمی‌گردد اگر چه شروع زمینه‌ساز و ابتدای آن را باید در ابتدای دهه ۷۰ جست‌وجو کرد.

تا پیش از آن و در دوره سینمای «هدایتی و حمایتی» دهه ۶۰، همه چیز سینما زیر نظر دولت بود. اکران هم گلوگاه مهمی بود برای اعمال نظر نهایی و جهت دادن سینما به سمت مطلوب نگاه سیاست‌گذاران وقت. در آن زمان پس از جشنواره هر سال، فیلم‌ها در جه‌بندی می‌شدند و تاریخ و مدت نمایش تمام فیلم‌ها از ابتدا تا پایان سال آینده مشخص می‌شد.

از آنجا که آن روزها وجه هنری سینما بر وجه صنعتی آن می‌چربید و در مثلث کارگردان / تهیه‌کننده/بازیگر، کارگردان بود که حرف اول را می‌زد، سیاست‌گذاری هم در مسیری بود که مجالی برای قدرت گرفتن فیلم‌های تجاری مبتنی بر نگاه تهیه‌کننده و چهره سوپرستار وجود نداشته باشد. فیلم‌های تجاری درجه «ج» می‌گرفتند، مدت نمایش محدودی داشتند، در فصل بدی اکران می‌شدند، قیمت بلیتشان کم بود و… دولت از هر حمایتی از این آثار سر باز می‌زد.

سیستم در جه‌بندی و اعمال نگاه دولتی بر جزئی‌ترین مسائل سینما، در شکل کلی نباید چیز خوبی باشد. اما حالا که به آن دوره نگاه می‌اندازیم، حاصل آن سخت‌گیری‌های نظارتی، فیلم‌های درخشان دهه ۶۰ است که در سال‌های بعد نمونه‌هایش کم، کم و کمتر شد.

پس از کنار رفتن سید محمد بهشتی، فخرالدین انوار و عبدالله اسفندیاری از مدیری‌ت سینمای دهه ۶۰ و رسیدن به دهه ۷۰،

دخالت‌نه؛حمایت

شرایط کنونی فقط به سود فیلم‌های تجاری است

وجه دولتی سینما به قوت خود باقی ماند. تفاوت حاصل شده در دوره مدیران جدید و به ویژه عزت‌الله ضرغامی این بود که کفه «دخالت»، سنگین‌تر از کفه «حمایت» شد و ترازوی معاونت سینمایی در درجه‌بندی فیلم‌ها هم نگاه‌های غیر کارشناسی بیشتری را در خود جای داد تا آنجا که آثاری مانند «نجات‌یافتگان» و «نون و گل‌دون» درجه «ب» و «ب ستاره‌دار» گرفتند.

میدان دادن به سینمای تجاری – و این بار از نوع اکشن – وجه مشخصه این دوره شد. طوری که جمشید هاشم‌پور که در دهه ۶۰، ابتدا از تراشیدن سرش و بعد به کلی از حضور بر پرده منع شده بود، ستاره یکه‌بزن آن زمان شد.

جولان سینمای تجاری تا آنجا پیش رفت که نه تنها بازیگر گزیده‌کار و انتخاب‌کننده‌ای مانند فرامرز قریببسان پیش به سینمای اکشن باز شد که امین تارخ، بازیگر مشهور نقش‌های احساسی هم اسلحه به دست گرفت.

این گونه بود که در زمان معاونت ضرغامی، فیلم‌های کارگردان‌های خودی‌ای مثل ملاقلی‌پور و حاتمی‌کیا هم با مشکل اکران مواجه شد و حاتمی‌کیا به این نتیجه رسید که جایی در سینما ندارد و دوره‌ای را به مسافرکشی و دوره‌ای را به کار در مغازه پدرش گذراند. در همین زمانه کم‌رنگ شدن فرهنگ و قدرت گرفتن تاجر مسلکان سینما بود که به ناگاه حال و هوای جامعه تغییر یافت و سیف‌الله داد کارگردان، معاون سینمایی شد.

معاون جدید تمام هم و غم خود را بر این گذاشت که اداره سینما را به اهل سینما بسپارد. او که از مدیران شاخص خانه سینما بود، اهمیت خاصی برای صنوف سینما قائل می‌شد و معتقد بود همه چیز را باید به صنوف واگذار کرد و ممیزی را هم به قانون سینما سپرد.

قانون سینما در زمان او به سرانجام نهایی نرسید ولی حذف شرط حضور در جشنواره فجر برای اکران، حذف شرط تصویب فیلمنامه، حذف درجه‌بندی کیفی، حذف جدول زمانی اکران و سپردن امر نمایش به خود صاحبان فیلم‌ها و صاحبان سالن‌ها مهم‌ترین دستاوردهای دوره معاونت او و مدیران دنباله‌روی او – در این زمینه – بودند.

آنچه در ذهن سیف‌الله داد بود و آنچه پیش‌بینی می‌کرد به وقوع بپیوندد مثبت بود ولی آنچه در عمل رخ داد و به مرور گسترش یافت و نتیجه‌اش شد شرایط کنونی سینمای ایران، متأسفانه مثبت نبود؛ چراکه سینمای ایران – و در واقع، سینماگران ایرانی – آمادگی و ظرفیت این تغییر و انتقال را نداشتند و فضا و فرهنگ حاکم به گونه‌ای نبود که دولت خودش را به‌طور کامل کنار بکشد.

حاصل آن اتفاق و آنچه امروز هست، چیزی نیست جز حاکمیت سرمایه و تن دادن به شرایط مالی صرف. در سیستم قبلی دولت از ساخت فیلم فرهنگی حمایت می‌کرد و شرایط نمایش آن را هم

فراهم می‌ساخت. ولی حالا گذشته از حذف حمایت‌های تولید فرهنگی و سپردن همه چیز به بازار عرضه و تقاضا، حتی آنجا که فیلمی با بودجه عمومی و پول خود حکومت ساخته می‌شود، باز هم فیلم فرهنگی روی زمین می‌ماند و اکران نمی‌شود.

در چنین شرایطی تصور کنید وضعیت فیلمسازان مستقل و هنری‌ساز را که با سرمایه شخصی و با خون دل خوردن بسیار با گذشتن از بررسی‌های ریز و درشت، فیلم خود را می‌سازند و هر چه تلاش می‌کنند راهی به سالن سینما پیدا نمی‌شود. می‌دانید فیلم درخشان «باد ما را خواهد برد» عباس کیارستمی که در جشنواره فجر هم نمایش داشته، مربوط به چند سال قبل است؟ می‌دانید مشکل عدم اکران این فیلم – و بسیاری از آثار دیدنی سینمای ایران – نه به وزارت ارشاد، که به سینماداران محترم برمی‌گردد؟ آنچه باعث شده این ماجرای آغاز شده از سال ۱۳۷۶ حالا به این وضعیت بغرنج و تحمل‌ناپذیر برسد این است که آن زمان، در کنار این آزادسازی تجاری، آزادسازی‌هایی هم در مورد خط قرمزها رخ داده بود و فیلمسازان با فراغ‌بال بیشتری فیلم می‌ساختند. ولی حالا دایره موضوع‌های قابل ساخت به‌قدری بسته و تنگ شده که هیچ‌کس وارد عرصه خطرپذیری نمی‌شود و ریسک نمی‌کند. نتیجه‌اش هم شده همین کم‌دی‌های خنثی و متکی به بازیگران طنزهای تلویزیونی. به همین دلیل، این نابسامانی در شرایط کنونی بیشتر جلب توجه می‌کند.

این مسأله آن‌قدر عیان شده که جناب ششمقدری که یکسره بر سینمای ۱۲سال گذشته خط بطلان می‌کشد و آن را سینمای ابتذال می‌خواند، صدایش درآمد و به‌عنوان معاون سینمایی وزیر ارشاد دستور رسیدگی داد تا این بساط تجارت برچیده شود.

به دنبال این دستور و به منظور کنترل فضای حاکم بر سینمای کشور، چاره‌ای دیده نشد جز بازگشت به گذشته، یعنی اعلام جدول زمان‌بندی شده. پیدا بود که قرار است تعادلی در بازار سینما برقرار شود و یکه‌تازی فیلم‌های تجاری از شکل کنونی‌اش خارج شود.

هنوز خوشحالی فیلمسازان و تهیه‌کنندگان فرهنگی از این دستور به سرانجامی نرسیده بود که سروصدای طرفداران آزادسازی بلند شد و «چندنفر» آن‌قدر به این طرح اعتراض کردند و آن را بازگشت به گذشته خواندند که معاونت سینمایی در اقدامی غیرمنتظره و عجیب عقب نشست و اعلام کرد به منظور بررسی انتقادها و رسیدن به دستورالعملی کارشناسی فعلا همان دستورالعمل پیشین و همین شرایط فعلی حاکم خواهد ماند.

اینکه دستور یک‌شبه صادر شده، یک‌شبه هم لغو شود از مدیران فعلی سینمایی بعید نیست و با استناد به دلیل لغو آن از سوی خود مدیران می‌توان فهمید این دستورالعمل بدون کارشناسی کافی صادر شده. ولی آیا جایگزین مقطعی و ضرب‌الاجلی برای پایان این معضل «فرهنگی» لازم نیست؟ و آیا نزدیک به یک سال حضور و پیش‌بینی حضور از مدت‌ها قبل نباید معاونی را که ۱۲ سسال گذشته را مبتذل می‌داند، زودتر از اینها به فکر می‌انداخت؟

اگر واقعا دلیلش چنداعتراض از سوی چند نفر خاص باشد، چرا این اتفاق در مورد دستور معاونت سینمایی برای صدور مجوز خروج فیلم‌ها از کشور رخ نداد؟ این بار اگر چند نفر معترض بودند، آن بار همه مصاحبه‌ها و نظر‌ها اعتراض‌آمیز بود و حتی رسانه‌های نزدیک به دولت هم چیزی جز اعتراض و انتقاد منعکس نکردند، جز یک



گفت‌وگو با یک مستندساز که تمامی فیلم‌هایش را در سیستم دولتی ساخته است. تفاوت این دو واقعا در چیست؟

شرایط کنونی سینمای امروز طوری است که چند نفر خاص بر تمامی امور تولید و نمایش احاطه دارند. یک نفر هم تهیه‌کننده است، هم پخش‌کننده، هم سینمادار و هم سهامدار شرکت ویدئویی. این شخص خودش به عنوان تهیه‌کننده، با خودش به عنوان پخش‌کننده قرارداد می‌بندد، خودش به عنوان پخش‌کننده با خودش به عنوان سینمادار – آن هم سرگروه – قرارداد می‌بندد و…

در چنین فضایی که ناگفته پیداست چنین آدمی چه جور فیلم‌هایی می‌سازد، فیلمسازان و تهیه‌کنندگان مستقل و بیرون از چنین «باند»ها و گروه‌هایی چگونه می‌توانند ابراز وجود کنند و اصلا وجود داشته باشند؟ دخالت نه، ولی حمایت دولت چه می‌شود؟

مدیرانی که برنامه‌های اعلام شده خودشان مانند «آسمان باز» و «اکران فرهنگی» را هم نمی‌توانند اجرا کنند و مدیرانی که طرح اعلامی خودشان را در پی چند انتقاد –ناوارد – پس می‌گیرند، چگونه می‌خواهند از فرهنگ و سینمای فرهنگی حمایت کنند؟ واقعا در پس این اعلام‌ها و لغوها چه چیزی نهفته که ما بی‌خبریم؟ 🇮🇷

هویت گمشده آفریقای جنوبی پارادوکس ناعلاج در هزاره سوم

نداشته باشند. این واقعیت در زمان برگزاری رقابت‌های جام جهانی مشهودتر بود. با این حال مسوولان فرودگاه کیپ تاون تا روز قبل از شروع بازی‌ها، نه میز مخصوص خوشامدگویی به گردشگران خارجی را در این محل نصب کرده بودند و نه اینکه برای استقبال از خیل عظیم مسافرانی که تصمیم گرفته بودند برای تماشای

جاذبه‌های توریستی این شهر چند روز قبل از شروع جام جهانی به آفریقای جنوبی سفر کنند، تمهیداتی اندیشیده بودند. کیپ تاون روز هفتم ماه ژوئن هیچ نشانی از شهری که قرار است تا چهار روز دیگر دومین بازی جام جهانی در آن برگزار شود، نداشت. این عدم آمادگی و تفاوت‌ها نه به خاطر بی‌روح بودن شهر و بستن تقریباً بیشتر مغازه‌های فرودگاه همزمان با تاریکی هوا در ساعت چهار بعدازظهر و نه حتی سوار کردن دو نفر روی صندلی جلوی تاکسی‌ها، بلکه به دلیل آماده نبودن ورزشگاه گرین پوینت کیپ تاون بیش از حد توی ذوق می‌زد و مشهود بود.

مثبت باشد اما با گذشت زمان و تحت تاثیر واقعیت‌های موجود و غیرقابل انکار، رنگ تردید به خود می‌گیرد. فرودگاه‌هایی که براساس استانداردهای بین‌المللی ساخته شده‌اند و زرق و برق فرودگاه‌های بزرگ‌ترین شهرهای دنیا را هم به ارث برده‌اند، در بلاتکلیفی مطلق به سر می‌برند. معلوم نیست زمان و مکان برای مردم این کشور چگونه و بر چه اساسی تعریف شده که خیلی از کارکنان مراکز خدماتی به هیچ وجه وظیفه خود را جدی نمی‌گیرند. کار کردن طبق اصول بین‌المللی فقط مختص بعضی از ارگان‌هاست. بی‌برنامگی و سست بودن زیرساخت‌ها، ناهماهنگی مطلق در مهم‌ترین بخش‌های خدمات رسانی را به همراه داشته که در زمان برگزاری رویدادی مثل جام جهانی به معضلی غیرقابل حل مبدل شد. بهترین مثال ممکن برای توجیه هر چه بیشتر این مفهوم شرایطی است که کیپ تاون - دومین شهر بزرگ و توریستی‌ترین شهر این کشور - سه روز قبل از شروع رقابت‌هایی که تا چند سال پیش رویای دست نیافته آفریقای‌ها بود، داشت. محال است گردشگرانی که به آفریقای جنوبی سفر می‌کنند، از شهر کیپ تاون بازدید می‌

دلایرام عظیمی
خبرنگار حاضر در جام جهانی
آفریقای جنوبی سرزمین تضادهاست. این بهترین تعبیر ممکن برای کشوری است که نلسون ماندلا را افتخار ابدی و سرنگونی آپارتاید را بزرگ‌ترین دستاورد مدنی خود می‌داند؛ سرزمینی که با وجود سردادن این شعارها هنوز در قید و بند رنگ‌ها اسیر مانده و شاید هرگز رنگ آزادی از افکار نژادپرستانه را هم به خود نبیند. رویای دموکراتیک بودن به معنای واقعی هم در آفریقای جنوبی به یک سراب تلخ شباهت دارد. سرزمینی غنی از الماس و طلا با طبیعتی بکر و استثنایی که در دنیایی هم‌تاست، اتفاقاً به خاطر همین ثروت ناشی از در اختیار داشتن منابع طبیعی است که محکوم به زیستن در شرایطی بی‌ثبات خواهد بود. به هر کجای آفریقا که بنگرید، تضاد را خواه ناخواه احساس می‌کنید و اولین نشانه قابل لمس این تضاد، زندگی در دناک توأم با فقر سیاهان در کنار سفیدپوستانی است که در رفاه کامل به سر می‌برند. حتی اگر اولین برداشت گردشگران خارجی از آفریقای جنوبی بیش از اندازه هم

صبح روز هشتم ژوئن به فاصله ۷۲ ساعت تا شروع جام جهانی، استادیوم گرین پوینت و محوطه اطراف آن به یک ساختمان نیمه‌ساز مشغول خاک برداری شباهت داشت که کارگران سیاه و سفید با کمک نیروهای خارجی و با سسرعتی باورنکردنی در حال جبران عقب ماندگی و انجام کارهای باقیمانده بودند!سر و صداهای کرکننده مربوط به جوشکاری‌ها، نصب قطعات مختلف و حتی دستشویی‌های مדיاسنتر استادیوم و همه کارهایی که طبق برنامه فیفا، مهلت انجام آنها مدت‌ها پیش از این تاریخ تعیین شده بود، اولین مشخصه اصلی این جام جهانی، یعنی «ناهماهنگی» را به ذهن تداعی می‌کردند. نیازی به گذشت زمان برای قضاوت کردن در مورد آفریقای جنوبی نبود.

از همان برخوردهای اول می‌شد فهمید که اهدای میزبانی جام جهانی بعد از آلمان به آفریقای جنوبی، از آن تصمیم‌های بی‌منطق سپ بلاتر و فیفا بوده که هیچ توضیح عقلانی‌ای برای آن نمی‌توان پیدا کرد. در کشوری که حتی یک قطار سریع‌السیر وجود ندارد و طی کردن فاصله بین ژوهانسبورگ و کیپ تاون– اصلی‌ترین شهرهای آن– با اتوبوس و ماشین شخصی ۲۵ ساعت به طول می‌انجامد، اصرار برای برگزاری جام

از نگاهی دیگر

به رغم همه کاستی‌های موجود برای برقراری رویدادی به نام جام جهانی، بدون تردید آفریقای جنوبی هیچ‌یک از گردشگران سفر کرده به این کشور را ناراضی به خانه نفرستاد. اگر جام جهانی در فصولی غیر از زمستان در این کشور برگزار می‌شد، زیبایی غیرقابل توصیف این سرزمین هم جلوه‌های قابل توجه‌تر به خود می‌گرفت. پارک‌های جنگلی آفریقای جنوبی که بزرگ‌ترین آنها نشنال کروگرپارک در نزدیکی شهر نلسپرویت است، به مراتب از آنچه در مستندهای تلویزیونی دیده‌ایم زنده‌تر و تکان‌دهنده‌تر هستند. شاید در هیچ کجای دیگر دنیا، بشر نتواند تا این اندازه خودش را به طبیعت بکر نزدیک احساس کند. قدم زدن و عکس گرفتن در کنار فیل، زرافه و گورخرها در دل جنگل و در فضایی به دور از قفس و سیم خاردار، برای همه گردشگران، قبل از سفر به آفریقای جنوبی حکم یک رویسار دارد. اما وقتی در بزرگراه‌ها و خیابان‌های اصلی، بابون‌هایی را که با سرعت به سمت ماشین شما در حال حرکتند، می‌بینید یا وقتی تابلوهای هشدار دهنده خطر حمله تماسح در کنار پل روی رودخانه‌ای که روی آن

حرکت می‌کنید، جلوی پایتان سبز می‌شوند، اینجاست که حضور واقعی در اعماق طبیعتی دست‌نخورده را احساس می‌کنید. آرامش و سکوت دماغه امید‌نیک جالب توجه است، جایی که آب‌های سرد اقیانوس اطلس و آب‌های گرم اقیانوس هند به هم می‌رسند و همین‌طور جنگل‌های سبز و آبشارهایی که در ارتفاع بیش از ۱۵۰۰ متری از سطح دریا قرار دارند، طبیعت آفریقای جنوبی را زنده‌تر از هر نقطه دیگری جلوه می‌دهند. آفریقای جنوبی حتی در این زیبایی‌ها هم مهد تضادهاست. کیپ تاون با همه زیبایی منحصر به فرد سواحل زیبایش، در قیاس با شهر دوربان که میامی

جهانی به مسائل دیگری ربط دارد که بحث در مورد آن حتی الان که جام نوزدهم به اتمام رسیده هم بی‌فایده است. ایجاد شرایط و امکانات مناسب برای حمل و نقل و ارائه خدمات مورد نیاز، فاکتورهای اولیه برای برگزاری چنین رویدادی تلقی می‌شوند؛ فاکتورهایی که در آفریقای جنوبی اصلا معنایی نداشتند و ندارند. اینکه هواپیما تنها وسیله نقلیه برای جابه‌جایی توریست‌ها و خبرنگاران حاضر در جام جهانی معرفی شونددر مقایسه باامکانات سوپرمدرن کشوری همچون آلمان که ساعت حرکت قطارها، اتوبوس‌ها، متروها و ترامواهای داخل شهری آن روی ثانیه تنظیم شده بود، بیشتر به یک جوک شباهت داشت؛ اما واقعیت تلخی بود که همه، خواسته یا ناخواسته با آن کنار آمدند و با این شرایط تحمیلی منطبق شدند. درنهایت و بعد از گذشت چند هفته اقامت در آفریقای جنوبی، در پاسخ به هر نکته عجیب و غریبی که ذهن را درگیر و به کنکاش وا می‌داشت، فقط یک جمله تسکین‌دهنده وجود داشت: «اینجا آفریقاست» و این یک حقیقت غیر قابل انکار بود. آفریقای جنوبی با آن زرق و برق چندان خاص و تبلیغاتی که با هدف بهشت‌نشان دادن این کشور نسبت به سرزمین‌های دیگر آفریقا صورت می‌گیرد، همچنان

آفریقاییان در جریان بازی فوتبال در آفریقا

آفریقای جنوبی نامگذاری شده، امتیازهای زیادی از دست می‌دهد. دوربان گرم‌ترین شهر آفریقای جنوبی به‌ساحل بی‌نظیر خودافتخار می‌کند حتی زیباترین استادیوم جام جهانی از نگاه گردشگران، ورزشگاه موسامدیابای این شهر با معماری تحسین برانگیزش بود. حیف که ژوهانسبورگ با عظمت و وسعت عجیب و غریبی که دارد، قربانی همان معیارهایی است که آفریقای جنوبی راز استانداردهای اقتصادی و اجتماعی دنیا محروم می‌کنند. در شهری که خانه‌های ویلایی از آپارتمان‌ها ارزان‌تر هستند و قیمت اتومبیل‌ها چندین برابر کشورهای اروپایی تعیین شده، عدم امنیت، همه امتیازهای مثبتی را که پایتخت صنعتی آفریقای جنوبی به آن نیاز دارد از آن سلب می‌کند. ژوهانسبورگ بدون تردید خطرناک‌ترین شهر آفریقای جنوبی است. واژه امنیت در این شهر معنایی ندارد و حتی پلیس هم از دخالت و حضور در از مناطق خاص امتناع می‌ورزد. اگر چه ساکنان آفریقای جنوبی معتقدند که سیاهان این کشور با همه فقر و بدبختی‌ای که آنها را از پای درآورده، به این زندگی قانع و از آن راضی هستند. شاید آفریقای

فوتبال در آفریقا

جنوبی همچنان خود را با دیگر کشورهای این قاره مقایسه می‌کند که تا این اندازه به وجود خود افتخار می‌کند. اما شاید وقت آن رسیده که این کشور حالا که میزبانی جام جهانی را هم در پرورنده خود می‌بیند، در مقیاسی فراتر از قاره سیاه، برای آینده و بقای خود برنامه‌ریزی داشته باشد. ماندلا یک میراث تاریخی فراموش‌نشدهی است اما نسل آینده آفریقای جنوبی بعد از جام جهانی نمی‌تواند به اندازه گذشته از دنیا فاصله بگیرد. جام جهانی تحولی را که آفریقا منتظرش بود ایجاد کرده، اگر چه زندگی کردن براساس معیارهایی که این تحول می‌طلبد، ماموریتی غیر ممکن به نظر می‌رسد.

نسل آینده آفریقای جنوبی بعد از جام جهانی نمی‌تواند به اندازه گذشته از دنیا فاصله بگیرد. جام جهانی تحول ایجاد کرده، اگر چه زندگی کردن براساس معیارهایی که این تحول می‌طلبد، ماموریتی غیر ممکن به نظر می‌رسد

ژوئن ۲۰۱۰، روز افتتاحیه بازی فوتبال جام جهانی ۲۰۱۰

جزئی از قاره آفریقاست و جایی که فرهنگ مردم ریشه در اموری دارد که اروپایی‌ها حتی چیزی از آن در زندگی خود ندیده و نشینده‌اند، نمی‌توان انتظار داشت که صرفاً برپایی جام جهانی یک تحول اساسی در آن ایجاد کند. برای همه آنهايي که در زمان برگزاری این رویداد مهم از این کشور بازدید کرده‌اند، مثل روز روشن است که سسرزمین نلسون ماندلا بعد از پایان این جام، روزهای سختی پیش رو خواهد داشت. جام جهانی فرصتی پیش آورد تا هر شهروند آفریقای جنوبی مایل به کسب کار در این عرصه (از رده سنی نوجوان به بالا) در مدت این یک ماه موقعیتی برای درآمدزایی قابل توجه نسبت به دیگر زمان‌های سال پیدا کند.

در روزهای پایانی جام جهانی، دغدغه گردشگران و حتی خبرنگارانی که از نزدیک با این عده سر و کار داشتند این بود که بعد از تاریخ یازدهم جولای چه سرنوشتی در انتظار آنها خواهد بود. فقری که در آفریقای جنوبی بیداد می‌کرد، به لطف برگزاری جام جهانی کم‌رنگ‌تر شده بود. این کارکنان تیره‌پوست که در استادیم‌ها و مדיاسنترهای ورزشگاه‌ها مشغول به کار بودند، می‌خواستند جام جهانی تا بد ادامه داشته باشد. برای اینکه بیم اصلی ساکنان آفریقای جنوبی هم این بود که با پایان رقابت‌ها، این کشور به همان ورطه بدبختی و ناامنی سابق بیفتد و هر گز از آن خارج نشود؛ به‌خصوص اینکه درآمدزایی در مدت این یک ماه به حدی بود که انتظار می‌رفت با خلوت شدن شهرها از توریست‌ها، شرایطی بفرنج‌جای برای ادامه زندگی مردم آفریقای جنوبی فراهم کند. آفریقای جنوبی برخلاف تصور عموم، بیش از آنکه سرزمین سفیدپوست‌ها باشد، به سیاهان این کشور تعلق دارد که در فقر کامل دست و پا می‌زنند و راهی برای خروج از آن هم پیش روی خود نمی‌بیند. برای همین رویداد تاریخی فیفا، بلايي بر سر آفریقا آورد که شاید خیلی زود طعم شیرین میزبانی را به کام آنها تلخ کند. آفریقایی‌ها در زمان برگزاری این جام جهانی حریص شدند. در سرزمینی که هواپیما و تاکسی، قابل اعتمادترین وسایل نقلیه برای جابه‌جایی توریست‌ها محسوب می‌شدند، قیمت هر چیزی که کنترل خاصی روی آن وجود نداشت، به شکلی باورنکردنی سر به فلک کشید و دیگر پایین نیامد.

نرخ تاکسی‌ها که طبق ادعای راننده‌ها بر اساس تاکسی‌متر محاسبه می‌شد، با هیچ نقطه‌ای روی کره زمين قابل قیاس نبود. اگر چه تاکسی‌متری در کار نبود و معلوم نیست باچه سیستمی آن تاکسی‌مترها به صورت ثانیه‌ای حرکت می‌کردند که حتی درزمان توقف ماشین پشت چراغ قرمز هم از حرکت نمی‌ایستند. برای طی فاصله‌ای که کمتر از یک ربع طول می‌کشید، از فرودگاه آوار تامبو شهر ژوهانسبورگ، راننده تاکسی مبلغی معادل ۱۰۰دلار طلب می‌کرد! ۱۰۰دلاری که تاکسی‌متر هم در کمال تعجب آن را نشان می‌داد ولی ساکنان آفریقای جنوبی معتقدند بودند که رقم اصلی این مسیر از ۵۰ دلار هم کمتر است اما جایی برای اعتراض وجود نداشت. برای اینکه همه خارجی‌های حاضر در آفریقای جنوبی هم به این باور رسیده بودند که مردم این کشور قصد دارند در این یک ماه، بار زندگی خود را برای چند سالی ببندند و این همان واقعیت تحمیل شده‌ای است که راهی برای گریز از آن نیست و کار به جایی رسید که همه خارجی‌ها بعد از چند بار شوکه شدن به این نتیجه رسیدند که سفر به آفریقای جنوبی با خواسته خود آنها صورت گرفته و کسی آنها را به این کار مجبور نکرده است. استدلالی آرام‌کننده اما به دور از واقعیت که البته در سرزمینی همچون آفریقای جنوبی آزار دهنده به‌نظر نمی‌رسید. این حریص شدن حتی تا جایی پیش رفت که با گذشت سه روز از برگزاری رقابت‌ها، دست فیفا و کمیته مسوول برگزاری رقابت‌ها و پلیس آفریقای جنوبی را داخل حنا گذاشت، چرا که شرکت مسوؤل برقراری نظم در ورزشگاه‌ها، بعد از سه روز و به دنبال اعتصاب نیروهایش معروف به استیواردها در اعتراض به حقوق و دستمزد ناچیزی

که دریافت می‌کردند، همکاری خود را با فیفا قطع کرد و پلیس آفریقای جنوبی مجبور شد نیروی اضافه برای برقراری امنیت به ورزشگاه‌ها بفرستد که این ماجرا شروع قصه‌ای طولانی در طول یک ماه برگزاری جام جهانی بود. اولین جرقه این درگیری ساعاتی قبل از بازی ایتالیا و پاراگوئه در استادیوم گرین پوینت زده شد. نیروهای امنیتی به نشانه اعتراض محل کار خود را ترک کردند و حتی شایعه شد که ممکن است دیدار دو تیم به زمان دیگری موکول شود اما فیفا که برای آبروداری در این جام جهانی به هر کاری که حتی تصور آن هم ممکن نبود دست زد، بلافاصله با تحت فشار قراردادن پلیس آفریقای جنوبی، مثل همیشه و درست مثل آنچه در کل این تورنمنت رخ داد، ظاهر قضیه را حفظ کرد و اجازه نداد جام جهانی مورد علاقه بلاتر با لکه‌ای سیاه آبهتشر را از دست بدهد

اما عمق فاجعه این بود که دعوا و دلیل اعتصاب، سر دستمزد ۲۵۰ راندی– معادل ۲۵ یورو– بود که فیفا متعهد به پرداخت آن شده بود و هر گز به آن وفادار نماند. این کارکنان که بعضاً دستمزدی برابر با ۱۹۰ راند برای هر روز کار دریافت کرده بودند، به نشانه اعتراض به قرارداد خود پشت پا زدند و مدعی شدند که درخواست اولیه آنها برای کار حتی هزار راند بوده که با چانه‌زنی‌های فیفا به این رقم ختم شده بود و فیفا حتی به این تعهد خود هم پایبند نمانده بود. برای اینکه فیفا بهتر از هر ارگان دیگری می‌دانست که ۱۹۰ راند به عنوان دستمزد روزانه برای سیاه‌پوستی که در ماه بیش از هزار راند دریافت نمی‌کند، زیاد هم به نظر می‌رسد اما جام جهانی برای آفریقایی‌ها حکایت همان سفره پهن شده‌ای را داشت که همه می‌خواستند به بهترین نحو ممکن از آن بهره‌مند شوند. وقوع مسائلی از این جنس که مسلماً زمان حل و فصل آنها ماه‌ها قبل از شروع مسابقات و نه در اوج برگزاری جام جهانی بود و ظاهراً هیچ کس برورز آنها را پیش‌بینی نکرده بود، توجه مسوولان به مقوله امنیتی را هم کاهش داد. در یکی از معدود اپیزودهایی که پلیس برای حفظ امنیت وارد عمل شد، جمله‌ای از زبان افسر پلیس شنیدم که واقعا تاریخی بود؛ اینکه مسوولیت قدم‌زدن هر شخص در شهر بعد از تاریکی هوا، بر عهده خودش است.

برای این مامور معذور پلیس اصلا مهم نبود که این قدم‌زدن ممکن است در فاصله ۲۰۰ متری استادیوم الیس پارک شهر ژوهانسبورگ در ساعت پنج عصر در خیابانی باشد که به خاطر مسابقه فوتبال نیجریه و آرژانتین، روی اتومبیل‌ها بسته شده است. پلیس از کم بودن نیروهایش شاکي بود و با التماس از خبرنگاران می‌خواست که خودشان مراقب خودشان باشند و اصلا با تلفن‌های همراه خود حرف نزنند تا پلیس به بقیه امور رسیدگی کند! جای شکرش باقی بود که این اتفاق روز دوازدهم ژوئن یعنی روز دوم جام جهانی رخ داد تا تکلیف امنیت هم مشخص شود. بعد از آن، هر روز که خبرهای مختلف مربوط به حمله‌های مسلحانه به خبرنگاران در روزنامه‌ها منتشر می‌شد، همه چیز ملموس‌تر از قبل بود؛ اگر چه فیفا هیچ‌یک از این اتفاق‌ها را به روش هم نمی‌آورد و با تکذیب هر خبری در صدد بهتر جلوه دادن اوضاع آشفته‌ای بود که در مדיاسنترهای ورزشگاه‌ها حتی بارها به درگیری‌های شدید لفظی بین خبرنگاران و مدی افسرهای فیفا منجر می‌شد. از نظر فیفا این نمایش باید طبق برنامه تعیین شده، از اول تا آخر بدون هیچ کم و کاستی پیش می‌رفت. برای همین وقتی غیبت نلسون ماندلای عزادان در مراسم افتتاحیه، فیفا را غافلگیر کرد. سسپ بلاتر از همان روز اول به این فکر افتاد که چطور دقیقاً یک ماه دیگر رهبر افسانه‌ای آفریقای جنوبی را به استادیوم ساکر سیتی شهر ژوهانسبورگ بشکاند. نقشه او عملی شد و خانواده ماندلا هم معترف شدند که فیفا با اصراری آزاردهنده، ماندلا را برای روز فینال به ورزشگاه کشانده است. 🇿🇦

پوستر جام جهانی ۲۰۱۰

نرخ تاکسی‌ها که طبق ادعای راننده‌ها بر اساس تاکسیمتر محاسبه می‌شد، با هیچ جای دنیا قابل قیاس نبود. کار نبود و معلوم نمی‌شد با چه سیستمی آن تاکسیمترها چگونه حرکت می‌کردند که حتی در زمان توقف ماشین پشت چراغ قرمز مسافت محسوب می‌شد

^[1] ● همشهری‌ماه ● مردادماه۸۹

^[2] ● همشهری‌ماه ● مردادماه۸۹

ووووولا برای مرگ لوطی‌ها

روایتی از فوتبالی که به روزگار می‌آید

شهرام فرهنگی

روزنامه نگار

لحساب «اگرها» اگر درست از آب درآمده بود، امروز چه نیازی بود به سرودن مرتبه‌ای یا نوشتن غمنامه‌ای برای جام جهانی؟ همین «اگرها» که ما جماعت رویزنده را بیچاره کردند، اگر آن‌طور و این‌طور می‌شدند، مثلا امروز ایتالیا فاجعه جام جهانی نبود. لاقلا اگر نه گل مردود کوالیارلا، اگر نه تک به تک دی ناتاله، اگر نه گل اعلام ننشیدن توپی که می‌شد عبور کرده از خط دروازه اسلواکی فرض شود و اگر و اگر و اگر ... فقط اگر توپ دقیقه ۹۳ پیه به جای کنار تور، درون تور نشسته بود، ایتالیا از گروهش صعود می‌کرد. اگر کله فیلیپه ملو - که انگار در یک سال اخیر مغزی در آن نمانده- ناغافل پیدایش نمی‌شد و توپ فرستاده شده آشنا پیر را از روی دست‌های سزار درون دروازه خودی نمی‌فرستاد، شاید برزیل از هلند می‌گذشت و ... اگر کمک داور گل دوم انگلیس برابر آلمان را بی‌دلیل مردود اعلام نمی‌کرد و بازی مساوی می‌شد...، اگر و اگر و اگر ... چه می‌گوییم؟ روزگار است دیگر، فوتبالتش هم عین روزگار! پس لا جرم «اگرها» هم به سمتی می‌روند که روزگار می‌پسندد. این میان اگر - باز هم اگر- دلت خیلی گرفت، می‌توانی برای رقیبی از دنیا رفته که وقتی بود عشق فوتبال بود و با هم بازی‌ها را می‌دیدید نامه‌ای از سردلنتگی بنویسی. او که جام جهانی را زیر خاک یا آن بالا بالاها ندیده است، لابد هیچ از روزگار ما و فوتبالتش نمی‌داند. پس فرم مطلب «نامه» و مخاطب «رفیق مرده»!

سوت آغاز و حمله زنبورها

بگذار از همان سوت آغاز، آغاز کنیم. آن فیلم تخیلی را خاطرت هست که یک دانشمند دیوانه ژن زنبورها را دستکاری کرده بود و زنبورها ی وحشی گله گله - زنبورها هم گله دارند؟- از آزمایشگاه بیرون می‌آمدند و به مردم شهر حمله می‌کردند؟ سوت آغاز جام جهانی میان صدای وحشتناک حمله گله زنبورها به شهر گم شد. جای خالی، اگر بودی همان پای تلویزیون از حیرانی جماعت کلی تفریح می‌کردیم. احتمالا خیلی‌ها توی گرمای تابستان سمت در و پنجره‌ها دوبندند و مثل سردترین روزهای زمستان، همه درزها را هم کیپ کردند. زنبورها اما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند. انگار کار از کار گذشته بود و گله‌گله زنبورها از سوراخ گوش‌هایمان به درون جملحه نفوذ کرده بودند. جماعت حیران مانده بودند تا وقتی که فریاد گزار شگر بازی زمزمه‌وار از میان صدای زنبورها به گوش رسید: «این صدای گوشخراش، صدای شیپور سنتی آفریقای جنوبی به نام ووووولا است که در ورزشگاه نواخته می‌شود.» تو فکر کن هنوز بخش خنده‌دار قصه مانده است. می‌گویند این ووووولا وارد ایران هم شده و این فصل از لیگ برتر خودمان را باید همراه با صدای زنبورها تماشا کنیم. جام جهانی ۸۶ مکزیک را یادت هست؟ فکر کن! از مکزیک «موج» به ما رسید و از آفریقای جنوبی «ووووولا»!

هیچ اتفاقی نیفتاد

یادش به خیر تک شگفتی‌های جام جهانی. مثلا جام ۹۰ بود و یک کامرون که پدیده‌ای بود برای خودش در دنیای فوتبال. یادش به خیر، فکر می‌کردیم، یک دوره از جام جهانی که هیچ، ۸ سال، ۱۲ سال و ... هم هیچ، اصلا صد سال هم که بگذرد هنوز می‌شود از کامرون سال ۹۰ و شگفتی‌هایش حرف زد. می‌شود نوشت این تیم قهرمان آن روزهای جهان- آرژانتین- را شکست داد و خوش اقبال اگر بود به نیمه‌نهایی هم می‌رسید. همین چند سال پیش یادت هست؟ وقتی سنگال در جام جهانی ۲۰۰۲ فرانسه، قهرمان جهان را شکست داد، چقدر یاد کامرون افتادیم؟ حالا نبودی که به

مسخرگی روزگار بخندی. ژاپن همان کامرون خاطرهانگیز ما را برد و کسی هم تعجب نکرد. تازه همین ژاپن وقتی سه گل به دانمارک زده بود - همان قهرمان سال ۹۲ اروپا که برادران لادروپ داشت و اسمایکل هم روزگاری درون دروازه‌اش می‌ایستاد- بازیکنانش توی سرشان می‌زدند که چرا موقعیت گل چهارم از دست رفت! کره جنوبی از گروهش صعود کرد و برای کسی عجیب نبود. برزیل از کره شمالی گل خورد و فکر کن! خیلی‌ها گفتند طبیعی است. ایتالیا در دور مقدماتی حذف شد. انگلیس زورش به آمریکا و الجزایر نرسید. فرانسه فقط یک امتیاز- آن هم برابر تیم ۱۰ نفره اروگوئه- گرفت و ... و هیچ کس تعجب نکرد. اصلا آنقدر شگفتی روی شگفتی اتفاق افتاد که نمی‌شد اسمش را گذاشت شگفتی. موقعیت کوچک‌ها برابر بزرگ‌ترها دیگر روال شد و اتفاق قابل پیش‌بینی هم که دیگر اتفاق نیست. حالا تو ببین آدم چه غذایی می‌کشد از این روزگار، از این فوتبال بی‌اتفاق!

لوطی‌ها و مورینیو

می‌گویند قهرمانان الگو می‌شوند و گذشت دوره توی چشم رقیب نگاه کردن و رودرو جنگیدن. نه دیگر، این روزگار داش اکل نمی‌خواهد، دنیا مدرن شده و مورینیو جذاب‌ترین مرد روی زمین است. لوطی‌ها اگر به روش مورینیو مبارزه می‌کرد، هیچ وقت پشت به رستم روی خاک افتاده نمی‌کرد و خنجر از کمر به قلب نمی‌رسید. لوطی اما پشت کرد که قصه شود، اسطوره شود و ما- من و تو- بخوانیمش. این روزگار حساب و کتاب اما اسطوره می‌خواهد چه کار؟ اسطوره‌ها برای شکستند، برای تحقیر و متهم شدن به حماقت که «آدم عاقل هم مگر پشت می‌کند به خنجر؟» نه دیگر نمی‌کند، کس دیگری هم اگر بود نمی‌کرد و روی خاک، کار رستم را تمام می‌کرد. اسطوره بشوی که چی؟ جماعت ترجیح می‌دهند رستم اکل باشند و در عوض جام بگیرند. رستم روزگار هم که خوزه مورینیو!

دوباره همان که اول آمد؛ قهرمانان الگو می‌شوند و الگو خوزه

مورینیو بود که با اینتر قهرمان اروپا شده بود. مهم نیست که او چقدر محافظه‌کار بود، برابر بارسولونا چقدر دفاع کرد و چقدر موزیانه از پشت خنجر زد که چقدر تیمش زشت بود و که ... او قهرمان شد و در جام جهانی همه می‌خواستند مثل مورینیو بازی کنند. حتی هلند که اگر فوتبال را شعر فرض می‌کردی آنها همیشه شاه بیت غزل بودند. روزگار حسابگری است دیگر، روزگار تازه به دوران رسیده‌ها. ساده بودیم- هنوز مثل بچگی‌هایمان- که به خیالمان بازی از اسطوره‌ها، یکی از آن قهرمانان همیشگی قهرمان جهان می‌شود. نه دیگر، دوره نمادها و اسطوره‌ها گذشته، این دنیا قهرمانی می‌خواست در قواره این روزهای خودش. دوره، دوره تازه به دوران رسیده است و نیستی که گوشه‌ای بنشینیم و برای اسطوره‌های خرد شده‌مان ماتم بگیریم.

پیش‌بینی‌هایی برای خنده

دلنتگی حرف می‌آورد و مطلب بیش از حد غم‌نامه شند. حالا برای اینکه دلت نگیرد، بگذار کمی هم با جامی که گذشت تفریح کنیم. قبل‌ترها اگر فلسفه و منطق می‌بافتند که پیش از مسابقه فلان تیم با فلان تیم ثابت کنند این یکی به احتمال زیاد آن یکی را می‌برد، حالا با یک اوختاپوس ملت را خندان و گریبان می‌کنند. قصه‌ای شده بود این ماجرای پیش‌بینی‌های اوختاپوس آکواریوم آلمان که اصلیتی انگلیسی داشت و بعدها کاشف به عمل آمد که دلش پیش معشوقه‌ای در آب‌های اسپانیا گیر است؛ تو که روح هم خبر ندارد و احتمالا باورت هم نمی‌شود که اوختاپوس تمام پیش‌بینی‌هایش درست از آب درآمد. مراسمی داشت برای خودش این اوختاپوس.

جماعت دور هم جمع می‌شدند یا نگاهشان خیره می‌ماند به پخش مستقیم مراسم پیش‌بینی‌های اوختاپوس. نگاهشان دنبال مسیر حرکت هشت‌پای حیوان می‌رفت که از کدام جعبه غذایی را برمی‌دارد. اوختاپوس روی هر جعبه‌ای می‌نشست، کشوری که پرچمش روی جعبه بود، برنده بازی می‌شد. اسپانیا همین‌طور بالا آمد و قهرمان جهان شد. می‌بینی؟ دوره اسطوره‌ها گذشته، دوره خرافات اما نه؛ اوختاپوس حالا شهروند افتخاری اسپانیا است! سوزه خنده‌دار در این جام جهانی کم نبود. یکی هم همین تلویزیون خودمان که هوای دل گرفته‌ما را داشت و حتی در بدترین لحظه‌ها کاری می‌کرد که غم شکست‌هایمان را از خاطر ببریم. تو فکر کن مسابقه پیش‌بینی نتایج گذاشته بودند و مثلا تا دقیقه ۸۰ کره شمالی چهار گل از پرتغال خورده بود و روی صفحه تلویزیون زیرنویس می‌شد: «به نظر شما کدام تیم برنده این مسابقه می‌شود؟» بعد قسمت خنده‌دار ماجرا این بود که مجری پس از پایان بازی می‌آمد و می‌گفت: «مردم ما نشان دادند از چه درک و شعور بالایی در پیش‌بینی بازی‌ها برخوردار هستند. همین‌طور که می‌بینید ۹۵ درصد از بیننده‌ها، برد پرتغال را پیش‌بینی کرده بودند که همین اتفاق هم افتاد!»

بگذریم، حرف نوی حرف آمد و دلنتگی روی دلنتگی. اصلا روزگاری که در آن لیبی و کاپلو هم دچار زوال عقل شده باشند و نیوزلند تنها تیم بدون شکست جام جهانی باشد که دیگر این همه حرص و جوش ندارد. می‌دانی، آرام آرام باید مثل تو همه چیز را نادیده گرفت و گرنه فاجعه‌ای می‌شود جدی گرفتن این دنیا و تحمل جام جهانی حداقل تا سال ۲۰۲۲. 📅

طرح:

شهاب جعفر نژاد

کاش به آفریقانمی آمدند

نگاهی به منفورترین مردان جام جهانی

ورزش
جام جهانی

جام جهانی فوتبال به پایان رسید و اسپانیا برای اولین بار قهرمان این تورنمنت معتبر شد. ماتادورها مدال طلا را به گردن آویختند و آندرس اینی ایستا با گلی که در فینال زد، نامش را در تاریخ فوتبال جاودانه کرد. اما از سوی دیگر جام جهانی آفریقایی جنوبی مسائل جنجالی قابل توجهی نیز داشت؛ گل‌هایی که نباید پذیرفته می‌شدند و برعکس، خطاهای سختی که از سوی داوران بدون جریمه ماند، مهاجمانی که برای فریب داور شیرجه رفتند و مدافعانی که تکل‌های وحشیانه می‌زدند. اینها کسانی بودند که زیبایی فوتبال را نابود کردند. مطلب زیر، فهرست نام کسانی است که خود را به عنوان «منفورترین‌ها»ی جام جهانی ۲۰۱۰ معرفی کردند.

خورخه لاریوندا

انگلیس که زیر فشار شدید آلمان‌ها قرار داشت، مدت کوتاهی بود که خودش را جمع و جور کرده بود. فرانک لمپارد با ضربه‌ای دیدنی، در آستانه تغییر نتیجه بازی بود. توپ او گرچه تور را لمس نکرد، اما به طور واضح از خط دروازه گذشت. داور گل را نپذیرفت تا انگلیس در پایان، چهار بر یک ببازد و انگلیسی‌ها به خون داور تشنه شوند. هر چند که خیلی‌ها این گل را باسخی به گل ۴۴ سال قبل انگلیسی‌ها در فینال جام جهانی می‌دانند که به اشتباه از سوی کمک داور آن بازی گل اعلام شد.

رونالدو

امید اول پرتغال در جام جهانی، نتوانست نمایشی مشابه حضورش در منچستر یونایتد و رئال مادرید داشته باشد و تماشاگران پرتغال را از دست خود کلافه کرد. او یک گل زد، یک بار برای فریب داور شیرجه رفت و یک کارت زرد گرفت و در بازی با اسپانیا هم به طور کامل ناپدید بود.

ریمون دومنک

حماقت‌های دومنک پیش از آغاز جام جهانی شروع شد. مربی خودخواه فرانسوی‌ها از آوردن ستارگانی مانند کریم بنزما، سمیر نصری و فیلیپ مکسس به جام جهانی امتناع کرد. او در چیدن تیمش نیز بدسلیقه بود و با قرار دادن آنلکا به عنوان تک مهاجم و سیدنی گوو به عنوان گوش راست، صدای همه را در آورد. دومنک پس از بازی با مکزیک با آنلکا درگیر شد و او را از اردو اخراج کرد و به خانه فرستاد. پس از این بود که تیم فرانسه «شورش» کرد و حاضر نشد پیش از بازی با آفریقایی جنوبی تمرین کند.

لوئیژ سوآرز

کار او با شیرجه برابر آفریقایی جنوبی شروع شد. داور پنالتی گرفت و فورلان توپ را گل کرد. اروگوئه تا قبل از اینکه در یک چهارم به غنا بخورد، نمایش خوبی داشت. غنا در آخرین دقایق وقت‌های تلف شده، صاحب یک ضربه آزاد شد. جان منساه با ضربه سر توپ را به سوی دروازه خالی شلیک کرد و این سوآرز بود که مانند یک دروازه‌بان ماهر دروازه تیمش را نجات داد. سوآرز از زمین اخراج شد، ولی آسامو جیان ضربه پنالتی را از دست داد. شاید بازیکنان زیادی پیش از این کاری مشابه سوآرز انجام داده باشند، اما هیچ کس او را به خاطر حذف تنها نماینده قاره میزبان نخواهد بخشید.

کومان کولیبالی

آمریکادو گل عقب‌ماندگی‌اش از اسلواکی را جبران کرد و بازی را به تساوی کشاند. سپس موریس ادو پاس رو به جلوی لاندن دانوان را تبدیل به گل کرد، اما هیچ کس نفهمید چرا داور مالایی بازی، گل را مردود اعلام کرد. او بلافاصله پس از این بازی به خانه فرستاده شد و دیگر فرصت قضاوت در جام را پیدا نکرد.

هوارد وب

بدترین قضاوت تاریخ فینال جام جهانی به نام او رقم خورد. وب در فینال، ۱۴ کارت زرد و یک کارت قرمز (بیشترین تعداد کارت در تاریخ جام) داد و باز هم نتوانست بازی را کنترل کند. او ضربه عجیب دی یونگ را ندیده گرفت. هلند تنها ناجوانمرد فینال نبود. اینی بیستا شیرجه رفت و داور فریب خورد و جان هیتینگا را اخراج کرد. وب بلافاصله یک ضربه کرنر را نیز اعلام نکرد. «الیا» بازیکن خوشفکر هلندی‌ها کتک می‌خورد اما وب همچنان چشمانش را بسته بود.

فوتبال کامل هلند

هلند تمام بازی‌هایش را با پیروزی پشت سر گذاشت و تیم‌هایی مانند برزیل و اروگوئه را از پیش رو برداشت تا به فینال برسد. اما سومین حضور هلند در فینال جام جهانی شباهتی به دوتای قبلی نداشت. دی یونگ خیلی خوش شانس بود که پس از ضربه کاراته‌ای که به سینه ژابی آلونسوز زد، اخراج نشد. فن بومل نیز فراموش کرده بود که تکل کردن زمان دارد و چشمانش را بسته بود و ساق‌های اسپانیایی‌ها را در ب داغان می‌کرد. انگار نه‌انگار این همان هلندی بود که «فوتبال کاملش» در دهه ۷۰ جهان را از لذت تماشای فوتبالی ناب غرق لذت می‌کرد.





نگاهی به رویدادهای شگفت‌انگیز جام جهانی

۱۳ باری که غافلگیر شدیم

1

یونان گل زد

پس از بازی افتتاحیه که با پیروزی دو بر صفر کره جنوبی به پایان رسید، یونان چهار بازی در تاریخ جام جهانی را بدون گل زدن سپری کرده بود. در بازی برابر نیجره نیز به نظر می‌رسید، قهرمان یورو ۲۰۰۴ با قدرت در فکر حفظ رکوردش است اما اخراج احمقانه دقیقه ۳۳ سانی کیتا، دفاع آخر حریف، موجب شد یونانی‌ها با یک نفر بیشتر کنترل بازی را در دست بگیرند و دیمتریس سالپینگیس، یک دقیقه مانده به پایان نیمه اول گل زد.

3

آرژانتین جذاب

پس از فلاکتی که آرژانتین برای صعود به جام جهانی کشید، تماشاگران، با وجود ستارگان زیاد این تیم، انتظار نمایش قابل توجهی نداشتند. اما شاگردان دیه‌گو مارادونا گویا تنها به آفریقای جنوبی آمده بودند که از فوتبال لذت ببرند و هوادارانشان را نیز در این خوشی شریک کنند. آرژانتین آن قدر خوب کار کرد که با وجود شکست چهار بر صفر برابر آلمان، در بازگشت به کشور، با استقبالی بسان قهرمانان روبه‌رو شد.

مهارت نایجل دی یونگ در کونگ‌فو

در بازی فینال، هلندی‌ها در زدن مشت و لگد به حریف کم‌فروشی نکردند. ولی ضربه کونگ‌فویی که نایجل دی یونگ به شکم ژابی آلونسو زد یادآور بروس لی در روزهای اوجش بود.

2

گل زنی یان دال توماسون

یان دال توماسون برترین گلزن تاریخ فوتبال دانمارک است. او در جام جهانی ۲۰۰۲ چهار گل زد تا برنده کفش برنز مسابقات شود اما در بازی سرنوشت‌ساز مقابل ژاپن او جلوی دروازه آن قدر توپ از دست داد که حساب آن از دست خودش هم در رفت. او یک ضربه پنالتی را هم خراب کرد تا کلکسیونش در این جام تکمیل شود.

موقعیت‌هایی که شیلی خراب کرد

شیلی به عنوان تیمی گلزن قدم به آفریقای جنوبی گذاشت. این تیم در ۱۸ مسابقه انتخابی جام جهانی، ۳۲ بار دروازه حریفان را باز کرده بود اما با وجود نمایش بسیار خوب شیلی و پاس‌های فوق‌العاده‌ای که بازیکنان رد و بدل می‌کردند، این تیم تنها یک گل به سوئیس و هندوراس زد. در بازی با اسپانیا و برزیل هم شیلیایی‌ها کم موقعیت از دست ندادند.

لباس اقتضاح دونگا

یوآخیم لو با پوشیدن پولیور یقه‌هفت‌آبی‌رنگ و زیبایش کاری کرد این لباس در آلمان مد شود. درست در نقطه مقابل او دونگا لباس یقه‌اسکی زشتی به تن کرد که توسط دخترش طراحی شده بود. اگر مادر یک مربی، طراح لباسش باشد، حرفی نیست اما از یک دختر انتظار نمی‌رود پدرش را مثل یک دلکب به زمین بفرستد.

7

محرومیت بازیکنان نیجریه

به دنبال نمایش ضعیف بازیکنان نیجریه در آفریقای جنوبی، «گودلاک جانانان»، رئیس‌جمهور این کشور بازیکنان تیم را برای دو سال از حضور در دیدارهای بین‌المللی محروم کرد.

چهارمی اروگوئه

شاگردان اسکار تابارز گرچه پس از پیروزی برابر کاستاریکا در دیدار «پلی‌آف» جواز حضور در جام جهانی را گرفتند، اما «لاسلسته» در آفریقای جنوبی به تیم دیگری تبدیل شد. آنها یکی از بهترین تیم‌های مسابقات بودند که در پایان به رتبه چهارم دست یافتند.

حذف ایتالیا توسط اسلواکی

گرچه تماشاگران ایتالیایی توقع چندانی از مدافع عنوان قهرمانی نداشتند اما کسی هم فکر نمی‌کرد «آتزوری» برابر اسلواکی زانو بزند. شاگردان مارچلو لیپی با شرمساری جام را ترک کردند.

8

چقدر ووووز لا بد است

قبل از شروع جام جهانی، کسانی که صدای ووووز لا را نشنیده بودند، فکر می‌کردند شیپور پلاستیکی رایج در بین آفریقای‌ها چیزی شبیه به یکی از ادوات گروه موسیقی «ماریا کری» است. تنها کمی پس از آغاز اولین بازی جام بود که آنها به اشتباهشان پی بردند.

نسل طلایی انگلیس

این جام آخرین فرصت برای نسل طلایی فوتبال انگلیس بود که با هدایت یک مربی عالی به نام کاپلو قصد قدرت‌نمایی داشت. اما «سه‌شیر» یکی از بدترین تیم‌های این تورنمنت بود.

شکست ناپذیری نیوزیلند

در میان ۳۲ تیم شرکت‌کننده تنها یک تیم بدون شکست آفریقای جنوبی را ترک کرد. نیوزیلند که یکی از پایین‌ترین رتبه‌ها را در رده‌بندی فیفا در میان تیم‌های حاضر در تورنمنت داشت با سه تساوی کارش را پایان داد.

نمایش ضعیف ستارگان

کریس رونالدو در ترکیب پر تغال گم بود و رونی، مسی، کاکا و توریس حتی یک گل هم نزدند. داوید ویا تنها ستاره‌ای بود که انتظارات را برآورده کرد. ستارگان این جام بازیکنان گمنامی مانند مسعود اوزیل، توماس مولر و کیوسکه هوندا بودند.

1



هشت پایی به نام پل
نام این هشت پایی انگلیسی‌الصل که در آکواریومی در شهر اوبرهاوزن آلمان نگهداری می‌شود در خلال برگزاری جام جهانی پیش از بسیاری از بازیکنان حاضر در جام نوزدهم شنیده شد. پل توانست هر هفت مسابقه تیم ملی آلمان به علاوه برنده بازی نهایی را درست پیش بینی کند. پس از شکست سنگین چهار بر صفر آرژانتین برابر آلمان بسیاری از آرژانتینی‌ها این موجود پیشگو را تهدید به مرگ کردند و حتی حاضر شدند مبالغی را هم جهت خرید و بختن او بپردازند. پس از قهرمانی اسپانیا که پیش‌تر هم توسط پل پیش‌بینی شده بود یکی از تجار اسپانیایی مبلغ ۳۸ هزار یورو برای انتقال این موجود استثنایی به اسپانیا پیشنهاد داده است.

2

تکنولوژی - آری، خیر؟
دو روز پس از شکست انگلیس برابر آلمان و پذیرفته نشدن گل فرانک لمپارد در این مسابقه سب بلاتر رئیس فیفا ناچار به عذرخواهی رسمی از انگلیسی‌ها شد. شاید این اشتباه و دیگر اشتباهات تأثیرگذار جام نوزدهم، فیفا را به این نتیجه برساند که زمان استفاده از تکنولوژی در بازی فوتبال فرا رسیده است. به هر حال فیفا از انگلیس عذرخواهی کرد اما خود انگلیسی‌ها معتقدند اگر گل لمپارد پذیرفته می‌شد نتیجه به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

3

اتفاق تلخ برای آفریقا
دست‌های لوتیز سوارز آرزوهای قاره سیاه را برای اولین حضور در نیمه نهایی جام جهانی بر باد داد. آن هم در آخرین دقیقه وقت‌های اضافه. آساموا ژبان نتوانست پنالتی را تبدیل به گل کند و بازی به ضربات پنالتی کشیده شد. اروگوئه با روحیه مضاعفی که به دست آورده بود موفق به شکست غنا در ضیافت پنالتی‌ها شد و به نیمه نهایی رسید. حالا دیگر سوارز برای مردم کشورش یک قهرمان ملی محسوب می‌شد. او که از این پیروزی ذوق زده شده بود به دستانش لقبی افسانه‌ای را داد اما بسیاری از فوتبالدوستان به خصوص طرفداران فوتبال در آفریقا معتقد بودند این دست شیطان بوده و سوارز یک متقلب بزرگ است.



فیلیپه ملو + کارلوس دونگا

قهرمان پنج دوره جام جهانی خیلی زود با جام وداع کرد. آنها در مرحله یک چهارم نهایی ناپاورانه مغلوب هلند شدند. برزیل بازی را خیلی خوب شروع کرد و در دقیقه ۱۰ توسط رویینیو به گل رسید. پس از گل اول فشار برزیل روی دروازه هلند حفظ شد اما آنها نتوانستند به گل دوم دست یابند. نیمه دوم مثل یک کابوس برای فیلیپه ملو بود. هلندی‌ها که با صحبت‌های فن مارویک در بین نیمه متحول شده بودند مدام روی دروازه برزیل توپ می‌ریختند. روی یکی از توپ‌های ارسالی، ملو به اشتباه دروازه خودش را باز کرد اما این پایان کار نبود و هلندی‌ها با گل آشنايدر پیش افتادند. در حالی که برزیل در پی رسیدن به گل تساوی بود ملو مرتکب یک خطای شدید روی روبن شد تا داور ژاپنی بلافاصله کارت قرمز را به او نشان دهد. اشتباهات فیلیپه ملو در این بازی هم آرزوهای برزیل را بر باد داد و هم باعث شد تماشاگران فوتبال خیلی زود از دیدن لباس‌های رنگارنگ دونگا محروم شوند.

این کاپلوی خوش شانس

انگلیس تورنمنت را با تساوی برابر آمریکا آغاز کرد. این شروعی نبود که همه انتظارش را داشتند. جان تری اولین نفری بود که لب به انتقاد گشود. کاپلوی خشمگین در اظهار نظری جنجالی خطاب به تری گفت: «جان، تو اشتباه بزرگی مرتکب شدی.» استیون جرارد یکی دیگر از منتقدان بود. انگلیسی‌ها بازی مرحله یک‌هشتم را به آلمان واگذار کردند و پس از این مسابقه، کاپلوی رسماً اعلام کرد باز یکنگان تیم به دستوراتی که صادر می‌کرده گوش فرامی‌داده‌اند. پس از چند روز کش و قوس بر سر ماندن یا رفتن کاپلوی، اتحادیه فوتبال انگلیس در نهایت رای به ابقای این مربی ایتالیایی داد.

6

آشوب در اردوی خروس‌ها

آشوبی که در اردوی فرانسوی‌ها رخ داد به هیچ عنوان قابل مقایسه با انتقادات کوچک انگلیسی‌ها نبود. نیکولا آنلکا پس از توهین به ریموند دومنک از تیم اخراج شد. بازیکنان تیم در حمایت از آنلکا تمرین روز بعد را تعطیل کردند. فرانسوی‌ها بازی حساس برابر آفریقای جنوبی را با ختند و با تلخی از جام حذف شتوند. آشوب در اردوی خروس‌ها ادامه داشت و هر روز خبر تازه‌ای به گوش می‌رسید. کار حتی به کاخ ریاست جمهوری نیز کشیده شد و به دستور نیکولا سارکوزی، تیری هانری بلافاصله پس از ورود تیم به فرانسه برای توضیح پاره‌ای از مسائل به کاخ الیزه رفت.



جابولانی

توپ مخصوص مسابقات جام جهانی سال‌هاست که به وسیله یک شرکت تولیدی خاص تهیه می‌شود. پیش از شروع جام، تعدادی از بازیکنان لب به شکایت از توپ جدید که جابولانی نام داشت گشودند. پس از اشتباهات فراوان بازیکنان و به ویژه دروازه‌بانان که تأثیر مستقیم بر نتایج مسابقات داشت، فیفا را متقاعد کرد که جابولانی با وجود ظاهر زیبا دارای نواقصی هم هست. تعدادی از منتقدان جابولانی به طعنه می‌گویند این توپ برای اینکه بتواند مستقیم حرکت کند پیش از اندازه گرد است.



افسانه دون دپه‌گو

مارادونا کلا انسان جالبی است؛ چه در دوران بازیگری و چه در دوره مربیگری. او همیشه خبرساز بوده است. امسال هم آرژانتین دون دپه‌گو داستان‌های جالبی داشت. از راه ندادن خبرنگاران به جلسات تمرین تیم گرفته تا در آغوش گرفتن تک‌تک بازیکنان پس از پایان مسابقه و نیز اظهار نظرهای جنجالی در مورد پله، پلاتینی، شواين اشتایگر و مولر همگان را به این نتیجه رساند که مارادونا در هر لحظه توانایی خلق یک خبر داغ را دارد. او پس از شکست چهار بر صفر برابر آلمان به خبرنگاران گفت: «انگار از محمدعلی کلی مشت خورده‌ام.»



ووووزلا

چه آنها را دوست داشته باشید و چه از آنها متنفر باشید، صدای ووووزلاها برای همیشه در خاطر‌ها خواهد ماند. علاقمندان فوتبال در سراسر جهان با تماشای مسابقات احساس می‌کردند دسته‌ای از زنبورهای وحشی در اتاقشان در حال پرواز هستند. اما در آفریقا شرایط کاملاً متفاوت بود؛ مردم قاره سیاه از صمیم قلب عاشق صدای ووووزلاها هستند و معتقدند این بوق‌ها صدای بسیار گوش‌نواز و دل‌نشینی هم دارند. یکی از خبرگزاری‌های مطرح آفریقا در اظهار نظری جالب گفته بود: «این صدای فقر آفریقا است.»



توتال فوتبال

هلندی‌ها پس از سه دهه موفق شدند با بازی‌های خوبشان اصطلاح «توتال فوتبال» را دوباره بر سر زبان‌ها بیاورند. نارنجی‌ها با شکست تمامی حریفان و با هنرنمایی روبن و اشتایدر به فینال رسیدند اما این بار هم نتوانستند سنت‌شکنی کنند. اسپانیا پس از آلمان و آرژانتین، سومین حریفی است که نارنجی‌پوشان را در فینال جام جهانی شکست داده است. بدون شک هلندی‌ها ناکام‌ترین فینالیست جام‌های جهانی هستند.

تیکی تاکای اسپانیایی

شکست برابر سوئیس مثل یک شوک برای ماتادورها عمل کرد؛ شوکی که در بهترین زمان ممکن وارد شده بود. آنها پس از باخت به سوئیس، همان اسپانیایی‌اشنای یورو ۲۰۰۸ شدند. دیدار نهایی برای نسل طلایی فوتبال اسپانیا بهترین فرصت بود تا بزرگ‌ترین افتخار تاریخ فوتبال کشورشان را رقم بزنند. اینی‌ستا در دقیقه ۱۱۶ گل برتری اسپانیا برابر هلند را به ثمر رساند تا ماتادورها برای اولین بار در تاریخ، جام را بالای سر ببرند و هشتمین کشوری باشند که در مسابقات جهانی قهرمان شده است.



9

2010 WORLD CUP

11

8

10

سیاه‌هشت‌پای پیشگوشوید

خداداد عزیزی؛ عشق مارادونایی که همه پیش‌بینی‌هایش اشتباه از آب در آمد

جواد رستمزاده

خداداد در طول برگزاری جام جهانی مصاحبه‌های متنوعی انجام داد. به هر حال آدم رکی مثل او همیشه و در همه حال خوراک خوبی برای رسانه‌های مختلف است. او چون از دل فوتبال آمده حرف‌هایش در مورد فوتبال بهتر به دل می‌نشینند. در این مصاحبه سعی کردیم بیشتر روی پیش‌بینی‌های او در طول جام جهانی بحث کنیم.

پیش‌بینی‌های شما تقریباً همه اشتباه از آب درآمدند.

هیچ بازی‌ای از قبل قابل پیش‌بینی نبود و تیم‌های بزرگ به نوعی غافلگیر شدند. من هم بیشتر روی علایق شخصی‌ام پیش‌بینی کردم. اصلاً تا به حال چه کسی توانسته نتایج فوتبال را درست پیش‌بینی کند که من دومی‌اش باشم. فوتبال زیباست چون اصلاً قابل پیش‌بینی نیست و همه حوادث آن در لحظه رقم می‌خورد. این جام جهانی به این خاطر جذاب از کار درآمد چون بیشتر تیم‌هایی که پیش‌بینی می‌شد به قهرمانی برسند، اسیر حاشیه‌های غیرقابل پیش‌بینی فوتبال شدند.

اما هشت پای آلمانی که تقریباً همه را با پیشگویی‌هایش شگفت‌زده کرد.

بعید است که اینقدر خرافاتی باشید و سیاه شوید.

متوجه منظور تان نمی‌شوم.

ما در کشوری زندگی می‌کنیم که رشد علمی و اخلاقی خوبی داشته و در ضمن کشوری مسلمان است. همین مسلمانی کافی است که توجهی به خرافات نکنیم. البته تقصیر شما هم نیست؛ چرا صدا و سیما یک کشور اسلامی حواسش باید به یک هشت‌پا باشد. واقعا جای تاسف دارد که این خرافات از رسانه ملی پخش شد. فوتبال امروز سرشار از علم و کار تخصصی است. متأسفانه در صدا و سیما طوری تبلیغ کردند که انگار همه تلاش‌ها هیچ است و یک هشت‌پا نتیجه را مشخص می‌کند. واقعا جای تاسف دارد که اخیراً یک هشت‌پا همه کاره فوتبال جهان شده است.

به هر حال پیش‌بینی‌های او درست بود.

این پیشگو چرا از اواسط بازی‌ها سر و کله‌اش پیدا شد و از ابتدای بازی‌های جام جهانی پیشگویی نمی‌کرد؟ اینقدر خرافاتی نباشید.

گفتید فوتبال غیرقابل پیش‌بینی است. پس پیش‌بینی شما برای قهرمانی آرژانتین در روزهای اول احساسی بود؟

این روزها هر کسی به من می‌رسد، می‌گوید که تیم محبوبت آرژانتین نتیجه نگرفت اما من به خاطر شخص مارادونا بود که طرفدار این تیم بودم. من چون مارادونا را دوست دارم، دوست داشتم نتیجه بگیرد. بحث من شخص مارادوناست و دوست دارم هر جا که می‌رود، نتیجه بگیرد. مارادونا حتی اگر سرمربی پاکستان هم بشود، دوست دارم نتیجه بگیرد و قهرمان شود. من عاشق مارادونا هستم و به خاطر خودش دوست داشتم آرژانتین نتیجه بگیرد.

حالا هم خیلی‌ها می‌گویند دیدید که مارادونا مربی نبود.

این حرف‌ها را فقط در مملکت ما می‌زنند. خدا را شکر در و تخته با هم جور است. این حرف‌ها را فقط کارشناسان ناکارشناس ما می‌زنند که حتی نمی‌توانند ۱۰ قدم با توپ راه بروند. اگر ۱۰ تا نیزه بگذارد و به این ناکارشناسان بگوید از بین آنها با توپ رد شوند، هفت تا نیزه تو شکم آنها



خداداد عزیزی می‌گوید تنها کسی را که در دنیا حاضر است کنارش بایستد و از او امضای یادگاری بگیرد، دیه‌گو مارادوناست.



می‌رود و نه تا نیزه هم می‌شکند و باید ۱۰ تا نیزه جدید بخرد. اینها با حرف زدن در مورد مارادونا می‌خواهند خودشان را گنده کنند. در این فوتبال همه چیز جور است و در و تخته به هم می‌آیند. اما مارادونا با این حرف‌های ناکارشناسان ما کوچک نمی‌شود. اینها چطور به خودشان اجازه می‌دهند که در مورد مارادونا اظهار نظر کنند؟ فقط این حرف‌ها را می‌زنند که بزرگ شوند.

اما مارادونا واقعا مقابل مربی‌ای مثل لو که اصلاً بازیکن بزرگی هم نبوده، هیچ حرفی برای گفتن نداشت.

آلمان مثل همیشه بود و کار خاصی انجام نداد که بگوییم نسبت به دوره‌های قبلی که لو نبود فرق کرده باشد. آلمان برابر آرژانتین مثل همیشه منظم و تاکتیکی بازی کرد و تا لحظه آخر نظم خودش را حفظ کرد. آلمان یک سری جوان هم داشت که در این جام رو کرد اما نکته مهم همان نظم و انضباط خاص آنها بود که منطقی و با حوصله دنبال هدفشان بودند. مارادونا و آرژانتین هم برابر این تیم علاوه بر اینکه یک کم بدشانس بودند، اسیر همین نظم مخصوص آلمانی شدند. اگر آرژانتین آنقدر زود گل نمی‌خورد، نتیجه چیز دیگری بود و مارادونا هم بهتر می‌توانست تیش را کنترل کند. آلمان‌ها در ضد حمله‌ها عالی بودند. شما می‌گویید مارادونا نتوانست مقابل لو نتیجه بگیرد؟ حالا من می‌پرسم کاپلو با آن همه تجربه در مربیگری چرا مقابل آلمان تحقیر شد؟

تیم کاپلو مشکل اساسی درون تیمی داشت. آنها دچار اختلاف بودند. مثل فرانسوی‌ها. راستی پیش‌بینی شما در مورد فرانسه چی بود؟

فرانسه هر چند که ستاره داشت اما ستاره‌های آنها پیر شده بودند و مثل سابق نمی‌توانستند بار تیم را به دوش بکشند. دعوای بین بازیکنان هم بود که باعث شد تیم فرانسه، تیم نباشد. وقتی در یک تیم همه با هم دعوا دارند و هیچ کسی هم هیچ کسی را قبول ندارد، همین می‌شود. فرانسه با ستاره‌های پیر خود که ادعا زیاد داشتند اما نمی‌توانستند کاری بکنند، محکوم به شکست بود. قبل از اینکه جام جهانی شروع شود و سرو کله موش در رختکن آنها آفتابی شود من خیلی به این تیم خوش بین نبودم.

ایتالیا چی؟

ایتالیا هم مثل فرانسه بازیکن اسم و رسم‌دار داشت اما ستاره‌های آنها هم دیگر کار آیی لازم را نداشتند. وقتی یک تیم می‌خواهد در یک تورنمنت مثل جام جهانی شرکت کند، باید قدرت بدنی بالایی داشته باشد اما بازیکنان با به سن گذاشته ایتالیا، توان جنگیدن با حریفان را نداشتند. تیمی که قدرت بدنی لازم را نداشته باشد، نباید هم نتیجه بگیرد که دیدیم ایتالیا نتیجه نگرفت.

شما که یک آرژانتینی دو آتشه هستید احتمالاً از حذف برزیل

پر ادعا خوشحال شدید.

این طوری نبود. من برزیل را هم دوست دارم. به نظر من برزیل بازیکنی که بتواند سرنوشت بازی را عوض کند، در اختیار نداشت. کاکا و روبینیو نتوانستند آن انتظاری که می‌رفت را برآورده کنند. برزیل تیم خوبی داشت اما برزیلی بازی نکرد؛ یعنی بازیکنی مثل رونالدینیو نداشت که بتواند سرنوشت بازی را در لحظات حساس عوض کند.

شما البته از همان ابتدا نسبت به قهرمانی اسپانیایی‌ها خوش بین بودید. چند جا از آنها به عنوان مدعی اصلی قهرمانی نام بردید. تیم ملی خوب برآمده از لیگ قوی است. لالیگا الان بهترین لیگ اروپاست. آنها بهترین بازیکنان را در لیگ خود دارند و بهترین تیم‌های جهان در اسپانیا به میدان می‌روند. آنها شایسته قهرمانی بودند چون هم لیگ قوی داشتند و هم تاکتیک به روز و علمی را به جهان معرفی کردند. تیکی تاکای آنها محشر بود. برنامه‌ریزی بلندمدت آنها باید در جام جهانی نتیجه می‌داد که داد.

یکی از پیش‌بینی‌های اشتباه و عجیب شما هم در مورد آسیایی‌ها بود. قبل از شروع جام گفته بودید که تیم‌های آسیایی خیلی خوب نتیجه می‌گیرند. به نظر شما تیم‌های آسیایی عملکرد خوبی داشتند؟

به نظر من کره جنوبی و ژاپن خیلی خوب کار کردند و از گروهشان صعود کردند. از کره شمالی چه انتظاری داشتید؟ فکر می‌کردید در گروهی که برزیل و پرتغال است، کره شمالی صعود می‌کند؟ هیچ کس انتظاری غیر از این از کره شمالی نداشت. استرالیا هم به جز بازی اول مقابل آلمان که

شکست بدی خورد، در آ بازی بعدی خیلی خوب کار کرد.

اینکه می‌گویند کره جنوبی و ژاپن خودشان را از فوتبال آسیا جدا کرده‌اند قبول دارید؟

بله، به نظر من کره جنوبی و ژاپن خیلی وقت است که خودشان را از آسیا جدا کرده‌اند. وقتی در جام ملت‌های آسیا با تیم اصلی‌شان نمی‌آیند، یعنی اینکه اصلاً آسیا را قبول ندارند و از آسیا جدا شده‌اند. همین کره جنوبی و ژاپن در جام ملت‌های آسیا با یک تیم جوان تر شرکت می‌کنند تا آینده فوتبال‌شان را تضمین کنند. به نظر من کره جنوبی و ژاپن در جام جهانی خیلی خوب کار کردند.

حالا که صحبت در مورد تیم‌های آسیایی شد، در مورد سفر قطبی به آفریقای جنوبی هم بگویید.

اصلاً قطبی برای چی به جام جهانی رفته بود؟

می‌گویند برای آنالیز حریفان ایران در جام ملت‌های آسیا رفته بود.

قطبی رفته چی را آنالیز کند؟ قطبی اول از گروهش صعود کند و بعد دنبال آنالیز حریفان ایران باشد. فکر کنم قطبی با دیدن کره جنوبی و ژاپن در جام جهانی بیشتر تب و لرز کرده تا اینکه آنها را آنالیز کند.

اینکه می‌گویند قطبی اصلاً در آفریقای جنوبی نبوده را چطور ارزیابی می‌کنید؟

نمی‌دانم در این رابطه فدراسیون باید پاسخگو باشد اما اصلاً حضور قطبی در جام جهانی به چه درد ما می‌خورد؟ ما اول باید کره شمالی را در جام ملت‌های آسیا ببریم و بعد به فکر آنالیز کره جنوبی و ژاپن باشیم. 📌

• طرح:

شهاب جعفر نژاد

ویرانه یک کودتا

۲۸ مرداد از نگاه باران آیت‌الله کاشانی

کودتای ۲۸ مرداد بارها از سوی رسانه‌ها مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته‌است. ماجرای ۲۸ مرداد نیز در شکل کتاب و گفتار مردان تاریخی به صورت مکرر مورد مرور و بازبینی قرار گرفته‌است. همین جریان بررسی کودتای ۲۸ مرداد را کمی دشوار می‌سازد. اما در پرونده‌ای که پیش روی شما قرار گرفته‌است سعی شده تا ماجرای ۲۸ مرداد از نگاه باران آیت‌الله کاشانی مورد بررسی قرار گیرد. پرونده فوق سعی کرده تا ابعاد منتشر نشده ماجرای ۲۸ مرداد را بررسی کند.

ابوالحسن کاشانی
در حال بازسازی
منزل آیت‌الله
کاشانی.

عکس:
عباس کوثری

حمایت پدرم از دکتر مصدق اشتباه بود

روایت سید ابوالحسن کاشانی، فرزند ارشد آیت‌الله کاشانی از روابط آیت‌الله و دکتر مصدق

لسید ابوالحسن کاشانی، فرزند ارشد آیت‌الله کاشانی و رئیس بنیاد فرهنگی آیت‌الله کاشانی بر عکس سید محمود –برادر کوچک‌ترش –کمتر به حضور در رسانه‌ها علاقه دارد. او این روزها بیشتر وقت خود را صرف بازسازی خانه متروکه آیت‌الله کاشانی در خیابان پامنار تهران کرده است. او گرچه دانش موخنه مهندسی برق است ولی به گفته خودش بیشتر در زمینه ساخت‌وساز فعال بوده است؛ شاید به همین دلیل است که هر روز صبح مسیر طولانی منزل خود تا پامنار را طی می‌کند تا بر فعالیت کارگران نظارت کنند؛ کارگرانی که در حال ساخت مجتمعی فرهنگی در کنار خانه آیت‌الله کاشانی‌اند. مهندس کاشانی در نظر دارد از این مجتمع برای برگزاری مراسم‌های مذهبی و اجتماعات استفاده کند و در صورت مساعدت سازمان میراث فرهنگی و شهرداری، خانه آیت‌الله کاشانی را به موزه تبدیل کند. در یک ظهر گرم تابستان ضمن بازدید از مراحل بازسازی و ساخت وساز اطراف منزل آیت‌الله کاشانی، درباره حوادث ۲۸ مرداد یا مهندس کاشانی گفت‌وگو کردیم.

مردم و نمایندگان بودند که ایشان را انتخاب کردند. به هر حال در آنجا مبارزه

سرختی علیه قرارداد انگلیسی نفت شروع می‌شود. در این مقطع آقای دکتر مصدق هم به مبارزه علاقه‌مند می‌شود و چون می‌گفتند آقای مصدق سابقه مبارزه سیاسی دارد، آیت‌الله کاشانی ایشان را هدایت و حمایت می‌کند و برای جلوگیری از توفیق طرفداران جبهه ملی سپهبد رزم‌ار به‌عنوان نخست وزیر انتخاب می‌شوند. آیت‌الله کاشانی مبارزه شدیدی علیه رزم آرا می‌کند و می‌گوید که ایشان سرباز است و نمی‌تواند در این پست موفق عمل کند و تنها برای تأمین نیات انگلیسی‌ها به این سمت گمارده شده‌است به هر حال یکی از مسلمانان عضو جمعیت فدائیان اسلام به‌نام خلیل پهلماسی، رزم‌ار را ترور می‌کند. بعد از اینکه رزم آرا ترور می‌شود، مدت بسیار کوتاه و موقتی حسین علا نخست وزیر شده و بلافاصله استعفا می‌دهد و بعد آقای دکتر مصدق نخست وزیر می‌شود و چون سابقه فعالیت سیاسی داشته و علاقه‌مند بوده، آیت‌الله کاشانی با تمام وجود از ایشان حمایت می‌کند.

آیت‌الله کاشانی در ۳۰ تیر نیز از دکتر مصدق حمایت می‌کنند. ارزیابی شما از حمایت آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق چیست؟
من به‌عنوان فرزند آیت‌الله کاشانی و کسی که از نزدیک در جریان وقایع آن موقع بودم، می‌گویم که ایشان در حمایت از دکتر مصدق اشتباه کرد، برای اینکه مصدق فردی نبود که مطابق علاقه و نیات آیت‌الله کاشانی عمل کند. در آن موقع هواداران انگلیس به شدت علیه مصدق فعال بودند؛ در مقابل نیز آیت‌الله کاشانی با تمام وجود مقابل این مخالفت‌ها ایستادگی کرده و از مصدق حمایت می‌کرد. تا اینکه مخالفین نهضت ملی نفت با تظاهرات و جوسازی در صدد ساقط کردن مصدق بر آمدند و از آیت‌الله کاشانی حمایت کردند.

مقطع ۳۰ تیر را می‌فرمایید؟

نخیر. قبل از ۳۰ تیر بود. مخالفت‌ها با مصدق از زمان انتخاب به نخست‌وزیری تا پیش از ۳۰ تیر ادامه داشت و آیت‌الله کاشانی همیشه با اجتماعات زیاد مردمی از مصدق حمایت می‌کرد. تا اینکه مصدق زمانی که قرار بود کابینه‌اش را به شاه معرفی کند خودش را به‌عنوان وزیر جنگ معرفی کرد و گفت من حق دارم وزیرايم را خودم انتخاب کنم پس خودم را به‌عنوان وزیر دفاع معرفی می‌کنم. شاه با این استدلال که فر مانده کل قواست، با درخواست مصدق مخالفت کرد و مصدق هم بدون اینکه مشورتی با حامیان خود (مانند آیت‌الله کاشانی) داشته باشد، رفت و خانه‌نشین شد. آیت‌الله کاشانی تا آن زمان فکر می‌کرد تنها کسی که می‌تواند نهضت ملی شدن نفت را به پیش ببرد مصدق

است بنابراین باز هم از مصدق حمایت می‌کرد. شاه هم پس از قهر مصدق، قوام‌السلطنه را به‌عنوان نخست وزیر معرفی کرد ولی قوام‌السلطنه هنوز از مجلس رای نگرفته بود. در این مقطع مبارزه بسیار شدیدی به راه افتاد که من وقایع سال ۳۱ را به‌خوبی به یاد دارم. مردم تظاهرات بزرگی راه‌انداختند و خواستار بازگشت مصدق شدند. احساسات مردم آن‌قدر شدید بود که تعدادی کشته شدند که در این بابویه، آرامگاه شهدای ۳۰ تیر درست شد. بالاخره با بسیج مردم از سوی آیت‌الله کاشانی، قوام مجبور به استعفا شد و مصدق با سلام و صلوات به نخست‌وزیری برگشت.

شما خاطره خاصی از آن ایام به‌خاطر دارید؟

من مصاد بیرون از منزل و در میسان مردم بودم. اینجا (پامنار) که منزل آیت‌الله کاشانی است با مجلس که در بهارستان بود فاصله چندانی نداشت. مردم در منزل آیت‌الله کاشانی تجمع می‌کردند و از اینجا می‌رفتند به سمت بهارستان. آن‌قدر حضور مردم زیاد بود که قوام مجبور به استعفا شد. نکته اساسی‌ای که شما راجع به ۲۸ مرداد دنبالش هستید از اینجا شروع می‌شود. چرا از اینجا شروع می‌شود؟ آقای مصدق اگر به‌دنبال در اختیار گرفتن وزارت جنگ بود باید حامیان خود و مردم را مخاطب قرار می‌داد و می‌گفت که من به‌دنبال در اختیار گرفتن وزارت جنگ بودم و حالا که شاه این پست را نمی‌دهد، می‌خواهم استعفا بدهم. ولی مصدق اصلا مذاکره نکرد، رفت و در خانه‌اش نشست. او پس از اینکه با حمایت آیت‌الله کاشانی و مردم دوباره به نخست‌وزیری برگشت روش خود را عوض کرد؛ یعنی از ۳۰ تیر تغییر رویه داد و مخالفت و کج تابی مصدق با آیت‌الله کاشانی‌از همین جا شروع شد. در ۳۰ تیر معلوم شد تا وقتی آیت‌الله کاشانی پشت سر نهضت است، این نهضت شکست نمی‌خورد ولی اگر آیت‌الله کاشانی کنار برود نهضت شکست می‌خورد. حتی من یادم هست خانواده آنهایی که در ۳۰ تیر شهید شده بودند نه اینکه دنبال پول خون شهیدانشان باشند؛ بلکه خواستار توجه بیشتر بودند. آیت‌الله کاشانی نامه‌ای به دکتر مصدق نوشته مبنی بر اینکه خانواده شهدای ۳۰ تیر به دلجویی نیاز دارند.

مصدق در جواب نوشته است: «اگر می‌خواهید مملکت به‌جایی برسد بهتر است شما در هیچ کاری دخالت نکنید.» بنابراین از ۲۰ تیر به بعد دولت مصدق با آیت‌الله کاشانی سر‌ناسازگاری داشت و آیت‌الله کاشانی که آن‌طور مردم را بسیج کرده بود، یواش یواش قدرت بسیج توده‌ها را از دست داد. من خاطره‌ای را نقل می‌کنم تا وضعیت آیت‌الله کاشانی کاملا مشخص شود. در همان ایامی که انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها به مصر حمله کرده و به‌سمت کانال سوئز رفته بودند، آیت‌الله کاشانی حمایت شدیدی از شهدای مصر حمایت کرد و با وجودی که قدرت چندانی نداشت اعلام کرد مراسم فاتحه‌ای در مسجد ارگ برگزار می‌کند. وقتی من و آیت‌الله کاشانی و چند نفر دیگر به مسجد رفتیم، دیدیم دستگاه ساواک در مسجد را قفل و زنجیر کرده است تا مراسم برگزار نشود. آیت‌الله کاشانی جلوی مسجد روی سکویی که الان هم هست، نشست و ۱۲–۱۰ نفر از مریدها هم جمع شدند.

یکی از مریدهای ایشان آقای اوستا پنجه علی عقبانی بود که صوت خوبی داشت. آقا گفت قرآن بخوان و ایشان قرآن خواند. بعد هم آیت‌الله کاشانی اعلام فاتحه و ختم جلسه کرد. بعد ما به منزل خواهرم رفتیم. در آنجا بودیم که ساعت دو راد یو اعلام کرد آقای کاشانی آمده بود شلوغ کند اما تا آمدند وی را بگیرند فرار کرد. آیت‌الله کاشانی تا این حرف را شنید به من گفت فلانی پاشو بریم. آمدیم دیدیم جلوی در منزل آیت‌الله کاشانی پاسبان گذاشته‌اند که دیگر کسی آمد و شد نکند. فردای این روز آیت‌الله کاشانی به من گفت، برویم حمام. من هم پیچه کوچکی زیر بغلم گذاشتم تا به حمام برویم. آن موقع‌ها آب لوله‌کشی نبود و مردم از همین حمام‌های عمومی استفاده می‌کردند. ته همین کوچه صدراعظم (شهید صوفیانی فعلی) که به منزل آیت‌الله کاشانی چسبیده است حمامی بود به‌نام حمام تاجر باشی. ما از در خانه که بیرون رفتیم، چون به این پاسبانی که جلوی در ایستاده بود

گفته بودند کسی بیرون نرود و کسی وارد خانه نشود، خیال کرد باید جلوی خروج آیت‌الله کاشانی را هم بگیرد. من پاسبان را به عقب هل می‌دادم و او ممانعت می‌کرد. همین‌طور من هل می‌دادم و او جلوی ما را می‌گرفت. تا اینکه در پامنار کلاتری معروفی بود به رئیس کلاتری اطلاع داده بودند که چنین اتفاقی رخ داده است. بالاخره او آمد و با عذرخواهی و ادای احترام به آیت‌الله، جلوی پاسبان را گرفت و ما حمام رفتیم. غرض از این خاطره این است که مردم کوچه صدراعظم که از ۵۰ سال پیش قبل آیت‌الله کاشانی را دیده بودند آن روز صورت‌هایشان را طرف دیوار می‌کردند یعنی ما شما را ندیدیم. وضعیت آیت‌الله کاشانی این‌طور شده بود. روزگار آیت‌الله کاشانی طوری شده بود که اگر پاسبان ضعیفی هم جلوی ایشان را می‌گرفت حتی مردم محله هم جلو نمی‌آمدند.

این خاطره برای بعد از ۲۸ مرداد است؟

بله.

اما قبیل از ۲۸ مرداد آیت‌الله کاشانی آن‌قدر قدرت داشته که قشقایی‌ها به ایشان پیشنهاد حمایت از نهضت را می‌دهند؛ یعنی آیت‌الله کاشانی آن‌قدر قدرت داشته که اگر می‌خواست می‌توانست جلوی کودتا را بگیرد؟

دوستان و رفقایی که از ۴۰ سال پیش با آیت‌الله کاشانی بودند و تعداد آنها هم محدود بود در آن زمان نرفتند. اما آن غیر از ۳۰ تیر بود آیت‌الله کاشانی یک اطلاعیه بدهد و بعد مردم چنان در صحنه حاضر شوند که ۳۰–۲۰ نفر کشته شوند. همین خانه‌ای که یک روزی اجتماعات زیادی بود، در آن ایام زیاد شلوغ نبود. آیت‌الله کاشانی را از چشم‌انداخته بودند. فقط و فقط آیت‌الله کاشانی وقتی از دنیا رفت جنازه‌اش را آوردند مسجد استاد مطهری فعلی که سابق مسجد سپهسالار بود و از آنجا جنازه را بلند کردند، ببرند سمت شاه عبدالعظیم. من خودم بودم. تعداد بسیار زیادی از مردم آمده بودند. قرار بود جنازه را در انتهای خیابان سبیروس سابق در ماشین بگذارند. جمعیت فشار آورد و از آنجا به سمت میدان شوش برندن. من یادم هست، یکی از بزرگان و گردن کلفت‌های آن زمان اسمش طیب بود؛ طیب حاج رضای. من نزدیک دکتر بقائی بودم. طیب آمد گفت: «آقای دکتر چه می‌فرمایید؛ چه کنیم؟» دکتر گفت: «قرار بود بگذاریم در ماشین ببریم حرم حضرت عبدالعظیم.» طیب گفت: «چشم، بله قربان.» رفت جلو. چنان فشار آوردند که زیر دست و پا ماند و مردم همین‌طور جنازه را روی شانه‌های‌شان تا شاه عبدالعظیم بردند. منظرم این است که آیت‌الله کاشانی هیچ‌وقت سکوت نکرد. برای حمله رژیم صهیونیستی به مصر اعلامیه دادند ولی وقتی رفتند در مسجد را قفل و زنجیر زده بودند و نتوانست کاری کنند. اگر آیت‌الله کاشانی قدرت سابق را داشت که این کار را نمی‌توانستند بکنند. این خانه و اتاقی که ما در آن ایستادیم، بزرگ‌ترین اتاق این خانه است. آیت‌الله کاشانی اینجا درس فقه داشت و طلبه‌ها می‌آمدند دور تا دور اینجا می‌نستند و استفاده می‌کردند.

آیا پیش آمده بود که شما در دیدارهای آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق حضور داشته باشید؟

بله. اولاً تا پیش از نخست‌وزیری، دکتر مصدق همین‌جا در روضه‌ها شرکت می‌کرد و من بارها ایشان را در مراسم روضه‌های آیت‌الله کاشانی در دهه اول ماه محرم دیدم. هر کسی که در آن زمان نقش مؤثری داشته برای روضه اینجا آمده بود. مثلاً یک دفعه هژیر آمده بود. یکی از فامیل‌های خودمان که کارمند وزارت دارایی بود، دید وزیر ایشان اینجا آمده بدو آمد و گفت آقا هژیر آمده. آقا گفتندی: سواد برو می‌دانم؛ یعنی هژیر که وزیر بود در گوشه‌ای نشسته بود. صدرالاشراف و هر کسی که فکر کنید به اینجا می‌آمده است. مصدق چند بار هم من یادم هست در اینجا دیدار خصوصی با آقا داشتند. در اتاق بالای آمده بود. برایش صندلی آوردند. در روضه روی زمین می‌نشست ولی در آن جلسات خصوصی صندلی می‌آوردیم. ﷻ

تا پیش

از نخست

وزیری، دکتر

مصدق همین

جا در روضه‌ها

شرکت

می‌کرد و من

بارها ایشان

را در مراسم

روضه‌های

آیت‌الله

کاشانی در

دهه اول ماه

محرم دیدم.

هر کسی که

در آن زمان

نقش مؤثری

داشته برای

روضه اینجا

آمده بود



۱۳ ساعت

دفتر مرکزی اداره تلفن واقع در میدان سپه به دست عوامل کودتا افتاد. خبرنگار آسوشیتدپرس تلگرافی را در آنجا به ثبت رسانیده که در آن گزارش کوتاهی از درگیری‌ها ارائه می‌شد.

۱۴ ساعت

اتوبوس‌ها و کامیون‌ها لبریز از افراد غیر نظامی و افسران ارتش پس از درگیری خونین با مدافعان رادیو در شمال شهر، رادیو را در اختیار گرفتند. ساعت ۱۴:۲۰ دقیقه رادیو نخستین خبر را در مورد پیروزی هواداران شاه مخابره کرد.

۱۶ ساعت



پس از چندین ساعت درگیری در اطراف وزارت امور خارجه و شهرداری مرکز، ساختمان شهرداری به دست کودتاچیان افتاد. همزمان روزولت باردیگر به مخفی‌گاه زاهدی رفت و از وی خواست که با یک تانک به ساختمان رادیو رفته و از آنجا سخنرانی کند.

ساعت ۱۷:۲۵

پیام فضل‌الله زاهدی در این ساعت از رادیو پخش شد.

۱۹ ساعت

دفتر فرماندهی رئیس ستاد ارتش آخرین پایگاه مقاومت نیروهای وفادار به مصدق بود که بدست کودتاچیان افتاد. مدتی قبل از آن ارازل و اوباش و نظامیان وابسته به کودتا، خانه دکتر مصدق تخریب کرده و اسباب و اثاثیه آن را کشان کشان به خیابان آورده بودند.



۹ ساعت

در این ساعت دفتر سیادر تهران خبر دار شد که دکتر مصدق از صبح زود نمی‌دانست که رویدادهایی کاملاً تکان دهنده و شگفت‌انگیز در حال وقوع است لذا جلسه‌ای اضطراری با حضور اعضای کابینه خود برگزار کرد.



ساعت ۹:۳۰

گروه‌های کوچکی به شمال تهران نفوذ می‌کردند، گروه‌های بزرگ‌تر و حامل چوب و سنگ نیز از جنوب تهران آمدند. این دو گروه همین که به میدان سپه رسیدند در هم ادغام شده و به سوی شمال شهر و مرکز رفتند.

۱۰ ساعت

دفتر روزنامه‌ی باختر امروز و هم دفتر مرکزی حزب ایران، به غارت رفت. به دستور رشیدیان، کیوانی و جلیلی مامور شدند نیروهای انتظامی را به سمت تظاهرکنندگان سوق دهند تا همگی برای فتح رادیو آماده شوند.

ساعت ۱۰:۳۰

سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش که در خنثی کردن کودتای ۲۵ مرداد نقش بسزایی داشت، به مصدق اطلاع داد که دیگر اختیار آتش را ندارد و در خواست استعفا کرد. اما مصدق در پاسخ به او گفت که خود را قرص و محکم نگه دارد.

۱۲ ساعت

کرمیت روزولت، رهبر (آمریکایی) کودتا به خانه‌ای که سرلشگر زاهدی (نخست وزیر منصوب شاه) و هدایت‌الله گیلانشاه در آنجا مخفی شده بودند، رفت و گفت که منتظر دستوالعمل بعدی باشند.





● عکس:
عباس کوثری

قتل افشار طوس توسط بقایی به انحلال مجلس انجامید

اختلافات آیت‌الله کاشانی، نواب صفوی و دکتر مصدق از زبان عبدخدایی

حسن نظری | همواره تاریخ دستخوش تحولاتی است که گاهی قرائت‌های مختلف باعث وارونه جلوه دادن این تحولات می‌شود. حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که طی آن دولت مصدق ساقط و دولت زاهدی قدرت را به دست گرفت، بحث‌های زیادی را به خود دیده است. در حالی که همگان از این حادثه به عنوان کودتا یاد کرده و آمریکایی‌ها نیز به طراحی این کودتا اعتراف دارند ولی برخی همچون دکتر محمود کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی و محمدمهدی عبدخدایی از اعضای قدیمی فدائیان اسلام حرفی از کودتا نزده و دلیل سقوط دولت مصدق را سیاست‌های اشتباه وی عنوان می‌کنند. در این گفت‌وگو که با عبدخدایی از استادان دانشگاه و مورخ داشته‌ایم به بررسی مواضع آیت‌الله کاشانی و نیز شهید نواب صفوی در برابر سقوط مصدق می‌پردازیم.

یعنی مشترکاً؟

پاره‌ای از اعضای فدائیان اسلام مانند محسن محرر به این مجمع پیوستند. مجمع مسلمانان مجاهد قبل از اختلاف آیت‌الله کاشانی و مرحوم صفوی در حقیقت بازگوکننده آرمان‌های فدائیان اسلام بود. آقای شمس قنات‌آبادی که پدرش امام جماعت مسجد قنات‌آباد بود و خود سخنوری خبره و تبعید کشیده و در بیت آیت‌الله کاشانی رفت‌وآمد و فعالیت داشت در جایگاه رهبری مجمع مسلمانان مجاهد قرار گرفت تا اینجا با نواب صفوی نیز در ارتباط بود و حتی تصاویر مشترکشان نیز وجود دارد.

ایشان پیش از نمایندگی روحانی بود ولی چطور شد بعدها از این کسوت بیرون آمد؟

ایشان روحانی بود ولی در جریان انتخابات دوره هجدهم توسط آقای حسین علا و با کراوات‌هایی که وی برای قنات‌آبادی فرستاد کت و شلواری شد. حتی در انتخابات دوره هفدهم قرار بود ابتدا از تهران کاندیدا شود ولی به جای وی علی زهری، مدیر روزنامه شاهد از تهران نماینده شد و قنات‌آبادی از شاهرود به مجلس راه یافت. قنات‌آبادی در دوره‌ای که آقای مصدق روی کار بود نیز معمم بود ولی بعد از ۲۸ مرداد مکلا شد و به سفارش شاه نیز کارمند آستان قدس رضوی و از افراد دربار شد. شمس قنات‌آبادی سال‌های ۳۴، ۳۵، ۳۶ دیگر شمس قنات‌آبادی سال ۳۹ نیست.

چرا وی خود را به بیت آیت‌الله کاشانی نزدیک کرده بود؟

شمس قنات‌آبادی از ابتدا جزو مبارزان بود. این طور نبود که خود را نزدیک کند. خود روحانی بود. پدرش نیز روحانی بود. چرایی اینکه بعدا عقیده‌اش تغییر کرد را خودش می‌داند. شاید آن روزها تنور مبارزه داغ بود. در سال ۱۳۲۹ در میتینگ‌ها سخنرانی می‌کرد که سخنانش نیز بسیار گیرا بود. پادم هست در سال ۱۳۲۹ هنگامی که پای سخنرانی‌اش بودم، وقتی که شلوغ شد ایشان شعار زیبایی داد و گفت: «ملی شدن نفت در سینه هر جوان ایرانی چون نقش بر سنگ نقش شده است».

چگونه دربار توانسته بود وی را جذب کند؟

بعد از ۲۸ مرداد اینها جذب دربار شدند.

این مساله یعنی جذب برخی به دربار چه ارتباطی با حوادث ۲۸ مرداد داشت؟ آیا شمس قنات‌آبادی با سقوط دولت

مصدق موافق بود؟

اگر نگوئیم موافق این حوادث بودند، بعدا جذب آن شدند. شاید هم یکی از دلایل اینکه ایشان جذب شدند این بود که دکتر مصدق در سیاست، موازنه منفی را در پیش گرفته بود.

قوام‌السلطنه به دستور شاه در جریان پیشه‌وری، سیاست عالی را ایفا کرد و توانست سربازان روسی را با پیچاندن سر استالین، از ایران خارج کند. به همین دلیل شاه آقای قوام‌السلطنه را یک سیاستمدار کهنه‌کار و قابل می‌دانست و گمان می‌کرد که در جریان ۳۰ تیر نیز همین اتفاق خواهد افتاد ولی در جریان ۳۰ تیر حزب تبوده که دل پری از واقعه پیشه‌وری داشت، با قوام‌السلطنه کنار نیامد. آیت‌الله کاشانی دل پری از جریان تبعیدش در سال ۱۳۲۴ هنگامی که قوام‌السلطنه نخست وزیر بود، داشت. بین خانواده قاجار که هم مصدق و هم قوام‌السلطنه جزو رجال قاجار بودند، رقابت بر سر قدرت بود- خود دکتر مصدق زمان رضاشاه وزیر بود- لذا هنگامی که قوام‌السلطنه روی کار آمد، همه قداره خود را علیه وی بستند. آیت‌الله کاشانی مخالف بود. دکتر مصدق نیز که استعفا داده بود، پس مخالف بود. این مخالفت‌ها نقش داشت. لذا هنگامی که فرمان نخست وزیری قوام‌السلطنه صادر شد، همگی علیه وی حرکت کردند که نتیجه آن، واقعه ۳۰ تیر شد. در ۳۰ تیر تمام جناح‌های چپ و ملی با هم هماهنگ بودند. به همین دلیل

در میان اطرافیان آیت‌الله کاشانی فردی به نام شمس قنات‌آبادی را می‌بینیم که با نواب صفوی نیز مرتبط بوده است. ارتباط قنات‌آبادی با این دو چهره مهم چگونه بود؟

قبل از اینکه فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۴ تشکیل شود، اقداماتی انجام گرفت مانند ترور کسروی. بعد از تشکیل فدائیان اسلام نیز اقدامات بعدی مانند ترور هژیر، وزیر دربار، صورت گرفت. در آن زمان رسم بر این بود گروه‌هایی که ممنوع‌الفعالیت بودند به ظاهر دستجاتی تاسیس می‌کردند که در قالب آنها فعالیت کنند؛ مثلاً حزب تبوده در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ منحل شد. اما بعدا جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت با روزنامه شهباز به مدیریت آقای رحیم نامور را فعال کرد. احمد لنگرانی آمد جمعیت ایرانی هواداران صلح یا خانه صلح را تشکیل داد و روزنامه مصلحت را راه انداخت. افرادی مثل مهندس نادر شرمینی‌ها سازمان جوانان دموکرات را تشکیل دادند. آقای مصطفی لنگرانی جمعیت آزادی مردم ایران را تشکیل داد. بیت آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام به جمعیتی نیاز داشتند که جایگاهی داشته باشد و بتوانند توسط آن نظرات خود را بیان کنند. بنابراین مجمع مسلمانان مجاهد را تشکیل دادند که ریاست آن با شمس قنات‌آبادی بود.

قوام‌السلطنه نتوانست تا ظهر دوام بیاورد. شاید بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی مشاوران شاه این بود که شخصیت سیاسی‌ای را روی کار نیاوردند که مخالفان زیادی نداشته باشد. یکی از دلایل وقوع حادثه ۳۰ تیر مخالفان دینی قوام‌السلطنه بود. مخصوصاً مخالفت آیت‌الله کاشانی که در آن روزها به عنوان یک شخصیت مذهبی چهره بزرگی داشتند. دکتر بقایی و دوستانش نیز هر چند از حزب دموکرات قوام‌السلطنه به قدرت رسیده بودند ولی به‌خاطر اینکه اولین کسانی بودند که قوام‌السلطنه را سر جریان پیشه‌وری استیضاح کردند، به مخالفت با وی برخواستند. حتی قوام‌السلطنه به آنها پیغام داده بود که شما قسم خوردید به من وفادار باشید که در جواب دکتر بقایی گفت من قسم خوردم به شما وفادار باشم ولی به قانون اساسی نیز وفادار باشم. قسم به قانون اساسی مهم‌تر از قسم به شماست.

از یابی شما از حادثه ۲۸ مرداد چیست؟ بر خی اعتقاد دارند که در این روز کودتایی رخ نداده است.

من نیز اعتقاد دارم کودتا نبوده است.

دلایل شما برای این ادعا چیست؟

برای توضیح آن باید به سیاست‌های موازنه منفی دکتر مصدق بازگردیم. بعد از ترور شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ موسسان سوم تشکیل شد. موسسان سوم چند وظیفه داشت. اول این بود که ایران را لائیک اعلام کند. به علت ترور شاه مساله افزایش اختیارات شاه مطرح شد. بنابراین دو ماده به قانون اساسی افزوده شد؛ یکی این بود که مجلس سنا به وجود آمد که پیش از آن مجلس سنا نداشتیم، مجلس سنا ۶۰نماینده داشت که ۳۰ تای آنها انتصابی بودند، دوم اینکه در قانون اساسی پیش‌بینی شد که در نبود مجلس، اعلی‌حضرت همایونی می‌تواند نخست‌وزیری را عزل و نصب کند. در جریان ۲۸ مرداد مسخره است که بگوییم در ۳۰ تیر ۳۱ مردم به خیابان‌ها بریزند و بگویند: «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم، یا مرگ یا مصدق» یا بگویند « بیهوده مزن داد، مصدق پدر ماست، این فرد مبارز پدر و تاج سر ماست» ۱۳ ماه بعد به قول آقایان، چهار نفر از اوباش حرکت کنند و یک کابینه ملی را ساقط کنند. این حرف اصلاً مفهوم ندارد.

پس این جابه‌جایی به خاطر چه بود؟

اگر ریشه‌یابی کنیم، باز به سیاست دکتر مصدق بازمی‌گردیم. وی در سیاست موازنه منفی‌اش ابتدا گمان می‌کرد که آمریکایی‌ها برای خروج انگلیس‌ها کمکش می‌کنند. ولی هنگامی که برای دادگاه لاهه به آمریکا رفت تصمیم گرفت سیاست موازنه منفی را بین شرق و غرب اجرا کند؛ یعنی بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی. در آن روزها در اتحاد جماهیر شوروی استالین حاکم بود. در غرب آیزنهاور آمده بود. آیزنهاور فرمانده دوم اروپا بود. استالین و آیزن‌هاور که هر دو نظامی بودند، پیروز جنگ بودند و به عبارتی قدرت دنیا دست دو نظامی بود. دکتر مصدق به گمان اینکه اگر حزب توده را آزاد بگذارد، می‌تواند از آمریکا امتیاز بگیرد،

مرحوم آیت‌الله کاشانی یک استعمارستیز بود ولی نواب صفوی یک آرمان‌گرا. نواب صفوی برای ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی وارد نهضت ملی شدن صنعت نفت شده بود

فعالیت خود را شدت بخشیدند. طی گزارشی که سرهنگ نادری به عنوان رئیس آگاهی دکتر مصدق به وی می‌دهد از این روزنامه‌ها به عنوان روزنامه‌های موافق دولت یاد می‌کند.دکتر مصدق هم کمونیست نبود. اصلاً معنا ندارد که بگوییم مصدق کمونیست بود. این مانند یک شوخی می‌ماند. اما احساس کرد که اگر توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها را آزاد بگذارد، آمریکا از ترس اینکه ایران ایرانستان می‌شود به وی امتیاز می‌دهد. در این رابطه دکتر مصدق نیروهای مذهبی را از دست می‌دهد. اساساً خود آقای دکتر مصدق مذهبی هم نبود. وی یک لائیک بود؛ مثلاً آقای دکتر فلسفی می‌گوید که من نزد آقای دکتر مصدق رفتم و گفتم که حضرت آقای دکتر، بروجدی مخالف این است که بهایی‌ها در مشاغل حساس گمارده شوند که مصدق می‌گوید به حضرت آیت‌الله بفرمایید من نخست‌وزیر ایرانیان هستم و بهایی‌ها نیز ایرانی‌اند. تزی که مصدق در سوئیس برای دکترای خود انتخاب کرده بود، تزارث اسلامی بود که علیه اسلام است. لذا همزمان با نزدیک شدن آقای دکتر مصدق به توده‌ای‌ها روحانیت از وی جدا شدند. آقای دکتر مصدق متوجه این اشکال نبود. پایگاه مردمی خود را از دست داد. بدشانشی‌ای که دکتر مصدق آورد این بود که در اسفند سال ۱۳۳۱ استالین مرد. استالین در یادداشت‌های خود می‌نویسد که بعد از حکومت دکتر مصدق حکومت توده‌ای‌ها در ایران شکل می‌گیرد. تقریباً ایران به صحنه جنگ مبارزاتی بین شرق و غرب در آمده بود که با مرگ استالین حکومت‌های شرقی به خود فرو رفتند و مشغول اختلافات خود شدند. شوروی‌ها از حزب توده حمایت لازم را نکردند. از طرفی دکتر مصدق پایگاه مردمی خود را از دست داده بود و از طرف دیگر سیاست شوروی دیگر این نبود که از دکتر مصدق مثل زمان استالین حمایت شود. با مرگ استالینی سیاست‌های روس نسبت به ایران کلاً تغییر کرد و این تغییر در سقوط دولت دکتر مصدق نقش بزرگی داشت. دکتر مصدق چون خود مذهبی نبود از اعتقادات مذهبی مردم چندان خیر نداشت. وی متکی به قدرت حزب توده شد و از سوی دیگر گمان می‌کرد مردمی که در ۳۰ تیر به صحنه آمدند همچنان در صحنه هستند. دوستان مجلسی‌اش مانند دکتر بقایی، مکی، حائری‌زاده و… از وی جدا شدند. نطق‌های حائری‌زاده در مجلس که بعداً پخش شد در خراب شدن وجه ملی دکتر مصدق تاثیر داشت.

این افراد که شما نام بردید با بیت آیت‌الله کاشانی نیز ارتباط داشتند. آیا ممکن است که آیت‌الله کاشانی در این قضا با واز دست دادن وجهه دکتر مصدق نقش داشته باشد؟

معروف است، آقای سرتیب افشار طوس که منصوب دکتر مصدق در ریاست شهربانی بود، توسط دکتر بقایی، مطیعی و… در کوه‌های تلو کشته شد. آن زمان نمایندگان مجلس مصونیت قضائی داشتند. دکتر مصدق نیز نمی‌توانست دکتر بقایی و مطیعی را دستگیر کند. بنابراین از شاه خواست فرمان انحلال مجلس را صادر کند و مجلس نیز حاضر نبود از آنها سلب مصونیت کند. شاه نیز فرمان انحلال مجلس را صادر نمی‌کرد. به همین جهت دکتر مصدق تصمیم گرفت رفتارندم را مطرح کند. وی برای انحلال مجلس رفاندم انجام داد که پس از انحلال مجلس به شاه گزارش داد و حتی زیر گزارش نوشت: «چاکر شما دکتر مصدق». از این موقعیت شاه از اختیارات قانونی خود استفاده کرد و دکتر مصدق را عزل و زاهدی را نصب کرد.

حمایت کشورهای بیگانه در این عزل و نصب‌ها نقش نداشت؟

در اینکه آمریکا به علت حمایت‌های مصدق از حزب توده مخالف شده بود، شکی نیست. اما اینکه نقاش اصلی آمریکا باشد این طور نبود بلکه

آمریکا روی ساقط شدن دولت مصدق دست گذاشت. آمریکا از این اختلافات بهره برد. نه اینکه موجد باشد.

اینجاسؤالی پیش می‌آید.دکتر سالمی که خواهرزاده آیت‌الله کاشانی است بعدها ادعا می‌کند نامه‌ای قبل از ۲۸ مرداد از سوی آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق می‌دهد که در آن نامه نسبت به کودتا هشدار می‌دهد. پس چگونه شما می‌گویید این حادثه کودتا نبود؟

دکتر سالمی داماد آیت‌الله کاشانی و اهل مشهد بود. آیت‌الله کاشانی نسبت به کودتا در آن نامه هشدار نمی‌دهد بلکه نسبت به سر کار آمدن نیروهای قبلی هشدار می‌دهد. همین آقای زاهدی که شما مدعی هستید علیه دکتر مصدق کودتا کرده‌است، در دولت دکتر مصدق وزیر کشور بود. زاهدی تقریباً مشهور به مخالفت با انگلیس‌ها بود.

فکر می‌کنید این نامه صحت داشته باشد؟ آیا آیت‌الله کاشانی نسبت به تغییر حکومت ناراضی بود؟

نمی‌دانم. آقای سالمی تاکید دارد که صحت دارد. بسیاری از خط‌شناسان حتی خط آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق که پاسخ نامه را داد بر این نامه صحه می‌گذارند.

دلیل اختلاف آیت‌الله کاشانی و شهید نواب صفوی در چه بود؟

مرحوم آیت‌الله کاشانی یک استعمارستیز بود ولی نواب صفوی یک آرمان‌گرا. نواب صفوی برای ایجاد حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی وارد نهضت ملی شدن صنعت نفت شده بود. در جلسه‌ای که در سال ۱۳۲۸ در منزل مرحوم آقایی برای حذف رزم‌آرا تشکیل شده بود و اعضای جبهه ملی در آن شرکت کرده و آقای دکتر فاطمی به نمایندگی از دکتر مصدق شرکت کرده بود، قرار بر این شد که حکومت اسلامی اعلام شود، در حالی که دکتر مصدق در این زمینه اعتقادی نداشت. به همین جهت می‌بینیم که مرحوم آیت‌الله طالقانی یک سخنرانی دارد در ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۷ سر قبر مصدق که در آنجا کاملاً مساله آشکار می‌شود. مرحوم طالقانی می‌گوید: فدائیان اسلام در آن مقطع یک اقدام انقلابی کردند و با رای مردم به مجلس رفتند- منظور ش قتل هژیر بود- و اقدام دوم انقلابیون ملی شدن نفت بود- که منظورشان کشته شدن رزم‌آراست. ایشان مرگ رزم‌آرا را موجب ملی شدن نفت می‌دانست. در ابتدای دولت دکتر مصدق چون آیت‌الله کاشانی یک استعمار ستیز است گرایش زیادی به دکتر مصدق دارد. اما فدائیان اسلام در ابتدای دولت مصدق دستگیر می‌شوند.

آیا دکتر مصدق در دستگیری فدائیان اسلام نقش داشت؟

بله.به دستورایشان فدائیان اسلام دستگیر می‌شوند. در این دستگیری یک مساله است. آقای دکتر شایگان در گفت‌وگویی می‌گوید که آقای دکتر مصدق در ملی کردن نفت نیاز به حمایت شاه داشت. همچنین رابط بین دربار و دولت مصدق مرحوم دکتر فاطمی بود چون دکتر فاطمی هم مورد اعتماد شاه بود و هم مورد اعتماد دکتر مصدق و اینکه بعداً دکتر فاطمی اعدام می‌شود، مساله‌ای جداگانه است. دکتر مصدق هم می‌دانست که اگر بخواهد نفت را ملی کند باید فرمانده کلاً فوق یعنی شاه از وی حمایت کند. از سوی دیگر با پشتوانه فدائیان اسلام و نواب صفوی روی کار آمده بود. بنابراین باید یکی از این دو تا را انتخاب می‌کرد که شاه را انتخاب می‌کند.

شهید نواب صفوی مصاحبه‌ای در سال ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ با آسوشیتدپرس و یوسف مازندی دارد که اسناد آن هم موجود است. وی در آنجا دلایل خود مبنی بر مخالفت با مصدق را می‌گوید؛ مثلاً می‌گوید که مصدق برادران من را دستگیر کرده‌است. سید محمد واحدی را در

بیابان‌های دولاب دواندند تا جای من را نشان بدهد و بعد که فشار آوردیم برادران من را آزاد کند در آخرین لحظات با سفارش خصوصی دربار ننگه داشته‌است.

این نمادی از توافق است که بین مصدق و دربار صورت گرفته بود، اگر نگوییم سازش. چون بعدها این توافق به هم می‌خورد. حتی دکتر مصدق بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد در مذاکراتی که داشت اصرار می‌کرد که شورای سلطنت تشکیل شود نه جمهوری.

اختلاف آیت‌الله کاشانی و مرحوم صفوی در چه بود؟

چون مرحوم آیت‌الله کاشانی یک روحانی پارلمانتارسیم بود و شاید معتقد بود ایجاد حکومت اسلامی غیر ممکن است، مصلحت را در حمایت از مصدق می‌دانست که این امر منجر به اختلاف با مرحوم نواب صفوی شد. لذا نواب صفوی در همان مصاحبه که اشاره کردم تاکید کرد که دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی و دیگر رهبران جبهه ملی را به محاکمه اخلاقی دعوت می‌کنم. امروز که ۵۹سال از این مصاحبه گذشته است به این نتیجه می‌رسیم که در این جریان یعنی جبهه ملی، توافقی وجود دارد که مرحوم آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق حمایت می‌کند و دکتر مصدق به گمانی که می‌تواند به وسیله دربار اهداف این تواق را پیش ببرد به یک قربانی نیاز دارد که این قربانی فدائیان اسلام است. لذا فدائیان اسلام دستگیر می‌شوند.

آن اختلاف اولیه بین آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی که شما دلیل آن را توافق در جبهه ملی می‌دانید، بعدها رفع نشد؟

بعدها رفع نشد، بلکه به سکوت برگزار شد.

چرا بعد از حادثه ۲۸ مرداد این دو شخصیت که هر دو خواهان سقوط دولت مصدق بودند به هم نزدیک نشدند؟

علت این بود که نواب صفوی در نسوم شهریور سال ۱۳۳۲ اعلامیه داد که به علت انتشار متن اطلاعیه آن در کیهان و اطلاعات این دو روزنامه توقیف شدند. خاطرم هست که کیهان تیتیر زده بود تا هنگامی که شاه و نخست‌وزیر عملاً در برابر قانون اساسی تسلیم نشوند رسمی و قانونی نیست.

یعنی به نوعی نواب صفوی به حمایت از دولت ساقط شده و مصدق بر خاست؟

نه به حمایت بلکه مخالفت با آمدن و بازگشت شاه و زاهدی بود.

پس به نوعی شهید نواب صفوی حادثه ۲۸ مرداد را نوعی کودتا می‌دانست که بعد از روی کار آمدن زاهدی دولتش را غیر قانونی اعلام کرد؟

خیر. نواب صفوی روی کار آمدن زاهدی را عکس‌العمل رفتارهای دکتر مصدق می‌دانست. به همین جهت در عاشورای همان سال واحدی در مسجد شاه سخنرانی می‌کند و می‌گوید مسجد شاه حوادث زیادی دیده است. در آن گوشه از مسجد شاه رزم‌آرا به علت مخالفت با ملی شدن صنعت نفت کشته شده‌است. امروز این طرف مسجد شاه من این حرف

هنگامی که ۲۸ مرداد پیش آمد هر کسی دنبال دنیای خود رفت که ایشان نیز منجمله این افراد بود. شمس قنات‌آبادی سال‌های ۳۴، ۳۵، ۳۶ دیگر شمس قنات‌آبادی سال ۲۹ نیست

را می‌زنم مواظب باشید که به سرنوشت رزم‌آرا دچار نشوید. اتفاقاً بعد از دستگیری نواب صفوی اعتراضاتی می‌که می‌شود مشخص می‌شود که بعد از کنسرسیوم نفت فدائیان اسلام دنبال زاهدی و علی امینی بودند که هر دو نفر را ترور کنند.‏‏



سید جواد میر خلیلی محمد بیدار منش

مصدق در محاسبات اشتباه کرد

حمید سیف‌زاده، عضو ارشد حزب ز حمتکشان

لحمید سیف‌زاده از ارادتمندان راستین مظفر بقایی، حامیان و علاقه‌مندان آیت‌الله کاشانی و مخالفان آتشین دکتر محمد مصدق است، او که عضو ارشد حزب زحمتکشان بوده است هم اکنون مقیم کاناداست.

سیف‌زاده اخیراً به بهانه انتشار کتاب جدید خود «گواه تاریخ» به ایران سفر کرده و در منزل شخصی خود در قم مستقر شده است. از این‌رو فرصت را مغتنم شمرده و طی گفت‌وگویی دیدگاه‌های وی درباره کودتای ۲۸ مرداد را واکاوی کرده‌ایم.

علت دستگیری بقایی در روز ۲۵ مرداد چه بود؟

علت دستگیری بقایی داستان طولانی‌ای دارد اگر بخواهیم به این موضوع بپردازیم باید به خیلی قبل مراجعه کنیم اما من به اختصار خدمت شما عرض می‌کنم؛ دکتر بقایی بعد از طی یک فرایند، مخالف سیاسی دکتر مصدق شد (چون مصدق روشش عوض شد)؛ مصدق بعد از به قدرت رسیدن به تدریج راهش را از ایده‌ای که قبلاً اعلام کرده بود منحرف کرد و دچار تخلفات عدیده حزبی و بی‌اعتنایی به اساسنامه جبهه ملی شد. یکی از مواد اساسنامه این بود که در مشی سیاسی حتما با اعضا مشورت کند در حقیقت اول به جبهه ملی اعلام شود و بنشینند بحث کنند تا کار بی‌عیب باشد، اما دکتر مصدق نخست‌وزیری‌اش بدون اطلاع جبهه ملی بود و اعضا در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودند.
مطلب بعدی که اهمیت زیادی دارد تخطی وی از قانون اساسی بود؛ دولت‌اصلاح نداشت که از مجلس حق و اختیار قانونگذاری بگیرد و مجلس هم حق توکیل نداشت اما مصدق اختیارات قانونگذاری را خواست و در مواردی حتی از شاه هم جلوتر حرکت کرد.

یعنی به نظر شما مصدق آرام‌آرام به سمت دیکتاتوری می‌رفت؟

البته! مصدق به سمت دیکتاتوری می‌رفت یعنی رفتار او خود به خود منجر به دیکتاتوری می‌شد طبق ماده ۱۶ منشور حقوق اولیه بشر وقتی در حکومتی تفکیک قوا نباشد و قوای سه‌گانه مشخص نباشد آن حکومت عملاً قانون اساسی ندارد.

وی به دفعات در کار مجلس و قانونگذاری دخالت می‌کرد و وضع فساد هم از گذشته بدتر شده بود به طوری که اگر کسی تخلف اداری می‌کرد به جای مجازات، با ترفیع درجه به شهر دیگری منتقل می‌شد!

بعد از حوادث ۳۰ تیر وی تقاضای اختیارات مخصوص از مجلس کرد و با جو حاکم مصوبه آن را گرفت. برنامه دکتر مصدق این بود که قانون انتخابات را اصلاح و تصویب کرده و ملی شدن نفت را اجرایی کند اما هیچ‌کدام را با وجود اختیارات تامی که از مجلس گرفت انجام نداد.

مصدق به بقایی گفت، ما باید برای اداره مملکت مالیات برارث و ثروت از مردم بگیریم و احتمالاً مجلس این را تصویب نمی‌کند پس برای اینکه بتوانیم این کار را انجام دهیم باید از مجلس اختیار قانونگذاری بگیریم و بقایی هم استدلال او را پذیرفت اما وی به جای تصویب این گونه قوانین، قانون «امنیت اجتماعی» را که به موجب آن هر کس که قصد سلب امنیت عمومی را داشت با گزارش مأموران دستگیر و تبعید می‌شد را با هدف پلیسی کردن کشور تصویب کرد. اصرار بقایی برای لغو این قانون هم با مخالفت مصدق روبه‌رو شد.

بقایی و آیت‌الله کاشانی با تمدید اختیار قانونگذاری مصدق مخالفت کردند؛ دلیل مخالفت آنها سوءاستفاده اطرافیان مصدق از این اختیارات بود.

از مرداد ۱۳۳۱ کم‌کم مرادوات بقایی با مصدق کم‌شد و سطح روابط این دو به حداقل رسید درحالی‌که بقایی به مردم قول داده بود که پیگیر مجازات قاتلان

هشت‌نفری به این نتیجه رسید که قانون اساسی باید اجرا شود و طبق قانون اساسی شاه نباید در انتخاب وزرا دخالت کند و از طرفی مصدق به عنوان نخست‌وزیر هم نباید اختیار قانونگذاری را از مجلس بگیرد و در کار وزیر جنگ دخالت کند. که دکتر مصدق به ظاهر قبول کرد اما به این توافق هرگز پایبند نماند. حرف اصلی بقایی این بود که هم شاه و هم نخست‌وزیر باید به قانون اساسی پایبند باشند؛تحت دادن سلطنت توسط بقایی به این معنی بود که در مقابل مصدق و تمامیت‌خواهی وی ایستاد.

علت انحلال مجلس چه بود؟ ممکن است قتل افشار طوس به دست بقایی علت آن باشد؟

اصلاً افشار طوس را مصدق کشت؛ من در کتاب خودم «گواه تاریخ» با اسناد و مدارک این مطلب را ثابت کردم. آخرین شخصی که افشار طوس با او ملاقات کرد و بعد هم ناپدید شد مصدق بود. بعد از احضار افشار طوس از سوی مصدق راننده، وی را در خیابان صفی علیشاه به قصد ملاقات با مصدق پیاده کرد و بعد از آن دیگر کسی از افشار طوس خبری ندارد. اخبار حاکی است که وی با مصدق دیدار داشته و این ابهام وجود دارد که بین او و مصدق چه گذشته است. تناقضاتی در پرونده افشار طوس وجود دارد که من در کتاب خود به تفصیل آن را برای خوانندگان تشریح کرده‌ام. آن دلایل، این ادعا را که مصدق قاتل اصلی افشار طوس بوده است تا حد زیادی تأیید می‌کند و حسین خطیبی هم در این پرونده بی‌گناه است.

چرا باید مصدق افشار طوس را می‌کشت؟ این کار او چه دلیلی می‌توانست داشته باشد؟

سؤال دقیقی است. یک افسر انگلیسی به نام «ناوارا» که با قوای متفقین وارد ایران شده بود مأمور دستگیری آیت‌الله کاشانی می‌شود و دائم در تعقیب ایشان بوده‌است به طوری که مرحوم کاشانی برای امنیت بیشتر خود به توصیه برخی از دوستان از قم به قاسم‌آباد تهران منتقل می‌شود اما این مأمور انگلیسی با سماجت خود پی به مخفیگاه ایشان می‌برد و ایشان را دستگیر و به اراک تبعید می‌کند. این افسر انگلیسی، در زمان حکومت دکتر مصدق و ریاست سرهنگ کمال بر شهربانی دستگیر می‌شود. بعد از اینکه کمال با یک بهانه ساختگی از سوی مصدق کنار گذاشته می‌شود افشار طوس رئیس شهربانی می‌شود. مصدق به خاطر برخی مصححت‌اندیشی‌ها از افشار طوس می‌خواهد که پرونده این انگلیسی را رفع و رجوع کند. اما افشار طوس از طریق پرونده این شخص به یک شبکه جاسوسی گسترده انگلیسی بی‌می‌برد که در همه جای کشور گسترش دارد. افشار طوس موضوع را به مصدق اطلاع می‌دهد اما مصدق از ترس اینکه نتواند حرف خود را ثابت کند و در نظر گرفتن برخی مصالح، افشار طوس را از پیگیری این پرونده منع می‌کند اما افشار طوس که با پیگیری‌های خود به سرش‌ساخته این شبکه جاسوسی رسیده بود بر پیگیری این پرونده و دستگیری و رسوانموندن جاسوسان انگلیسی اصرار می‌ورزد، از طرفی توده‌ای‌ها دائم به مصدق القا می‌کردند که افشار طوس در صدد کودتا علیه شماس‌ت و همچنین برخی اختلاف نظرها بین این دو، مصدق را مجاب کرده که افشار طوس را از میان بردارد.

مصدق در واقع می‌ترسید که کشف این شبکه جاسوسی باعث مفتضح شدنش بشود. مصدق از قدیم روابط ویژه‌ای با انگلیسی‌ها داشت؛ از سال ۱۳۱۹ باارنست پرون آشنا شده بود و خودش در مجلس در ۲۰ خرداد ۱۳۲۹ گفت ارنست پرون، من را از اعدام و از زندان راضاانه نجات داد. بنابراین شواهد کاملی هست که دکتر مصدق از سال ۱۹۲۰ با انگلیسی‌ها روابط صمیمانه‌ای داشت و خودش در خاطراتش که مدتی والی شیراز بوده به صراحت از تباط خود با انگلیسی‌ها و قضایای سرکوب شورشیان تنگستانی را تشریح کرده‌است.

در یک جمله بگویم که مصدق ریشه نهضت ملی را از بین برد و با عملکردش تمام رهبران ملی را بدنام کرد و حتی به جرات می‌گویم اگر یک انگلیسی به جای او بود به این خوبی نمی‌توانست عمل کند و اگر بقایی و کاشانی هم در جهت منافع او بودند و در عملکرد او شریک بودند به آنها هم توجه می‌کرد.

۱۷۵

- همشهری‌ماه • مردادماه۸۹•



یعنی شما می‌خواهید بگویید که عامل کودتای ۲۸ مرداد به نوعی خود مصدق بود؟

بله قطعاً! مصدق از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد خودش تمام مقاومت‌ها را به نفع انگلیسی‌ها از بین برد. شواهدی در این زمینه وجود دارد که در کتاب خود ذکر کرده‌ام. مصدق به یک دیکتاتور تبدیل شده بود که از قانون اساسی تجاوز کرد و شدت عمل بسیاری به خرج داد. قبلاً مصدق می‌گفت دانشجویان باید در امور سیاسی دخالت کنند و در تظاهرات شرکت کنند اما بعدابخش‌نامه‌صادر کرد د که بر خلاف باورهای قبلی‌اش بود؛ مثلاً اعلام کرد که اگر کارمندان دولت در تظاهرات سیاسی دیده بشوند بازداشت شده و برای کار اجباری و انجام اعمال شاقه به وزارت کار معرفی می‌شوند و این مطالب مغایر با آزادی‌های اساسی و سیاسی ملت آزادپخواه ایران و شعارهای ملی گزایانه و دموکرات او بود. او حتی شیخ‌محمود تهرانی که از فقهای آن روز تهران بود را که روی منبر مطالبی در مورد ظلم یزید بیان کرده بود با وضع بدی از منبر پایین کشید و زندانی کرد. من معتقدم اگر ۲۸ مرداد یک کودتای واقعی بود مصدق باید کشته می‌شد چون در کودتا شخص اول کشته می‌شود و اعلام وضع فوق‌العاده می‌شود درحالی‌که در ۲۸ مرداد خودش اعلام کرد هیچ‌یک از طرفداران من به خیابان نیایند.

پس شما علاوه بر ۲۵ مرداد، روز ۲۸ مرداد را هم کودتایی دانید؟

بله چون اگر این یک کودتای واقعی بود کسی که رهبر ملی بوده باید در خانه محبوس شود و بماند نه اینکه فرار کند!

یعنی می‌گویید برنامه محاکمه و تبعید او هم صوری بوده!؟

مصدق همه برنامه‌های شخصی‌اش، استراحت و هواخوری‌اش در احمدآباد فراهم بود. حتی وقتی از ارنست پرون خواست که او را نجات دهد و ارنست پرون اینکار را کرد، رفت احمدآباد برای استراحت. در احمدآباد هم خودش خواست ژاندارمری از او محافظت کند.

پذیرش این مطلب که مصدق خود عامل کودتای ۲۸ مرداد بوده برای مخاطب علاقه‌مند به تاریخ سخت است، قبول دارید؟

بله و سختی کار من هم به خاطر همین بوده‌است؛ من ۳۵ سال است که در رابطه با این موضوع تحقیق و بررسی کردم و الان حدود ۱۰ سال است که به این نتیجه رسیده‌ام. کار برای خودم هم سخت و باورنکردنی بود. 👉

در روز ۲۵ مرداد مصدق در گزارشی به شاه گفت که مردم طی یک referendum انحلال مجلس را تصویب کرده‌اند و از شاه خواست که حکم تشکیل مجلس جدید را بدهد اما شاه از اختیارات قانونی خود استفاده و مصدق را عزل کرد.

۱۷۴

- همشهری‌ماه • مردادماه۸۹•

یادنامه

• یاد

سوگنامه



حسن لاسجودی
استاد دانشگاه،
کارشناس مسائل خاورمیانه

با نگاهی به چند دهه فعالیت سیاسی، معنوی و حتی فقهی این عالم دینی در عرصه‌های مختلف می‌توان دریافت که علامه فضل‌الله با نگاهی عمیق به ضرورت‌های زمان و در ک نیاز‌های سیاسی و اجتماعی تلاش وافر ی برای حضور دین در عرصه جوامع مصروف داشت تا آنجا که بسیاری براین باورند که علت تأثیرگذاری عمیق این مرجع دینی در چند دهه فعالیت را باید در نتایج عملی و اجتماعی بیش از دو دهه مرجعیت دینی این فقیه و سیاستمدار مبارز لبنانی جست‌وجو کرد. او در دهه‌های معاصر تنها مرجع تقلیدی بود که به‌طور مستمر نماز جمعه بیروت را که از مهم‌ترین و حساس‌ترین تریبون‌های شیعه و مورد توجه رسانه‌های جهانی بود، اقامه می‌کرد. وی برخلاف بیشتر مراجع تقلید معاصر که یا اقامه نماز جمعه در عصر غیبت را حرام می‌دانند یا قائل به وجوب تعیینی آن نیستند، شخصاً این مسوولیت حساس و وقت‌گیر هفتگی را در شهر مهمی چون بیروت برعهده گرفته بود و سال‌ها به‌عنوان سخنگوی قدرتمند و منتفذ شیعیان لبنان به‌اعلام مواضع اجتماعی، دینی و سیاسی خویش می‌پرداخت. چنین ویژگی‌ای میان همتایان او مسبوق به سابقه نبوده‌است، به‌ویژه آنکه نماز جمعه شهر بیروت به دلیل قرابت جغرافیایی به فلسطین اشغالی همواره مورد توجه رسانه‌ها و سیاستمداران جهانی است. از اختصاصات مهم دیگر علامه فضل‌الله نقش آفرینی فعال وی در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کشورش و جهان اسلام بود. او ایایی نداشت که در کنار اشتغال مستمر و فعالانه به دو وظیفه سنگین افتای دینی و تدریس علوم حوزوی، باز یگر فعال و اثرگذار عرصه‌های گوناگون باشد و شأنه از مسوولیت‌های میهنی و حتی جهانی خود خالی نکند. به بیان دیگر او توانست تجربه موفقی از مرجعیت محلی و ملی را در کارنامه مرجعیت شیعه ثبت کند. همچنین او به دلیل برخی دیدگاه‌های کم‌سابقه‌اش درباره مسائل مربوط به نقاط حساس تاریخ اسلام روابط گرمی با بسیاری از مراجع تقلید ایران و عراق نداشت و از همین رو نتوانست نقش حوزوی فعالی در دیگر مراکز شیعی ایفا کند. از همین رو دامنه اثر گذاری وی به کشورش لبنان محدود شد و همواره به «مرجع لبنانی‌ها» اشتهار یافته بود. همین محدودیت اجباری سبب شد که او بتواند در محدوده کشور کوچک اما پر حادثه لبنان به نقش آفرینی فعال بپردازد و فعالیت‌های متنوع خود را بر ایفای مسوولیت‌های ملی متمرکز کند.

او با وجود همه موانع و سختی‌هایی که به بدترین شکل ممکن بر سر راه وی قرار می‌گرفت، کاریزما ی خود را بر لبنان تحمیل کرد و نقش بلامنازع ی در تحولات سه دهه گذشته این کشور حادثه‌خیز ایفا کرد. از نگاهی دیگر می‌توان حیات علامه فضل‌الله در لبنان را به دو بخش مجزای سیاسی و فقهی تقسیم کرد. فعالیت‌های سیاسی وی همراهی و حمایت همه‌جانبه از جمهوری اسلامی ایران و ارائه آرا و نظراتی بود که حزب‌الله لبنان در سایه آن رشد کرد و فعالیت‌های فقهی او صدور فتاوی و نظریاتی بود که در لبنان، ایران و عراق بسیار چالش‌برانگیز شد؛ آرای که او را تا مرز تفسیق توسط دیگر فقهای شیعه برد و متهم به اجتهاد در اصول عقاید شد. زندگی سیاسی و فرهنگی فضل‌الله پیش از آنکه به لبنان برود، در عراق آغاز شده بود. وی در عراق تنها به تحصیل

فقیهی آشنا به سیاست و اجتماع

پرونده زندگی یکی از اثرگذار ترین فقهای معاصر شیعه پایان یافت

نمی‌پرداخت. آن گونه که پایگاه اطلاع‌رسانی وی روایت کرده وی در حوزه نجف فعالیت‌هایی را پیی‌می‌گرفت که چندان در آن جو بسته پذیرفته نبوده است. وی زمانی که تنها ۲۶ سال داشت، به همراه شهید سیدمحمدباقر صدر و شیخ محمدمهدی شمس‌الدین مدیریت نشریه‌ای را که «جماعت‌العلماء» نجف منتشر می‌کرد، به عهده داشت. در همان دوران وی با همراهی شهید صدر به تاسیس حزب‌الدعوه اسلامیة عراق همت گماشت تا شیعیان این کشور صاحب نخستین تشکیلات سیاسی خود شوند. پس از آن به بیروت رفت تا در چیزی کمتر از نیم قرن حوزه‌های علمیه مردانه و زنانه تاسیس کند و صاحب آرای منقشه‌برآنگیز در فقه و سیاست شد. علاوه بر نکات قبلی یکی از نکات پراهمیت در زندگی سیاسی آیت‌الله فضل‌الله روابط وی با امام موسی صدر است. در دورانی که امام موسی صدر در لبنان فعالیت داشت، میان او و فضل‌الله فاصله‌هایی نظری حکمفرما بود؛ چراکه هدف اصلی سیدموسی بیرون آوردن شیعیان از محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی و تغییر ساخت روابط اقطاعی حاکم بر این طایفه بود و در این راه یا در راه تحقق این هدف از زیر پا گذاشتن برخی آداب و عادات سنتی ایایی نداشت اما فضل‌الله – به‌غم آنکه در حوزه نجف در طبقه متجددان قرار داشت – پایبند شدید هویت و اصالت و مرزبندی‌ها و انفصال‌ها بود.

اما حدود چهار دهه بعد، خود علامه بر این هویت‌اندیشی و همراهی نکردن با امام موسی صدر تأسف می‌خورد؛ «من از برخی سخنان و عناوین و القابی که ایشان (سیدموسی) درباره مقامات دینی مسیحیت (پاپ) ابراز می‌کرد، خوشم نمی‌آمد و معتقد بودم که این‌گونه سخنان با برخی آداب و فضای اسلامی سازگاری ندارد… اما امروز که به گذشته برمی‌گردم، احساس می‌کنم که اگر ما هم در جایگاه سیدموسی بودیم شاید بسیاری از کارهای او را انجام می‌دادیم.» او خود را پس از انتشار رساله با امام موسی صدر مقایسه می‌کند؛ «وضعیت من هم شبیه وضعیت سیدموسی صدر است. من نیز مثل او هدف حملات ظالمانه و شدید مخالفان واقع شدم.م من نیز چون او از مخالفان خواسته‌ام تا با من وارد گفت‌وگو شوند. آنان هر چه دلشان خواست نوشتند… من به همان جماعت و بلای ی گرفتار شدم که سید موسی گرفتار آن بود.»

■ جایگاه ایران در منطقه

علامه فضل‌الله با توجه به شناخت عمیق از انقلاب اسلامی و تفکرات حضرت امام^(ع) همواره بر ضرورت حمایت از جمهوری اسلامی ایران، بهبود عرصه داخلی و وحدت صفوف برای مقابله با خطر اتی که– از خارج تهران را تهدید می‌کند، تأکید می‌کرد. وی با اشاره به اینکه توطئه‌های خارجی تنها ایران را تهدید نمی‌کنند بلکه تمام نیروها و گروه‌های پویای منطقه را هدف قرار داده‌اند، گفت: «باید با یک اقدام سیاسی دقیق و حکیمانه با این توطئه‌ها مقابله کرد.» وی افزود: «همه باید توجه کنند کسانی که برای پیچیده‌کردن روابط عربی و ایرانی به ویژه روابط این کشور با سعودی‌ها توطئه‌چینی می‌کنند به‌نابل زمینه‌سازی برای ایجاد مشکلات بزرگ‌تر در این راستا هستند تا بدین ترتیب یک دشمن خیالی آل‌برائی را برای اعراب ایجاد کنند.» علامه فضل‌الله بر این باور بود که جهان عرب باید برای گفت‌وگو با ایران اقدام کند و بر این عقیده بود که برای مقابله با صهیونیست‌ها به تجربیات ایران نیاز داریم. وی ایران را پایگاه اساسی اسلام برای مقابله با طرح سلطه غرب بر منطقه می‌دانست و

تأکید داشت که ایران پایه اصلی در رویارویی با دشمن و دژ محکم مبارزان و آزادخواهان عرب و مسلمان در حمایت از آزادی فلسطین است.

■ حمایت از مقاومت

از آنجا که بنابر اعتقاد غالب، تفکر و شاکله نیروهای مقاومت در لبنان با بنیان‌های معنوی و حمایت همه‌جانبه سید محمدحسین فضل‌الله همراه بوده است، از این رو این مرجع عالی شیعیان در لبنان با شناخت تجارب، امکانات و آمادگی میدانی نیروی مقاومت و طرح‌های راهبردی آن اعلام کرد که نیروی مقاومت لبنان توانایی مقابله با رژیم صهیونیستی را دارد و دست‌کم می‌تواند آن را سردرگم کند یا مشکلات زیادی برای آن به وجود آورد. علامه فضل‌الله تصریح کرد توانمندی مقاومت به دشمن اجازه نخواهد داد که وارد یک ماجراجویی جدید علیه لبنان شود. همچنین مرجع شیعیان در لبنان با اشاره به اینکه آرمان فلسطین یک مسوولیت عربی و اسلامی است، خواستار مقاومت برای بی‌ثبات کردن سرزمین اشغالی شد. او تأکید داشت که هیچ کس حق ندارد درباره یک وجب از خاک فلسطین به‌عنوان سرزمین عربی – اسلامی سهل‌انگاری کند و هرگونه عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی را حرام اعلام کرد. فضل‌الله تأکید داشت اگر رژیم‌های عربی به این باور رسیده بودند که رژیم جنگ‌طلب صهیونیستی جز زبان مقاومت را نمی‌فهمد، اکنون فلسطین در آغوش فلسطینیان بود.

■ تهدیدهای رژیم صهیونیستی

تهدیدات دشمن اسرائیلی علیه لبنان به منزله تهدیدات فرد ترسو و نگرانی است که از نتایج هرگونه ماجراجویی نظامی و امنیتی در آینده احساس ترس می‌کند. – مرجع عالی شیعیان در لبنان در این باره بر این باور بود که آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها قصد دارند با تهدید و اراعاب در خاورمیانه مانع تصمیم‌گیری‌های سرنوشته‌ساز در منطقه شوند و روی این موضوع حساب باز کرده‌اند. علامه فضل‌الله در خصوص سیاست‌های رئیس‌جمهور جدید آمریکا معتقد بود پاراک اوپاما، رئیس‌جمهور آمریکا و دولت آن عرصه را برای دشمن اسرائیلی باز کرد تا خلأ سیاسی موجود در منطقه را از طریق تهدیدها، نمایش‌های نظامی و امنیتی مستمر پر کند.

■ هشدار علامه فضل‌الله در باره فتنه‌های مذهبی

علامه فضل‌الله در نگاه خود فتنه‌های مذهبی را در راستای تحقق بخشی اهداف دشمن می‌دانست و بر این باور بود که استیکبار برای تکمیل طرح خود در جهت سلطه بر پایگاه‌های استراتژیک امت از طریق جنگ‌های رسانه‌ای و روانی، وحدت اسلامی را نشانه رفته که هدف از آن برانگیختن گروهی از امت علیه گروه دیگر است. علامه فضل‌الله همچنین هشدار می‌داد دشمن صهیونیستی که در جنگ مستقیم با مقاومت شکست خورده، روی تحقق اهداف تخریبی خود از طریق فرصت‌هایی که بر‌خی‌ها بسا ایجاد فتنه‌های مذهبی به وجود می‌آوردند، حساب باز کرده است. علامه محمدحسین فضل‌الله معتقد بود خطر بالاتری نسبت به جنجال‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی و حتی برخی کشورهای عربی در خصوص سلاح مقاومت وجود دارد که همان تلاش‌های زیاد برای ایجاد دوباره فتنه‌های مذهبی در جهان اسلام است. وی عقیده داشت: «آمریکا و رژیم صهیونیستی سعی دارند دامنه فتنه‌های مذهبی را به مناطق جدیدی غیر از مناطقی که شاهد درگیری‌های سیاسی و امنیتی است، گسترش دهند.»

■ هشدار درباره تهدیدهای رژیم صهیونیستی و آمریکا

علامه فضل‌الله در شرایط جدید منطقه‌ای به ویژه تشکیل دولت جدید آمریکا و اعلام شعار تغییر به پاراک اوپاما رئیس‌جمهور آمریکا هشدار داد که در نتیجه شکست در برابر صهیونیست‌ها راه رئیس‌جمهور پیشین آمریکا را در جنگ‌افروزی در جهان عربی و اسلامی در پیش نگیرد زیرا پیامدهای آن تمام منطقه را فرا خواهد گرفت. او معتقد بود چهره‌ای که اوپاما سعی داشت به جهان اسلام نشان دهد تنها تلاش برای جلب رضایت برای تکمیل طرح خروج از بحران مالی و سلطه دوباره ر منطقه بود. مرجع شیعیان در لبنان با اشاره به



ادعای دروغین غرب درباره دموکراسی تأکید داشت که استیکبار جهانی و در راس آنها آمریکا می‌خواهند ثبات و آرامش فضای داخلی ایران را هدف قرار دهند تا این کشور را در گیر هرج و مرج و ناآرامی‌های خونین کنند.

■ وحدت اسلامی

علامه فضل‌الله بر اتحاد صفوف محافل عربی و اسلامی و حمایت از وحدت اسلامی تأکید داشت؛ چراکه بر این اعتقاد بود که استیکبار جهانی وحدت امت را نشانه رفته است و به همین خاطر ایجاد فتنه‌های مذهبی یا اعطای رنگ مذهبی به مسائل سیاسی را ادامه می‌دهد. وی بر بهبودی حاصل‌شده در روابط بین ایران و مصر اشاره و همین‌طور ضرورت تقویت روابط بین ایران و اعراب به منظور ایجاد وحدت بین مسلمانان و حمایت از مسائل مهم امت از جمله مساله فلسطین تأکید می‌کرد. علامه فضل‌الله ملت‌های عربی و اسلامی را به آمادگی برای مقابله با هر گونه رویارویی اتی فراخوانده و تأکید داشت که دشمن دیگر قادر نیست اهداف خود را تحقق بخشد و اگر بخواهد منطقه و جهان را وارد ماجراجویی جدید بکند، بهای سنگینی برای آن پرداخت خواهد کرد که پیامدهای آن از منطقه عبور کرده و نتایج آن به گوشه گوشه‌های جهان خواهد رسید.

■ تحکیم وحدت جهان اسلام

علامه فضل‌الله از بنیانگذاران تفکر تقرب‌امت اسلامی و کنار گذار دن اختلافات به دلایل متعدد بود و بر این اعتقاد راسخ تأکید داشت که اختلاف‌افکنی بنیان استیکباری دارد و هر نوع بحران میان ملل اسلامی به نفع جبهه غرب است؛ بنابراین در این زمینه بر تحکیم روابط عربی –عربی و عربی – اسلامی به‌عنوان سدی در برابر اجرای طرح‌های دشمن آصهیونیستی او در نتیجه سوءاستفاده از شکاف‌ها و اختلاف‌ها در عرصه عربی و اسلامی تأکید داشت.

■ سیاست آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه

این مرجع شیعیان با توجه به دیدگاه‌های ضداستعماری خود به‌ویژه با تجربه‌ای که در لبنان آموخته بود از تمام مقامات مسوول و شهروندان لبنانی می‌خواست با تجاوزات امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی به لبنان مقابله کنند زیرا جنگ امنیتی خطر ناک‌تر از جنگ نظامی مستقیم است. وی به لبنانی‌ها درباره بازی جدیدی که بر‌خی طرف‌های محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به راه انداخته‌اند هشدار می‌داد و تأکید داشت که تهدیدهای موجود مبنی بر آغاز جنگ جدید علیه لبنان باهدف اراعاب لبنانی‌ها صورت می‌گیرد و در چهار چوب فعالیت‌های آشکار و اعمال فشار علیه لبنان انجام می‌شود که در نهایت از بین خواهد رفت. به هر صورت اگر چه ملت لبنان با از دست دادن علامه فضل‌الله فقدان بزرگی را با خود به همراه دارد ولی بنیان‌های سیاسی، اعتقادی و اجتماعی این عالم بزرگ به‌عنوان میراث معنوی او چراغ راه جوانان مسلمان و غیرمسلمان لبنان خواهد بود. در هر حال هیچ کس نباید خدمات عظیم علامه فضل‌الله به اسلام و تشیع و مقاومت و انقلاب اسلامی را نادیده بگیرد. بی‌تردید ایشان یکی از مفاخر تشیع در دهه‌های اخیر بودند که نیاز است درباره اندیشه‌های نو و اجتهادات فقهی و عقیدتی ایشان مطالعه جدی شود. ^[م]

اختصاصات مهم دیگر علامه فضل‌الله
نقش آفرینی فعال وی در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی کشور ش و جهان اسلام بود.
او ایایی نداشت که در کنار اشتغال مستمر و فعالانه به دو وظیفه سنگین اقتای دینی و تدریس علوم حوزوی، باز یگر فعال و اثرگذار عرصه‌های گوناگون باشد.

علیرضا خامسیان

«علامه فضل‌الله تجلی اراده ملت لبنان بود»، «او همیشه کوشش می‌کرد که عامل وحدت باشد و دایره خود و غیر خودی علامه فضل‌الله خیلی وسیع بود»، اینها بخششی از توصیفات حجت‌الاسلام دکتر سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

جمع عزت و گفت‌وگو بود

نقش علامه فضل‌الله در تحولات سیاسی لبنان در گفت‌وگو با دکتر سلمان صفوی

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

سیدسلمان صفوی، رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن درباره علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله است یا صفوی که سال‌ها در لبنان بوده و علامه فضل‌الله را از نزدیک می‌شناخت در یاره نقش سیاسی علامه فضل‌الله در عراق و لبنان و ویژگی‌های شخصیتی او به گفت‌وگو نشستیم.

آقای دکتر، علامه فضل‌الله پیش از آنکه در لبنان وارد فعالیت‌های سیاسی بشود در اوج جوانی با تاسیس حزب‌الدعوه در عراق به نوعی حرکت‌های سیاسی خود را آغاز کرد، تحلیل شما از چگونگی شروع فعالیت‌های سیاسی علامه فضل‌الله چیست؟

همان‌طور که مستحضر هستید من هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب در لبنان بودم، به‌خصوص در دوره‌های سخت لبنان من آنجا بودم. فضای لبنان یک فضای پیچیده‌ای است. از سوی دیگر شخصیت‌های دینی در تاریخ معاصر ایران و منطقه را می‌توانیم به دو نوع طبقه تقسیم‌بندی کنیم؛ یک شخصیت‌های ACTIVE، و دیگری شخصیت‌های Passive. شخصیت‌های ACTIVE خودنقش‌محوری، هدایت‌گری و جهت‌دهی مسائل اجتماعی و سیاسی را دارند و مسائل مبتلا به جامعه را به پاسخگویی می‌نشینند و هدایت فکری و اجتماعی می‌کنند. شخصیت‌های passive نسبت به فعل‌وانفعالات اجتماعی منفعلند. علامه فضل‌الله از جمله شخصیت‌های ACTIVE محسوب می‌شود. ایشان اساتید متعددی داشت اما جالب این است که یکی از اساتید ایشان آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر است. آیت‌الله محمدباقر صدر از جمله مراجع و علمایی است که عصری فکر می‌کرد و جزو طبقه‌بندی علمای ACTIVE بود و جالب این است که از سوی اساتید متعددی که جناب علامه فضل‌الله داشتند بعدا با استاد خودشان، شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر بنیانگذار جریان حزب‌الدعوه در عراق شدند.

فضای عراق شباهت‌هایی به فضای لبنان دارد. فضای لبنان پیچیده‌تر است ولی یک مقدمه‌ای شد برای ورود علامه فضل‌الله به لبنان. علامه فضل‌الله در دوره جوانی با تعبیری که در آیت‌الله صدر دیده بود متوجه این بود که اسلام باید پاسخگوی نیازهای عصری جامعه باشد بنابراین در آن شرایط در مقابل جریانات ملی، کمونیستی و سکولار جریان حزب‌الدعوه را به عنوان یک جریان مذهبی و سیاسی برای پاسخگویی به مسائل سیاسی-اجتماعی جامعه عراق تشکیل دادند. این آغاز کار جدی علامه فضل‌الله در دوره سیاست است.

مدت زمان حضور علامه فضل‌الله در عراق چه مقدار بود؟

علامه فضل‌الله مدت کمی در عراق می‌ماند و در‌گیر حزب‌الدعوه است چون به سرعت در حدود ۳۰ سالگی ایشان به لبنان دعوت می‌شوند و کارشان را در لبنان آغاز کردند اما جریان حزب‌الدعوه همچنان ارتباط معنوی خودش را با علامه فضل‌الله حفظ کرد.

یعنی اولین فعالیت سیاسی علامه فضل‌الله را باید از

حزب‌الدعوه بدانیم؟

از جهت عمل اجتماعی یعنی اینکه وارد حوزه عمل بشویم، اولین حوزه عملیات جدی ایشان در صحنه سیاست همکاری با شهید صدر برای تشکیل حزب‌الدعوه در عراق است که یک جریان مهمی در تاریخ خود است و این حرکت اولین تجربه سیاسی علامه‌فضل‌الله به عنوان تشکیلات، سازماندهی و عمل سیاسی است.البته امروز برای ما تحزب یک امر عادی شده است ولی فضای ۶۰- ۵۰ سال پیش را که ببینید حتی در آن زمان روزنامه خواندن از نظر برخی از روحانیون ممنوع بود و یک کار حرام و حتی مکروه بود ولی یک فردی مثل آقای فضل‌الله در کنار شهید صدر می‌آید حزب سیاسی تشکیل می‌دهد این نشان می‌دهد که علامه فضل‌الله از همان زمان جوانی اش انسانی روشن‌بین و جزو افراد فعال بود.

زمانی که علامه فضل‌الله به لبنان رفتند، شرایط حاکم بر لبنان چگونه بود؟

در لبنان فضا پیچیده‌تر از فضای عراق بود. فضای عراق در آن سال‌ها، فضای دو قطبی شیعه- سنی و مذهبی- سکولار بود. کردها در آن زمان هنوز مسأله مهمی در عراق نبودند بعدها کردها مسأله مهم می‌شوند اما فضای لبنان در مقایسه با فضای عراق پیچیده‌تر بود. به این دلیل که اولاً لبنان یک کشور دارای اقلیت‌های مختلف قومی و تعدد احزاب بود. در آنجا مسیحی‌ها، سنی‌ها و شیعیان بودند از آن طرف جریانات عمداً به‌طور کلی سکولار که تحت تاثیر تفکرات ناصر بود وجود داشت و ناصریسم قوی بود من حتی آن زمان که رفتم لبنان هنوز ناصریسم یک جریان قوی داشت.

یعنی از جهت مذهبی و قومی و حزبی یک کثرت زیادی در آنجا بود که فضا را پیچیده‌تر نسبت به عراق می‌کرد. از طرف دیگر در لبنان رژیم صهیونیستی بازیگر بود و فرانسوی‌ها نقش مهمی داشتند چون لبنان تحت استعمار فرانسه بود و سوری‌ها و پس از سپتامبر سیاه در اردن و کشتار فلسطینی‌ها توسط ملک‌حسین، فلسطینی‌ها آمدند و در لبنان متمرکز شدند.

در این مقطعی که صحبت می‌کنید بیشتر امام موسی صدر نقش محوری در لبنان داشت تا علامه فضل‌الله.....

بله، امام موسی صدر شخصیت روشن و انسان عالم، فیلسوف، قرآن‌شناس و دنیا دیده بود. شرق و غرب را به خوبی می‌شناخت و آدم سیاستمداری بود. امام موسی صدر جریان «حرکت‌المحرومین» را تاسیس کرد به عنوان یک جریان شیعه که از منافع شیعه دفاع کند و این کار بزرگی بود که امام موسی صدر کرد. اما پس از انقلاب ایران و

ناپدید شدن امام موسی صدر و آمدن شهید چمران به ایران و فضای جدیدی که گفتمان انقلاب اسلامی ایران ایجاد کرد و گفتمان غالبی شد و هنوز هم در برخی از کشورها به عنوان گفتمان غالب سیاسی است. انقلاب ایران موجب تغییر مواز نه قدرت در منطقه شد و حکومت شاه که مهم‌ترین حامی جریان غربگرایی در منطقه و حامی رژیم صهیونیستی بود، تمام شد و در مهم‌ترین و قدرتمندترین کشور منطقه یک جریان اسلامی آمد و غالب شد و قدرت را در دست گرفته و ۹۸ درصد ملت به آن رای دادند و حالا صاحب قدرت است یعنی ایرانی که تا دیروز در کنار رژیم صهیونیستی و آمریکا در مقابل فلسطینی‌ها و در مقابل جنبش‌های آزادی‌بخش بوده حالا آمده در مقابل امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی ایستاده. از دل حرکت‌المحرومین جوانان حزب‌اللهی و کادرهایی که انقلابی بودند و به خوبی شرایط جدید را درک کردند وقتی که دیدند در واقع توانایی همراهی با گفتمان جدید انقلابی را ندارند کم‌کم جدا شدند و از اینجاست که رهبری علامه فضل‌الله بروز و ظهور شدید پیدا می‌کند و به‌طور اتوماتیک علامه فضل‌الله رهبر معنوی جریان انقلابی در لبنان از جهت گرایش شیعی می‌شود.

پس به نوعی گفتمان انقلاب اسلامی نقش موثری در حرکت سیاسی علامه فضل‌الله ایفا کرد؟

بله، گفتمان انقلاب اسلامی جریان احیایگری تفکر اسلامی است که از سیدجمال شروع شد تا به حضرت امام^(ع) رسید. یعنی بنیانگذار احیایگری اسلامی سیدجمال بود. بعد ادامه پیدا کرد تا دوره ما که کسانی مانند آیت‌الله طالقانی نقش مهمی در هدایت گفتمان انقلاب اسلامی داشتند. آیت‌الله طالقانی در کنار امام^(ع) از جمله کسانی بود که



پرچمدار دفاع از ملت فلسطین بود.

خوب، این‌ گفتمانی که فراهم شد و حرکت‌المحرومین نتوانست همراهی با این جریان بکند و جوان‌هایی پایه حزب‌الله را تشکیل دادند و رهبر معنوی حزب‌الله به‌طور اتوماتیک علامه‌فضل‌الله شد که از عالمان برجسته‌ای بود که آنجا حضور داشت، هم مجتهد بود هم فیلسوف. سابقه کار تشکیلاتی داشت و از همان اول از مدافعان سرسخت انقلاب اسلامی ایران شد و به خوبی متوجه تحولات جدید شد که می‌شود به نام اسلام حرکت اجتماعی کرد و می‌شود به نام اسلام انقلاب کرد و یک جنبش اجتماعی ایجاد کرد و به پیروزی رساند چون که من خودم آن زمان در اردو‌گاه فلسطینی بودم با فلسطینی‌ها این بحث‌ها را می‌کردیم برخی از کادرهای این افراد که چپ‌گرا بودند، اصلاً قبول نداشتند که اسلام می‌تواند علم مبارزه باشد. یعنی اسلام را هم به عنوان دین هم به عنوان معنویت و هم به عنوان راهی برای تغییر شرایط اجتماعی قبول نداشتند. خوب این اتفاق در ایران افتاد و شرایط برای علامه فضل‌الله فراهم شد که استعدادها و توانایی‌های خودش را بروز بدهد.

یعنی تا زمانی که امام موسی صدر حضور داشت، فروغ علامه فضل‌الله به خوبی نمایان نبود؟

طبیعی است، به‌رحال امام موسی صدر ریشه بیشتری در لبنان داشت و شخصیت بسیار جذابی بود. علامه فضل‌الله شخصیتی بود که در عین حال که انقلابی بود یک آدم ذهن بسته‌ای نبود، یعنی یکسری اشتباهاتی را که مثلاً سید قطب و محمد قطب داشتند چه در تفسیرشان از اسلام و چه در برخوردشان با بلوک غرب، این فکر‌ها را امام موسی صدر نداشت علامه فضل‌الله هم نداشت. چه امام موسی صدر و چه علامه فضل‌الله معتقد به گفت‌وگو بودند. شما می‌بینید که هر دوی

سیدسلمان صفوی رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و رئیس آکادمی مطالعات ایرانی لندن.

●**عکس:**

بهروز شجاعی

این افراد چه امام موسی صدر و چه علامه فضل‌الله انسان‌هایی هستند که سیاستمدارهای غربی، روشنفکرهای غربی و روزنامه‌نگارهای غربی تحت تأثیر شخصیت این دو عالم دینی هستند.

چرا؟

چون وقتی پای صحبت‌شان می‌نشینند می‌بینند که ایشان می‌گویند اسلام دین صلح است، دین عزت است مشکل شما هستید که می‌خواهید فرهنگ خودتان را در این کشورها غالب کنید با می‌خواهید هژمونی سیاسی و اقتصادی در منطقه ایجاد کنید ما آن هژمونی را قبول نداریم ما هژمونی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی غرب را قبول نداریم ولی ما به عنوان یک جریان اسلامی مدافع صلح و عزت هستیم و قائل به این هستیم که با ملت‌ها و تمدن‌های مختلف می‌توانیم با یکدیگر زندگی کنیم و گفت‌وگو داشته باشیم بنابراین این گونه نیست که یک دریای خون بین ما و غرب باشد این گونه نیست که هیچ‌گونه فضایی برای گفت‌وگو و بدبستان بین ما و شما نباشد ولی شما (غرب) به مونولوگ اعتقاد دارید ما به دیالوگ اعتقاد داریم. هم امام موسی صدر و هم علامه فضل‌الله چنین تفکراتی داشتند.

مطمئنا تفاوت‌هایی هم داشتند…

تفاوت در شرایط زمانی و مکانی بود. تفاوت شرایط امام موسی صدر با علامه فضل‌الله این بود که امام موسی صدر وقتی فعالیت‌های خود را شروع کرد ایران تحت سلطه طاغوت و شاه بود اما علامه فضل‌الله آن وقتی که آمد در صحنه و مدیریت و رهبری جریان انقلابی را در لبنان به دست گرفت پایگاهی هم در ایران داشت و می‌توانست از آن استفاده کند.

بر گردیم به شخصیت سیاسی علامه فضل‌الله و دیدگاهش نسبت به غرب.

علامه فضل‌الله شخصیتی فیلسوف، عارف‌مسلك و روشن‌بین بود هم در حوزه مسائل سیاسی و هم در حوزه مسائل اندیشه‌ای انسان روشنی بود. فرد صاحب‌سبکی بود و در عین حالی که جلوی رژیم صهیونیستی و غرب به محکمی ایستاد اما راه را هم نشان می‌داد و می‌گفت: «می‌تواند بین ما و غرب صلح باشد ولی اگر شما روی ما اسلحه کشیدند ما هم می‌ایستیم و تا آخرین قطره خونمان جلوی سلطه آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌ایستیم اما اگر غرب ملت اسلام و تمدن اسلامی را به رسمیت بشناسد ما حاضر به گفت‌وگو با آنها هستیم و می‌توانیم با همدیگر دوستی و مشار کت در مسائل منطقه و مسائل جهانی داشته باشیم.»

علامه فضل‌الله در سخنانشان به اتحاد اعراب در برابر دشمنان تاکید بسیاری داشتند، آیا نگران تفرقه بین اعراب بودند؟

علامه فضل‌الله همچون امام صدر فقط نماینده جریان مثلاًتشیع نبود با اینکه دو شخصیت عالم و برجسته تشیع در لبنان بودند اما خود فضای لبنان به آنها کمک کرد که در واقع مقداری بهتر مسائل اسلامی را در عرصه عمل بروز بدهند. علامه فضل‌الله روی مسأله همکاری جهان عرب تاکید کرد د که فارغ از همه این گرایش‌اتمان به عنوان ملت عرب باید حافظ آن غیرت عربی و فرهنگ و تمدن عربی باشیم ایشان روی مسأله ملیت عربی تاکید زیاد می‌کرد و کوشش می‌کرد که وحدتی بین گروه‌های مختلف ایجاد بکند. همان کاری که آیت‌الله سیستانی در عراق می‌کند که می‌گوید: «عراق یک کشور عربی است و تاکید داریم روی این مسأله که محور وحدت باشد یعنی عراق را صحنه جنگ شیعه و سنی نکنیم.» و آیت‌الله سیستانی الان رهبر معنوی عراق است. سنی به ایشان احترام می‌گذارند شیعه هم احترام می‌گذارند کردها هم به ایشان احترام می‌گذارند و کم کم دارد سمبل رهبر ملی عراق می‌شود. اینها نشان‌دهنده توانایی‌ها و نبوغ یک رهبر هست که در علامه فضل‌الله به خوبی نمایان بود و باید تاکید کنم که کار بسیار پیچیده و سختی

است که علامه فضل‌الله ایفا می‌کند که هم موضع‌گیری‌های انقلابی و ایستادگی در مقابل آمریکا و رژیم صهیونیستی انجام داد و هم راه گفت‌وگوها را باز بگذارد یعنی جمع بین عزت و گفت‌وگو این یکی از ویژگی‌های منحصر‌به‌فرد علامه فضل‌الله بود.

یک اشاره به حزب‌الله لبنان کردید و نقش علامه فضل‌الله در مقاومت اسلامی. این ارتباط از گانیک در آخر عمر علامه فضل‌الله هم ادامه داشت؟ چون برخی معتقدند در اواخر عمر ایشان رابطه‌شان با حزب‌الله به صورت گذشته نبود…

علامه فضل‌الله پسر معنوی جریان مقاومت و ایستادگی لبنانی‌ها و بالاخص شیعیان در مقابل رژیم صهیونیستی، آمریکا و فرانسوی‌ها بود و این وضع را تا آخرین لحظه حیاتش ادامه داد. ببینید در رهبری علامه فضل‌الله کسی نصبش نکرده که کسی هم بخواهد عزلش بکند چون این رهبری به طور تاریخی خودش را در جریان اجتماعی‌جا انداخته است یعنی مردم رجوع کردند و ایشان را به خاطر کاریزمای شخصیتی‌اش، روشن‌بینی‌اش، انقلابی‌بودن و همکاری، همراهی و همدلی با نیازها و خواسته‌های مردم به عنوان رهبر معنوی خودشان انتخاب کردند، یعنی علامه فضل‌الله تجلی اراده ملت لبنان بود نه اینکه او خودش را تحمیل بکند بر ملت لبنان بلکه او تجلیگاه اراده انقلابیون لبنانی بود.

آقای دکتر، دیدگاه علامه فضل‌الله در خصوص تروریسم چگونه بود، علت سؤال من به خاطر این است که ایالات متحده ایشان را از حامیان تروریسم می‌دانند…

ببینید اینجا یک مغالطه‌ای است که غرب می‌کند این است که بین تروریسم و جنبش مقاومت تفکیک قائل نمی‌شود، همه علمای اسلامی مخالف تروریسم هستند. اگر جنبش مقاومت فرانسه به رهبری «دوگل» در مقابل اشغال فرانسه را تروریسم بدانیم حزب‌الله و حماس هم تروریست هستند و علامه فضل‌الله هم می‌شود رهبر تروریست. اگر دوگل رهبر جنبش مقاومت بود و یک شخصیت انقلابی است و قهرمان ملی فرانسوی‌هاست علامه فضل‌الله هم قهرمان ملی و در کنار ملت لبنان است. تروریسم اکنون رژیم صهیونیستی است، تروریسم CIA است، تروریست کسانی هستند که این همه غیرنظامی‌ها را در عراق و افغانستان بمباران می‌کنند اما اگر شما به خانه من حمله بکنید خانه من را اشغال بکنید حتی منهای اسلام به طور فطری همه اجازه بدهند که تو از خانه و کاشانه و حریمت دفاع بکنی و در هیچ مسلک و مذهبی دفاع از خانه و کاشانه و ناموس و تروریست محسوب نمی‌شود. علامه فضل‌الله حامی جنبش مقاومت بود اما جنبش مقاومت تروریست نیست جنبش مقاومت نماینده اراده ملت لبنان است در مقابل اشغالگران صهیونیستی، آمریکایی و فرانسوی.

فکر می‌کنید خلاء علامه فضل‌الله چه تأثیری در تحولات سیاسی لبنان دارد؟

رحلت ایشان طبیعتاً یک ثلمه‌ای است که به لبنان وارد شده و ضربه‌ای است برای جریان انقلابی در لبنان و جبهه مقاومت که شامل ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس است اما به خاطر نوع شخصیت و اینکه همه جریان‌ها و گروه‌ها علامه فضل‌الله را قبول داشتند و ایشان همیشه کوشش می‌کرد که عامل وحدت باشد و خیلی وسیع و گسترده به مسائل نگاه می‌کرد و دایره خود و غیر خودی علامه فضل‌الله خیلی وسیع بود و به خاطر این ویژگی‌ها بود که همه گروه‌ها برای ایشان احترام قائل بودند و نبود چنین شخصیتی، حقیقتاًفقدانی است. البته معتقدم در لبنان شخصیت‌های متعددی هستند و خداوند هم کمک می‌کند و به سرعت انشاءالله جای خالی ایشان در صحنه لبنان پر خواهد شد. ﷻ

علامه؛عالم به زمان خود بود

درباره درگذشت علامه فضل‌الله

آشنایی بنده با علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله و با افکار ایشان به سال‌ها پیش و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بازمی‌گردد؛ در طول ۳۲ سال بعد از انقلاب، همه ما شاهد حمایت‌های ایشان از انقلاب اسلامی، مواضع امام خمینی ^(ع) و مقام معظم رهبری بوده‌ایم و از سوسی دیگرمقاومت استوار ایشان را در برابر صهیونیست‌ها و آمریکا در منطقه و به خصوص در فلسطین و لبنان شاهد بوده‌ایم.

علامه فضل‌الله دانشمندی بزرگ، نویسنده‌ای پرکار و خطیبی بزرگ بود؛ از خصوصیات بارز ایشان این بود که عالم به زمان خودشان بودند و درک سیاسی درستی داشتند، دشمن‌شناس بودند، خط‌ها را می‌شناختند و به همین جهت انقلاب اسلامی برای ایشان معنا و اهمیت بسیاری داشت و با آن درک درستی که از مسائل سیاسی داشتند از روز اول حامی انقلاب و حامی مقاومت اسلامی لبنان بودند.

هرچند که بی‌گمان فقدان ایشان باعث تاسف بسیار است ولی این اطمینان وجود دارد که لبنان با آن سرمایه‌های بزرگی که از حیث شخصیت‌های روحانی دارد، می‌تواند جالی خالی علامه فضل‌الله را پر کند و امیدواریم همانطور که ایشان حامی مقاومت لبنان و انقلاب اسلامی بود، این خط فکری همچنان ادامه پیدا کند و اطمینان هم داریم که ادامه پیدا خواهد کرد و جای خالی ایشان در لبنان پر خواهد شد.

حامی بزرگ ایران

تحلیل رفتار رسانه‌های اپوزیسیون در مورد علامه فضل‌الله

مرحوم علامه آیت‌الله سیدمحمد حسین فضل‌الله در روند تحولات سیاسی لبنان نقشی موثر را ایفا کرد.

ایشان از دو وجه یکی چهره‌ای که در جایگاه مرجعیت قرار داشت و وجهه دیگر به عنوان چهره‌ای علمی و امام جمعه، حامی معنوی بزرگی برای حزب‌الله لبنان بود و یک یاری‌دهنده بزرگ برای نیروهای اصلی مقاومت در لبنان یعنی حزب‌الله بود.

علامه فضل‌الله بدون شک طرفدار جمهوری اسلامی ایران بودند و به‌خصوص در اواخر عمر خود در موضع‌گیری‌های بسیار خوب و موثری که انجام دادند این را نشان دادند، با این حال ما شاهد هستیم که بعد از رحلت ایشان، جریان رسانه‌ای اپوزیسیون تلاش فراوانی کرد تا این چهره علمی و موثر سیاسی لبنان را فردی در مقابل جمهوری اسلامی ایران ترسیم کنند.

این رسانه‌ها با آگاهی از جایگاه بالای علامه فضل‌الله در لبنان و با اتکا به حربه قدیمی خود یعنی استفاده از هر وسیله و بهانه‌ای برای جریان‌سازی علیه جمهوری اسلامی، تلاش کردند تا با استفاده از فضایی که از رحلت ایشان به وجود آمد، بتوانند جریان سویی را علیه ایران سازماندهی کنند که با توجه به مستندات و فیلم‌های فراوانی که از علامه فضل‌الله وجود دارد که موضع‌گیری‌های ایشان را خیلی صریح نشان می‌دهد، این جریان‌ات در دروغ‌پراکنی‌های خود و مخدوش کردن چهره علامه فضل‌الله شکست خوردند.



غلامعلی حداد‌عادل

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس هشتم



علامه نگران ایران بود

گفت و گو با حسین شیخ‌الاسلام دبیر کل دبیر خانه حمایت از انتفاضه فلسطین



در گذشت علامه محمد حسین فضل‌الله با نظر به تاثیراتی که حضور ایشان بر فضای داخلی لبنان و حتی بعضی مراودات جهان اسلام و تشیع داشت، موضوعی است که در هفته‌های اخیر به طور نسبی مورد

واکاوی قرار گرفته است. حسین شیخ‌الاسلام که پیش از این با حکم علی لاریجانی و با سمت مدیر کل بین‌الملل و مشاور سیاست خارجی در حوزه ریاست مجلس مستقر شده بود، اکنون به عنوان دبیر کل دبیر خانه حمایت از انتفاضه فلسطین مجلس هم شناخته می‌شود. او در حوزه دیپلماسی عربی دارای سوابق قابل توجهی است. معاون کنشورهای عربی، آفریقایی وزارت خارجه، معاون سیاسی این وزارت‌خانه و تجربه سفارت در کشور سوریه، سبب شناخت کامل او از فضای لبنان است. این دیپلمات میانه‌رو به سوالات همشهری ماه درباره موضع‌گیری‌های علامه فضل‌الله، پاسخ گفت.

علامه محمد حسین فضل‌الله در نگاه بعضی تحلیلگران داخلی و ناظران بیرونی، به عنوان چهره‌ای اثرگذار بر فضای سیاسی لبنان شناخته می‌شد. با توجه به ویژگی‌های خاص این کشور و تمایل بعضی کشورهای خارجی به نقش آفرینی در آن، مشی این عالم دینی و کنشگر سیاسی در چنین شرایطی چگونه بود؟

در ابتدای این گفت‌وگو جا دارد تا از خداوند متعال، رحمت و مغفرت برای این عالم مجاهد طلب کرده و انشاءالله از نعمات الهی برخوردار شوند. در پاسخ به سؤال شما بهتر است به یک ویژگی مرحوم علامه فضل‌الله اشاره کنم.

ایشان یک عالم «به‌روز» بودند و همانطور که اشاره داشتید، با توجه به ویژگی‌های خاص لبنان و دارا بودن جامعه‌ای چندملیتی با مذاهب

●**عکس:**

حسین صالحی‌آرا

فارس

یکی دیگر از روش‌های ایشان برای اثر گذاری بر فضای داخلی لبنان، استفاده از اهرم روشنگری بود و باید دید چه کسی این نقش آفرینی را از این پس برعهده خواهد گرفت؟ البته باید توجه داشت که لبنان شخصیت‌های فرهیخته و نخبه زیاد دارد که در راس آنها، جناب سید حسن نصرالله قرار دارد که شخصیت و جایگاه او مورد احترام همگان است.

درباره چهره‌ای که از ایشان می‌شناسیم، در بعضی رسانه‌های خارجی و بعضی جریانات سیاسی داخلی، مباحثی مطرح شده است. ایشان با توجه به بر آیند موضع‌گیری‌ها فردی میانه‌رو شناخته می‌شدند. این تصویر را تصدیق می‌کنید؟

علامه فضل‌الله شخصیتی عملگرا و واقع‌گرا داشت. ایشان براساس درک خود از شرایط، رژیم صهیونیستی و آمریکا را دشمن اصلی لبنان و ایران را دوست اصلی این کشور می‌دانست. سوریه را دوست سیاسی این کشور قلمداد می‌کرد و سعی می‌کرد با در نظر گرفتن این موضوعات و نقشی که در لبنان برعهده داشت، به جهت‌دهی بپردازد.

ایشان می‌فهمید که دخالت آمریکا و بعضی اعراب در لبنان، چه عواقب سوئی دارد و جنگ‌های داخلی در این کشور با چه هدفی از سوی بازیگران بیرونی دامن زده می‌شود و اختلافات میان خود شیعیان به کجا خواهد انجامید. همه اینها سبب می‌شد تا علامه فضل‌الله، عمل‌گرایی سیاسی را در پیش بگیرد و اختلافات را به سمت توقف پیش ببرد.

درباره دیدگاه علامه فضل‌الله درباره حزب‌الله و مقاومت نیز توضیح دهید.

بعضا گفته می‌شود که ایشان پایه‌گذار حزب‌الله لبنان بوده که اینچنین نیست و چنین ادعایی را هیچ‌گاه مطرح نکرد اما پشتیبانی از مقاومت و حزب‌الله را وظیفه شرعی و عقلی خود دانسته و همواره بر آن تاکید داشت.

آیا آن‌طور که گفته می‌شود ممکن است در بعضی موارد، اختلاف سلیقه‌هایی هم میان ایشان و بعضی گروه‌های شیعه لبنان بروز کرده باشد؟

اگر بوده هم آن را به طور علنی بیان نکرده و رسانه‌ای نکردند بلکه به طور طبیعی، دیدگاه‌های خود را با رهبران حزب‌الله در میان می‌گذاشتند. این موضع‌گیری‌های ایشان سبب شد تا روابط خوبی میان علامه فضل‌الله و حزب‌الله برقرار شود و حتی نیروهای این جنبش، حفاظت از ایشان را برعهده گرفتند. البته در زمان حیات مرحوم شیخ شمس‌الدین، توطئه‌های گسترده‌ای برای بر هم زدن رابطه میان آنها صورت گرفت. به همین دلیل است که تاکید می‌کنم اداره این روابط با توجه به جامعه باز لبنان، گستردگی مطبوعات و توطئه‌های داخلی و خارجی، کار بسیار دشواری است که در این دو شخصیت لبنانی و نیروهای حزب‌الله وجود داشت.

درباره شخصیت‌های سیاسی و نجبان در لبنان صحبت کردید. بعضی صاحب‌نظران اعتقاد دارند که این پتانسیل به درستی مورد استفاده قرار نگرفته‌و قابلیت‌های خیلییی بیشتری از آن چیزی است که در صحنه سیاسی شاهد هستیم.

لبنان واقعا دارای شخصیت‌های توانایی در حوزه‌های مختلف است؛ یعنی نسبت به مساحت جغرافیایی و جمعیت آن، بسیار بیش از نرم معمول دارای شخصیت‌های برجسته است. در خود شیعیان گرایش‌های مختلفی فعال هستند و نجبان و رهبران مورد احترامی

دارند. بله همان طور که گفتید اینها فعالیت در فضای لبنان را بسیار سخت می‌کند. اشغال‌گری رژیم صهیونیستی و دخالت بعضی کشورهای عربی و فرامنطقه‌ای را هم به این شرایط اضافه کنید. تاکید بر گفت‌وگو میان طرف‌های درگیر در لبنان، به همین دلیل از سوی بعضی نجبگان پیشنهاد می‌شود.

اینکه گفته می‌شود ایران از ایشان در خواست داشت به عنوان یکی از موسسان حزب الدعوة الاسلامیه عراق، به نقش آفرینی در این کشور بپردازد تا چه حد درست است؟

ایشان کاملامراقب بود تا رابطه با ایران به درستی پیش برود و از سوی مسوولان ارشد نظام هم به وزارت امور خارجه دستور داده شده بود تا درباره تعامل با ایشان کاملاًدقت کند. ایشان چه در زمان حیات امام^(ع) و چه در دوران مقام معظم رهبری تاکید داشت که پشتیبان انقلاب و ملت ایران است و هیچ‌گاه در جهت تضعیف این رابطه حرکت نکرد. درباره عراق، اینکه ایران از همه شخصیت‌های دنیای اسلام بخواهد تا به یک کشور دارای اکثریت مسلمان کمک کنند تا فرآیند اشغال را پشت سر بگذارد و رنج کمتری به مردم آن کشور وارد شود، مساله عجیبی نیست. به هر حال شخصیت‌های علمی و فقهی جهان اسلام و تشیع، دارای پایگاه اجتماعی هستند و آن را در بحران‌ها به کار می‌گیرند. این تلاش‌ها باید از سوی همه کشورها و سازمان‌های اسلامی صورت گیرد.

درباره برخی نظر‌های فقهی چطور؟

درخصوص شبهاتی هم که درباره نظرات مرحوم علامه فضل‌الله درباره مسائل مختلف مطرح می‌شود باید گفت بله، ایشان از لحاظ تاریخی نگاه خاصی به بعضی وقایع دوران اسلام داشت و از نظر فلسفی و فقهی هم دارای نگاه مختص خود بود که امری پذیرفته شده و معمول در حوزه‌های علمیه است. اما در عین حال با تمام قوا پشت مرجعیت شیعه می‌ایستاد چون آن را منبع قدرت جهان اسلام و لبنان می‌دانست و از منظر سیاسی با هوشیاری اجازه نداد توطئه‌هایی که به منظور دور کردن ایشان از انقلاب اسلامی و نظام در حال انجام بود، به نتیجه برسد.

موضع ایشان در خصوص ایران و جلوگیری از دخالت خارجی در مسائل داخلی کشور چه بود؟

سن و تجربه علامه فضل‌الله این اجازه را به ایشان می‌داد تا تفاوت‌های ایران زمان شاه با پس از انقلاب را ببینند و درک کند. دوام و بقای جمهوری اسلامی روی قدرت مسلمانان در جهان، اثر غیرقابل‌انکاری دارد و عالمی در حد ایشان، این مساله را درک می‌کرد. ایشان به هیچ‌وجه علاقه‌مند به تضعیف ایران نبود و به حفظ انسجام داخلی با حضور همه گروه‌های سیاسی معتقد به نظام به چشم یک راهبرد استراتژیک می‌نگریست. می‌دانست اگر در ایران تفرق و اختلاف سیاسی شکل بگیرد، از همین نقطه تضعیف ایران آغاز خواهد شد. به هر حال با توجه به شناختی که از تاکتیک‌های سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی رژیم صهیونیستی و غرب در لبنان داشت، بعضی وقایع ایران را بهتر از بسیاری از دیگران تحلیل می‌کرد. طبیعت جامعه لبنان، این اجازه را می‌دهد که فعالیت‌های اطلاعاتی و دخالت خارجی در آن راحت‌تر پیگیری شود و ایشان این تحركات را کاملاً می‌شناخت. وقتی به ایران می‌نگریست، توطئه را می‌فهمید. توصیه ایشان به طرف‌های مختلف موضوع انتخابات ریاست جمهوری این بود که اگر نیت همه نیروها خیر است، نباید در بازی طراحی شده غرب یا کشورهای دیگر افتاد. میانه‌روی، توصیه‌ای بود که به گروه‌ها و احزاب مختلف داشتند. 🇵🇸

صورت‌مطبوعات باسیلی سرخ است

نه تنها فروش نشریات تخصصی کاهش یافته بلکه آمار سرقت آنها هم کم شده است



لمردم بی‌شک با رسانه‌ها قهر کرده‌اند و فروش مجله‌ها و روزنامه‌ها چندان رضایت‌بخش نیست. این مساله به شدت بر تراز مالی مطبوعات تاثیر گذاشته و بسیاری از آنها را تا مرز ورشکستگی هدایت کرده است. مدیران رسانه‌ها در چنین شرایطی به جای آنکه برای رهایی از خطر ورشکستگی در تولید محتوا جانب مصرف‌کنندگان را بگیرند، دو راه حل ناکارا آمد گران کردن نشریه و کم کردن هزینه‌های تولید محتوا را در پیش گرفته‌اند که آشکارا به رکود حاکم بر بازار نشر کمک می‌کند. کیوسک‌داران می‌گویند این روزها نه تنها فروش نشریات کم شده بلکه آمار سرقت آنها هم پایین آمده است. از نظر آنها اگر جامعه سیگاری کشور نبودند، بیساط کیوسک‌های عرضه مطبوعات جمع می‌شد. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که سیگار نه تنها از طریق مالیات مستقیم به رونق ورزش در کشور کمک می‌کند بلکه به صورت غیر مستقیم، بسیاری از بنگاه‌های مطبوعاتی را نیز سر پا نگه داشته است. رکود بازار مطبوعات البته آنها را کامیابش تشویق کرده که نوآوری‌هایی در محتوا داشته باشند هر چند این نوآوری‌ها بسیار اندک و پراکنده است ولی برای جویندگان، مایه دلخوشی به حساب می‌آید. وضعیت بغرنج بازار مطبوعات، اصولگرا و اصلاح‌طلب نمی‌شناسد و رسانه‌های هر دو طرف را به زانو درآورده است. شاید برخی از آنها در زیر دستگاه انکواتور حمایت‌های مالی، ظاهری آراسته‌تر داشته باشند ولی در واقع آنها هم از وضع خود راضی نیستند و با سیلی صورتشان را سرخ نگه می‌دارند. در چنین شرایطی مسوولان معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد قصد دارند تا با ساماندهی و توسعه شبکه توزیع کشور، به نجات مطبوعات از رکود فعلی حاکم بر فضای رسانه‌ای کشور کمک کنند. اقدام آنها گرچه تحسین‌برانگیز است ولی بحران اصلی در تولیدات و نوع توزیع و باز کردن گره این کار در توان دولت و دولتی‌ها نیست.

مجله‌های کهنه در کنار خیابان

چرا جنگ ادامه یافت؟

ماهنامه فکه در آخرین شماره خود نگاهی دارد به ماجرای پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد از سوی ایران و همچنین دفاع مقدس. سردار احمد غلامپور در گفت‌وگو با این نشریه به دلایل طولانی شدن جنگ پرداخته است و اینکه چرا ایران در سال ۱۳۶۱ به پیشنهاد آتش‌بس پاسخ مثبتی نداد؛ «بعد از فتح خرمشهر و پایان عملیات بیت‌المقدس، فرماندهان جنگ در حال آماده‌سازی مجدد برای شروع عملیات جدیدی بودند تا اهداف دست نیافته در عملیات بیت‌المقدس را در آن محقق کنند. اما در این حین اتفاقی افتاد که همه را به شدت غافلگیر کرد. عراق به طور ناگهانی برخی مناطق اشغالی عقب‌نشینی کرد و روی مرز بین‌المللی که در نقاطی روی ارتفاعات واقع بود مستقر شد. وقتی این مساله اتفاق افتاد خیلی از مسوولان سیاسی واکنش نشان دادند. مسلما چون عراق خودش هم پیشنهاد آتش‌بس را داده بود، خیلی از مسوولان و مدیران در سطح کلان کشور پیش‌بینی صلح و آتش‌بس را در ذهن‌هایشان پرورش داده بودند و این موضوع تمرکز فرماندهان جنگ را نیز در مساله ادامه جنگ از بین برد. این در حالی بود که فرماندهان به دنبال تکمیل عملیات بیت‌المقدس بودند.

سوال بنده از کسانی که این شبهه را ایجاد می‌کنند که چرا بعد از خرمشهر جنگ را ادامه دادیم این است که چرانباید بعداز بیت‌المقدس ادامه می‌دادیم. با وجود اینکه دشمن به ما حمله کرده و خسارت زیادی وارد آورده بود، چرا نباید به جنگ ادامه دهیم؟ به هر حال عراق رفت و روی مرزهای بین‌المللی قرار گرفت؛ طوری که مشرف شد بر ایران و بعضی از سرزمین‌ها هم تا آخر در اختیارش بود.

نکته دیگر اینکه خیلی‌ها این عقب‌نشینی را حبله‌ای از طرف عراق دانستند که البته این موضوع خیلی هم دور از ذهن نیست. چراکه عراق در سال ۶۷ نیز همین حبله را به کار برد و با ترتیب دادن عملیاتی در جنوب و حمایت و پشتیبانی هوایی منافقین در غرب کشور در عملیاتی به نام مرصاد، مجدداً به داخل خاک ایران تجاوز کرد.

کوتاهی در ماجرای کهریزک

مثلث گزیده‌ای از گفت‌وگوی محسنی‌اژه،(که اغلب در رسانه‌ها با عنوان محسنی اژه‌ای از او یاد می‌شود) دادستان کل کشور را منتشر کرده است که به ماجرای بازداشتگاه کهریزک مربوط می‌شود. محسنی اژه در این گفت‌وگو تأکید می‌کند: «باید بگویم که ما در پیگیری ماجرای کهریزک کوتاهی کردیم؛ یعنی ما دستگاه‌های قضائی، انتظامی و اطلاعاتی باید با آن حساسیتی که آقا داشتند، سریع تر کار می‌کردیم. من نمی‌خواهم بگویم که این کوتاهی، تقصیر هست یا نیست. ممکن است بالاخره آن افرادی که مسوول مستقیم بودند توجهاتی داشته باشند که قانع‌کننده هم باشد ولی در هر صورت به خاطر آن تأکیدی که آقا داشتند، ما باید خیلی زودتر از این رسیدگی به پرونده‌ها را انجام می‌دادیم و به سرانجام می‌رساندیم. واقعا باید برای مردم مشخص می‌شد که اگر کسی تقصیری داشته یا ظلمی کرده به میزان جرمی که کرده مجازات شود. البته این امر انجام شده ولی باید زودتر از اینها انجام می‌شد.

دادگاه کهریزک تشکیل شده و حکم اولیه آن صادر شد. فکر می‌کنم بهمن‌ماه بود که در خصوص پرونده کهریزک دادگاه وقت تعیین کرده و کارش را از اسفند شروع کرد. اما پرونده کوی دانشگاه متأسفانه تا آنجا که من خبر دارم، هنوز تکمیل نشده است. ولی برای پرونده تخلفات کهریزک، افراد نظامی و غیرنظامی را دعوت کردند. شاکیان هر کدامشان وکیل تعیینی گرفتند که انصافاً بعضی‌هایشان وکلای خیلی بدی بودند و کلابی که با رادیو بیگانه مصاحبه می‌کنند و سابقه کفبری دارند اما نظام تحمل کرد. کسی هست که مرتب با رادیوهای بیگانه علیه نظام مصاحبه می‌کند و تخلفات مختلفی دارد – نه در خصوص این پرونده – سابقه کفبری دارد و با جریان‌های ضد نظام و اپوزیسیون کاملاً مرتبط است ولی در خصوص این پرونده، نظام ابایی ندارد. رویه خیلی از کشورها به این شکل نیست. اجازه نمی‌دهند هر وکیلی وارد هر پرونده‌ای شود و به هر نحوی که می‌شود کنارشان می‌زنند ولی ما در خیلی از پرونده‌هایی که برای نظام شاید حساس باشد این وکلاراه دادیم،

وکیل پرونده را خوانده، لایحه دفاعیه تنظیم کرده، در دادگاه شرکت کرده، با موکلش یا بدون موکلش در جلسات مختلف شرکت کرده و هر چه دلش خواسته گفته است.»

کالیبه‌های دکتر مرندی

«پنجره» در گفت‌وگو با دکتر علیرضا مرندی – وزیر بهداشت کابینه میرحسین موسوی – به بازخوانی نحوه تعامل این وزیر با نخست‌وزیر پرداخته است. مرندی در بخشی از این گفت‌وگو از مشاهده مصاحبه میرحسین موسوی با یک نشریه انگلیسی‌سخن می‌گوید که در آن موضع‌گیری‌های متفاوتی از نخست‌وزیر خط‌امام^(۶) مشاهده کرده است. او که از انتشار این نوع گفت‌وگو با رئیس سابق خود شگفت‌زده شده بود، تلاش می‌کند تا به طریقی با مهندس موسوی ارتباط برقرار کند تا شاید با تکذیب متن این گفت‌وگو آرام گیرد. در آغاز از طریق ابوترابی فرد – همکار خود در مجلس – با مصطفی فاتح – از اعضای ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی – تماس می‌گیرد. فاتح تأکید می‌کند که مهندس موسوی چنین دیدگاه‌هایی ندارد و انتساب چنین مصاحبه‌ای به وی را تکذیب می‌کند. چند روز پس از آن میرحسین موسوی در تماس تلفنی مستقیم با وزیر بهداشت کابینه خود از انتساب چنین سخنانی به خود اظهار تعجب می‌کند و از مرندی می‌خواهد که مصاحبه یاد شده را برای او بفرستد. این کار از طریق تابش – نماینده اصلاح‌طلب مجلس – صورت می‌گیرد اما به گفته مرندی، متأسفانه میرحسین موسوی هیچ‌گاه حاضر نمی‌شود آن مطالب را تکذیب کند و این مساله نشان می‌دهد که این فقط برخی نزدیکان موسوی نبودند که از راه‌امام^(۶) برگشته‌اند بلکه خود او نیز از آرمان‌های بنیانگذار انقلاب فاصله گرفته است.

عارف گوشه‌گیر قرون

پنجره در یکی دیگر از شماره‌هایش، ویژه‌نامه‌ای برای آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس منتشر کرده است؛ پیرمرد عارفی که خانه او در حوالی میدان هروی تهران، سال‌ها میعادگاه جویندگان و شیفتگان معرفت دینی بود.

پسداوا از صاحب‌منصبان فرمانداری تهران بود ولی در کودکی فرزندانش فوت کرد و تربیت آنها به عموها و دایى شان واگذار شد. آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس همچون برادران خود، دانش‌آموخته دارالفنون تهران بود و می‌توانست به راحتی به اداره‌های دولتی راه یابد همچنان که برادران وی در وزارت امور خارجه مشغول به کار شدند و به پیشرفت‌های شغلی نیز دست یافتند. اما عبدالکریم راه پیشرفت و ترقی را در کسب دانش دینی و طریق زهد می‌دانست. این ناتمبند اسلامی که از تسلط بر زبان فرانسه و ریاضیات نیز برخوردار بود، مدتی همدرس دکتر ابوالقاسم گرجی – استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران – بود و تا پایان عمر، روابط دوستانه‌ای میان آنها برقرار بود. آیت‌الله حق‌شناس در تمام مدتی که دروس حوزوی می‌خواند، همزمان به حسابداری در بازار می‌پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد. او در درس آیت‌الله بروجردی شاگرد اول می‌شود و با وجود آنکه در جوانی از پنج نفر از بزرگان حوزه علمیه قم اجازه‌ایتهاد می‌گیرد ولی هیچ‌گاه رساله‌ای چاپ نکرد. او به برگزاری جلسه‌های خصوصی عرفان و اخلاق پرداخت.

یکی از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس، حساسیت عجیب ایشان به غیبت بود. ایشان معتقد بودند به واسطه غیبت همه اعمال آدمی بر باد می‌رود.

آیت‌الله حق‌شناس اهل سلوک و همه وقت در مراقبه نفس خویش بودند اما این نکته جالب است که هیچ‌گاه کارهای غریب از ایشان دیده نمی‌شد. مانند همه درس می‌خواندند، مشکلات مردم را حل می‌کردند، به کار آنها رسیدگی می‌کردند، برای جوانان عقداز دواج می‌خواندند و… هیچ چیز ظاهراً غریبی در رفتار و اعمال ایشان دیده نمی‌شد.

شیخ ضدسکولار

مثلث در بازخوانی تاریخ مشروطه به ماجرای محاکمه شیخ فضل‌الله نوری در دادگاه پرداخته است؛ دادگاهی که به ریاست شیخ ابراهیم زنجانی در عمارت خورشید در کاخ گلستان صورت گرفت و به حکم آن، مبدع نظریه نظارت فقها بر مصوبات مجلس به دار آویخته شد. اتهام او در این دادگاه در هشت صفحه تدوین شده و شامل مسائلی همچون مخالفت با اساس مشروطیت و قانون اساسی، تحریک مردم، تأیید و حمایت از اقدام محمدعلی شاه در کوبیدن مجلس، تأیید قتل‌هایی که در میدان توپخانه رخ داد، انتشار رساله تذکره‌العاقل، مناعت از اقسام ثانوی محمدعلی شاه در برپایی مجلس، مشارکت در قتل آزادخواهان باغ شاه همچون میرزا جهانگیرخان و مسائلی از این دست می‌شود.

محسن بهشتی سرشت مدیر گروه تاریخ پژوهشکده امام خمینی^(۷) در این مقاله نوشته است: «به راستی تعجیل در دستگیری و اعدام فوری شیخ فضل‌الله برای چه بود؟ آیا انگلیسی‌ها و روس‌ها انتقام همه ناکامی‌ها و شکست‌هایی را که در ماجراهای قبلی از دخالت روحانیون در امور آنها خورده بودند، یک‌جا از اعدام شیخ به دست آوردند؟

اعدام شیخ تنها اعدام یک فرد نبود بلکه اعدام مرجعیت و مظهر روحانیتی بود که به دست انقلابیون انجام گرفت که دخالت مذهب و روحانیت را در امور سیاسی راخوش نداشتند و اعدام شیخ را به منزله پایان دخالت و زعامت علما در امور سیاسی اعلام می‌کردند.

گفت‌وگو با بازجوی ویژه

عبدالمجید معادپخواه که روزگاری وزیر ارشاد بود؛ این روزها وقت خود را صرف نگارش تاریخ

می‌کند. او در گفت‌وگو با «تسیم بیداری» به بیان بخشی از خاطرات شخصی خود از بازجویی اعضای گروهک فرقان در بند ۲۰۹ زندان اوین پرداخته است. او می‌گوید: «انگیزه پیدا کرده بودم که بروم قاتل شهیدمطهری را ببینم. بنابراین به زندان رفتم. آن زمان دو گروه روی این مساله کار می‌کردند. یک گروه، گروه آقای حمید نقاشان بودند و یک گروه هم از مجاهدین انقلاب و طیف آقای الویری بودند. این دو گروه به صورت جداگانه سرنخ‌هایی پیدا کرده بودند و هر دو به آقای هاشمی مراجعه کردند و آقای هاشمی هم این دو گروه را یکی کرد تا کار همدیگر را خنثی نکنند. درواقع من رفته بودم قاتل مرحوم مطهری را ببینم که دیدم روشی که اینها دارند خیلی فاجعه‌بار است. به نظر می‌رسید که بخش عمده‌ای از کارها در دست آقای نقاشان است که در بند ۲۰۹ اعضای گروه فرقان را نگهداری می‌کردند. ۴۸ ساعت بعد از اینکه من باخبر شدم اینها دستگیر شدند. رفتم پیگیری کنم، سراغ کسی را گرفتم. به من گفتند که او را کشته‌ایم و بعد هم گفتند بقیه را هم می‌کشیم.

روایتی که من دارم این است که حال و هوایی بر فضای بند ۲۰۹ حاکم بود که به سمت خوبی نمی‌رفت و ظاهراً گفت‌وگویی که با آقای نقاشان داشتم. درخواست کردم بر سر آن کار بایستم، روش کار را تا حدی تغییر داد و روش



در روزهای پیش از این، در حالی که در جریان اعتراضات گسترده دانشجویی در سراسر کشور، دانشجویان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی در سراسر کشور، در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

در روزهای گذشته، دانشجویان در تظاهرات گسترده شرکت کردند و در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

دیگری پیش گرفته شد... پس از گفت‌وگوی من با عباس عسگری، او به این نقطه رسید که صریحا و بی‌قیدوشرط گفت که کارشان اشتباه بوده است. روش این توبه با تواب‌سازی‌های بعدی فرق دارد. متأسفانه ما این راه را ادامه ندادیم... آقای لاجوردی از کسانی هستند که برخی او را می‌پرستند و بعضی هم به خویش تشنه‌اند و اصلا در حال حاضر نمی‌توان درباره چنین شخصیتی به راحتی قضاوت کرد ولی من روش آقای لاجوردی را نمی‌پسندیدم.

■ **اعترافات یک قاتل اقتصادی**

جان پرکینز موضوع کتابی دارد با عنوان «اعترافات یک قاتل اقتصادی» که نشر صمدیه آن را با ترجمه لطف‌الله میثمی منتشر کرده است. چشم‌انداز ایران در معرفی این کتاب می‌نویسد: جان پرکینز به عنوان یک مزدور اقتصادی که برای یک شرکت مشاور بین‌المللی کاری کرده است، کشورهای در حال توسعه را متقاعد به دریافت وام‌های کلان می‌کرده و سپس پول‌های هنگفت مزبور را به شرکت‌ها و کمپانی‌های ایالات متحده منتقل می‌کرده است. دولت آمریکا و نهادهای کمک‌رسانی بین‌المللی نیز سهم خود را از جمله دسترسی به منابع طبیعی، همکاری نظامی و حمایت سیاسی را خواستار می‌شدند. اعترافات یک قاتل اقتصادی، روایت یک انسان از تجربیاتش در بطن دسیسه، حرص و آز، فساد و فعالیت‌های سری و شناخته‌نشده دولت آمریکا و کمپانی‌های این کشور از جنگ جهانی دوم به بعد است که پیامد شوم و مهلکی برای آینده دموکراسی و جهان به همراه داشته‌اند. جان پرکینز می‌گوید: «مزدوران و قاتلان اقتصادی افرادی حرفه‌ای؛ با دستمزدهای بالا هستند که کشورهای مختلفی در سراسر جهان را از دسترسی به تریلیون‌های دلار پول محروم می‌کنند. در این راه آنها از ابزارهایی مانند گزارش‌های اقتصادی فریبکارانه، انتخابات تقلبی، رشوه و حق سکوت، تهدید، رابطه جنسی، قتل و جنایت استفاده می‌کنند. بازی همان بازی قدیمی سلطه و فرمانروایی است با این تفاوت که در عصر جهانی‌سازی، ابعاد بسیار وحشتناکی به خود گرفته است.

■ **دلایل سقوط شاه**

گرداندگان چشم‌انداز ایران بالاخره پس از چند سال رضایت دادند که موضوع عامل انحراف سازمان مجاهدین انقلاب و ورود آنها به فاز مسلحانه را از دستور کار مصاحبه‌ها و گزارش‌های خود خارج کرده و موضوع جدیدی را مورد کنکاش قرار دهند. این موضوع چیزی نیست جز دلایل انقلاب و سقوط حکومت شاه. دکتر سیدحسین امین در یادداشت خود به کتاب خاطرات دکتر هوشنگ نهاوندی -از دست‌انداران رژیم شاه -اشاره می‌کند.

او در بخشی دیگر به نقش عجیب رادیو بی‌بی‌سی در تحولات خاورمیانه پرداخته و نوشته در خاطرات پرویز راجی - آخرین سفیر شاه در لندن -از حساسیت شاه نسبت به اخباری که بی‌بی‌سی فارسی به انقلابیون می‌داد زیاد صحبت شده است. شاه التماس می‌کرد که از هر راهی که شده بی‌بی‌سی را وادار به سکوت کند. روسای دولت انگلیس می‌گفتند که رسانه‌ها در کشور ما آزادند و ما دخالتی نداریم. اما این هم از آن حرف‌هاست.

روزنامه تایمز -از قدیمی‌ترین مطبوعات انگلیس -از قتل امیر کبیر یک کلمه ننوشت. همین حالا هم رسانه‌های انگلیس یک کلمه در مورد نقض حقوق بشر

را در اختیار می‌دهد. این نشان می‌دهد که در این کشور، آزادی بیان و حق بیان، در واقعیت، در اختیار کسانی است که می‌خواهند با مردم حرف بزنند.

در روزهای گذشته، دانشجویان در تظاهرات گسترده شرکت کردند و در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

در عربستان نمی‌نویسند و نمی‌گویند؛ مگر اینکه قصد خاصی داشته باشند و برای آنها منافی داشته باشد. اساسا دولت‌های خارجی ممکن است اصول دموکراسی و حقوق بشر را در کشورشان و برای مردم عادی خودشان رعایت کنند اما وقتی پای منافع اقتصادی‌شان در بر خورد با جهان سوم به میان آید، حقوق بشر فقط گزینشی مطرح می‌شود. آمریکا پیش از سال ۱۳۵۷ - یعنی از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۳۵۶ - به فکر حقوق بشر در ایران نبود.

■ **احیای لاله‌زار**

محمد مسجدجامعی - عضو شورای شهر تهران - در گفت‌وگویی مفصل با نگاره، درباره هویت شهری پایتخت سخن گفته است. بخشی از دیدگاه‌های او به خیابان لاله‌زار اختصاص دارد: «خیابان لاله‌زار از مکان‌های کم و بیش باسابقه است و الگوی آن هم خیابان شانزده‌لیزه پاریس بود. در پی سفر ناصرالدین شاه به اروپا، شاه‌قاجار با دیدن تماشاخانه‌ها، بوتیک‌ها، مکان‌های هنری، لباس‌فروشی‌ها، لوکس‌فروشی‌ها و ساعت‌فروشی‌ها تلاش می‌کند تا چنین خیابانی را در تهران هم داشته باشد. لاله‌زار اولیه هم به همین صورت بوده و لباس‌ها و اشنیای بیه اصطلاح مد پاریس را ارائه می‌کرده؛ هتل‌ها، سینماها، تئاترها. خارجی‌های مقیم تهران جوانان فرنگ‌رفته یا در آرزوی رفتن به فرنگ هم در همین خیابان حضور به هم می‌رساندند.» او در ادامه این‌ گفت‌وگو به برنامه‌های مدیریت شهری برای تغییر کاربری خیابان لاله‌زار به خیابانی فرهنگی - تفریحی اشاره می‌کند. هرچند تاکید می‌کند که «البته تهران قدیم نوپا منحصرا به لاله‌زار نیست.»



■ **باشگاه مشتزنی**

مجله فیلم صفحات ویژه‌ای را به فیلم «باشگاه مشتزنی» اختصاص داده است. چاک پالانیوک، نویسنده رمان باشگاه مشتزنی آدم عجیب و غریبی است. او عروسک‌های پشمالوی صورتی رنگی می‌خرد و برای طرفدارانش می‌فرستد. هر یک از این بسته‌های هدیه به همراه نامه‌ای که چاک با دستخط خودش نوشته به دست یکی از طرفدارانش می‌رسد که برای او نامه نوشته

است. به قول شلان اومینگن، «وقتی دوباره به ماشین برمی‌گردیم، به من می‌گوید که قیمت نهایی هر بسته حدود ۲۵ دلار شده است. پیش خودم حساب می‌کنم هزار بسته ۲۵ دلاری. تازه اگر هزینه پست را هم در نظر بگیریم، پول بیشتری می‌شود.» چاک با لبخند می‌گوید: «آره خوب من خیلی پول دارم.» اما چاک پالانیوک چگونه می‌تواند این‌قدر مهربان باشد و چیزی مثل باشگاه مشتزنی را بنویسد. اغلب داستان‌های او هم از نظر موضوع و هم از لحاظ شیوه روایت به سیم آخر می‌زنند. چاک استاد شناسایی رنج‌های روانی جامعه مدرن آمریکاست؛ اعتیاد، گروه‌ها و انجمن‌های گمنام، جراحی پلاستیک، پارانویا، تروریسم، ناهنجاری‌های تغذیه و بیماری‌های مزمن هولناک. اینها موضوع‌هایی هستند که چاک بدون هیچ ترس و پرده‌پوشی‌ای به دل آنها می‌زند؛ بدون آنکه خودش را ملزم بداند که به صحنه‌سازی‌های بی‌دلیل یا خلق فضای خاص بپردازد. خودش در تریسم این وضعیت می‌گوید: «دوست دارم تعقیب و گریز را از دل روایت در بیاورم. من حس برق آسا و ساختار گریز داستانی را که یک بار تعریف می‌شود، بر همه ترفندهای ادبی ترجیح می‌دهم.» و این است راز فروش معجزه‌آسای باشگاه مشتزنی.📖

در روزهای گذشته، دانشجویان در تظاهرات گسترده شرکت کردند و در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

در روزهای گذشته، دانشجویان در تظاهرات گسترده شرکت کردند و در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

آتش زیر خاکستر

مروری بر مجلات مردادماه

در روزهای گذشته، دانشجویان در تظاهرات گسترده شرکت کردند و در اعتراض به کشته شدن سید محمد خاتمی، در تظاهرات گسترده شرکت کردند.

■ **دنیای بر مدار سابق می‌چرخد**. دولت‌ها درگیر مشکلات سیاسی و اقتصادی هستند؛ اما آن پایین‌ها در دل جوامع دارد اتفاقاتی می‌افتد. حالا این جامعه می‌خواهد جامعه روستایی باشد یا جامعه شهرنشین. این تغییر زمانی خود را نشان خواهد داد و دیر یا زود دولت‌ها هم با آن هم‌ساز خواهند شد.

■ **افغانستان: دولت ناموجود**

موضوع برای آنها خیلی ساده است: «افغانستان دارد از دست می‌رود.» مطبوعات غربی را می‌گویم. از فصلنامه‌های استراتژیک تا هفته‌نامه‌های تحلیلی تا روزنامه‌های وزین و زرد، همه و همه در طرح بحث درباره آنچه در افغانستان می‌گذرد، مشارکت می‌کنند. بحث اصلی مطبوعات به‌عنوان نهاد اصلی حوزه عمومی حول استراتژی آمریکا و متحدانش در افغانستان دور می‌زند. به نظر آنان، این استراتژی می‌بایست تجدید شود و سیاستگذاران و مجریان هم باید در اجرای این سیاست‌ها همراه و متحد عمل کنند. ماه گذشته که ژنرال پترائوس به‌جای ژنرال مک کریستال فرماندهی نیروهای ائتلاف را برعهده گرفت، این بحث‌ها گرم‌تر شد. مک کریستال هم در حال انجام همان سیاست‌ها در افغانستان بود اما

عدم همراهی سفیر آمریکا و دولت واشنگتن و تفاوت‌های افغانستان و عراق سبب ناکامی شد. وقتی او در گفت‌وگویی با رولینگ‌استون بانیش و کنایه از نامردی‌ها و عدم همراهی‌ها گفت، واکنش‌ها سبب استعفايش شد. اکونومیست از این رفتن استقبال نکرد. به نوشته این هفته‌نامه هیچ چیز مانند کنار رفتن مک کریستال نمی‌توانست طالبان افغانی را خوشحال کند؛ چراکه او پیش‌برنده استراتژی «مبارزه با شورشیان» و یکی از معدود آمریکایی‌هایی بود که می‌توانست با حامد کرزای کار کند و فرماندهان زیردستش دست‌اندر کار عملیات آینده قندهار بودند.

اصلی خود شد؛ یا ائتلاف به رهبری آمریکا در افغانستان هنوز می‌تواند پیروز شود؟ و اگر می‌تواند، چگونه؟ در ماه ژوئن -به هفته‌اکونومیست- افغانستان از همه حیث از مورد ویتنام جلو زد؛ «بیش از یک هزار نفر کشته و بیش از شش هزار نفر زخمی.» طالبان در حال گسترش است و رهبران قبیله را می‌کشد و مردم را تهدید می‌کند. بنابر پیمایشی که اکونومیست به آن ارجاع می‌داد و در ۱۲۰ منطقه در افغانستان انجام شده بود، تعداد کمی از مردم افغانستان از دولت کرزای حمایت و بیش از یک‌سوم مردم از شورشیان حمایت می‌کردند. اکونومیست اشاره می‌کند که از نوامبر، آمریکا پیشرفت‌های اندکی داشته است و برنامه‌های مک کریستال از جمله گرفتن ابتکار عمل از طالبان و

اجرای برنامه مبارزه با شورشیان تعلیق شده است. همین خستگی خود را در مصاحبه مک کریستال با رولینگ‌استون نشان داد. مجله تایم (پنجم جولای) به‌جای مک کریستال، به جانشین او پرداخت و گزارش مفصلی درباره پترائوس نوشت. ضمن مروری بر کارنامه او به ارزیابی شانس او در حل بحران عراق پرداخت. نویسنده این گزارش -جو کلین- که تحلیلگر اصلی تایم در دوره انتخابات ریاست جمهوری بود به راهی پرداخته بود که اوپاما و پترائوس طی کرده بودند به هم برسند. راهی که از قبل انتخاب شدن اوپاما آغاز شده بود. همکاری اوپاما و پترائوس به نظر کلین، انعکاسی از تغییرات هم در حزب دموکرات و هم در ارتش آمریکاست. بعد از جنگ ویتنام بیشتر سیاستمداران دموکرات که از شهرهای بزرگ و سواحل دو سوی آمریکا برمی‌خواستند خصلتی ضدجنگ داشتند و نمی‌توانستند با نظامیان که از مناطق کوهستانی و دشت‌های مرکزی و جنوبی آمریکا می‌آمدند، ارتباط برقرار کنند.

شاید به همین خاطر بود که میانه‌روهای دموکرات پروژه امنیت ملی ترومن را ترتیب دادند که نماینده‌های راه‌یافته دموکرات به کنگره را آموزش نظامی بدهد. اوپاما بعد از انتخاب‌شدنش سعی کرد ضعف‌های معمول دموکرات‌ها در برخورد با نظامیان را برطرف کند. رابرت گیتس را نگه داشت و جیم جونز -فرمانده چهار ستاره نیروی دریایی بازنشسته - را به‌عنوان مشاور امنیت ملی انتخاب کرد و دیوید پترائوس را هم از مقام رهبر نیروهای نظامی آمریکا در عراق به فرمانده کل نیروهای آمریکایی در خارج از این کشور منصوب کرد. پترائوس در دولت بوش دوره پرفراز و نشیبی را از سر گذراند. رامسفلد از خودش نمی‌آمد و او را به اتاق فکر حاشیه‌ای تبعید کرد.

اتفاقا در این اتاق فکر پترائوس و تعدادی از نظامیان خوش فکر استراتژی «مبارزه با شورشیان» (counterinsurgency) -که تلفات غیرنظامی را کاهش می‌داد و بر توسعه منابع بهداشتی و آموزشی برای مناطق جنگی تمرکز می‌کرد- را تهیه کردند. نکته این بود که این استراتژی به نحوه فکر دموکرات‌ها بیشتر از جمهوریخواهان می‌خورد و دموکرت‌هایی مانند هیلاری کلینتون این را به فرست دریافته بودند. به هر حال بوش از نیمه‌راه به پترائوس متمسک شد و او هم این برنامه را در عراق اجرا کرد و برنامه‌اش جواب داد. برنامه‌های پترائوس داشت منافع آمریکا را تأمین می‌کرد و بر همین مبنا بود که توانست اوپاما را مجبور به تسکین نیرو به افغانستان





کند اما مشکل اصلی آن بود که استراتژی‌ای که در عراق کار گر افتاد، در افغانستان جواب نداد. مهم‌ترین دلیلش این بود که مذاکره با قبایل که در عراق منجر به جدایی ترور یست‌های خارجی از بومیان شده بود در اینجا جواب نمی‌داد؛ چراکه طالبان خارجی نبودند و بومی بودند. پشتیبیان این سیاست، دولت قوی محلی بود که در ایجاد امنیت بکوشد اما این از عهده دولت کرزای بر نمی‌آمد، بنابراین حالا پترائوس مانده و افغانستان باید دید که آیا او می‌تواند در استراتژی مبارزه با شورشیان را با توجه به شرایط خاص افغانستان به‌روز کند یا نه؟

اما فارغ از اینکه پترائوس بتواند موفق شود یا نه، دولت در واشنگتن چه باید بکند؟

در واقع سوال اکونومیست هنوز پابرجاست. آیا هنوز می‌توان پیروز شد؟ و اگر می‌توان چگونه؟ تحلیل‌های بلندمدت‌تر در این زمینه مشکل را در ضعف دولت مرکزی می‌دانند. راه‌حل این مشکل این روزها در یک کلمه خلاصه می‌شود: دولت‌سازی. چگونه می‌توان قدرت دولت را در افغانستان گستراند؟ در اینجا دو نظر وجود دارد. آنتهایی که در شورای روابط خارجی به تحلیل اوضاع می‌پردازند، معتقد به دولت‌سازی به شکل کلاسیک آن هستند. فارن افرز در این مورد، چند مقاله‌ای کار کرد و تقویت دولت مرکزی را توصیه کرد. اما برخی دیگر که بیشتر در روزنامه واشنگتن پست مستقر بودند به استناد واقع‌گرایی – هنری کیسینجر – اقندا کردند که دولت مرکزی کلاسیک را ناهمخوان با شرایط افغانستان می‌دانست. کیسینجر به دولت اواما توصیه می‌کرد که دولت‌های محلی را در افغانستان تقویت کند. معاون سردبیر واشنگتن پست در جواب گروه اول با لحنی تمامی‌امریکایی نوشت اگر دولت‌سازی مساله افغانستان است، به ما چه ربطی دارد؟ اینکه کاخ سفید به ندای کدام گروه گوش دهد، هنوز معلوم نیست و بحث درباره «چه باید کرد؟» هنوز ادامه دارد.

■ **بحران مالی؛ نقافت**
می‌گویند آمریکا از آن خارج شده، اروپا در آن گیر کرده و چین در شرف ورود به آن است. به‌هر حال همه دنیا به نحوی در آن

در گیر هستند. آمریکا و اروپا درباره سیاست‌هایی که باید اتخاذ شود، با هم اختلاف‌نظر دارند. طی ماه گذشته این اختلاف‌نظر خود را در اجلاس G20 نشان داد. آن‌طور که اَشپِیگل گزارش کرد، اوضاع در انتاریو خیلی خوب نبود.

اما خود آمریکا هم حتی اگر با بحران مالی بیرون آمده باشد، هنوز در گیر پیامدهای آن است. مساله اول این است که اصلاً آیا آمریکا از بحران بیرون آمده است یا نه؟ پاسخ به این پرسش خیلی سخت است. آمارها آدم را گیج می‌کند. در واقع از هر دو سو شواهد وجود دارد. تایم برای نشان دادن این پیچیدگی گزارشی از میز کار لری سامر، مشاور اقتصادی اصلی او‌با‌ما ارائه داد. در یک سوی میز او خبرهای خوب جمع شده است: صنایع از خاک بلند شده‌اند، بخش خصوصی در شش ماه گذشته بلاانقطاع کار ایجاد کرده است.

شرکت‌ها در آمدش‌شان افزایش پیدا کرده و مدیرعامل‌ها خبرهای خوب در جیب دارند. تورم مهار شده است و حتی در وال استریت هم نگاه‌ها خوشبینانه است اما آن سوی میز او خبرها و آمارهای بد تلنبار شده است؛ کاهش بیکاری کم‌جان است. میزان بیکاری در حد کمتر از ۱۰ درصد حرکت می‌کند. تعداد

آدم‌هایی که در شش ماه گذشته بیکار بوده‌اند به هفت میلیون نفر می‌رسد. ورشکستگی بانک‌ها از سال قبل پیشی گرفته و پول محرک اقتصادی ۷۸۷میلیارد دلاری در حال ته‌کشیدن است و بیم این هست که تورم کم‌به‌رکود بینجامد. در یک کلام، همان‌طور که الن گرینس‌پن، رئیس سابق بانک مرکزی آمریکا می‌گوید، اقتصاد آمریکا به سرعت در حال خروج از بحران است اما در ضمن بسیار هم حساس است.

از این دو دسته داده می‌توان دو بر آورد کرد یا آمریکا در حال گذار به بهبودی اقتصادی است یا در دام رکود خواهد افتاد مانند ژاپن در دهه ۱۹۹۰، کدام‌یک؟ مشاوران اواما به پیش‌بینی دوم نزدیک‌ترند و بسیار بدبینانه به آینده نگاه می‌کنند. به نظر انسان دولت باید باز هم به اقتصاد کمک کند اما دست اواما و مشاورانش بسته‌تر از آئی است که بتوانند دوباره پول سرازیر جیب مصرف‌کننده‌ها کنند تا چرخ اقتصاد به گردش درآید. در بیرون از کاخ سفید، مردم جور دیگری فکر می‌کنند؛ دوسوم آنان با تزریق محرک جدید مخالفند و ۵۳درصدشان حتی معتقدند وضع بدون محرک اولی بهتر بود. در همان جاست که اواما با حزب چای‌ها روبه‌رو است که او را متهم به بزرگ کردن دولت می‌کنند.

تایم می‌گوید؛ اواما چند راه بیشتر در پیش ندارد یا محرک را قطر‌قطره به کنگره بقولاند یا سفت و محکم با حزب چای‌ها روبه‌رو شود و از سیاست اقتصادی‌اش دفاع کند. مشکل دوم تصویب لایحه‌ای برای بازنگری در قوانین حاکم بر معاملات بازارهای مالی است که طی چند ماه گذشته به شدت مورد تأکید اواما بوده است. گرچه این لایحه به تصویب رسید اما تایم گزارشی انششک‌داد که نشان می‌داد موضوع به سادگی‌ها نیست. وال استریت، لابی‌گرهای قهاری را استخدام کرد تا یا جلوی این قانون را بگیرند یا اگر زورشان نرسید، آن را تعدیل کنند. بنا به آمار تایم ۱۹۰۰ شرکت در واشنگتن ۱۱هزار لابی‌گر را با دستمزدهای خیلی بالا استخدام کرده‌اند. کار این لابی‌گرها مذاکره با قانونگذاران برای کاهش مالیات‌ها و تعدیل قوانین است. عمده کار لابی‌گرها، کاهش مالیات سالانه شرکت‌ها بود اما امسال این وظیفه سننتی تحت‌الشعاع قانون مهمی قرار گرفته است: لایحه‌اصلاح قوانین مالی. به گفته گزارشگر تایم یک لشکر حدوداً ۲هزار نفری از لابیست‌ها در دو هفته‌ای که کمیسوین حل اختلاف داشت اختلافات دیدگاه‌های کنگره و سنار حول این لایحه حل می‌کرد، تمام‌وقت در حال کار بودند.

دو نفر از این لابیست‌ها را تایم به شرط مخفی نگه‌داشتن هویتشان به حرف درآورده است. یکی از این دو نفر برای تایم کارشان را این‌طور توضیح داده‌اند که یکی از سناتورهای جمهوری‌خواه را گیر می‌اندازند و به او چند ایده می‌دهند که چه‌جوری می‌توانند با کلمات بازی کنند و لایحه را دستکاری کنند. پیچیدگی مهم‌ترین وسیله لابیست‌ها برای اعمال نفوذ است. به گفته یکی از نماینده‌های کنگره، همین پیچیدگی بزرگ‌ترین دشمن قانونگذاران است. به اروپا برویم. آیا اروپا می‌تواند سر بلند کند؟ آن‌طور که اکونومیست اروپا را تصویر می‌کرد مردم از بابت از دست‌رفتن شغل و پس‌اندازشان نگران هستند، دولت‌ها و شرکت‌ها نمی‌توانند به‌راحتی قرض بگیرند، بانک‌ها در ورطه ورشکستگی هستند و پول واحد هم لرزان است. این وضعیت تن‌تها بحران اقتصادی که بحران سیاسی است.

رهبران اروپایی هم در برابر این تهدید واکنش واحدی از خود نشان نداده‌اند.

آنان در ۱۸ ماه گذشته پشت انکار کردن بحران یا توپیدن به آن یا متهم کردن قواعد بازار پناه گرفته‌اند. با این اوضاع آیا اروپا می‌تواند گذشته طلایی خود را احیا کند؟ پاسخ اکونومیست در کمال ناباوری مثبت بود. او کلید حل بحران را در دست‌ان رهبران اروپایی می‌دید. اکونومیست دو دهه قبل را به یاد می‌آورد که بحران اقتصادی سبب شد تا با ابتکارات ژاک دلورز – سیاستمدار باهوش فرانسوی – بازار واحد اروپایی به‌وجود آید و نهادهای اقتصادی آن بازسازی شود. حال‌ا در اروپا با الهام از دلورز بحث این است که بحران فعلی می‌تواند منجر به ادغام بیشتری در اتحادیه اروپا شود. به سرمداری فرانسه این بحث مطرح است که بحران اخیر که از یونان به تمامی اروپا منتشر شده است، نشان می‌دهد که اروپا نیاز به دخالت بیشتر دولت و نظارت بیشتر بر دولت‌های ضعیف‌تر زنجیره اروپایی دارد اما این موضع در دیگر کشورها – این بار به سرمداری آلمان – هنوز خریداری ندارد. به نظر آنان کشورهای دیگر باید از آلمان محبوبشان پیروی کنند و راه ریاضت در پیش گیرند و از ولخرجی دست بردارند اما اگر ایده فرانسوی قابل قبول نیست، ایده آلمان هم کار نمی‌کند.

■ **بقیه دنیا؛ دولت‌های ضعیف و جامعه در حال تحول**

سیاست کشورهای مهم جهان در حال تغییر جدی است. در انگلیس حزب کارگر بعد از ۱۳سال از قدرت کنار رفته است و حزب محافظه‌کار با حزب لیبرال دموکرات همراه شده است؛ دو حزبی که چندان همساز نیستند. مسائلی مانند ارائه بودجه جدید نشان می‌دهد حزب محافظه‌کار شریک خود را به دنبال می‌کشد و لیبرال دموکرات‌ها در این پیروی اعتبار خود را خدشه‌دار کرده‌اند اما حزب از قدرت بیرون مانده کارگر چه می‌کند؟ این حزب در حال انتخاب رهبر جدید برای خود است و نامزدهای رهبری در حال طرح نظرات خود هستند تا نظر توده حزبی را جلب کنند. در این میان دیوید میلی‌بند یکی از مطرح‌ترین نامزدها برای این سمت است.

وزیر امور خارجه دولت کارگری در مقاله‌ای که در هفته‌نامه نیواسیتیتمنت منتشر کرد از لزوم

بازسازی حزب کارگر سخن گفت. میلی‌بند این یادداشت را با مرور ریزش آرای حزب در ۱۰ سال گذشته آغاز کرد. در انتخابات عمومی گذشته حزب کارگر در سه منطقه جنوبی خارج از لندن، کمتر یک‌پنجم آرای مأخوذه را به دست آورد و در میانه‌سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۱۰ از هر ۱۰ رأی‌دهنده به حزب ۹ نفر آنان از آن روی برگرداندد. این به معنای از دست دادن بیش از ۴میلیون رأی‌دهنده و ۱۲۷کرتسی مجلس است. به نظر میلی‌بند اگر حزب نخواهد به حزبی منطقه‌ای یا فرقه‌ای بدل شود، باید بار دیگر خواسته‌های طبقه کارگر و طبقه متوسط رادر اولویت خود قرار دهد. میلی‌بند رویکرد انتخاباتی بلر را مورد بررسی قرار داد و نوشت: «اگر چه رویکرد او در ارتباط‌گیری با طبقه متوسط بسیار مهم بود اما او نتوانست با تحولات سریعی که زندگی انگلیسی‌ها را تغییر داده بود، هماهنگ شود. عنصر اصلی این تغییرات، جهانی‌شدن و تبعات آن مانند مهاجرت و کاهش دستمزدها و خدمات عمومی بود.» میلی‌بند نوشت که در دوران تبلیغات انتخاباتی دوره گذشته خود شاهد بوده که این غفلت سبب رویگردانی مردم از حزب کارگر شده است. به نظر او، ساده‌انگاری است که در شکست حزب کارگر همه تقصیر را به گردن مساله مهاجرت بیندازیم.

به گفته او، البته حزب کارگر می‌بایست در این مورد سخت‌گیرتر عمل کند اما این تصور که با سخت‌گیری در امر مهاجرت رأی مردم به سوری حزب سرازیر خواهد شد، اشتباه است. کافی است تجربه انتخاباتی ران هورد – رهبر حزب محافظه‌کار – در انتخابات سال ۲۰۰۵ را بررسی کنیم. او رویکردهای هلندی –مانند آنچه حزب دست‌راستی آن اجرا می‌کند – را هم به صراحت رد می‌کرد که به گفته او، نه با مشی او می‌خواند و نه با مشی حزب کارگر و نه حتی با مشی انگلیسی. اما نکته مهم برای او این است که حزب کارگر می‌بایست روی مساله هویت انگلیسی بیشتر کار کند اما مانند هر رویکرد سخت‌گیرانه دیگر، مساله مهاجرت با مساله دموکراسی و آزادی‌های فردی تصادم پیدا می‌کند و میلیبند خوشبین بود که میراث روشنگری انگلیسی بتواند این مساله را حل کند. آلمان هم در ماه گذشته درگیر انتخاب رئیس‌جمهور جدید خود بود. اَشپِیگل انتخاب رئیس‌جمهور تازه آلمان، کریستین ولف را نمایدی از ضعف سیاسی جناح حاکم ارزیابی کرد. آقای ولف – کاندیدای مرکل – برای ریاست جمهوری بود که در دور سوم توانست آرای پارلمان آلمان را به‌دست بیاورد. به نوشته اَشپِیگل، مرکل، صدراعظم آلمان در میدان دست‌پاچین را دارد و انتخاب از سر استیصال آقای ولف به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری که

تنها بعداز سه‌بار رأی‌گیری توانست انتخاب شود، نشان‌دهنده این ضعف است. اَشپِیگل این انتخاب را نمونه «سبک رهبری مرکل» خوانده و پیش‌بینی کرده همسین انتخاب نشان‌دهنده زوال و پایان این نوع رهبری هم باشد. به‌نظر نویسنده اَشپِیگل، به‌سختی می‌توان پایداری خانم مرکل را برای دور سوم صدر اعظمی متصور بود. برای خاورمیانه که سلاطین و رئیس‌جمهورهای مادام‌العمر بر آن حکمرانی می‌کنند، حیات و ممات انسان می‌تواند مهم‌ترین عامل در سرنوشت کشورهاشان باشد. از میان این کشورها دو کشور مصر و عربستان این روزها رهبرانی مر یض‌احوال دارند؛ بنابراین از حالا گمانه‌زنی درباره آینده سیاسی این کشورها در مرکز تحلیل‌ها قرار گرفته است، به‌خصوص مصر که با مطرح شدن البرادعی حال‌ا در انتظار روزهای پرتلاطمی است و بحران جانشینی را حادثر کرده است. هم در مصر و هم در عربستان

برای جانشینی حاکم فکرهاپی شده است. مبارک زمینه را برای جانشینی جمال – پسرش – مهیا کرده‌است و ملک عبدالله هم جای خود را به برادرش ملک سلطان خواهد داد. اپوزیسیون دو کشور ناتوان‌تر از آن است که بتواند بر این روال تاثیر بگذارد اما می‌دانند که گذار جانشینی همیشه گذاری پرخطر بوده است که بی‌ثباتی را به‌همراه می‌آورده است. هفته‌نامه اکونومیست در ماه گذشته یکی از جلد‌های خود را به این دو رهبر عربی اختصاص داد که در پایان عمر سیاسی خود هستند. کنار رفتن آنان از صحنه سیاست دو کشور مهم، خاورمیانه را از وضعیت قبلی آن خارج خواهد کرد. منطقه‌ای که به خاطر انرژی و امنیت برای دنیا مهم است. این موضوع برای اکونومیست از این جهت مهم بود که وضع این حکومت‌ها با شرایط جهانی و جامعه مدنی خودشان ناهمساز است. به‌علاوه حتی اگر بحران فعلی هم بگذرد، نمی‌توان هر چندوقت یک‌بار منتظر تغییرات غیرقابل انتظار نشست. برای همین بود که اکونومیست در گزارش خود توصیه کرد کشورهایی مانند مصر و عربستان باید به آزادسازی اقتصادی و گشایش سیاسی دست بزنند. آنان باید کاری کنند. این دو کشور البته از حیث مدرنیزاسیون پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند. 🇸🇵





سیدعلی میرفتاح
mirfattah@
yahoo.com

همه می روند کافه که دلشان باز شود، ما که می‌رویم دلمان می‌گیرد. از این همه ازدحام وحشت‌آور شهر، گوشه دنجی پناه می‌برم که در فاصله رختوناک قهوه و سیگار، کمی آرام شوم و بی خیال دنیا و مافیها – و بیشتر بی خیال گرفتاری‌های تمام نشدنی – برای خودم خیالبافی بی‌هزینه کنم و کوزه‌ها و بره‌های در حال زاد و ولدم را را بشمرم و یک تنه قهرمان قصه‌های – به ظاهر، کود کانه – خیالی‌ام شوم و مثل یک شوالیه سیاه جامه، دختر پادشاه را به نکاح خود در آورم و همه کاره مملکت وهمی‌ام شوم… که ناغافل عصای واقعبیت روزمره، به کوزه خیالی‌ام گیر می‌کند و آن سبو می‌شکند و آن پیمان‌ه می‌ریزد… این بار عصایی که زد، کاسه و کوزه روغنم را ریخت، رفیقتی بود که برای خداحافظی، توی کافه قرار گذاشته بود. زنگ زده بود که می‌خواهد ببیندم، تلویحا گفت که با زنش می‌آیند کافه که برای بار آخر مرا ببینند و بروند. به کجا؟ توی مکالمه طولانی‌مان معلوم می‌شود اما چه فرقی می‌کند؟ شمال، جنوب، شرق، غرب، زمین خدا کوچک نیست و هر کس که بخواهد راه مهاجرت در برابرش – نسبتا– گشوده است اما «به کجا چنین شتابان؟» من بودم که از رفیقم پرسیدم… ما قهوه خوردیم و ریه خود و هوای کافه را به دود و دم مضر، آلوده کردیم و درباره رفتن و نرفتن، ماندن و نماندن و بازگشتن و بازنگشتن و… کلی حرف صد من یک غاز زدیم و سر خود را درد آوردیم و به پیشانی خود، گره انداختیم و… اما نه او از اسب ایمیگریشن‌اش پایین آمد و نه من از خر واماندگی و درماندگی خودم دست برداشتم. رفیق من و زنش که رفتند و به خیل پراکنده ایرانی‌های مهاجر پیوستند اما اگر شما هم قصد رفتن دارید، یا شما هم رفیقتی دارید که دارد می‌رود، حتما قبلش این گفت‌وگوی حک و اصلاح شده من و رفیقم و زنش را بشنوید. قطعاً به من حق می‌دهید که همه آنچه را به زبسان آورده‌ام و آورده‌اند، روی کاغذ نیاورده باشم. طبیعی است که توی مجله هر حرفی را نمی‌شود زد اما مطمئنم که شما با فراست ذاتی خود، منظور من و رفیقم را درمی‌یابید. این بار به جای استفاده از خط تیره و دایره و مربع، از «من»، «او» و «زنش» استفاده کرده‌ام و دیالوگ‌ها را با این ضمایر از هم تفکیک کرده‌ام. فقط امیدوارم صدای فمینیست‌ها در نیاید که چرا برای زن رفیقم هویت مستقل قائل نشده‌ام و او را با ضمیر ملکی به ریش رفیقم چسبانده‌ام. من منظور خاصی نداشتم اما گفت‌وگو را که بخوانید، همه چیز دستتان می‌آید.

من: چه عجب یادی از ما فقیر، فقرا کردید؟ جدا دلم برایتان تنگ شده بود.

او: ما که هر روز به یادتیم. هر جا را باز می‌کنیم، می‌بینیم که یک چیزی نوشته‌ای… حالا هی بگو که مطبوعات به درد نمی‌خورند و نمی‌شود کار کرد و شرایط مهیا نیست. قبول کن که هنوز وضع مطبوعات تازه یک سر و گردن از بقیه چیزها بالاتر است.

من: حتما بالاتر است. البته فقط هم هم به این ظاهر نگاه نکن. به قول قدیمی‌ها با سیلی صورتان را سرخ نگه می‌داریم. این همه نوشتن و اسم در کردن و توی همه چیز سر ک کشیدن، همه برای

برای همه کس و هیچ کس

رفیق خداحافظی

آنهايي که از ايران مي‌روند، چه سودايي در سر مي‌پروراند؟

این است که اعلام زنده بودن کنیم و به رفیقانمان، به دوستانمان، و حتی به دشمنانمان بگوییم که ما هستیم و با شادی و نشاط و انرژی روزافزون مشغول کاریم… اما اینها همه کشک است. از خودم بشنو که کشک است. چه نشاطی؟ چه انرژی‌ای؟ چه شادی‌ای؟ بیرونمان مردم را کشته، تویمان، خودمان را.

زنش: از وقتی من یادم است، شما کار داشته باشید، غر می‌زنید، کار هم نداشته باشید، باز غر می‌زنید… البته ببخشید!

او: اینها اگر توی روزنامه‌شان غر نزنند، روزشان شب نمی‌شود. یک جوری جزو ذات کارشان است.

من: الان که بقیه هم از این جنس حرف می‌زنند.

او: برای اینکه حق دارند. ولی شما حق ندارید. شما خودتان را با بقیه مقایسه نکنید. آیا شما میوه‌هایی که کاشتید روی دستتان مانده؟ درباره معلم‌ها و استادان و کارگران و… خیلی بی‌اطلاع

نیستیم. بالاخره از این طرف و آن طرف می‌دانم چه خبر است. توی فامیلمان کلی معلم داریم… تو که می‌دانی، نود درصد خانواده ما معلم هستند…

زنش: من دلم به همان ده درصد که نیستند خوش است، و گرنه همش توی مهمانی فامیلی احساس شاگرد بودن به آدم دست می‌دهد. همه می‌خواهند چیزی یادت بدهند.

او: می‌دانی، معلم‌ها کلی مطالبات معوقه دارند و خیلی هاشان هم بلاتکلیفند. خودت توی روزنامه‌ای و سرت توی خبرهاست. بهتر از من می‌دانی که اوضاع سایر اصناف و شغل‌ها از چه قرار است. کشاورزان هم خود من تا خرخره درگیر مشکلات تمام نشدنی‌شان هستم.

من: یک جوری حرف می‌زنی که انگار آمدیم مناظره انتخاباتی. من که حرفی ندارم. شاید بیش از هر کس دیگری به همین موضوعات پرداخته‌ام. اتفاقاً چیزهایی که درباره شکستت توی تولید میگو برابرم تعریف کرده بودی را دارم تبدیل به مقاله‌ای می‌کنم که به زودی منتشر می‌شود. من که…

او: ببخشید که حرفت را قطع می‌کنم. نمی‌گویم که نمی‌دانی یا خبر نداری. حتی شاید بهتر از من بدانای اما این چیزها را با روزنامه‌نگاری مقایسه نکن. شما حتی توی افسردگی هم می‌توانید کار کنید و قصه سر هم بکنید و با مخاطباتان درد دل کنید. شما غر می‌زنید که حق‌التحریرتان کم است. اما خوبی کم بودن حق‌التحریر این است که وقتی خوردند و ندادند و بالا کشیدند، تهاش به یک میلیون نمی‌رسد. بگو دو میلیون. اصلاً بگو ده میلیون. این چه دخلی دارد به ضرر سیصد میلیونی من سر کشت میگو؟ بعدش هم تو خودتی و خودت. شب که کارگرا با زن و بچه‌شان نمی‌آیند دم در خانه و عز و التماس و ناله و نفرین نمی‌کنند که پول ما را بده. معلوم است که پول کارگر را باید داد اما از کجا؟

زنش: حالا بهتر نیست یک کمی آرام‌تر؟ بعدش هم آمدیم کافه برای خداحافظی، نه برای بحث.

من: نه، نه. اشکالی ندارد. اتفاقاً من ترجیح می‌دهم که همین بحث‌ها را بشنوم. بالاخره از توی همین بحث‌هاست که آدم

می‌فهمد دور و برش چه خبر است؟

او: جدا معذرت می‌خواهم. می‌دانی که من همیشه به فکر تولید و کار و کارخانه و این چیزها بودم. تا خرخره رفتم زیر قرض که سفره‌ای پهن کنم که خیلی‌ها بتوانند دورش بنشینند. اتفاقاً خیلی‌ها هم آمدند و نشستند. کارگر بومی استخدام کردم. توی حرارت بالای ۴۰، رفتم جنوب و بالاسر استخر میگو ایستادم. از بهار بی‌رس بین من چند ماه، چند ماه سری به خانه و زندگی نمی‌زدم…

زنش: آن موقع که نمی‌آمدی زندگی‌مان بهتر بود. لاقل دعوا نداشتیم، حالا از بس توی خانه پیش همیم، مدام دعوا داریم.

او: بعدش چی شد؟ بعد آن همه خر حمالی و کار و زحمت، به خاطر ندانم کاری […] نه فقط من که همه آنها که توی جنوب استخر میگو داشتند به خاک سیاه نشستند. تازه ماه پیش بود که بدهی‌ام به بانک صاف شد و اسمم از لیست ممنوع‌الخروج‌ها درآمد.

من: من که اینها را در جریانم. اینها را برابرم گفتی و من هم بعضی‌هایش را نوشتم و باقی‌اش را هم می‌خواهم بنویسم. سر این چیزها که بحث نداریم…

او: من هم بحث ندارم اما وقتی می‌روم توی بازار و شاه‌میگوی وارداتی می‌بینم، کهیر می‌زنم.

من: تو که تنها نیستی. نیشکر کاران هفت تپه، پرتغال کاران کرمان، گندمکاران قزوین… ولی توی این بین فکر نکن که به ما روزنامه‌نگاران خوش می‌گذرد. درست است که بدهی میلیاردی نداریم، درست است که شب‌ها کارگران جلوس‌ی راهمان را نمی‌گیرند، درست است که سر بدهی به بانک، ممنوع‌الخروج‌مان نکرده‌اند اما فکر نکن که زیر کولر نشستیم‌ایم و دارند بادمان می‌زنند… بعدش هم مسابقه بدبختی و مصیبت نیست که تو از من جلوتر باشی و من از تو عقب‌تر. چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند. همه یک جورهایی دست‌ی بر آتش دارند.

او: غیر دلال‌ها و بسازبندها و نان به نرخ روز خورها. غیر از اینها که توی مملکت به تومن در می‌آورند و می‌روند خارج به دلار و دینار و لیر خرج می‌کنند. قبول دارم که توی این اوضاع و احوال به خیلی‌ها خوش نمی‌گذرد اما کسی که به جای تولید، پولش را برده توی واسطه‌گری، او وضعش از همه بهتر است. الان هم خانه توی دبی و کاسادلسول و یک قبرستان دیگر دارد. توی این مملکت به ریال پول درآورده، می‌رود به ارز می‌ریزد توی جیب ترک‌ها و عرب‌ها و اروپایی‌ها. اگر همان موقع که رفتم کنار بهمن شیر استخر میگو زدم، پولم را می‌بردم توی بساز و بفروشی، یا حتی، نه، می‌بردم توی همین زمین خری، فکر می‌کنی وضعم این بود؟

زنش: حداقلش الان کاسه چه کنم؟ چه کنم؟ دست نگرفته بودی، این قدر هم تند مزاج نشده بودی. چه خبرت است؟ همه دارند نگاه می‌کنند.

من: نگاه کنند. اصلاً صدلی‌شان را بردارند، بیاورند این کنار و توی بحث ما شرکت کنند. آنها هم به همین دردها مبتلا هستند.

او:ول کن. اصلاً بی‌خیال بحث. مثلاً آمدیم خداحافظی. دلم نمی‌خواهد که آخرین تصویری که از ما تو ذهن داری، این همه آمیخته با عصبانیت و تند مزاجی باشد.

من: من گواهی می‌دهم که هیچ‌وقت این‌طور نبودی. برعکش بود. یعنی من تند مزاج بد خلق بودم و تو نهایت سعه‌صدر را داشتی. حالا روزگار جامان را عوض کرده.

زنش: احتمالاً از اینجا که دور شویم، خوب می‌شود.

من: بعید می‌دانم. به هر چیزی که اینجا دارد، یک افسردگی عمیق هم اضافه کن.

او: تو هم با خارج رفتن مخالفی؟ تو هم فکر می‌کنی که ما را نباید از ریشه‌هایمان کند؟ تو هم فکر می‌کنی که ما را نباید از مام وطن جدا کرد؟

من: تو که الان تصمیمت را گرفتی و خوب نیست که من بحث کنم اما واقعبیت این است که برای همه نمی‌شود یک جور نسخه

^[1] نگارنده

^[2] سیدعلی میرفتاح

داد. مثلا خود من. من حتی به مهاجرت فکر هم نمی‌توانم بکنم. حتی اگر هیچ چیز بر وفق مرادم نباشد - که نیست - باز اینجا را به هر جای دیگر ترجیح می‌دهم. من اگر یک روز فارسی حرف نزنم، دق می‌کنم.

او: بحث ترجیح نیست. کسی نمی‌پرسد که اینجا را دوست تر داری، یا آنجا را؟ بحث این است که چه راه حل‌هایی وجود دارد. **ژنش:** خواهرم اینها هم رفتن. آنجایی که هستند، خواهر شوهر خواهرم هم هست. کلی ایرانی هستند که مثل یک شهرک زندگی می‌کنند. حتی سوپرمارکتش ایرانی است.

من: اگر آنجا یک شهرک و یک سوپرمارکتش ایرانی هستند، اینجا که همه‌اش ایرانی هستند.

ژنش: عوضش آنجا مزایای خودش را دارد.

من: بر منکرش لعنت.

او: می‌دانی من تا حالا چند بار با انرژی زیاد یک کاری را شروع کردم و سرم به سنگ خورده؟ تو که می‌دانی، فقط میگو که نبوده.

الان دارم می‌رسم به چهل. حوصله یک بار دیگر از صفر شروع کردن را ندارم. حوصله اینکه یک بار دیگر تاوان ندانم کاری یکی دیگر را بپردازم ندارم. من هم می‌خواهم مثل یقیه بشوم. خانه‌ام را اجاره می‌دهم و آنجا پولش را می‌خورم. یک کاسی کوچک هم راه می‌اندازم. تا این حد که بldم. بعدش هم، ما که تمام شدیم، لااقل برای آرش بهتر است که جای دیگر رشد کند.

من: راستی آرش چطور است؟ یادم رفت سراغ بگیرم. کاش او را هم آورده بودید؟

ژنش: تو این حجم دود ریه‌اش از کار می‌افتاد طفلک.

من: قطعاً نظام تربیتی مهم است اما خودت بهتر از من می‌دانی که این خبرها هم نیست که مثلا آرش توی آنجا اینشتین شود و توی اینجا هرز برود. تربیت مهم است اما مهم‌تر از تربیت جنم بچه است. مثل خودت. مگر تو کجا درس خواندی و بزرگ شدی؟ همسن و سالان تو چند نفر توانستند دیپلم بگیرند؟ این بحث‌ها عوامانه است. آرش را بهانه نکن. تو دلیل دیگری برای کنده شدن

از اینجا داری.

ژنش: خب همه خانواده‌مان دارند می‌روند. ما چرا نرویم؟ اینجا دلمان به چی خوش است؟

او: بحث همین است. دیگر دلمان به چیزی خوش نیست.

من: آنجا دلناتن به چی خوش است؟ یک هفته، یک ماه، یک سال که جذابیت و تازگی‌اش را از دست بدهد، آن وقت دلناتن به چه چیز خوش است؟ تو را به خدا یک جوری به من نگاه نکنید که انگار می‌خواهم بگویم اینجا که هستیم بهترین جای دنیاست و آنجا که می‌روید بدترین جای دنیاست. من می‌گویم اگر شرایط بر وفق مراد نبود که نباید آدم بارش را بگذارد روی کولش و برود. این همه توی صف رفتن‌اند یا رفته‌اند یا دارند می‌روند یا بعداً می‌روند.

آن وقت می‌دانی کی توی این مملکت باقی می‌ماند؟

او: احتمالاً مملکت مال همان‌هایی است که باقی می‌مانند. **من:** اینکه خیلی غیر منطقی است.

او: من که این قانون غیر منطقی را وضع نکرده‌ام.

من: اما تو به این قانون مجال تحقق داده‌ای. ضمن اینکه، این چند میلیونی که رفته‌اند، جز معدودی که چاره‌ای جز رفتن نداشتند، در ازای چیزی که از دست داده‌اند، چه چیزی پیدا کرده‌اند؟ چه چیزی به دست آورده‌اند؟ درباره مردمی حرف می‌زنم که با رفتنشان نه کاری برای خود کردند نه کاری برای مردمشان. شاید من دارم عین پدربزرگ‌ها حرف می‌زنم اما واقعیت این است که به رفیقی که رفته نگاه می‌کنم، آثار افسردگی و بی‌حالی و بی‌نمکی را در چهره‌اش می‌بینم. اینها توی ایران که بودند، ذخیره‌های تمام نشدنی انرژی بودند. به من نگاه نکن که از اول خلقت همین جور وارفته و بی‌حال و بی‌رقم بودم. رفیقان من مملو از شسور و حال و آرمان و انرژی و شادایی بودند. حالا اما موجودات متوهم بی‌نمکی شده‌اند که با یک من غسل هم پایین نمی‌روند.

او: در مورد آدم‌های فرهنگی حق با توست. من هم وقتی می‌بینمشان دلم می‌سوزد که اینها چی بودند و چی شدند. اما حوزه صنعت فرق می‌کند. من کلی ایرانی سراغ دارم که با دست خالی کاری کرده‌اند کارستان.

من: من هم سراغ دارم. برای همین هم دلم می‌سوزد که چرا ما سهمی در موفقیت آنها نداریم، یا چرا از مواهب موفقیت آنها چیزی نصیب ما نمی‌شود.

او: کاشکی را کاشتند، سبز نشد. با کاش که نمی‌شود تحلیل کرد.

ژنش: مگر الان شوهر نگار به کم موفقیتی رسیده؟ با دست خالی رفت اما الان بزرگ‌ترین تولیدکننده خاک باغبانی است.

او: همچه دست خالی دست خالی هم نبود. او کلی ارث پدری داشت.

ژنش: او که گفته حاضر است کمکت کند.

او: کسی که الان بحث او را ندارد.

ژنش: می‌ترسم بعد از این همه بحث و مشاجره که تازه قبول کردی، پشیمان شوی.

من: نه، تسلیم. من دیگر حرفی نمی‌زنم که تصمیمی را مختل کنم. آدم موفق همه جا موفق است، آدم ناموفق هم همه جا ناموفق است، به خصوص توی غربت. مطمئنم که آنجا به آرزوهایتان می‌رسید. بعدش هم دست ما را بگیرید و برای تفریح به ویلایتان ببرید.

او: حتما. حتما در امر دلبوری پیترزا به توفیقات روزافزونی خواهم رسید. یا باید بروم توی باربری و اثاث کشی. یا توی پمپ بنزین، یا توی تولید خاک کشاورزی، تو قسمت فراوری کود انسانی و حیوانی، اختراعات بی‌نظیری کنم.

ژنش: دوباره شروع شد؟

من: من خودم را مقصر می‌دانم. بیایید بحث را عوض کنیم. کدام شهر می‌روید؟

او: می‌دانی چیست؟ دلم می‌خواهد بتر کم. دلم می‌خواهد داد بزنم. دلم می‌خواهد عین «راننده تاکسی»، راه بیفتم و آدم‌های بد را مجازات کنم. دلم می‌خواهد کچل کنم و به کوه و بیابان بزنم. این بود رسم پسر داری؟ بگذار تصویر یک سال دیگرم را خودم ترسیم کنم. خیلی زود تبدیل می‌شوم به یک آدم عقب افتاده‌ای که توی هر جمله‌اش چهار تا لغت فرنگی بلغور می‌کند. بعد هم به اندازه تمام دنیا بی‌نمک و منظم و مطیع می‌شوم. حتی از مسؤول باجه بانک و پلیس دم فرودگاه هم اطاعت می‌کنم و لبخند می‌زنم. وقتی برمی‌گردم به ایران، انگار آمدم به دهات بایام بسر بزنم و یک‌جوری از بالا به همه نگاه می‌کنم، در حالی که همه زیر زیرکی به‌ام می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند. تو نامه‌هام و ایمیل‌هام به باربکیوم و به تعطیلات آخر هفته‌ام پز می‌دهم و می‌گویم یک جاهایی رفتم که عمرا شما بتوانید تصورش را نکنید. بعد هم عرق ملی‌ام گل می‌کنند و هر جا که برای اسمم خلیج‌فارس تظاهرات می‌گذارند، می‌روم و صف اول می‌ایستم و همه‌اش به خاک پاک ایران قسم می‌خورم. می‌روم توی کنسرت‌ها و به احترام ایران بلند می‌شوم و سرود ای ایران می‌خوانم. به گوگل هم نامه می‌نویسم که اسم خلیج‌فارس را دست‌کاری نکنند... به ایرانی‌ها هم - آنهایی که دوست‌هام هستند - زنگ می‌زنم و می‌گویم بلند شوید بیایید توی این خراب‌شده که... من خودم خوب می‌دانم که تبدیل به شهروند مطیع حوصله‌سبری می‌شوم اما چاره چیست. همه دنیا و زنم و خانواده‌اش دست به دست هم دادند که بیاییم خداحافظی کنیم و برویم به خراب‌شده‌ای که توی کافه‌هاش کسی حق سیگار کشیدن ندارد. به زودی به جای سیگار باید از آدامس نیکوتین‌دار استفاده کنیم. ای مرده شور زندگی را ببرند...

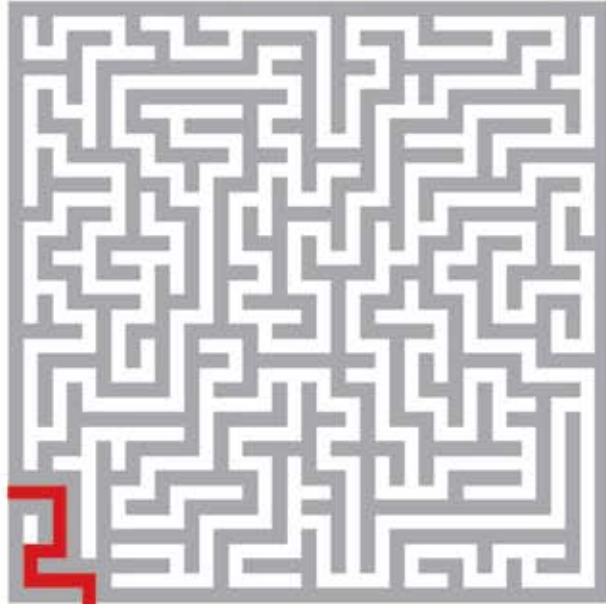
من: رفیقم و زنش آن شب با دلخوری از من خداحافظی کردند. هفته دیگر پریدند و رفتند به همان خراب‌شده‌ای که می‌گفتند. عکس و ایمیل، هر هفته برایم می‌رسد. متأسفانه چیزی که رفیقم بعد از یک سال پیش‌بینی می‌کرد، بعد از چند هفته تحقق پیدا کرد. آخرین عکسی که فرستادند، با کلاه بیس‌بال جلوی باربکیوی خانه‌شان بود، به اتفاق باجناق و خواهر باجناق و سوپرمارکت ایرانی شهر کشان.



- فیلم و صدا
- عکس و گزارش تصویری
- پرونده و مبهمان
- گفت و گو و یادداشت
- گزیده مجلات

ایک کلیک
تامجلات همشهری

ایترنت **هوشمند** پرسرعت
بدون نیاز به شناسه کاربری و رمز عبور



۹۰۹۲۳۰۲۶۶۰
Intelligent Network



دارای مجوز شماره ۱۸/۵۵۹ از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی
شماره تلفن پشتیبانی: ۶۶۵۶۵۶۵۰

شهرن شاد و پر از ایمان است گرم همچون دل تابستان است

فهرست اساتید و نویسندگان

هشتمین جشنواره تابستانی تهران

| ۳۵۳ مسابقه | ۴۹۰ مراسم و نشست موضوعی | ۱۳۶ نمایشگاه
| ۲۷۲ برنامه آموزشی | ۱۹۰ برنامه هنری | ۱۶۲ تورگردشگری
| ۵۹۳ برنامه فرهنگی هنری دیگر برای همه اعضای خانواده |
| ویژه برنامه های ماه های **شعبان** و **رمضان** |
جهت کسب اطلاعات بیشتر به نزدیکترین فرهنگسرا
یا نشانی اینترنتی www.farhangsara.ir مراجعه نمایید



سازمان فرهنگی شهرداری تهران

طرح نظارت نخبگانی
نظارت نخبگان حوزه ودانشگاه
بروزهاوت های سازمان فرهنگی شهرداری تهران
nezarat@aco.tehran.ir

